بعون اکبری کہ شاہنشاہان را ازو فال اقبال جلال جہانگیری بخشیدہ
حسب الامر جناب مہاراجہ صاحب عالیشان حشمت نشان فرزند خاص دولت انگلیسیہ منصور زمان امیر الامرا مہاراج
ادھیراج راجیسر سری مہاراجہ راجگان مہندر سنگھ مہندر بہادر والی ممالک پٹیالہ دام ملکہ و اقبالہ
آئین اکبری
مشتمل بر آئین سلطنت عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر پادشاہ ہندستان جنت آشیان نور اللہ مرقدہ
تصنیف ادیب سخن گوی سبق از ہمہ برده شیخ ابو الفضل علامی مشتہر حسن اللہ ... مبارک
در مطبع منشی نولکشور طبع جمال آگین نقش قبول بسی ... نشاندہ

بدین نگارپود و سپهات چنین دوردستی که آسمانیان را دیر فراچنگ آید بیش پهنا و همت
پردانیدن کجا خویشتن ستوده است بل نارسائی و کوتاه بینی و امودن هنگامش ... است که
ریابندگان خجسته زبان استرگی دانش و فراخی حوصله و گزیدگی کردار آن رموز شناس گوئی
و آگهی و هشیار خرام عرصهٔ آگهی دلنشین سازد و نورسان بستانسرای پیدائی را همین ارمغانی
سامان و هنر زندگانی سپاس گزاری پیرایه گیرد و نژاد و این سفر سر انجام پذیرد و بوکه درین
آزستان جویائی که طبیعت گوناگون خواهشها ناشمرد انصاف ناپدید و راهبر ناپیدا بدین
دست آویز شناسائی کاری برسازند و در صحرای بی سروبن شناخت و کردار از سر آسیمگی
رهائی یابند بدین آباد اندیشه لختی آئین های خدیو جهان می نویسد و دور و نزدیک از دستورنامه
آگهی برمیگذارد چون همگی پسیج است که آئین جهانبانی برنگارد ناگزیر لختی بلند پایگی آن میگوید
و حال پایوران این همین پایه برمی طرازد نزد دادار بیهمال هیچ مرتبه والاتر از پادشاهی نباشد
و همه کارآگهان ازان ... اقبال او سیراب چاره سرتابی گروها گروه مردم و فرمان پذیر دانشمن
جهانیان پژوهندگان دلیل را خموش گردانند و گزارش لفظ پادشاه نیز یاور چه پاد بمعنی
پایندگی و دارندگی و شاه اصل و خداوند کار و کیا اصل پایندگی و دارندگی ست اگر شکوه
فرمانروائی نبود شورش و دگرگونگی چگونه فرو نشیند و خودآرائی چسان برخیزد مردم از دزدی بار
خشم و آز نگونستی در شوند و چهار سوی دهی از رونق بر اوفتد و گیتی آباد گیتی خراب
گردد فروغ دادگری پادشاه گروهی نگشاده پیشانی و تازه روئی راه فرمان پذیری بر گیرند
و طایفه از بیم سیاست دست ستم باز کشیده کام و ناکام سپنجار شتابند و نیز شاه آنرا گویند
که از امثال بهتر باشد چنانچه شاه سوار و شاهراه و بر داماد هم گزارش یابد عروس جهان را
بدو پیوند بیوگانی و این دلاویز با نور پرستار تسلیم دلان کوتاه بین فرمان فرمای حقیقی را از ان

بیش جوئی خود کامی چه دانتوانند کرد و چگونه بازشناسند که آباد گنجینه فراوان لشکر شایسته
خدمتگزاران فرمان پذیری مردم فراوانی دانش منشان انبوهی هنرمندان فزونی اسباب
نشاط هر دو را فراهم لیکن بر راست بینان ژرف نگاه پیدا شمردها و را اولین دیر بقا و در
دومین زود زوال نخستین را بدان باز بسته نبود همگی سگالش ستردن نقش ستم و بروی کار
آوردن استعدادها امن عافیت عفت عدالت لطف وفا حقیقت فزونی اخلاص
و جز آن نتیجه آن و پسین در گرو صوری کامروائی و خویشتن آرائی و پرستاری مردم
و تن آسانی خویش و ناپیمائی و بی آرامی و آویزش و ستمگاری و بیوفائی و دزدی را
روز بازار شود و پادشاهی فروغیست از دادار بی همتا و پرتوی از آفتاب عالم افروز
فهرست جرائد کمال فراهم گاه شایستگیها از زبان روزگار فر ایزدی خوانند و بباستانی
زبان گیهان خدیوی میانجی دست امکان در قدسی پیکر برگزارند و از دیدان همگنان
پیشانی نیایش بر زمین پرستاری نهند و فراوان گرامی خواز و چهره برگشاید پدری
مردم و گنده گوناگون آدمی از مهربانی او آرامش گزینند و از دگرگونگی کیش گرد دوی
برنخیزد و الا دریافت مزاج روزگار برشناسد و باندازه آن کاربند و فراخی حوصله بدید
ناملایم از جای نرود و شورش بی تمیزی دل گرفتگی نیارد و دلاوری پا در آورد و وکیل
خداداد سررشته با دافراه و دنیائی گیرد و بزرگی گنه مند از سر انجام آن باز ندارد و بگشاد
دست که و مه کام دل برگیرد و آرزو به تنگنای انتظار نه نشیند توکل روز افزون کارساز
حقیقی ایزد بیهال را داند و دگرگونگی اسباب پراگندگی نیارد ایزدی نیایش کامیابی
بغنودگی نبرد و ناکامی بد روزه گری کالیوه نسازد و سررشته زمام خواهش بدست خرد
گذارد و در فراخنای خواهشگری پی سپری آرامی نیاید و در جستجوی نابایست گرامی انفاس

پیش روز بازار یعنی رونق و رواج ۔ با دافراه بمعنی پاداش و پاداش بکون دال مهمله و فتح فا بمعنی ثانی بفتح الف و سکون فا جزای گناه و مکافات بدی ۔ دونا بمعنی دوتا ۔ ۔ ۔

precious time.

نگذارد و قهرمان خشم را فرمان پذیر آگهی دارد غضب نابینا چیره دستی برنخیزد و سبکسری کار
از اندازه نگذارد به فراز مدارا جا بگیرد گنهکاران را دستمایهٔ بازگشت باشد و پردهٔ بی آزرمی
دریده نگردد و در داوری چنان وانماید که خود فرمان پذیر است و دادخواه کارفرما آرزومندان
براه انتظار ننشینند و رضای آفریده در فرمان پذیری آفریننده طلبد و خشنودی خلق در
مخالفت عقل نجوید همواره جویای حق گویان باشد و از سخنان تلخ نمای شیرین اثر بخشم
در نشود و مراتب سخن و مدارج گزارنده پاس دارد و بدان قناعت نفرماید که خود ستم نکند بل
در قلمرو وی بیدادی نرود و همیشه اندیشه نگاه داشت صحت شخص زمانه و معالجهٔ گوناگون بیماری
داشته باشد چنانچه اعتدال مزاج از تکافوی عناصر پدید آید طبیعت عالمیان بتعدیل
مراتب روی در سویت نهد و از پرتو یکتا دلی و یکجهتی فراوان مردم یک تنه گردند جهانیان
از چهار گروه بیرون نباشند مبارزان در شخص عالم بسان آتش باشند از شعلهٔ عقل قهر آمیز
این گروه خس و خاشاک فتنه سازی شوربختان شورش افراسوخته گردد و در آشوبگاه دهر نیز
چراغ آسایش برافروزد و پیشه وران و بازرگانان بمنزلهٔ باد اند از کاربرداری جهان نوردی
این طایفه فیض ایزدی پایهٔ شمول گیرد و نسیم خوشدلی گلبن زندگی را ببالاند اهل قلم چون
حکیم و طبیب و محاسب و مهندس و اخترشناس نسبت آب دارند بوسیلهٔ جویبار قلم و دانش
این گروه آگاه آبی در خشک سال گیتی پدید آید و سرابستان آفرینش از آبیاری شان
طراوتی خاص پذیرد و بذرکاران و کشاورزان بمثابهٔ خاک بدست آویز اینان سرمایهٔ
زندگی سرانجام یابد و از کارکرد ایشان تنومندی و شادمانی فراهم آید ناگزیر فرمانروا آنکه
هر یک را در پایهٔ خود داشته جهان آبادی پیش گیرد و کارآگهی را با قدردانی همدوش دارد
هر آینه پراگندگیهای زمانه روی در نیستی نهد و ترکیب روزگار باعتدال گراید و همچنانکه

بخشش جهان بچهار صنف مردم راحسن تعدیل باید قدسی پیکر سلطنت بطبقات
چهارگانه غازهٔ انتظام بر روی کشد نوئینان دولت (Nobles of the court) بر اعتبار خود لرزیده بر آید کار بچ
آور بندد آوردگاه را بلوامع ناموس دوستی روشن گردانیده دست از جان سپاری
برنگیرند و این بختمندان بارگاه سطوت بجای آتش اند هم دل فرزند هم دشمن سوز
صدرنشین آن گروه وکیل از دانش پژوهی بچهار مرتبهٔ اخلاص رسیده نائب ملکی و مالی
باشد صفوت کدهٔ کنگاشها بنور شناسائی او فروغ گیرد و جلائل امور فرمانروائی را بژرف نگاه
انتظام بخشد ترقی و تنزل نصب و عزل بصوابدید او باز گردد و دیده وری باید صاحب
بلندهمت نیک محضر توانگر دل فراخ حوصله صاحب صلح کل کشاده پیشانی با خویش و بیگانه
یکجهت با دوست و دشمن یکسان سنجیده سخن کارگشای راست گفتار مؤدب موقت
مستشار موتمن خرم آرای دور اندیش آداب شناس خلافت راز دان سلطنت کار
ندارد و از انبوهی دلتنگی نکشد در برآوردن آرزو منت بر خود نهد و نکو نیائی پایه شناسی
کارسازی را اساس نهد و بپیوند لها غرض دانسته زیر دستان را گرامی دارد و از ناباسته
واگوید و نکوهیده کردار خویشتن را باز آرد اگرچه خداوند قدر هیئت کارفرمایان وفا
مد و بازگشت نماید و آنرا دوراندیشی فهرست مقاصد با خود برگیرد میر مال مهر دار
میر بخشی بار بیگی قور بیگی میر توزک میر بحر میر بر میر منزل
خوان سالار منشی قوش بیگی آخته بیگی درین گروه انتظام
دارند باید که هرکدام از دانش کردار قرین او بهره ور باشند و لیای نصرت
فراهم آرندگان و نگهبانان سر رشته داد و ستد هیکل فرمان روائی بسان باد
هم نسیم دلنواز و هم سموم جانگداز بزرگ ایشان وزیر آن و بدیوان تعبیر رود نائب مالی

اورنگ نشین اقبالست و پاسبانی خزائن و گره کشائی محاسبات بدوست صیرفی نقد
عمل آبادساز خرابه جهان اوراشمرند الهی بشه است هندسی کردار سیر چشم بیدار مغز گرم خو
پرهیزگار کارساز خوش عبارت منقح نویس راست گوی دیانت گزین نیک منظر حب کار
نویسنده صاحب فراست هنرگزینی که مستوفی را در معامله افتد بدوربینی او کشوده آید و آنچه
نتواند از پیش وکیل کشایش یابد. **مستوفی** (Accountant of the Army) **صاحب توجیه آوارجه نویس**
میر سامان ناظر بیوتات دیوان بیوتات مشرف گنجه واقعه نویس
عامل خالصه پیروان او کارگر و این مردم به نیروی دانش او دست برخی فرماندهان
وزارت را نیز جزوی از وکالت شمرده گوهای سترگ این دو ستون پیشطاق دولت را
دران یکتائی بزم نیکوکاری طلبگار باشند و گاه از نایابی وکیل یکی را که چاشنی از صفات
او داشته باشد صفات مشرف دیوان سازند رتبهٔ او والاتر از دیوان و فروتر از وکیل بود
اصحاب صحبت بفروغ دانائی و پرتو ژرف نگاهی و نیروی وقت شناسی و خوش
مزاجدانی وکشاده روئی و شیوا زبانی انجمن خلافت را آذین (ornaments) بندند و بحسن عقیدت و خیر اندیشی
در چارسوی دولت هزاران بار نیکوئی برکشایند برای روشن اندیشه درست سخن عربده زدا
دنی آزار ای بند ساخته شراره چشم گیتی ببارش حکمت فرونشانند و این جوق سعادت آموز
در پیکر کار کیائی رتبهٔ آب داده اند چون صافی مزاج کردند غبار کدورت از نزهتگاه خاطر
بزدایند چمن زار محفل بتازگی و شادابی گراید و اگر از اعتدال برایند عالمی را غرقهٔ طوفان
بلا گردانند و جهانی از موج خیز حوادث بسیل فنا درافتد سرآمد اینها حکیم به دستیاری دانش و
کردار تهذیب اخلاق (morals) نموده کمر همت در اصلاح عالم بربندد **صدر میر عدل**
قاضی طبیب منجم شاعر رمال و مانند آن ازین گروه

ارباب خدمت و پیشگاه سلطنت پرستاری حضور را ملتزم باشند و این جماعه در
ترکیب جهان آرائی خاکی پایهٔ افتادگان شاهراه بندگی و خاکساران خطرگاه قربت اگر
از غل و غش بخته باشند اکسیر وجود اند و رنه غبار چهرهٔ مقصود **خواص** **قورچی**
شربت دار **آبدار** **توشکچی** **کرکراق** و مانند آن در سلک این طبقه انتظام
دارند گاه از بختمندی و اختر سعادتی یکتائی پدید آید که گلدستهٔ چارچمن اقبال باشد
و مسند آرای اقبال چنانچه شخص چهار امر تبه آرائی شایسته نظامی بخشد پیکر سلطنت نیز
باصلاح این چهار گروه حسن انتظام دهد طایفهٔ خرد پژوهان باستانی چار رکن سلطنت چنین
نگاشته اند **نخست** عامل درست کردار نگاهبان کشاورز پاسبان رعیت آباد
ساز ولایت مایه افزای خزینه **دوم** تیمار دار سپاه کارساز بی منت **سوم** میر داد از
آزمندی و غرض پذیری رستگاری یافته بفراز ژرف نگهی و درست بینی بر نشیند و مدار
بر گواه و قسم ننهاده بگوناگون پرسش پی بمقصد برد **چهارم** جاسوس که سوانح روزگار
بیکاستگی و افزودگی رساند و سر رشتهٔ راستی و دوریابی از دست ندهد و نیز کار کیای
دادگر را ناگزیر آنکه بر اورنگ شناسائی بر نشیند و هیچگونه مردم را که عالم انبوه از آن درنگذرد
بر شناسد و دانش را فروغ کردار بخشد گزیده ترین **فرو هیده مردی** که شایستگیهای
ناگزیر وقت از شناسائی بکار کرد آورد و چشمه سار نیکوئی در کوی او فرو رفته گشت و کار
دیگران سرسبز گرداند چنین قدسی پیکر بهمزبانی و دولت آرائی خدیو جهان را سزاوار است
گذشت این **سعادت پژوهی** که رود بار خوب کرداری از سرزمین او بر نگذرد و دانشجو
دیگری نگردد اگرچه عاطفت و احترام را درخور لیکن والا پایهٔ اعتبار را شایان نباشد
و پایان تر **ساده لوحی** که طراز نیکی بر آستین کردار ندارد و بغبار بدی و بد کرداری

armour bearer
table servant
Wardrobe
elixir – اکسیر

نیز آلوده دامن بینت هرچند گرامی داشتن را نشزد سایه نشینی عافیت را سزاوار بود از و
فروتر غنوده بختی که جز رخت تباه کاری بنگاه ندارد لیکن جهانبانان از گزند او ایمن نفرمایند
زبان تبا بنگاه ناکامی داشته به بهین اندرزها و جایگاه نکوهشها و گزین مالشها رهگرای
نیکویی گردانند و پس ترین همه بدگوهریست که سیه کاری او تیرگی افزای دیگران باشد و از
ناستودگی او جهانی به رنج اندر اگر داروی پیشین بیمار سودمند نیاید در پایهٔ سپروص داشته
از آمیزش شهرستانیان بازدارند و اگر بدین سیلی دلخراش از آن گران خواب بیدا نشنی
بیدار نگردد و در شکنجهٔ غم کشیده بکار و باربنگاه نگذارند و اگر این علاج نیز در تباه مزاج او سود
بر ندهد از فراخنای کشور رانده آوارهٔ صحرای ناکامی گردانند و اگر اینهم در سرشت خبث
آگندهٔ او بهی نه بخشد افراسورش از نور بینائی و نیروی دست و پا برگیرند و در گسیختن تار و پود
هستی دلیری نمایند هر دیژوهان آگاه دل هیکل آدمی زاد را بنای ایزدی دانسته جهت
خرابی نداده اند پس ناگزیر اورنگ نشین دادگر آنکه بفروغ دیده وری و ژرف نگاهی پایهٔ
مردم شناخته چهره آرای کردار گردند و از اینجاست آنچه دانش اندوزان باستانی گزارده اند
که والا شکوهان بخشش سوار هر کهتری را بنوکری برنگیرند و هر سزاوار این پیشه را شایان
دیدار هر روزه ندارند و هر کرا بدین مرتبت اختصاص بخشند حاشیهٔ بساط تقرب را سزاوار
نشمرند و هر سزیدهٔ این منزلت در بستان سرای شگفتگی راه نیابد و هر شایستهٔ چنان پایگاه
در محفل همایون نشست را نزیبد و هر که بدین پرتو بختمندی روشنی گیرد بر انجمن از گولی
نگذارند و هر سعادت اندوز این بزم آگهی بخلوتکده سگالش ملکی راه نیابد المنة لله که بهان خدیو
زمان ما بدین گزیده خوها چنان آراسته است که اگر سر دفترانیان برخوانند مبالغه نکرده باشند
از فروغ خوبیهای مردم شناخته چراغ کردار افروزند و بگشاده رویی بی میانجی دشوار گزینی

دریافت خود درین عمل آرایش پیشوای جهان معنی و کارپردازی اورادان فراخنای تقدیس
تکوبنیای گویایی که تواند اندازه گرفت و اگر نشانی نموده آید و رمزی چند بعد از گفت بر آرد
شنوائی را نیرو از کجا آورد و پایندگی را توانائی از کجا جوید همان بهتر که از آن هیچ خود را
بازگیرد و برخی شگرف کاری عالم صورت بر طرازد و آیین بهروزی منزل و برومندی
سپاه و آبادی ملک که کارگاه فرمانروائی ازین سه رنگ در نیسیرانی گزارش رود و
ارمغانی پژوهندگان کارآگاه آماده گرداند که هر کدام ازان دشوار نمائی آسان بل
آسان نمای دشوار است بعالم شناسان دیده ور و رازداران باستان درین اندیشه
که پیشین فرمانرهان بی این روشهای آگهی چگونه کار سلطنت انتظام بخشیده اند
و سرابستان دولت بی آبیاری این چشمه سار شناسائی چسان شاداب و سیراب بوده
ازین رو این والا دفتر بدان سه گونه آیین آرایش یافت و تحفه سپاسگزاری نعمت رسیدگی
بجای آمد و چون قدری هندی الفاظ برای شناسائی آورده شد در تعیین حروف
کوشش رفت و اعراب آنرا به نگاشت تا پژوهندگان دشواری نکشند و شورش
تحریف گر فتور انگیز و الف و لام مانند آن بنگاشتن نام زنگ اشتباه بزداید و چندی را
بمنقوطه روشن گرداند و مشابه آنرا بی قید گزارش نمود حرفیکه در زبان فرس نیز بود بند
بقید فارسی پرده از روی بر گرفت چون بای پدید و جیم چین و کاف نگار و زای
مژده و گاه با فزایش دو نقطه پسند آمد و آنچه در پارسی گفتار هم یافته نشد آنرا هندوی
گفته از حیرت باز آورد و یای اردی و تای دست را به تحتانی و فوقانی جدا گردانید
و بای ادب را اطلاق روشن گراید و از نون و واو و یای تحتانی و ها آنچه صریح بزبان
آید مطلق گذاشت و آنچه بعنوان اشمام دریابند چون نون جان آنرا مخفی و پنهان

Remarks

پای بند ساخت و برخی حروف ازان گونه باشد که نویسند و نخوانند چون های فرخنده و آنرا مکتوب گزارش رفت و ضم و کسر که روشنی نداشتند در قید مجهول آورد چون ما قبل الف ناگزیر زبر دارد و مخفی نیز ساکن بود بچیزی مقید نساخت

Imperial Household	آئین منزل آبادی	(Regulations) of

فطرت بلند و همت عالی آنست که ذرات آفرینش را بلی گزیدگی فلان و بهمان جلوه گاه نیرنگی ایزدی قدرت داند و باندازهٔ آن چالش درونی و بیرونی نماید و از روی شناسائی با خویش و بیگانه هنگامهٔ قدردانی گرم دارد و اگر بدین پایه نرسد ناگزیر از آویزش پرهیز و هنجار آشتی پیش گیرد و اگر تجرد گزین است بگرامی خوی با خویشتن را آراسته گرداند و اگر از وابستگان عاشقانه دل در انتظام آن بندد و آزاد خاطر پذیر بزرگی صوری و معنوی از سرانجام تقصیر و تعظیم باز ندارد و گزیده بندگی دادار جهان آفرین شمارد و اگر خود نارسیده بژرف نگاهی سخت و کاردانی درست یکده و فرهیده مرد خردپژوه بی تعصب حق شناس کار دل را بدست آورد و بدیده بانی اینان واگذارد و فرمانروائی که جز به بزرگ کارها نپردازد کار گیهان از و شماری برنگیرند اگرچه شناسندگان انصاف گرای آن افسون زدگان دینی را بلختی معذور دارند چه بیشتر خوش آمد گویان نقد دوست که سجیه سازی خود را دنیکوان در آرند گفتار تفاوت مراتب در پیش نظر آرایند و بزرگان صحبت را بخواب اندازند و همگی اندیشه آنکه خود دکان آرای داد و ستد گردند و خانه خود را آباد گردانند و فرماندهان سخت آورند جز را از کل باز شناسند و به نیروی تائید الٰهی بار دو عالم بر دوش همت برگرفته و آزاد خاطر و سبکدوش باشند چنانچه حال گیهان خدیو زمانست بدین دیده ور در آبادی کارخانها که نخستین پایهٔ جهانبانی ست و پاسبانان از تعظیم کمتر پرداخته

دفتر اول

[illegible]

[illegible]

۱۰ تقرر و تنظیم بخشهای [illegible] و بیش [illegible]

بنفس قدسی وا رسد و آئینهای شایسته در هر جا بر نهد و آنرا دست آویز گزینی نقدی رضامندی دادار بیهمال برشمارد و آبادی این شگرف کاربرد و چیرستانی از روی کفت برآرد و آگاهی احکام جهان آرا از صفوتکدهٔ خاطر بارگاه پیدائی آوردن و بچند گزینا کیم و را سپرده پاس آن داشتن با آنکه بیشتر کارگزاران بنوبات در هر گروه سپاه علوفه یابند خرج آن سال سی و نهم الهی سی کرور و نود و یک لک و هشتاد و شش هزار و هفتصد و نود و پنج دام بود و مخارج این دولت چون مداخل آن روز افزون آز صد خانه متجاوز و هر یکی بمثابهٔ شهری بل ملکی بدوام آگهی گیتی خداوند گزین سامان دارد و زمان زمان در حسن افزایش گیرد و از بختمندی و روشن ستارگی هر چند دولت افزاید غمخواری و تیمارداری افزون گردد و برخی را ارمغانی برای آیندگان حقیقت پژوه می نویسد و چراغ بینش و کردار بر افروزد و چندی را که غازهٔ شمول بر رو دارد و هر سه آبادی را سرمایه در منزل آبادی گزارش یافت

آئین خزینه آبادی

آگاه دل ژرف نگاه دریابد که گزین ایزدی نیایش و بهین الهی پرستش انتظام دادن پراگندگی روزگار و فراهم آوردن پریشانی جهانیانست و آن بازبسته بآبادی ملک و معموری منزل و سامان مجاهدان دولت و نیک کرداری سپاه و آن در گرو اندیشهٔ درست و تیمارداری مردم و اندوختن گزیده مال و خرج بفرمایش خرد بایست شهری و صحرائی بدو صورت گیرد و شایستگی هر دو گروه بدان انجام یابد و دادگران دیده ور را اندیشه این ناگذران و گردآوری آن ناگزیر و بهمان طرز که وارستگان تجرد پیشه را فراهم آوردن خواسته و پژوهش افزون تر از ناگزیر نکوهیده شمارند بر همت تعلقیان شهربند نقیض آن نقش لزوم دارد این سخن سرائی ظاهر نگهبان کوتاه بین ست ورنه بحقیقت

این مقره خرج مجملا ... روپیه ... هفتاد و هفت لک و بیست و نه هزار و ششصد و شصت ... [illegible]

احمد سعید

[illegible] ... صاحب ... [illegible]

روبنا گذران وقت در تنگنای پوشیده نشستان سیر دل از خورش و پوشش آن مایه برگیرند که روی پژوهش آگهی بخشند و گرمی و سردی را پناه شود و کفایت دیگران گنجینه آماده و فراهم آوردن اسباب سطوت و دیگر امور و بدین سگالش دران هنگام که گیتی خداوند نقاب برداشته در انتظام مهمات برخی توجه فرمود اعتماد خان خواجه سرا را شایسته خطاب داشته راز دل برون نهاد و بدستمایه کاردانی او بخت قدسی ضمیر بارگاه کردار آمد و سپس مرتبه مرز افزایش گرفت و گزین سامانی چهره برافروخت و در خراج هر گونه بوم پژوهش رفت و بشناسائی کاردیدگان راستی منش حسن انجام گرفت و به بررسایی که آشنا و بیگانه بشناسد سزاوار خالصه و جاگیر جدا شد و یکیک کرور بامانت پیشگان جداگزین سپردند و بتکچی ستیزچشم همراه گردانیدند و برای هر یکی گنجوری سعادت منش مقرر شد و بشناسائی و کشاورز پروری فرمایش رفت که از بذرگران زر خالص پژوهش نبرند و آنچه برگیرند نوشته بسپارند و بدین سزیده ضبط رنگ بیدانشی نبردند و رعیت از گوناگون ستم رهائی یافت خجسته فراوانی گرفت و شخص جهانبانی ببالید چون سرچشمهٔ مال صفا پذیرفت ستیزچشمی جداگزین کوتاه دست بخزینه دار کل برگزیدند و داروغه و نویسنده بروا فزودند حزم آرائی بکار رفت و کارآموزی آئین شگرف نهادند چون دوالک ام نزد گنجور هر قدر فراهم شود لوالادرگاه آورده بدو سپارند چگونگی خواسته را با نامه همراه باشد و برای گردآوری پیشکش گنجینه داری جداگانه گزیدند و مال بی خداوند را گنبدی قرار گرفت و آنچه بنذر آورند بپاسبانی کارآگهی بازگذاشتند و زرهای وزن و خیرات را بسعادت سگالی سپردند و گوناگون خرج را گزین آئینها نهاده آمد و نگاهبانان راستی کاروداروغگان شایسته و تکچیان درست قلم جدا شدند خرج سالیانه از خزینه دار جمع بگنجور خرج سپرده شود و بدست نوشتها کاربند گردد و آن داره نویسی بر فراز

برآمد و چمن زار فرمانروائی شادابی پذیرفت بکمتر زمانی گنجها برآموده شد و لشکرها افزایش گرفت
و سرتابان کج گرای راه فرمان پذیری سپردند در ایران و توران خزانچی یکی باشد ازین رو
در محاسبه تنخی و راز برند و آنرا بنوهی مال و فزونی کار دوازده خزانچی به تیاقداری اندوختها
مقرر شد نه برای گوناگون نقود و دسته جواهر و طلا و مرصع اندوزند اندازه خزائن ازان بیرون
که بطفیلی گزارش آید و در هر چندی بعیار شناسی و پاداش کردار نوازش و نکوهش و دو منگار
تعلق رونق پذیرد و هر کارخانه گنجوری جداگانه نامزد شد و شماره آنها نزدیک بصد رسد
دیده وران هوشمند روز بروز ماه بماه فصل بفصل سال بسال سررشته داد و ستد را برفرازیده
آرند و چهارسوی دینی گرمی افزاید و نیز بحکم والا یکی از رهستان سعادت آمود و زرهای
سرخ و سفید همواره در بارگاه عالم آماده دارد تا نیازمندان خواهشگر بی رنج انتظار کامیاب
عشرت گردند و نیز یک کرور دام در فضای دولتخانه آماده باشد هر هزار دام در تیلاستین کیسه
اندازند آنرا سهنسه خوانند بفتح سین و سکون ها و نون خفی و فتح سین و های مکتوب تودہ
آنرا گنج و نیز والاهمت گنجینه پرداز گرامند مبلغی حوالۂ خاصان فرماید که گاه و بیگاه مهیا
باشد و برخی در بهله کرده بر سر دست دارند ازین رو بزبان روزگار خرج بهله
گویند همه نیرنگی عاطفت گیتی خداوندیست و گوناگون تیمارداری مردم هزار سال بماناد

آئین خزینه جواهر

اگر بچندی و چونی آن پردازد در از روزگاری باید لختی ازان نگاشته هنگامه آگهی فراهم
می آورد و از هر خرمنی خوشه بر میدارد گیتی خداوند گنجوری شناسا دل سیر چشم درست کار
بام فرمود و تنکچی کاروان راستی منش همراه گردانید و جدکاری سعادت آمود بدار و غگی
برنشاند و دیده جوهریان باهم انباز زراه داد و بدین چهار استن بنای اساس این والا کارگاه

۵۱ تیاقداری نگاهبانی و حفاظت تحویلداری ۱۲
۵۲ چارسوی دینی بیع بازار و داد و ستد ۱۲
۵۳ نقره آن بحساب روپیه دو لک و پنجاه هزار روپیه باشد ۱۲

نهاده آمد و هر جنس را پایه قرار داده زنگ زدای اشتباه گشتند لعل هرچه ارزش آن
از هزار مهر کم نباشد در اولین پایه گذارند و از هزار یک کم تا پانصد مهر دوم از پانصد یک کم
تا سیصد سوم از سیصد یک کم تا دویست چهارم از دویست یک کم تا صد پنجم از صد یک
کم تا شست ششم از پنجاه و نه تا چهل هفتم از سی و نه تا سی هشتم از بست و نه تا ده نهم
از ده پاو کم تا پنج دهم از پنج پاو کم تا یک مهر یازدهم از مهر پاو کم تا ربع روپیه دوازدهم
و زیاده ازین مرتبه نهاده آمد الماس و زمرد و یاقوت سرخ و کبود نیز بدین آیین
انتظام گیرند نخست سی مهر و زیاده دوم از سی پاو کم تا پانزده سوم پانزده پاو کم تا دوازده
چهارم دوازده پاو کم تا ده پنجم ده پاو کم تا هفت ششم هفت پاو کم تا پنج هفتم پنج پاو کم تا
سه هشتم سه پاو کم تا دو نهم دو پاو کم تا مهر دهم یک مهر پاو کم تا پنج روپیه یازدهم
پنج پاو کم تا دو روپیه دوازدهم دو روپیه پاو کم تا ربع روپیه مروارید این گرامی گوهر شانزده
گونه برشته امتیاز درآمد سی مهری و افزون را بست بر ریسمانی درآورده نخستین سلک
کشیدند و از سی پاو کم تا پانزده مهر دوم از پانزده ربع کم تا دوازده سوم از دوازده ربع
تا ده چهارم از ده پاو کم تا هفت پنجم و از هفت ربع کم تا پنج ششم از پنج ربع کم تا سه
هفتم از سه ربع کم تا دو هشتم از دو ربع کم تا یک مهر نهم از مهر قدری کم تا پنج روپیه دهم
از پنج کم تا دو روپیه یازدهم از دو کم تا یک روپیه و بالا دوازدهم از آن کم تا سی دام سیزدهم
از سی کم تا بست دام چهاردهم از بست کم تا ده دام پانزدهم از ده کم تا پنج دام شانزدهم
هر کدام را بشماره رتبه بر رشتها درکشیدند چنانچه آخرین در شانزده ریسمان درآورده اند و
بر سر هر رشته مهر خاص شاهنشاهی شود از گزند دگرگونگی برکرانه باشد و مروارید را
بروشن بیانی نقش اشتباه برزدوده آید و در سفتن غیر از زر و زینه و ماهواره بدین ترتیب

روی دهد و برداشتن غذای چند روزه دشوار چه جای فراوان ماه و سال ایزدی عنایت
یاوری نمود و گرامی گوهری بر ساحل پیدائی افتاد و بیخ کشتی سرمایهٔ زندگی آماده شد و از جبین
پیشانی همت غبار آلود ناشایست نیامد و پرستش الهی بگزیده آئین پیرایش گیرد ستایش
او افزون از بایست نهم اندام نیک مزه خوشبو ترکیب عنصری او قریب باعتدال و
نشان هر یکی از عناصر چهارگانه از چهرهٔ احوال او پیدا از رنگ او آتش و صفا از هوا نرمی
از آب گرانی از خاک آگهی بخشند از آنجا که فروغ هستی بخش فراوان دارد هیچکدام از
اخشیجان گزند نتوانند رسانید به آتش نسوزد و هوا در او تاثیر ننماید و آب بروزگاران دگرگون
نکند و خاک نپوساند بخلاف دیگر فلزات ازین رو در حکمت نامهای باستانی عقل را که
تدبیر هر کار از و انتظام یابد ناموس اکبر خوانند و زر را که اسباب وزری آن باز بسته ناموس
اصغر گویند از گرامی القاب او حافظ عدالت و مقوم کلی تقویم اشیا بآن رود و اساس
معدلت بر و آیزد جهان برای خدمتگزاری او نقره و مس از روائی داد و سرمایهٔ روزبهی
مردم نژاد گردانید و بدین دوربینی فرمان روایان دادگر و جهانبانان بیداربخت در رواج
این نقود همت گماشته اند و دار الضرب را برای عیار افزائی انیکار آباد ساخته و معموری را
که کارپرداز آن شغل را ساجد گزین آستی منش نامزد کردند و بدوام آگهی دیده بانی ایشان پایه عمارت عالم انتظام یابد

Workmen of the | آئین دستیاران | mint.

نخست داروغه فروهیده مردی شناسا آبادی خرد و فراخی حوصله بارزنا ملایم همنشینان
بروش سبکروحی بخند و هر یک را در کار و بار خویش سرگرم دارد و با جلدکاری و راستی حسن انجام
بخشد دوم صیرفی سرانجام این سترگ (بزرگ) دولتخانه بعیار شناسی او وابسته و سررشته دریافت
مدارج نقود بدست حق گزار او از فراخی زمانه صرافان کارآگاه درین دولت فراهم آمدند و چه

Assayers.

گیتی خداوند زر و سیم بو الایالگی رسید و درعجم آنزاده دهی نامند و عیار زر ازده پایه افزون ندانند و بهندی زبان باره یانی بیا و الف و فتح را و سکون ها و با و الف و کسر نون و سکون یای تحتانی عیار را دوازده گونه پندارند و پیشتر طلائی کهنه هُن را بضم ها و سکون نون زر ست در دکن رواج دارد گزیده دانستی و عیار آنزاده بر شمردی و بمجک شناسی گیتی خداوند هشت و نیم قرار گرفت و طلای دینار گرد و خورد علائی را پایه دوازدهمی انگاشتی امروز بده و نیم بر آمد کاردانان این فن از ان تاریخ نامها بر سازند و با فسانه بازگزارند و زر کیمیا پندارند میگفتند طلای کانی بدین پایه نرسد بقدسی توجه بدان عیار رسید و کاردیدگان شگفت در شدند تا دیگری نپذیرد و نیفزاید سخن گزاران راستی منش و جهان نوردان درست گفتار ازین پایه نشانی نگذارند لیکن چون بگداز برند باریک ریزها جدا شود و بنجا کس آمیزد نادان غش کاهی اندیشد و شناسا از خاک برگیرد اگرچه کانی چکش پذیر پدیرائی تحلیل گردد و خاکستر شود لیکن طلا العجل خاص بحال اصلی بازگردد و دیگر لختی بکمی گراید از فروغ منش گیهان خدیو حقیقت آن کاهش پیدائی گرفت و خیانت پیشگان را عیار گرفته آید

	آئین بنواری	Testing of gold.

مخفف با بنواری بیا و الف و سکون نون و واو و دالف و کسر را و سکون یای تحتانی اگرچه درین سرزمین صیرفیان دیده ور از آزمونکاری برنگ و صفا پایه عیار برشناسند لیکن برای دلنشینی دیگران این شگرف قانون درمیان آمد قلمی چند ست از مس و مانند آن بر سر هر یک اندک طلائی پیوسته اند و عیار هر کدام نگاشته چون نو آمده را عیار برگیرند خطی چند از و و از ان قلمها فراز سنگ محک بر کشند هر که نزدیک باشد از ان قسم شمرند لیکن در زر و روآئین گشیدگی بحساب نشستی رود و گردد نیز و دیر بر نخیزد و اساس این ساختن

۵ زبان برای این زبان پایه طلا را بهندی بسرو گویند و داغی پایه طلا باره بنجند
سید احمد

۶ علائی مراد از سلطان علاء الدین خلجی است که در سال ششصد و نود و پنج از هجرت مطابق یکهزار و دوصد و نود و پنج مسیحی بر تخت دهلی نشست ۱۲
سید احمد

طلاست بگونا گون عیار یکماشه نقره خالص و همین قدر مس جید را گداخته بر بندند و آمیخته را
با شش ماشه طلای خالص که عیار آن ده و نیم بان باشد بگداز برند با پارچه زر مغشوش فراهم آید
یکماشه از و شانزده حصه گردانند هر یکی نیم سرخ هر گاه هفت و نیم سرخ طلای خالص را
با یک حصه بیامیزند ده بان و ربع عیار آن شود و اگر هفت سرخ طلای خالص را با دو حصه
ازان آمیزش بخشند طلائی ده بانی بروی کار آید و اگر شش و نیم سرخ طلای خالص را
با سه حصه بگداز برند عیار ربع کم ده بان قرار یابد و اگر شش سرخ طلای خالص را با چهار حصه
درهم سازند و نیم بان قرار گیرد و اگر پنج و نیم سرخ طلای خالص را با پنج حصه آمیزش دهند
نه بان و ربع صورت گیرد و اگر پنج سرخ طلای خالص را با شش حصه پیوند بخشند نه بان
گردد و چون چهار و نیم سرخ طلای خالص را با هفت حصه بیامیزند نه بان ربع کم ظاهر شود
و اگر چهار سرخ طلای خالص را با هشت حصه یکجا سازند هشت و نیم بان رسد و
چون سه و نیم سرخ طلای خالص را با نه حصه بیامیزند هشت بان و ربع پدید آید و چون سه سرخ
طلای خالص را با ده حصه یکی سازند هشت بان شود و اگر دو و نیم سرخ طلای خالص را با یازده
حصه آمیخته گردانند هشت بان ربع کم گردد و اگر دو سرخ طلای خالص را با دوازده حصه
بیامیزند هفت و نیم بان گردد و اگر یک و نیم سرخ طلای خالص را با سیزده حصه یکجا کنند
هفت بان و ربع شود و چون یک سرخ طلای خالص را با چهارده حصه بیامیزند هفت بان
عیار ماند و چون نیم سرخ طلای خالص را با پانزده حصه آمیزش دهند هفت بان ربع کم
عیار گیرد **خلاصهٔ عمل** آنکه هر نیم سرخ آغشته بتنقیص ربع بان در جوهر کامل نداز دو عیار
آن طلای مغشوش که در ترکیب دوم صورت گرفته شش و نیم باشد چون خواهند که از شش
و نیم بان نیز کم کنند نیم سرخ نخستین مرکب را که از نقره و مس بود با هفت و نیم سرخ مرکب دوم

6 3/4

آمیزش دهند بشش بان و ربع رسد و چون یک سرخ از آن مرکب اول با هفت سرخ
مرکب دوم بیامیزند شش بان ماند و اگر ازین نیز خواهند که کم کنند نصف نصف سرخ از آن
افزایند در بانواری تا شش بان اعتبار کنند و کمتر از آن را از پایه حساب اندازند این کار
به بینش صاحب عیار قرار گیرد و رونق افزاید سوم امین از بی غرضی و کم آزری دوست
و دشمن ازو ایمن بود و در هنگام گفتگو دستیار داروغه و دیگر مردم گردد و حق باز نماید و گرد
آویزه فرو نشاند چهارم مشرف با آوازه نویسی و معامله فهمی و دیانت مندی سررشته
خرج و دخل استوار دارد و روزنامچه خرد و بسند سرانجام گیرد پنجم سوداگر طلا و نقره و مس آورده
داد و ستد نماید سود خویش برگیرد و رونق افزائی کارگاه آید و باج گزاری نموده در آبادی
خزینه کوشد و فراوانی و بارگشائی این گروه بر فزونی بازار معدلت باشد و از کم آزری
کارفرمایان صورت گیرد ششم گنجور سرمایه سود را پاسبانی کند و در داد و ستد راستی را دستیار
آزرم دارد و علوفه چهار تن اول و ششمین بتفاوت باشد فزونتر ایشان بپایه احدی
رسیده کامیاب روزگار گردد هفتم ترازوکش مسکوکات برکشد اگر طلایی صد مهر طلایی
بسنجد دو دام چهار یک کم فرو ستاند و اگر نقره هزار روپیه باشد شش دام و نوزده حصه از
بیست و پنج بخش دام و در مس هزار دام یازده حصه و بر همین نسبت سررشته کم و بیش
نگاه دارد هشتم گدازگر خام در گلین تخته چو سهای خرد و بزرگ برسازد و ته بر روغن برآلاید
و زر و سیم گداخته در آن گوها بریزد و شوشها بسته شود و در مس بجای چرب ساختن افشاندن
خاکستر بسنده بود و دست مزد در مقدار طلای مذکور دو دام و پانزده حصه و در نقره مذکور
پنج دام و سیزده حصه و ربع و در مس مذکور چهار دام و بیست و یک و نیم حصه نهم ورق کش
زر آمیخته را بوزن شش تا هفت ماشه ورق سازد و به درازی و پهنای شش انگشت و آنرا

پیش صاحب عیار آورد و او در قالبی که از مس ساخته است باندازه بگیرد و موافق آن سکه عدل
نقش کنند تا دگرگونگی راه نیابد و از عمل آگهی پذیرد جرثا و در مقدار طلای مذکور چهل و دو دام و ثلث

آئین صاف کردن طلای غش آمیز

چون اوراق بسکه عدل رسد خداوند زر بکار فرمائی صاحب عیار از غشتگی برآرد بدین روش
در مقدار طلای مذکور چهار سیر شوره نمک و چهار سیر سوده خشت خام بکار برند نخست تنکها
بصافی آب بشویند سپس بدان دارو بیندایند و بر یکدگر داشته با چند تشتی فرو گیرند بزبان
هندی اُپله بضم همزه و سکون بای فارسی و فتح لام و های مکتوب خشک سرگین صحرائی گاو
پس آتش افروزند آهسته آهسته روشن شود و خاکستر گردد و چون بغیر خاکستر از اطراف
برگرفته نگاه دارند و آنرا بزبان فارسی خاک خلاص گویند و بزبان هندی سلونی نامند
از و نقره برآرند و عمل آن جدا نگاشته آید و تنکها با خاکستر زیر سجال گذارند و دو بار دیگر
آتش افروزند و آئین پیشین بجای آرند و چون سه بار آتش ببیند آنرا ستائی نامند بار دیگر
باب صافی بشویند و همان دارو آمیخته سه باره آتش دهند و خاکستر را باز گیرند و همچنان
شش بار بدارو آمیزند و هیژده آتش برافروزند سپس شست و شو دهند و یکی را صاحب عیار
بشکنند اگر صدا نرم و ملایم برخیزد نشان رسیدگی دانند و اگر درشت یک دارو و سه آتش دیگر
افزایند و از هر تنکه یک ماشه بریده تنکه برسازند و بسنگ محک عیار گیرند اگر خالص
نشده باشد یک دو آتش دیگر افروزند و بسا باشد که مقصود از سه چهار آتش بحصول انجامد
و باین رنگ عیار نیز گیرند دو تولچه طلای خالص بردارند و دو تولچه از طلای آتش داده
برگیرند و بیست بیست تنکه همسنگ از هر دو قسم برسازند و دارو برابر مالیده آتش افروزند
و سپس شسته بترازوی عدل برکشند اگر هر دو برابر آید علامت عیار رسیدگی بود و هم

گداز گر پخته طلائی اوراق خالص ساخته بگداز برد و پیشین طرز شوشه بسازد و دست[۱۰] رنج
او سه دام در مقدار طلائی مذکور یازدهم[۱۱] ضراب به نیروی بینش از شوشهای طلا و نقره
و مس باندازهٔ مسکوکات مطلسات[۵۲] پردازد مزدوری در طلای مذکور بیست و یکدام و یکحصه
و ربع و در مقدار نقرهٔ مذکور پنجاه و سه دام و نه حصه ربع کم اگر روپیه مطلس سازند و در مطلسات
ریزگی نقره که از ربع بر سازند بیست و هشت دام افزایند و سر هزار دام بیست دام فزو گیرند
و برای نصفی و ربعی دام بیست و پنج دام و برای هشتم حصه که دمری گویند شصت و نه دام
در ایران و توران بریدن مقدار مطلسات بی سندان عدل نتوانند و کاردانان هند
بی او آنچنان کار پردازند که سر موئی تفاوت نرود و این بس شگرف باشد دوازدهم[۱۲]
مهرکن نقش مسکوک که بر فولاد و مانند آن نگارش کنند و بدان نقود نقش پذیر گردد
و امروز مولانا علی احمد بلوسیت در هیچ اقلیمی نزدیک باو نشان نمیدهند و اقسام خطوط
بر فولاد چنان نگارد که بقطعهای استادان سرآمد برابری کند او در سلک یوزباشیان[۵۳]
دو پیاده از دو صد دار منصب باشند هر دو را ششصد دام ماهیانه بود سیزدهم[۱۳] سکهچی مطلس را
میان دو سکه بر نهد و به نیروی پتکچی دو روئیه نقش پذیرد اجرت در طلای مذکور یکدام
و ده حصه و در نقره پنجدام و نه و نیم حصه بجهت ریزگی در هزار روپیه یکدام و سه حصه افزوده اند
و در هزار دام سه دام مزد او و در دو هزار نصفی دام و چهار هزار ربعی آن سه دام و نوزده حصه
ربع کم و بر هشت هزار هشتی ده و نیم دام سکهچی از دست مزد خود به پتکچی شش یک دهد جداگانه
چیزی معین نباشد چهاردهم[۱۴] سباک سیم پاک ساخته را قرص بر نهد در همان قدر پنجاه و چهار
دام ستاند با لایش نقره آشتگی او با سرب و جست و مس باشد در ایران و توران کامل عیار را
ده دهی گویند هندی صیرفیان بیست بسوه خوانند باندازهٔ آمیزه از آن پایه فرود آید و

۵۱ دست رنج ... دکسه کار و مزد دست ... ایران

۵۲ مطلس ... دبیین ساکن روپیه ... بی سکه و درم و دینار بی نقش ۱۲ عبارت

۵۳ ...

۵۴ ...

۵۵ سباک ...

و از پنج در نگذرد و کم از ده در پیشگاه توجه نیاورند آزمونکاران دیده ور از زر آمیخته بزر دانی جز و آگهی پذیرند و بسوختن یا بسوراخ کردن شناسائی درون کردند و نیز با تش افروخته در آب افسرده گردانند و عیار زر شناسند در سیاهی سرب سرخی مس و خاکستری مایل بسفیدی برنج و توتیا و در سفیدی نقره افزونی شود

آیین خالص ساختن نقره

گوی بر کنند و قدری خاکستر سرگین دشتی بریزند و پس از آن بخاکستر چوب مغیلان بر آمایند و نمی داده رکیبی وار سازند و آمیخته را در و باز گذارند و باندازه آن سرب بکار رود نخستین چار یک آنرا بر بالا نهاده انگشت امود گردانند و بر دو یا مه دمیده بگداز برند و بیشتر این شغل بچهار دفعه کشد و نشانه صافی شدن آنست که گداخته براق نماید و نیز از اطراف آغاز بستن کند و چون بمیانه جا رسد از آب قطره چند بر افشانند افروزش از و بلندی گیرد بسان شاخهای قوچ قرص بندند و بکمال عیار رسد و اگر باز این قرص بگداز رود در تولچه نیم سرخ بسوزد و از صد تولچه شش ماشه و دو سرخ کاهد و آن خاکستر با منیزش سرب و نقره چون مردار سنگ گردد و آنرا بهندی کهرل نامند بفتح کاف و های خفی و فتح راو لام و بفارسی کشته گویند عمل آن جدا گانه گزارش یابد بیشتر از آنکه ضراب مطلس سازد و از صد تولچه عیار رسیده پنج ماشه و پنج سرخ بجاالصد بر دارند و پس قرصهای صاف را صاحب عیار یک عدل نشانمند گردانند تا دگر گونگی براه نیابد در باستانی زمان بعیار دانی نقره نیز با نوارها می ساختند اکنون ازین طرز آگهی افزای بدان نپردازند اگر از صد تولچه نقره شاهی که در عراق و خراسان روائی دارد و لاری و مثقالی که در توران رایج سه تولچه و یک سرخ زود و از پارچیل فرنگی و رومی و از محمودی و مظفری گجرات و مالوه ازهمان مقدار سیزده تولچه و شش و نیم ماشه کم گردد و بعیار نقره شاهنشاهی پیوندد پانزدهم قرص کوب نقره صاف را

تاب داده چندان جنبش کاری کنند که بوی سرب نماند و دست سنج آنقدر نقره چهار و نیم دام شمارند هم
چاشنی گیر طلا و نقره خالص کرده بباز یابد و قرار پاکی دهد و دو تولچه طلا برگیرد و هشت و رق سازند
و با آئین پیش دار واند وده با آتش بسپارد و از باد نگاهدارد و پس شست شود داده بگداز بر دگر
کاهش نیافته باشد شناسائی پایه او شود خداوند عیار محک برکشیده دلنشین خود و دیگران نماید
در آنمقدار یکدام و ده حصه فرو ستانند و در نقره یک تولچه را بهمانقدر سرب در بوته استخوانی بگداز
برد و چندان آتش دهد که سرب همگی سوخته شود و آنرا آب زده چندان کوبند تا بوی سرب از و
برود و در بوته نو گداخته بسنجد اگر شش برنج کم آید نشان رسیدگی بود وگرنه باز بگدازند تا بآن
پایه رسد در آنمقدار سه دام و چهار نیم حصه دست فرو باشد هفتم هم نیاریه بکسر نون و یای تحتانی
و الف و کسر را و فتح یای تحتانی و های مکتوب خاک خالص فراهم آورده دو و دو سیر سر شوید طلا از
گرانی بر کف گراید شسته خاک را بهندوی زبان کلکره گویند بضم کاف اول و سکون کاف دوم
و فتح را و های مکتوب آن نیز طلا آمیز باشد و بدیگر عمل که گفته آید کارش بانجام رسد و آغشته
ته نشین را با سیماب آمیخته با لش دهند و بر هر سیری شش ماشه سیماب بکار رود و آن بجذب صحبت طلا را بخود
کشد و آنرا در شیشه انداخته طلا بآتش جدا سازند و در خاک آن مقدار طلا بست دام و ده حصه باز ستانند
عمل کلکره باندازه آن سهاگه آمیزند بضم بای فارسی و سکون نون و فتح ها و سکون را و رسی آنگ کاو
سرآمیزند بفتح را و کسر سین و سکون یای تحتانی نخستین آمیخته را سوده بدو همین آمیزش دهد
و آنرا و غلولهای دو سیری ساخته بر پارچه خشک سازد عمل سهاگه گوی را بخاکستر مغیلان برابر نهند
چنانچه در یک من سرب شش انگشت بلندی خاکستر باشد و زیر آن هموار ساخته سرب اندازند
بانگشت فرو گرفته بگدازند پس انگشت ادور کرده دو گلین تخته خار بسته باز گذارند
طرف دمه بسته جانب دیگر را گشوده دارند و تخشتی پوشند چند انکه خاکستر سرب را بخود در کشد

crucible.
بوتکش بفتح اول و ضم کاف و شین معجمه دست افزاریست آهنگران را

predi

داّن

و آن خشت از مان زمان برداشته از حال سرب آگهی پذیرند و در آن قدر سرب چهار ماشه
نقره بخاکستر اندازند خاکستر را با آب سرد کنند و آنرا پنهر خوانند و در آن مقدار سرب دو سیر
بسوزد و چهار سیر از خاکستر افزاید وزن آن یک من و دو سیر باشد رسی تیزابیست از
اشخار و شوره خاک برسازند و چون حال پنهر و رسی گزارش یافت بر سخن سر و دو عمل
کلره بانجام سپارند کوزهٔ تنور وار انتظام یابد هر دو دهن تنگ و شکم کشاده بلندی یک و نیم
گز و سوراخی در ته او و نهشته گوی دیگر سرانجام دهند و آن کوزه را چنان بانگشت پر سازند
که چهار انگشت خالی باشد و بدو روی دامهٔ آتش برافروزند و چون افروخته گردد تکیان سنگیان
از آن غلولها شکسته در آن ماینگاه ریزند و بگدازش برند طلا و نقره و مس و سرب از آن
سوراخ بدان گو در آید و نزد آید آنرا بیرون اندازند و نرم کرده بشویند سرب جدا برگیرند
و آن مایه خاک یکجا فراهم آورند و از آن نیز بکار کرد بی سود بردارند و کانی را از گو
گرفته بروش پنهر بگداز برند سرب بخاکستر آغشته گردد سی سیر سرب برآید و ده سیر بسوزد
و طلا و نقره و مس با اندک سربی بحال خود ماند و آنرا بگراونی گویند بضم با و سکون
کاف فارسی و را و الف و فتح واو و کسر تای فوقانی هندی و سکون یای تحتانی
و برخی بتقدیم کاف برخوانند عمل بگراونی گوی برسازند و در صد تولچه نیم سیر خاکستر مغیلان
اندازند و آن خاک را رکیبی مانند ساخته بدو آمایند و یک تولچه مس و بست و پنج تولچه
سرب افزایند بانگشت پر کرده بخشت برگیرند چون آمیخته آب گردد انگشت و
خشت برداشته بهیمهٔ مغیلان برافروزند چندانکه مس و سرب بخاکستر آمیزد
و طلا و نقره آغشته جدا شود و آن خاکستر را نیز کهرل گویند و از و سرب و مس
برآید و عمل او گفته شود *

سله نسخه
نقیج الف
ما باران گرفته
سرسیند

با هم شده
شوره گویند
و آن خاکستر
بنابرآن ست ۱۲
= impure carbonate of Soda.

آئین جدا کردن نقره از طلا

آمیخته شش بار بگدازد و سه بار با مس و همانقدر با گوگرد چهاچهیا بفتح جیم فارسی
و های خفی و الف و کسر جیم فارسی و های خفی و یای تحتانی و الف در برابر هر تولچه از آن
تا سه از مس برگیرند و از آن دیگر دو ماشه و دو سرخ اول با مس بگدازند سپس با گوگرد اگر
مرکب صد تولچه باشد صد ماشه از مس بکار رود و نخستین النصف مذکور با هم آمیخته گداز آتش
دهند و دیگر نیمه را دو بار بیامیزند و همچنان گوگرد را دران مراتب بآتش سپارند و آن
آمیخته را ریزه ریزه ساخته به بوته درآرند و پنجاه ماشه مس بیامیزند و بگدازند و نیز دیگ آن
ظرفی پرآب سرد باز گذارند و بر فراز آن جاروبی از خس بگسترند و گداخته را بران اندازند
و بجنبش چوبی فراهم شدن نگذارند سپس آن ریزه ها را با نصف داروی دیگر برآمیزند و در بوته
گذاشته بآتش در نهند و چون بگدازد برگرفته در سایه گذارند تا بیفسرد و در برابر هر تولچه
آمیخته دو ماشه و دو سرخ ازین دارو بکار رود چنانچه در صد تولچه یک و نیم ربع سیر در سه دفعه
بدان دستور کار بندند و بر فراز آن خاکستر سفیدی گرایی نمودار گردد و آن نقره ایست
که بدین طرز برآمده آنرا گرفته جداگانه دارند و انجام عمل او گفته آید و چون سه سه بار بهر دارو
بعیار آتش سپرد آن بسته طلا باشد بزبان پنجاب کیل نامند بفتح کاف و سکون یای تحتانی و لام
در دیار دهلی پنجر برخوانند بکسر یای فارسی و نون خفی و فتح جیم و را و اگر طلای آمیخته بسیار باشد
درین هنگام شش و نیم عیار برآید لیکن بسیاری عیار پنج بل چهار پدید گردد و برای عیار افزایی
او یکی از دو کار ناگزیر در چهار صد تولچه طلائی افزون عیار پنجاه تولچه این را برآمیزند و بعمل
سلونی کمال بخشند یا آنکه به الونی چاره برسازند بفتح همزه و ضم مجهول لام و کسر نون و
سکون یای تحتانی و آن دو بخش سرگین دشتی و یک حصه شوره نمک بود و پنجر را شوشها ساخته

ورق ورق برسازند هر ورقی از یک و نیم تولچه کم نباشد و همین تراز آنچه در سلونی میگردند و آنرا انگبین روغن طلا اموده ورد آلا در هر آلایش دو بار آتش مدهم دهند و بدین طریق چهار بار بیالایند و بنفروشند و اگر بپایه والاتر ازین خواهند بار چند بدان کار پیرایند تا بعیار ده بانی رسد خاکی آن بر گیرد و آن کهرل باشد

آیین برآوردن نقره از خاکستر

آنچه پیش از کار کهرل و سلونی و پس آن اندوخته باشد و برابر سرب خالص آمیخته در بوته اندازند و یک پهر با آتش تند افروزند و چون افسرده گردد بآیین سباکی پاک سازند و خاکستر آن را کهرل نامند و روشهای دیگر در سلونی بکار رود که بر دانا پوشیده نبود و هیزدهم پنی وار بفتح بای فارسی و کسر نون و سکون یای تحتانی و واو و الف و را کهرل گداخته نقره از مس جدا کند دست رنج از یک تولچه نقره یک و نیم دام بسپاسگاری گرفتن سود و هر تا سیصد دام بدیوان جواب گوید کهرل را ریزه ریزه برسازد و در یک من یک و نیم سیر تنگار و سه سیر اشخار کوفته خمیر گردانند و در کوزه مذکور یکان یکان سیر اندازد و بگداز برد سرب نقره آمیخته دران گو فراهم آید و بعمل سباکی پاک شود و از سربی که ازین جدا شده بنجاک میر دیهر باز گردد نوزدهم پیکار بفتح بای فارسی سکون یای تحتانی و کاف و الف و را سلونی و کهرل از زرگران شهر خرید نماید و در دار الضرب بگدازش برد و از طلا و نقره سود برگیرد و در هر یک من سلونی هفده دام و در یک من کهرل چهارده دام بخالصه جواب گوید بستم نیچونی واله بکسر نون و ضم مجهول جیم فارسی و سکون واو و کسر یای تحتانی اول و سکون ثانی و واو و الف و فتح لام و های مکتوب کهن مسکوکات مسین نقره آمیز بگداز برد و از صد تولچه نقره سه و نیم روپیه بدیوان بسپارد و نقره را چون بسکه رساند مقرری باز خواست آن جداگانه بود بست و یکم خاک شو چون خداوندان حال بگوناگون روش که لختی گزارش یافت سیم و زر برگیرند دار الضرب رفته خاکها بنگاه برد و از شسته

سودی بردارد و بسیاری را بدین پیشه روزگار آبادی پذیرد و در ماهی دوازده و نیم روپیه بشکرانهٔ سودمندی گزارد و همگی پیشه وران دار الضرب در هر صد دام یک دام و نیم بسرکار والا رسانند

آئین نقود جاوید دولت

یعنی دو نیم روپیه ۱۲

چنانچه بقدسی توجه زر و سیم عیار دیگر گرفت بعزا و آن پیکر نیز چهره برافروخت گنجینه آرایش یافت و جهانیان را نشاط در گرفت نخستین از آن باز میگزارد و شکرفی کردار مینویسد سهنسه بفتح سین و ہای حفی و نون پنہان و فتح سین و ہای ملفوظ گرد نقدیست بوزن ہشت و یک تولہ و نه ماشه و ہفت سرخ اگر از صد لعل جلالی یک و نیم درویانه فارسی نام نگاشته اند و در صحرا آنجا که اطراف السلطان الاعظم الخاقان المعظم خلد الله ملکه و سلطانه ضرب دار الخلافه آگره و دیگر سو و وسط کلمه طیبه وان الله یرزق من یشاء بغیر حساب و گرداگرد اسامی چهار یار رضی الله عنهم نخست مولانا مقصود مهرکن کارپردازی کرد و سپس ملا علی احمد شگرف کاری نمود و در یکرو مهی افضل دینار ینفقه الرجل دینار ینفقه علی اصحابه فی سبیل الله افزود و در روی دیگر السلطان العالی الخلیفة المتعالی خلد الله تعالی ملکه و سلطانه و ابد عدله و احسانه بر نوشت و پس همه را سترده دو رباعی ملک الشعرا تذکرة الحکما شیخ فیضی برنگاشت یکطرف رباعی

خورشید که هفت بحر از و گوهر یافت　سنگ سیه از پرتو آن جوهر یافت

کان از نظر تربیت او زر یافت　وان زر شرف از سکه شاه اکبر یافت

والله اکبر جل جلاله درمیان و جانب دیگر رباعی　این سکه که پیرایه امید بود

با نقش دوام و نام جاوید بود　سیمای سعادتش همین بس که بدهر　یکذره نظر کرده خورشید بود

والهی سال و مه درمیان نقش جاوید گرفت و بدین نام و پیکر زریست بوزن دو و یک تولچه و هشت ماشه از صد مهر گرد یازده تا شگی بسین نقش بران زمین بفتح راد باسین نیمه هر دو

//

دگاه این چهارگوشه نیز شود یکطرف همان نگار صدمهری و جانب دیگر این رباعی ملک الشعرا رباعی
این نقد روان گنج شاهنشاهی ٭ با کوکب اقبال کند همراهی ٭ خورشید بپرورش از آن رو که بدهر
یابد شرف از سکهٔ اکبرشاهی ٭ آتمه بهمزه و الف تای فوقانی و فتح میم و های مکتوب
چهارم بخش سهنسه گرد و چهارگوشه تختی همان منقوش صدمهری دارند و چندی یکطرف این
رباعی ملک الشعرا رباعی این سکه که دست بخت را زیور باد ٭ پیرایهٔ نه سپهر و هفت اختر باد ٭
زرین نقدیست کار ازو چون زر باد ٭ در دهر روان بنام شاه اکبر باد ٭ و دیگر سوی پیشین رباعی
بنست بکسر با و سکون نون و فتح سین و سکون تای فوقانی بدان دو پیکر پنج یک آدین
برسازند همچنان ششم و دهم و بستم و بست و پنجم بخش سهنسه صورت گیرد چگل بضم جیم فارسی
و کاف فارسی و سکون لام چهارگوشه سه تولچه و پنج سرخ و ربع قیمت سی روپیه گرد دو تولچه
و نه ماشه ارج سه مهر گرد یازده ماشگی و نقش همان و پنجاهم حصه سهنسه قیمت دو مهر لعل جلالی
لعل جلالی گرد بوزن و ارز دو مهر گرد یکطرف الله اکبر و دیگر جانب یا معین آفتابی گرد
بوزن یک تولچه و دو ماشه و پنج سرخ ربع کم بها دوازده روپیه یکطرف الله اکبر جل جلاله و جانب
دیگر ماه و سال الهی در سکه گاه الهی گرد دوازده ماشه و دو سرخ بربع کم بنقش آفتابی منقوش ارج
ده روپیه لعل جلالی چهارگوشه بدان وزن و ارج یکطرف الله اکبر و جانب دیگر جل جلاله
عدل گتکه بفتح عین و سکون دال و لام و ضم کاف فارسی و سکون تای فوقانی هندی و فتح کاف
و های مکتوب گرد یازده ماشگی قیمت نه روپیه یکطرف الله اکبر و جانب دیگر یا معین مهر گرد در وزن
و بها برابر عدل گتکه لیکن منقوش دیگرگون محرابی در وزن و ارج و نقش با مهر گرد یکتا معینی
چهارگوشه و مدور بوزن و قیمت لعل جلالی و مهر گرد منقوش یا معین چهارگوشه نقش و وزن آن
چون آفتابی گرد نیمه الهی بنقش همان و دهن بفتح دال خفیف و سکون نون نیمه لعل جلالی

سلیمی نیمه عدل گتکه ربی چهار یک آفتابی من بفتح میم وسکون نون چهار یک الهی
جلالی نصفی سلیمی چهار یک عدل گتکه پنج بفتح بای فارسی ونون خفی وجیم فارسی پنجم حصه الهی
پانڈو بابای فارسی والف ونون خفی وفتح دال هندی وسکون واو پنج یک لعل جلالی
یکطرف لا اله الا الله ودیگر بسر عدل نقش کرده اند هشتی اشٹ سده نیز گویند بفتح همزه وسکون
شین منقوطه وتای فوقانی هندی وکسر سین وتشدید دال وهای خفی هشت یک مهر الهی
یکطرف الله اکبر ودیگر سو جل جلاله کلا بفتح کاف ولام والف شانزدهم بخش الهی هر دو طرف
گل مثل زره سی ودو بخش الهی ودر نقش با کلا یکتا آیین خیانت که در سرا ضرب حضور
از طلا یک یا ه لعل جلالی ده هن ومن نقش پذیر گردد ودیگر نقود بی تازه حکم سکه
نپذیرد روپیه سیمین نقدیست گرد یازده نیم ماشگی در زمان شیرخان پدید آمد درین دولت ابد
اعتصام بکمال رسید ونقش تازگی یافت یکطرف الله اکبر جل جلاله ودیگر سو تاریخ از جلدام
اگرچه نرخ افزون وکم شود لیکن در مواجب این قیمت اعتبار رود جلاله چهار گوشه درین دولت
بدین پیکر شد ووزن ونقش چون نخستین درب بفتح دال وسکون را و با نیمه جلاله چرن
بفتح جیم فارسی وسکون را ونون چهار یک جلاله پانڈو پنجم حصه جلاله اشٹ بفتح همزه
وسکون شین منقوطه وتای فوقانی هندی هشتم بخش جلاله دسا بفتح دال وسین والف
ده یک جلاله کلا بفتح کاف ولام والف شانزدهم حصه جلاله سوکی بستم حصه جلاله ودرین
ریزه زرها از روپیه نیز برسازند دیگر گونگی در پیکر بود وآن سیمین نقدیست وزن پنج تانک
که یک تولچه وهشت ماشه وهفت سرخ باشد چهل بخش روپیه نخست آنرا چلیسه گفتی بفتح بای
فارسی وسکون یای تحتانی وفتح سین وهای مکتوب وبهلولی نیز خواندی امروز بدان نام
اشتهار دارد یکسو ضرب فلان جایی ودیگر جانب سال ومه الهی حساب بهر دام را بست وپنج حصه

۵۷ ازینجا تا [illegible] [illegible] ویک [illegible] میشود ۱۲ سید احمد

تحن

تخمیناً بموزه هشت سرخ جیتل نامند بکسر مجهول جیم وسکون یای تحتانی وفتح تای فوقانی وسکون لام و در محاسبات بکار آید ادهیله بفتح همزه وکسر مجهول دال وهای خفی وسکون یای تحتانی وفتح لام وهای مکتوب نیمه دام پاوله بپای فارسی والف وضم همزه وفتح لام وهای مکتوب چهاریکدام دمری بفتح دال وسکون میم وکسر را وسکون یای تحتانی هشتم حصه دام سر آغاز سلطنت همایون فراوان جا طلا بنام والا بلندپایگی پیرایه یافت امروز از چهار جا بر نگارزد معسکر اقبال بنگاله احمدآباد کابل نقره و مس ازان چهار جای و دوازده شهر دیگر عالی رتبگی یابد الهباس آگره اجین سورت دهلی پتنه کشمیر لاهور ملتان تانده مس تنها در بیست وهشت معموره نقش پذیر آید اجمیر اوده اتک الور بداون بنارس بهکر بهیره پتن جونپور جالندر هردوار حصار فیروزه کالپی گوالیار گورکهپور کلانور لکهنو مندو ناگور سرهند سیالکوت سرونج سهارنپور سارنگپور سنبل قنوج رنتهنبور بیشتر خرید و فروخت این آباد بوم بمهر و روپیه و دام باشد ماکش وجز آنرا از پیشگان خیانت گرای و ستمایه تباه کاری سازند و گوناگون زیان زدگی بمردم رسد گیهان خدیو همواره باندازه دانش کارپردازان و شناسائی مزاج زمانه تازه آئینی برنهد وآن شورش را چاره گر آید نخستین روزگار که سررشته انتظام سلطنت بدیده وری راجه تودرمل منتظم بود گیتی خداوند مهر را بر چهار گونه روائی بخشید اول لعل جلالی وآن گرامی نامه روشناس وزن یک توله و یک سرخ و سه ربع و عیار بکمال قیمت چهار صد دام دوم مهری که عنفوان این دولت جاوید طراز بسکه شاهنشاهی بلندپایگی یافت وزن یازده ماشه وآن بر سه قسم بود تمام وزن کامل عیار را ارج سصد و شصت دام اگر بروزگاران

یعنی ۹ روپیه ۱۲

تا سه برنج سوده گشتی از همین قسم برشمرده تفاوت ننهادی و آنچه از چهار برنج تا شش بسودن
کمی پذیرفتی آنرا نقد دوم اندیشیدی ارزش سصد و پنجاه و پنجدام و اگر از شش تا نه
کاستی پایه سوم گرفتی بها سصد و پنجاه دام افزون تر ازین کاسته البان زر نامسکوک
دانستی و در روپیه سه گونه روائی داشت اول چهار گوشه پاک سیم بوزن یازده و نیم ماشه
جلاله نام ارزش چهل دام گرد قدیم اکبرشاهی تمام وزن تا یک سرخ کم ارج سی و نه دام
و تا دو سرخ کم ارزش سی و هشت دام و افزون ازین مراتب بحساب نقره گرفتی دوم بار بهژده
ماه مهر سنت ونه الهی عضد الدوله میر فتح الله شیرازی امین مهمات شد فرمان همایون نفاذ
یافت در مهر تا سه برنج و در روپیه تا شش تفاوت مالیدگی را از اعتبار انداخته درست
وزن شمارند و بیشتر کاسته را همان قدر باز یافت شود نه آنکه تا نه برنج یکسان شمرند
بنابرآن بهای مهر یک سرخ کم سصد و پنجاه و پنجدام کسری شد و نرخ یک سرخ طلائی مسکوک
که چهار دام و چیزی باشد کم اعتبار کردند در نخستین قانون بکاهش یک سرخ پنجدام
میگرفتند و در زیاده از سه برنج کمی اگرچه نیم برنج باشد همان پنجدام حساب میکردند و یک
و نیم سرخ کاسته را بده دام کم داد و ستد شدی و آنچه باین پایه رسیده بود نیز همان میگسستند
و بدین تازه آئین شش دام و چیزی کم شد و بها سصد و پنجاه و سه دام و کسری و آنکه
روپیه گرد را از چهار گوشه با درستی وزن و عیار یکدام کم ارج مودی بر انداخته آمد و گرچه بازار
تا یک سرخ کم چهل دام قرار یافت و دو سرخ کم را بیشتر دو دام کم برشمردی اکنون بهای آن
یکدام و کسری کمی پذیرد چون عضد الدوله بخاندیس رخصت یافت راجه مهرهای جلاله
ارزرا با گرد قرار داد و کمی مهر و روپیه را از تعصب منشی و سخن پرستی بر همان نخستین طرز
مقرر داشت چون نوبت پاسبانی احکام خلافت به قلیج خان رسید آخرین قرارداد

متعلقه صفحه نمبر ۳۴ جلد اول آئین اکبری

میگوید العبد الضعیف المفتقر الی الله الصمد سید احمد که پور مبارک بختی از نقود جاوید دولت بگفتار آورد لیکن هیچ ده از روی نگاه برنداشت و شبیه سکه را چهره کشا نشد از گفت او نتوان دانست که باعث بر تغیر و تبدیل صورت و نقش چه شد و از سخن بعضی لب بسوزن خموشی دوخت من به تکمیل این مراتب میپردازم و هرچه بدست من افتاده شبیه و نقش و وزن آن بر می نگارم و از اسباب تغیر و تبدیل هرچه بر من پرده کشود بجهت رهنمونی نابلدان می نویسیم هر جا که کمی وزن صورت نما باشد بر فرسودگی آن قیاس توان کرد

(مهر گرد قدیم)
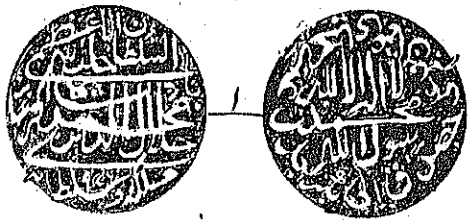
۱ نمبر زرین نقدیست بوزن ده ماشه و هفت رتی که هموزن یکصد و شصت گرین انگریزی و یک ثمن آن باشد پور مبارک آنرا یازده ماشه می نویسد همانا یک رتی بفر سودگی رفته باشد

نقش روی اول لا اله الا الله محمد رسول الله
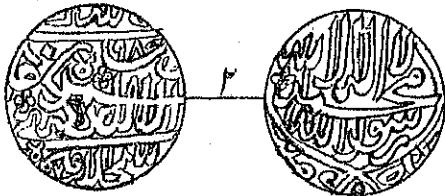
نقش حاشیه آن بصدق ابی بکر بعدل عمر بحیای عثمان بعلم علی

نقش روی دوم السلطان الاعظم جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی خلد الله ملکه و سلطانه ۹۷۶
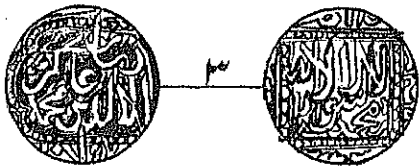
۲ و ۳ و ۴ و ۵ نمبر همه نقدهای زرین اند بوزن یازده ماشه که هموزن یکصد و شصت و پنج گرین وزن انگریزی باشد

نقش روی اول همه بنقش لا اله الا الله محمد رسول الله آراسته اند
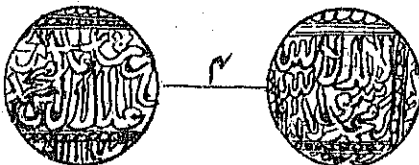
نقش حاشیه آن همه بصدق ابی بکر بعدل عمر بحیای عثمان بعلم علی

نقش روی دوم آن همه جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی خلد الله ملکه

ضرب دار الخلافه آگره ... ۹۸۰ ... سوم ۹۸۴ ... چارم دار الضرب احمد آباد ... و در پنجم ۹۸۶
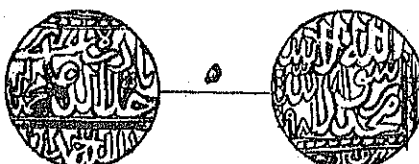
مهر الٰهی قدیم

۶ نمبر زرین نقدیست یازده ماشگی همورن یکصد و شصت و پنج گرین انگریزی

۶
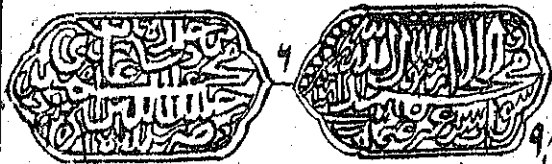
نقش روی اول لا اله الا الله محمد رسول الله ابی بکر عمر عثمان علی ۹۸۱

نقش روی دوم جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی خلد الله ملکه

ضرب بلده آگره

مهر الٰهی جدید

۷ نمبر زرین نقدیست بوزن یازده ماشه دو رتی همورن یکصد و شصت و هشت گرین وزن انگریزی و سه ربع آن

۷

نقش روی اول الله اکبر جل جلاله

نقش روی دوم امرداد الٰهی ضرب آگره ۴۹

چهار گوشه

۸ نمبر زرین نقدیست بوزن یازده ماشگی همورن یکصد و شصت و پنج گرین وزن انگریزی

۸
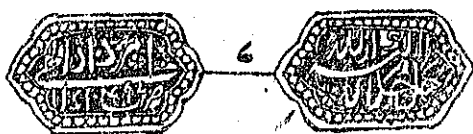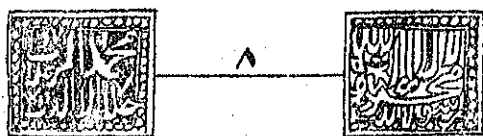
نقش روی اول لا اله الا الله محمد رسول الله

نقش روی دوم جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی ۹۸۶

تنبیه اکبر از جمله ادیان یک گوشه کیشی نو اختیار نموده بود و معتقدان آن مذهب را چهار درجه اخلاص نهاده — اول ترک جان دوم ترک مال سوم ترک ناموس چهارم ترک دین این درجات را که در اصل درست کاتوان گفت در سنه ۹۸۷ هجری مطابق سنه ۱۵۷۹ عیسوی اساس نهادند چنانکه عبد القادر بداونی می سراید پس بهمان سال و بهمان مناسبت صورت سکه را چهار گوشه ساختند تا کنایه بر درکات آن کیش باشد و آن مذهب را الٰهی کیش نام نهاده بودند

دیگر

۹ نمبر طلا زرین نقدیست بوزن ده ماشه و هفت رتی بهوزن

یکصد و شصت و سه گرین و یک ثمن آن

نقش روی اول لا اله الا الله محمد رسول الله

نقش حاشیهٔ آن بصدق ابی بکر بعدل عمر بحیای عثمان بعلم علی

نقش روی دوم جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی خلد الله

تعالی ملکه ضرب اردو ظفر قرین الف

دیگر طلا

۱۰ نمبر زرین نقدیست بوزن دوازده ماشه دو رتی بهوزن

یکصد و هشتاد و سه گرین و سه ربع آن

نقش روی اول لا اله الا الله محمد رسول الله

نقش حاشیهٔ آن بصدق ابی بکر بعدل عمر بحیای عثمان بعلم علی

نقش روی دوم جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی خلد الله تعالی

ملکه ضرب اردو ظفر قرین الف

تنبیه. درین هر دو سکه که لفظ الف نقش کرده اند از آن سنه یکهزار مراد نیست هر که آنچنان فهمید خطا کرد بلکه این سکه را در سنه ۹۹۱ هجری مطابق سنه شایع در شکله بست و هشت جلوسی زده اند چه اینها اعتقاد داشتند که احکام دین محمدی صلی الله علیه وسلم از روز بعثت تا هزار سال بود و آن مدت منقضی گشته الحال زمان رواج اکبری که دین ساخته صاحب اوست همچنان می سراید قوله وقایع سال سی و ششم جلوس چون در زعم خویش مقرر ساخته که هزار سال از زمان بعثت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که مدت بقای این دین بود تمام شد و هیچ مانعی برای اظهار دعوی خفیه که در دل داشتند نماند و بساط از مشایخ و علما که صلابت و مهابت داشتند و ملاحظهٔ تمام از آنها بایستی نمود خالی ماند بفراغ خاطر در صدد ابطال احکام ارکان اسلام بر نسبت قواعد نو مهمل و مختل و ترویج بازار افساد اعتقاد در آمده اول حکمی که فرمودند این بود که تاریخ الفی نویسند و در سکه ها و مهرها تاریخ الف نقش کنند تا این اعتبار که شعر با انقراض دین متین محمدی صلی الله علیه وسلم که پیش از هزار سال نخواهد بود دلی آخر میگویم که این ترتیب ... نعوذ بالله منها

(الهی گرد ۵۱ جدید)

۱۱ نمبر زرین نقدیست دوازده ماشه سه رتی بوزن یکصد و
هشتاد و پنج گرین و پنج ثمن آن
نقش روی اول   الله اکبر
نقش روی دوم   جل جلاله ۳۵ الهی

(مهر گرد ۵۲ جدید)

۱۲ نمبر زرین نقدیست بوزن یازده ماشگی بوزن یکصد و
شصت و پنج گرین وزن انگریزی
نقش روی اول   الله اکبر جل جلاله
نقش روی دوم   ضرب آگره فروردین الهی ۴۹

(دیگر ۵۳)

۱۳ نمبر زرین نقدیست یازده ماشگی بوزن یکصد و
شصت و پنج گرین وزن انگریزی
نقش روی اول   تصویر رام چندر و سیتا و در حروف ناگری لفظ رام
نقش روی دوم   فروردین الهی ۵۰

(گرد قدیم اکبر شاهی ۵۴)

۱۴ نمبر سیمین نقدیست یازده نیم ماشگی بوزن یکصد و
هفتاد و دو گرین وزن انگریزی و نصف آن
نقش روی اول   لا اله الا الله محمد رسول الله
نقش حاشیه آن   بصدق ابی بکر بعدل عمر بحیای عثمان بعلم علی
نقش روی دوم   جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی ضرب ۹۶۴

(دیگر)

۵۱
۵۲
۵۳
۵۴

۱۵ و ۱۶ و ۱۷ نمبر سیمین نقدیست یازده نیم ماشگی

هموزن یکصد و هفتاد و دو گرین و نصف آن

نقش روی اول لا اله الا الله محمد رسول الله

نقش روی دوم ناصر الدنیا والدین جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی
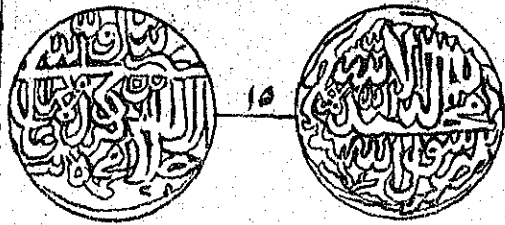
۹۷۹ و در شانزدهم ۹۸۳ دار الضرب احمد آباد

و در هفدهم ۹۸۶

(چهار گوشه)
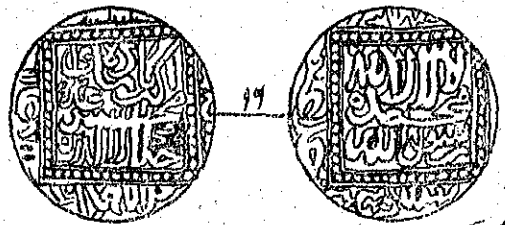
۱۸ و ۱۹ نمبر سیمین نقدیست یازده نیم ماشگی هموزن یکصد

هفتاد و دو گرین و نصف آن
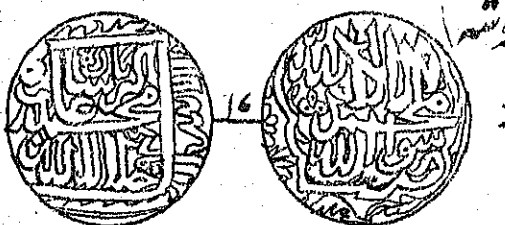
نقش روی اول لا اله الا الله محمد رسول الله

نقش حاشیه آن بصدق ابی بکر بعدل عمر بحیای عثمان بعلم علی

نقش روی دوم جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی خلد الله ملکه

ضرب دار السرور فتحپور ۹۸۹ و در نوزدهم ۹۹۲
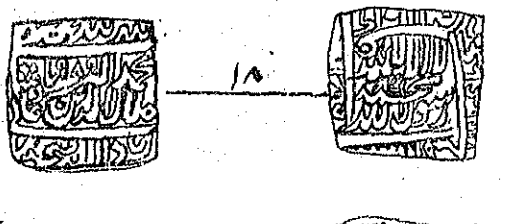
و حاشیه هر دو سو بریده شده

(روپیه)

۲۰ و ۲۱ و ۲۲ نمبر سیمین نقدیست یازده نیم ماشگی هموزن

یکصد و هفتاد و دو گرین و نصف آن

نقش روی اول الله اکبر جل جلاله

نقش روی دوم نمبر ۲۰ ضرب احمد آباد بهمن الهی ۳

نمبر ۲۱ ضرب لاهور خرداد

راجه برگرفت لیکن در کمی مهر که راجه بچند دام بازیافت مینمود بده دام کم رائج بازار دادند و
گردانید در اینجا ده دام کاستی دو چندان قرار داد و مهری که بیش از یک و نیم سرخ کم بود
بشماره نامسکوک برگرفت و روپیه را که بیشتر از یک سرخ کم بود نازده سکه انگاشت
گیهان خدیو اعتماد به پاسبانان احکام فرمودی و از افزونی مشاغل کمتر پرداختی
دریولا چون برخی از بی سرانجامی این کارگاه بعرض همایون رسید شایسته آیینی
انتظام یافت و در روز نیک کامیاب شادمانی گشت و جهانی از زیان زدگی برآسود
بیست و ششم بهمن ماه و سال سی و ششم الهی دستور و هم برگزیدند لیکن مهر سه سرخ کم و
روپیه شش سرخ کاسته را که تمام وزن برشمردی پذیرائی نیافت و این دستگاه فرومایگان
خیانت سگال برانداخته آمد اگر کارپردازان دار الضرب اینقدر کم سکه نمایند یا خزینه داران
زرهای تمام وزن را بدین مقدار کم سازند علاج پذیر نباشد هنگامه درستی آرایش گرفت و
جهانی بشادی گرائید و نیز دزد پیشگان بی آزرم بسنجهای سبک برچیده و مهر سه سرخ کم را
شش سرخ کاسته گردانیدی و شش سرخ کم را نه سرخ کم شمردی همچنین کاهش را افزودی
و زرهای سترگ از میان بردی و در زیانکاری چابک بودی افتادی بفرمایش شاهنشاهی ارباب غور
برسنجها برساختند و سنجیدگی بدان قرار یافت و نیز دران سال کوشش فراوان رفت که
کروریان و عمل پردازان از رعیت زر مخصوص طلب ندارند و آنچه از وزن و عیار کمی پذیرد
صرف آنرا بنرخ حال بی کم و کاست بازیافت نمایند حکم مقدس ناراستان را از یاد درانداخت
و آزمند را از خرسندی آموخت و همگی رعیت را از شورش ستم پیشگان رهائی بخشید

آئین درهم و دینار

چون لختی نیرنگی سکه شاهنشاهی نگاشته آمد برخی ازین دو نقد میگوید و پایه باستانی نقود

بر فراز پیدائی کمی آورد و درهم و درباه نیز منقول همین لفظی بود بر مثال خسته خرما در خلافت
فاروق مگر دیگر گردانیدند و در زمان زبیر بکلمه الله برکت منقوش شد و حجاج بسوره اخلاص نگارین
ساخت و برخی گویند نام خود را در آورد و طایفه گذارند نخست کسیکه سکه بر درهم زد فاروق
بود و بعضی برانند که در زمان عبدالملک مروان دینارهای رومی و دراهم کسروی و حمیری
معمول بود بفرموده او حجاج یوسف سکه بر دراهم زد و طایفه چنان گویند که حجاج دراهم مغشوشه را
خالص گردانید و سکه الله احد الله الصمد زدند و نام آن دراهم مکروهه شد برای آنکه احترام
نام قدسی نمیشود یا مردم از تغیر بدین نام خواندی و بعد از حجاج عمر بن هبیره در زمان حکومت
یزید بن عبدالملک در دارائی عراق دراهم را بهتر از حجاج ساخت و سپس خالد بن عبدالله
قشری والی عراق پاکتر گردانید و بعد از و یوسف عمر جودت را بکمال رسانید و گویند اول
کسیکه درهم زد مصعب ابن زبیر بود و او را نگونا گون وزن نشان دهند دو یا نه یا شش یا پنج
باندازه پنج مثقال و گویند بست قیراطی و دوازده قیراطی و ده قیراطی بود فاروق از هر نوع
درهمی برگرفت و چهارده قیراطی که سه یک آن باشد مسکوک گردانید و طایفه چنین گذارند
در زمان عمر چند گونه درهم روائی داشت هشت دانگی که او را بغلی گفتندی بفتح با و سکون
غین منقوطه و کسر لام و سکون یای تحتانی منسوب برأس البغل آن و صاحب عیار بود بفرموده عمر
خطاب سکه بر درهم زد و بعضی گفته اند بفتح غین منقوطه و تشدید لام منتسب به بغل که نام
ذهبی است چهار دانگی که او را طبری نامیدی سه دانگی او را مغربی خواندی یک دانگی یمنی
نام مجموع را برگرفته همه را یک وزن گردانید فاضل خجندی گوید درهم در پیشین روزگار دو گونه بود
نام هشت دانگی و شش دانگی دو دانگی از آن دو قیراط و قیراطی دو طسوج و طسوجی دو حبه
ناقص چهار دانگ و کسری دیگر گفتار فراوان است دینار زرین نقدیست بوزن مثقال

ط

طا بمعنی بقیه گذاردن یعنی گرو سپردن [illegible] پیکستن چه گذاردن [illegible] ادا کردن [illegible] ۱۲

[illegible] حجاج

[illegible]

بعقد

Dinar = 1 misqal = 96 jau — (barley grain)

بقدر درهم و سبع گویند مثقال شش دانگ ست هر دانگی چهار طسوج و طسوجی دو حبه
و حبه دو جو و جوی شش خردل و خردلی دوازده فلس و فلسی شش فتیل و فتیلی شش نقیر و
نقیری شش قطمیر و قطمیری دوازده ذره پس برین تقدیر هر مثقال نود و شش جو باشد
و آن سنگیست که زر را بدان بر سنجند و نیز زریست مسکوک و از برخی کناشات باستانی
چنان آگهی شود که مثقال یونانی غیر معمول ست دو کمترست بدو قیراط و نیز درهم
یونانی مخالف دراهم دیگرست بکاستگی سدس یا پنج مثقال

آئین سود بازرگان در طلا و نقره و جز آن

بهای یک تولچه ده بانی یک مهر گرد یازده ماشگی و اگر ربع بان کم باشد بیک مهر یک تولچه
و دو سرخ بر گیرند و اگر نیمه کم شود یک تولچه و چهار سرخ و اگر سه ربع کم شود یک تولچه و
شش سرخ و اگر طلای نه بانی باشد بیک مهر یک تولچه و یک ماشه بازستانند و همچنان
در عوض کمی هر بانی ماشه افزون گیرند سود اگر بصد لعل جلالی صد و سی تولچه و دو ماشه
و نیم سرخ و مشتی از طلائی هون که هشت و ربع عیار دارد باز خرد و بیست و دو تولچه و ده ماشه
و نیم سرخ کم در آتش بسوزد و بخاک خلاص آمیزد و صد و هفت تولچه و چهار ماشه و یک سرخ
و مشتی طلای خالص باقی ماند چون بوالاسکه بلند نامی گیرد صد و پنج مهر انتظام یابد و نیز دو یک
نیم تولچه طلا بنرخ چهار روپیه و از خاک خلاص دو تولچه و یازده ماشه و چهار سرخ طلا و یازده
تولچه و یازده و نیم ماشه و نیم سرخ نقره بدست افتد آرج هر دو سی و پنج روپیه و دوازده و نیم تنگه
همگی حاصل طلای مذکور صد و پنج مهر و سی و نه روپیه و بیست و پنج دام ازین جمله دو روپیه
و هیژده و نیم دام کارگران دست مزد خود ستانند بروشی که گزارش یافت پنج روپیه و شش دام
و هشت جیتل را مصالح بکار رود و برای پاک ساختن طلای اصل یک روپیه و چهار دام

و یک و نیم جیتل خرج شود بیست و شش دام و شانزده و نیم جیتل با چاک و شتی چهار دام و بیست جیتل سلونی یکدام و ده جیتل آب یازده دام و پنج جیتل سیماب و برای کارگر خاک خلاص چهار روپیه و چهار دام و شش جیتل و ربع بیست و یکدام و هفت جیتل و ربع انگشت سه روپیه و بیست و دو دام و بیست و چهار جیتل سرب و شش روپیه و سی و هفت و نیمدام را صاحب مال بآن عنوان ستاند که طلا را بدان نهاده دام کرده بود و اگر سرمایه خالصه باشد این وجه بدیوان بازگردد و صد مهر لعل جلالی در بدل طلا بر دارد و دوازده روپیه و سی و هفت دام و سه جیتل و نیم سود گویا بستاند و پنج مهر و دوازده روپیه و سه و نیم دام در خالصه فراهم آید و بهمین شماره سود بازرگانان اگر چه بهند طلا آورند لیکن در شمالی کوهسار این مرز فراوان بود و در تبت نیز پیدائی گیرد و از ریگ دریای گنگ و سند با ئینی که در کارگر و سکه گزارش یافت فراهم آید ریگ بیشتر دریاهای این بوم با طلا آمیخته است لیکن بنوا افزونی رنج و بسیاری خرج مهر ساحلی اینکار سرانجام نیابد سیم پاک را سکه روپیه یک تولچه
۹۶۹ tolas ۷ ½ masha
و دو سرخ خرید نماید و به نهصد و پنجاه روپیه نهصد و شصت و نه تولچه و نه نیم ماشه بستاند در شوشه کردن پنج تولچه و پنج سرخ ربع کم بسوزد و هزار و شش روپیه انتظام یابد و سیم بیست و هفت و نیمدام بر و افزاید و روپیه و بیست و دو دام و دوازده جیتل دست مزد کارگران ترازو کش یکدام و هشت جیتل ربع کم چاشنی گیر سه دام و چهار جیتل و ربع گدازگر شش و نیمدام ضراب دو روپیه و یکدام و تنکچی شش و نیمدام و ده دام و پانزده جیتل اصلاح و دام ما بهی انگشت و پانزده جیتل بها آب و پنجاه روپیه و سیزده دام بدیوان جواب گوید باقی نهصد و پنجاه روپیه عوض نقره برگیرد و سه روپیه و بیست و یک دام و دو نیم حصه سود اندوزد و چون بازرگانان سیم نا سره برگرفته بخانه خود پاک سازد و فراوان سود برگیرد و در این هنگام که بشرف سکه رسد

جدول تطبیق وزن		
وزن اکبری	مقدار وزن	وزن مروجه حال
یک سیر	[illegible]	[illegible]
من اکبری	۳۰ تولہ ۶ ماشہ	۲۶ سیر

جدول تطبیق دام	
مقدار دام	تطبیق با روپیه آنه پائی مروجه حال
۴۰ دام	عہ
۲۰	۸
۱۰	۴
۵	۲
۲	۱۰ پائی [illegible] پائی کم
۱	۵ پائی [illegible] پائی کم

چندان

خشک گران مطلق حرارت سبکی آرد و برودت گرانی رطوبت آسانی اجزا را از هم جدا
سازد و یبوست از جدائی باز دارد و بدین نیز نگسارنی چهار گونه مرکب هستی یافت آثار علوی
معادن نبات حیوان از تابش آفتاب و جز آن اجزای آبی سبکتر باشد و با هوائی
برآمیزد و ببالا گراید آن آمیخته را انجار گویند و اجزای خاکی بسبب آن با هوائی آمیزش یافته
بالا روی نماید آنرا دخان نامند و گاه اجزای هوائی نیز بدو برآمیزد و برخی حکما بخار را بر هر دو
گزارش کنند لیکن آنچه از اجزای آبی پیدا میشود آنرا انجار تر و بخار آبی گویند و آنچه از اجزای
خاکی پدید آید بخار خشک و بخار دخانی آرزین دو بر روی زمین ابر و باد و باران و برف و
جز آن سرانجام گیرد و در درون آن زلزله و چشمه و کان بخار را بمنزله جسم و دخان را بمثابه
روح پندارند و از هر کدام باختلاف چگونگی و چندی مایه فراوان انواع بجلوه گاه هستی در آید
چنانچه دانش نامها بازگوید کانی از پنج بیرون نباشد آنچه نگدازد از خشکی چون یاقوت و از
تری چون سیماب و آنچه بگدازد و یا نه خایسک پذیرد و نه بآتش افروزد مانند زاک
یا پذیرش خایسک نکند و بآتش بسوزد چون گوگرد یا پذیرای خایسک باشد و بآتش افروزش
نیابد مثل زر گداختن جسم روانی اجزای آن از جهت تلازم خشک و تر و خایسک پذیری
فرو رفتن جسم بوجهی که فراخی بتدریج در درازا و پهنا پدید آید بی آنکه چیزی ازان جدا شود

ذکر پیدایش سیماب

یا بدان پیوند و چون بخار با دخان برآمیزد بوجهی که نخستین در قدر زیاده باشد و پس از
آمیزش و نضج تمام افروزش آفتاب در ابر بند سیماب پدیدار گردد و چون هیچ جزو
از دخان خالی نبود خشکی در و محسوس شود و با دست نیامیزد و نگریزد و از انکه بستگی این
بحرارت ست گرمی اندر انگشاید و اگر نزدیک باعتدال آمیزش یابند رطوبت لزج چربی
پدید آید و هنگام خمیر شدن اجزای هوائی در شود و برودت بسته گرداند آن مشتعل باشد

اگر دخان وچربی قدری زیاده است کبریت بوجود آید وآن سرخست وزرد وکبود وسفید
واگر دخان بیش وچربی اندک زرنیخ گردد وآن سرخ وزرد باشد واگر بخار بیش بود پس
از بستگی جوهر نفط شود سیاه وسفید وچون سبب بسته شدن برودت ست بحرارت
بگدازد واز فزونی دهنیت ورطوبت لزج آتش درگیرد واز افزایش رطوبت خاکی شکست نپذیرد
با آنکه سرمایه هستی اجساد سبعه سیماب وگوگرد بود پدید آمدن انواع آن از اختلاف در صفا و
تفاوت در آمیزش و دگرگونگی تاثیر یکدیگر باشد چون هر دو را با اجزای ارضی آمیزه نبود و صافی
گوهر باشند وباهم طبخ تمام یابد اگر کبریت سفید واجزای سیماب افزون نقره پدید آید
اگر هر دو برابر ند گوگرد سرخ ونیروی رنگین ساختن درو زر چهره افروزد و درهمین صورت اگر
بعد آمیزش پیش از طبخ تام سردی برسد دخار چینی صورت گیرد وادرا آهن چینی نیز خوانند
و در معنی طلای خام بود برخی قسمی از مس انگارند واگر تنها گوگرد صاف نباشد و دران افزونی
سیماب بود وقوت سوزش هم آغوش مس چهره برسد واگر بیکدیگر آمیزش شایسته نبود وسیماب
افزون قلعی شود وبرخی گویند سرانجام نیابد بی صفای هر دو واگر هر دو ردی باشد وسخت
مختلط ودر سیماب تخلل ارضی ودر کبریت نیروی سوختن آهن پدید آید واگر درین صورت
آمیختگی بر کمال نبود وسیماب افزون سرب چهره افروزد واین هفت گوهر را اجساد نامند
وسیماب را ام الاجساد وکبریت را ابو الاجساد ونیز زیبق را روح وزرنیخ وکبریت را مشابه نفس
پندارند وجست نیز برخی روح توتیا است ونزدیک بسرب باشد در حکمت نامها دیده نشد در
هندوستان بحدود جالور از مضافات صوبه اجمیر کان اوست واهل صنعت برانند رصاص
سیم ست جذام گرفتار وزیبق نقره ایست مفلوج وسرب زریست مجذوم سوخته ونحاس
زریست خام اکسیری پزشک آسا بمقابله یا مماثله چاره نماید ودانشوران کردار دست ازین

ذکر پیدایش گوگرد
ذکر پیدایش هرتال
ذکر پیدایش نفط
ذکر پیدایش نقره
ذکر پیدایش طلا
ذکر پیدایش طلای خام
ذکر پیدایش مس
ذکر پیدایش قلعی
ذکر پیدایش آهن
ذکر پیدایش سرب

اجساد مرکبات صناعی برسازند و ازان زیور و ظروف و جز آن صورت گیرد از انجمله سفید روی

اهل هند آنرا کاسنی گویند چهار سیر مس و یک سیر قلعی بگداز برده سرانجام دهند روی آن

چهار سیر مس و یک و نیم سیر سرب باشد و اهل هند بهنگار نامند بفتح با و ها و نون خفی و کاف فارسی و الف و را

برنج هندوی اپیتل خوانند بکسر بای فارسی و سکون یای تحتانی و فتح تای فوقانی و لام آنرا

بر سه نوع سازند اول آنکه سرد چکش خورد اجزای او دو و نیم سیر مس و یک سیر روح توتیا دوم گرم چکش

پذیرد از دو سیر مس و یک و نیم سیر روح توتیا صورت گیرد سوم چکش نخورد و در ریخته گری بکار برند

از دو سیر مس و یک سیر روح توتیا فراهم آید سیم سوخته از نقره و سرب و نحاس ترکیب یابد رنگ

آن سیاه روشن در نقاشی بکار آید هفت جوش چون خار چینی پدید نیست از شش فلز ترکیب

یابد بعضی آهن اطالیقون و برخی طالیقون را بس معمول نگارند اشت دهات بفتح همزه و

سکون شین و تای فوقانی هندی و فتح دال و های خفی و الف و سکون تای فوقانی مرکب از هشت چیز

شش جوهر مذکور و روح توتیا و کاسنی همانا بهفت باز گردد کول پتر بفتح کاف و سکون واو و لام و فتح با

فارسی سکون تای فوقانی و را از دو سیر سفید روی و یک سیر مس آن نگین جوهر شناسا صورت گیرد از قدسی اختراعات شاهنشاهی

Specific	آئین گرانی و سبکی هر کدام	gravity.

نگارش یافت که مرکبات از آمیزه بخار و دخان چهره دگیرد و آن هر دو از آشیج سبک و گران و نیز

بخار تر و خشک گاه چنان باشد که قبل از امتزاج و بعد از آن نضج یابند و گاه یکی از این دو حالت

بنابرین مرکبی که جزو آتشی و بادی او غالب بود بر جزو آبی و خاکی سبکتر باشد از معدنی که

جزو آبی و خاکی او زیاده است و همچنین هر معدن که بخار او زیادتی کند بر دخان سبکتر باشد

از آنچه که دخان او زیاده بود از بخار و همچنین هر کانی که نضج بخار و دخان وی بیشتر گرانتر

باشد از آنچه بدان پایه نبود چه تخلخل در اجزا و در آمدن هوا پیکر را کلان نماید و سبک سازد و از این

ترکیب کاسنی
ترکیب بهنگار
ترکیب پیتل
ترکیب سیم سوخته
ترکیب هفت جوش
ترکیب اشت دهات
ترکیب کول پتر

تصاویر آئین کرائی کے متعلقات
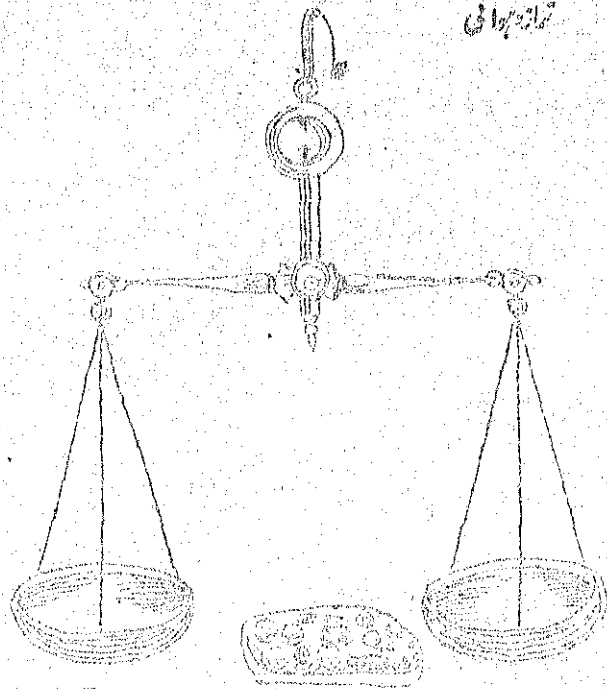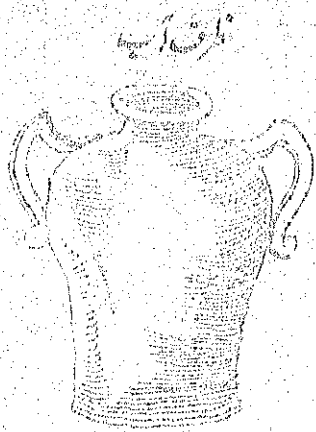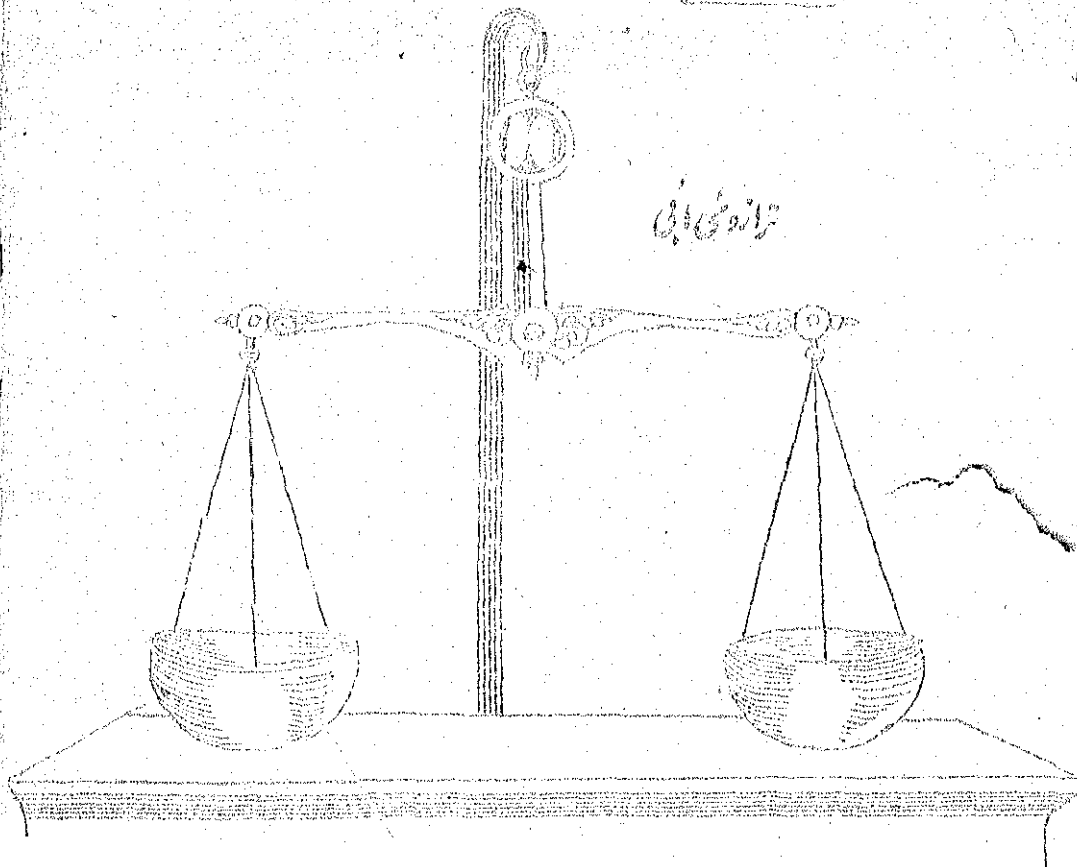
شناسائی دست آویز دریافت ثقل و خفت هر چیز بدست آید و یکی از گذشتگان تفاوت

گرانی برخی در نظم در آورده ∴ قطعه ∴ زر وی چند ۱۰۰ هفتاد و یک بود سیماب ۷۱ ∴ چهل و شش صفر ارزیز ۴۶ سی و هشت شمار ۳۸

ذهب صد است ۱۰۰ پنجه و نه آهن ۵۹ حل ∴ برنج ۵۶ و شش چهل و پنج نقره ۴۵ پنجه و چار ۵۴ ∴ و برخی این اندازه بنحو دیگر گزارد

∴ قطعه ∴ فلز مستوی الحجم را چون بر کشی ∴ اختلاف وزن دارد هر یکی بی اشتباه

زر ۱۰۰ لکن زیبق ۷۱ الم اسرب ۵۹ آهن ارزیز ۳۸ حل ∴ فضه ۵۴ آهن یکی مس ۴۹ و شبه ۴۵ صفر ماه ۴۶

و چون ازین فلزات قطعه چند در درازی و پهنائی برابر گیرند و بر کشیدن دگرگون بر آید

برخی دانش اندوزان اختلاف مذکور را از دگرگونگی صور نوعیه انگارند و سبکی و گرانی و بر آمدن

بر آب و فرو شدن در و مختلف شدن اوزان در ترازوی هوائی و آبی بران اندیشند و بعضی برینان

ظرف نگاه همه اندازه از آب گیرند ظرفی خاص بر سازند و آنرا آب آمود گردانند و صد

مثقال ازانها اندازند هر قدر آب که به در آوردن بیرون شود ازان تفاوت حجم و ثقل

شناخته آید هر چه آبش بسیار باشد حجم او زیاده بود و گرانی کمتر و آنچه آب او کم بود برخلاف

آن چنانچه آب نقره در مقدار مذکور ده مثقال ثلث کم ست و آب طلا پنج مثقال و ربع

و چون قدر آب هر کدام از وزن هوائی او انداخته شود باقیمانده وزن آبی باشد ترازوی

هوائی آنست که هر دو پله در هوا بود و در آبی هر دو بر آب چه گران را نیروی غرق فراوان

بود و هر آئینه بصوب مرکز بیشتر شتابد و اگر یکی از دو بر سطح آب بود و دیگری در هوا هر آئینه

هوائی اگر چه سبکتر باشد فروتر شود چه هوا لطیف ست به نسبت آب آن پایه مزاحمت

نماند و اگر آن آب بیرون شده کمتر از وزن جسم در آورده بود آن جسم در آب فرو رود

و بیشتر باشد بر فراز آب ایستد و اگر برابر باشد آن جسم چندان در شود که اعلای او

با سطح آب برابر شود و ابو ریحان بیرونی جدولی بر نهاده برای مزید آگهی آورده شد

[illegible] ... بیان ... [illegible]

[illegible] صفت [illegible] ... غیاث اللغات

برنج [illegible] ... فلزی که از ترکیب مس و جست حاصل شود و بهندی آنرا پیتل گویند ۱۲ غیاث اللغات

Imperial | آئین شبستان اقبال | Harem.

اورنگ نشین گیهان پیرای را از اندیشهٔ آبادی بخواهش طراز آفرین گیرد و کارکرد بستگی گرای پیکرپرستان حقیقت زار گردد و بظاهر چهرهٔ معنی برگشاید آئین روزافزونی پردگیان که بزرگ دانش از ظلمت کدهٔ طبیعت برد گیتی خدیو را فروغ بینش افزود و از نشیب تعلق برفراز وارستگی برآورد و بگزین روشی منزل آبادی پذیرفت و خاندانها انتظام گرفت از بزرگان هندوستان و دیگر کشورها خواستگاری فرمود و بدین پیوند یکجهتی آشوبگاه گیتی آرامش یافت و همچنانکه از فروغ دیده وری شایستگان بیرونی خدمت را از خاکستان خمول برداشته بلند پایگی بخشید پرستاران درونی را از پیش بینی باندازهٔ هر یک پایه برافرازد کوتاه بین چنان پندارد که طلای خاک آلوده را گوهر افروز گرداند و ژرف نگاه داند که اکسیرسازی و کیمیاطرازیست هرگاه رستگی جمادی را دگرگون سازد و مس آهن زر گردد و قلعی و سرب نقره شود اگر گرامی دمی هیچ پایان را مردم گرداند چه شگفت بیت

چه نیکو زد این مثل هوشمندان + که اکسیر سخت است چشم بلندان

همگی سرمایهٔ انتظام خرد و پژوهی ژرف نگهی پایه شناسی قدردانی کاردوستی بردباری و خشمناکی هنجار شتابد و مهرافزائی اندازه نگیرد و نشوده را بدوبینی برسنجد و از خیال پرستی کناره گزیند بینا نشگری مردم را دستگر نعمت شناسد و با وقت فهمی گزندی نجویم خرد نرساند و نیز بزرگ حصاری برسازد و درآن منازل دلگشا آسایش فرماید و هر یکی از پردگیان را که از پنجهزار افزونند جداگانه منزلی نامزد گرداند و جوق جوق برساخته بگزین خدمتها سرگرم دارد و پرستاران پارسا گوهر بداروغگی و دیدبانی هر گروهی بازگزارد و یکی از نیک ذاتان عفت سرشت اشراف بدو بسان بیرون کارخانها آباد گردد و روزی هر یک درخور فراخ گرداند اگرچه اندازهٔ بخشش بخانه درنگنجد لیکن ماهواره هر کدام مهین بانو از یکهزار و ششصد و دو روپیه تا هشت هفت و

...ionial alliances.

obscurity.

برخی پرستاران حضور را از پنجاه و یک تا بیست و چندی را از چهل تا ده و به دربار خاص مشرفی
درست قلم خدمت گزار مقرر فرماید داد و ستد درونی را سررشته نگاه دارد و نقد و جنس نگارد
آنچه این گروه را خواهش رود به اندازه ماهیانه از تحویلداران درونی باز خواهند یادداشت
به مشرف آستانه رسد و از دید آن گنجور بیرونی سپارد و درین باز خواست برات نگذرد و
برآورد سالیانه نموده باجمال قبض نویسد و به مهر اولیای دولت نشانمند گردد و سپس به سکه خاص
شاهنشاهی که برای همین کار جدا ساخته اند روائی گیرد بدین سند خزانچی کل زر حواله تحویلدار کل
بیرونی نماید او به نگاشته آن تیکچی[۱] حواله داران جزو بیرونی برد از آنجا به خدمت پذیران درونی
اختصاص یابد به وقت حساب در علوفه شماره رود گرداگرد شبستان اقبال از درون سو پارسا
زنان آگاه پاسبانی نمایند خاصه بر درگاه عفت نشان شیوا زبان زرودیات حاضر باشند و بیرون
در خواجه سرایان سعادت سگال انتظار خدمت برند و به مسافتی مناسب راجپوتان اخلاص گزین
به دربانی نشینند و پس از آن پرده داران جدا گزین راستی طراز یتاق[۲] داری بجا آرند و از
بیرون سو به هر چهار طرف امرا و احدیان و دیگر سپاه مرتبه به مرتبه کشک[۳] دارند هرگاه بیگمان و زنان
امرا و دیگر عفائف خواهند که به سعادت کورنش شرف اختصاص یابند نخست به خدمت پذیران
درون آگهی شود و به شایستگی پاسخ گیرند و نوشته خود به پیشکاران دربار فرستند هر قدر
پرستار که در آن باشد بدرون شتابند و برخی خاصان تا یکماه رخصت یابند و چندی عالم
با وجود پاسبانان راستی منش ژرف نگهی خویش باز ندارد و به هیچ گونه کاری بجا آورد

۱ تیکچی بضم بای موحده و تای مثناة فوقانی لغت ترکی بمعنی سند و تیکچیان جمع آن بعضی نویسندگان ۱۲

۲ یتاق بالفتح پاسبانی یعنی چوکی از بهار عجم ۱۲

eunuchs

۳ کشک بضم اول و ثانی بمعنی پاسبانی و نگهبانی

Encampment on	آئین منزل در یورشها	Journeys. ۱۳

همگی آن دشوار گزار الکین لخت که دژ سکارها بکار بندند و در سفرهای نزدیک انتظام باید بنویسد
و نمونه برمی نگارد نخست گلال باریضم کاف فارسی و لام و الف و لام و با و الف و را

متعلق صفحہ ۲۴۳ - آئین اکبری جلد اول

نقشہ آئین منزل در یورشہا

Private audience ha

درجہ نوزدہم برج حمل
19th degree of Aries
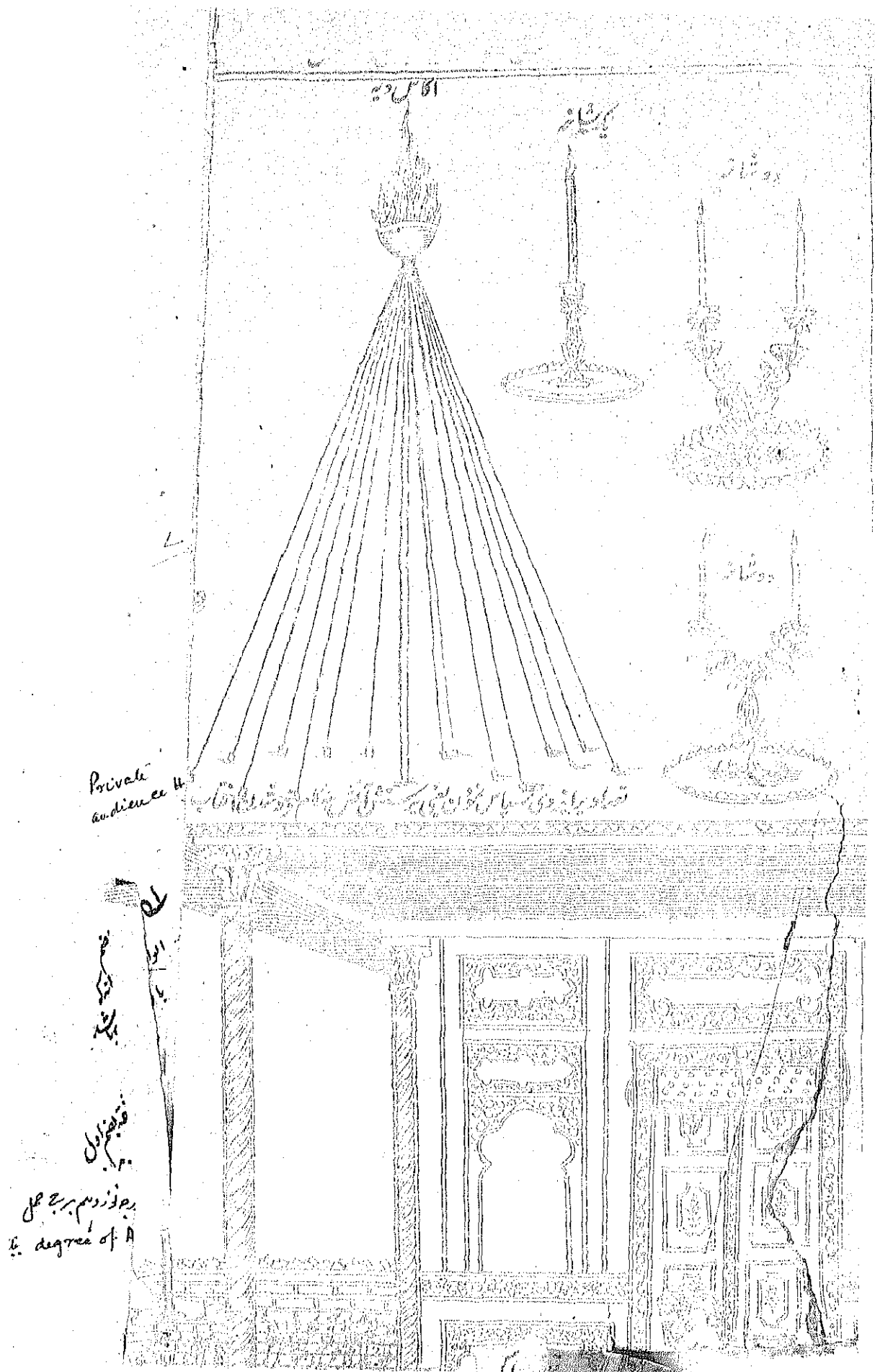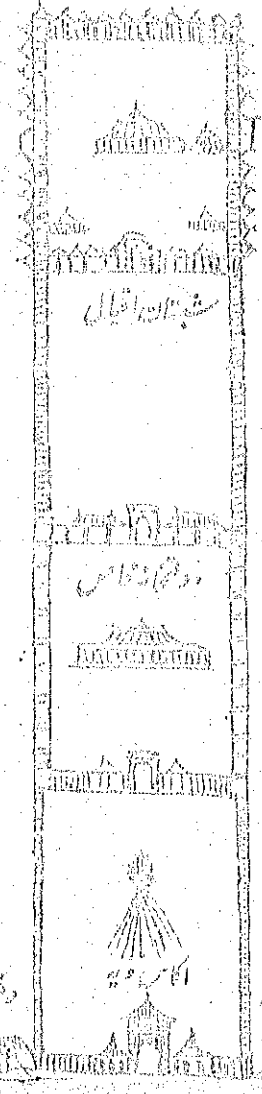
شگرف حصاریست گیتی خداوند بروی کار آورد و دربند آن بس استوار و به قفل و کلید بست
گشاده پذیرد از صد گز در صد گز کم نباشد در شرقی کنار آن بارگاهی (pavilion) دو صد و پنجاه و چهار
خزانه وار که بدرازی بیست و چهار گز و پهنا چهارده گز برپا کنند و درون (دو چوبه ۱۲) چوبین راوٹی
بزرگ ایستاده شود و پیرامون آن دیگر سراپرده‌ها برافرازند پیوست آن چوبین کاخی
دو آشیانه اساس یابد و آن پرستشگده گیهان خدیو باشد فراز این برشده صبحگاه کورنش
و بهند پرستاران درونی بی دستوری بدان در نشوند بیرون آن بگزین آیینی بیست و چهار
چوبین راوٹی بدرازی ده گز پهنا شش گز برافراشته آید هر یکی بقناتها جدا کرده گزیدگان
مشکوی دولت دران عشرت گزینند و نیز چندین خرگاه و خیمه برپا شود و بجا صحان خاص
یابد و سایبانهای زردوزی و زربفتی و مخملی زینت برافزایند و پیوست آن بطول
عرض شصت گلیمی سراپرده ایستاده کنند خیمه چند دران ترتیب یابد آرد و بیگیان
و دیگر زنان پرستار آرامش جا باشد و برون آن تا دولتخانهٔ خاص صد و پنجاه گز طول
و صد گز عرض صحنی دلگشا برآرایند و مهتابی نامند و از هر دو طرف آن به پیشین نمط سراچه
شکوه افزاید و در هر دو گز چوب شش گزی که یک گز در زمین باشد و در سر آن قبه برنجی آنرا
بدو طناب بیرون و درون استوار گردانند و دیدبانان به نمط گزارش یافته پاسبانی
نمایند میانه این نشاطگاه صفه برسازند و بر آن نگیره (awning) چهار چوبه سایبانی کنند شبانگاه
کشور خدا العشرت بر نشیند جز خاصان بار نیابند پیوسته گلالها بر دوازده شقه سی گزی
دایره بندند و در آن بدین فضا گشاید و دران چوبین راوٹی ده گزی و زمین و زحهل خانه
بیارایند و دوازده شامیانه دوازده گزی بران سایه افگنند بقناتی چند جدا سازند
این خلوتخانه را ایچکی خانه نامند و در بهر شینگاه صحبت خانه بگزین روش آرا ایشت گویند

Private audience Hall

۵۸ صفه بالفعل ایوان [illegible] بالا [illegible] ۱۲

۵۹ شقه [illegible] اول و فاوه

درجه نوزدهم برج حمل
degree of Aries.

گیتی خداوند طهارت خانه را بدین نام خوانند و پیوست این صد و پنجاه گز طول و عرض
گلیمی پرده سرائی شانزده شقه سی و شش گزی مربع برپا سازند بدستور پیشین چوب و تسمه
زینت افزاید و در میانه جا بارگاه بزرگ هزار فراش ایستاده کنند و هفتاد و دو خرپشته
دارد و پانزده گز سر غ چوبها و بر آن قلندری برافرازند لبان خیمه از موم جامه و جز آن
سازند و بر بالا گیرند در بارش و تابش سودمند آید و گرداگرد آن پنجاه شامیانه دوازده گزی
سایه اندازد و این دولتخانه خاص را نیز در و دربند باشد امرای بزرگ و اعیان سپاه را
سنجشیان حکم گرفته گذارند و در سر آغاز هر ماه دستوری باز تازگی یابد و درون و بیرون را
نگارین فرشها بیاراید و گلزاری شگرف نمودار گردد و بیرون این سیصد و پنجاه گز طناب
کشیده شود و در هر سه گز چوبی استوار کنند گرداگرد آن مردم بدیدبانی بایستند این دیوانخانه
عام باشد از همه سو کشیک داران به پیشین دستور آگهی ورزند و از منتهای این نشیمنگاه
بدوری دوازده طناب شصت گزی نقارخانه جای گیرد و در میانه این فضا آکاس دیا
برافروزند و چند نگارش یافته همراه گیرند و فراشان چابکدست یکی را در سر زمینی که نیز آن
منزل گزیده باشند ایستاده کنند و آن دیگر را پیش پرده برآرایند و انتظار گرامی مقدم
برند هر کدام را صد فیل و پانصد شتر و چهار صد عرابه و صد کهار بردارند و پانصد منصبدار
و احدی و جز آن و هزار فراش ایرانی و تورانی و هندی و پانصد بیلدار و صد سقا و پنجاه درودگر
و خیمه دوز و مشعلچی و سی چرمدوز و صد و پنجاه خاکروب بسته خدمت بندند ماهوار پیاده از دو و نیم دام تا صد و

آئین فرود آمدن اردو

عالم فرود آمدن لشکر ها کمتر فزاید بیشتری فیروزی جنود هر صوب که پویش بدان سو
نصرت اعتصام باشد بل بسیاری از هر ناحیت بکار ها باز داشته دستوری

همرهی نیابند از هجوم مردم و انبوهی سپاه روزها بسر آمدی که لشکری خانه یکدیگر نیافتی
تا به بیگانه چه رسد گیتی خداوند از فروغ بینش گزین طرزی پدید آورده و گروها گروه مردم
برآسودند برخی زمین دلگشا که درازی آن هزار و پانصد و سی گز باشد (1530) چنانچه نگاشته آید
شبستان اقبال و دولتخانها و نقارخانه انتظام یابد و سپس راست و چپ و عقب سیصد گز
گشاده گذارند جز کشکداران از آنجا نیارد گذشت و درین میان بدوری صد گز جانب قول
مریم مکانی و گلبدن بیگم و دیگر پارسا گوهران و شاهزاده دانیال جا گیرند و در دست راست شاهزاده
سلطان سلیم فرود آید و در دست چپ شاهزاده شاه مراد و سپس باندک دوری بیوتات قرار یابد و بعد
سی گز گذاشته بهر گوشه گزین چهار سوقی (یعنی جانب چپ) هنگامه آراید و هر طرفی باندازه پایه یورت
امرا قرار گیرد و چوکیداران شنبه و جمعه و پنجشنبه در قلب گاه و از یکشنبه و دوشنبه
دست راست و از سه شنبه و چهارشنبه بدست چپ پایه عشرت اندوزند

آیین چراغ افروزی

Illuminations

گیهان فروز روشن دل نور دوستی را ایزد پرستی شمارد و ستایش الهی اندیشد نادان
تیره خاطر داد ار فراموشی و آذر پرستی خیال کند خرد پژوه ژرف بین نیکو داند هرگاه نیایش صوری
برگزیدگان طراز شایستگی دارد و نکردن آنکو بیهوده بر شمارد بزرگداشت این والا عنصر
که سرمایه هستی و پایندگی مردم زاو بود چگونه سزاوار نباشد و چرا بدان تباه خیال در شود
شیخ شرف الدین منیری چه خوش میگوید هرگز آفتاب فروشود اگر با چراغ نسازد چه کند
شعله از آن سرچشمه الهی نورست و نشان آن گوهر قدسی اگر خور و آذر نبودی غذا و دوا از
کجا صورت بستی و چشم بینا بچه کار آمدی آتش افروزی شمع اقبال آسمانی است در شرف آفتاب
نیمروز که فروغ جهان افروز گیرد سنگین مهره سفید تابناک بهندی سورج کرانت گویند

درجه نوزدهم
ree of Aries.

بضم سین وسکون واو وفتح را وسکون جیم وکسر کاف ورا والف ونون خفی وتای
فوقانی برابر آفتاب گذارند ولختی پنبه نزدیک دارند از تابش آتش بدو درگیرد وآن
آسمانی آذر بکارآگهان بسپارند چراغچیان ومشعلچیان ومطبخیان ازان روشنی کار
خویش طلبند چون سال بفرخندگی سپری گردد بتازگی بازستانند وآوندی که درو
نگاه دارند اگن گیر نامند بفتح همزه وکسر کاف فارسی وسکون نون وکاف فارسی
وسکون را یعنی آتشدان ونیز سفیدگون سنگی رخشان پدید آید چندرکرانت خوانند
بفتح جیم فارسی وسکون نون ودال ورا و را مقابل ماه دارند آب تراوش کند چون
از روز یک گهری ماند خدیو عالم اگر سوار باشد فرود آید واگر غنوده بیدار گردد واز زیر نقاب
جمال جهان آرا گیسو شده ظاهر را همرنگ باطن گرداند وچون روشنی بخش جهان نور
خویش برگیرد خدمتگزاران سعادت گرای در دوازده لگنهای زرین وسیمین کافوری شمعها
افروخته در پیشگاه حضور آورند ویکی از سرایندگان شیوا زبان شمع در دست ایزدی سپاس
برگزارد وبگوناگون نمط سراید وسپس دعای دولت روزافزون برخواند وانجام سخن بدان
کند گیتی خدیو نیایش ونیاز را پایه برتر نهد وتازه فروغی دریوزه کند وچگونگی شمعدانها
وفانوسها از ستایش بیرونست وکارنامهای هنرمندان از نیروی قلم افزون برخی
ده منی وزیاده برسازند وبچندین پیکر بیارایند یکشاخه ودوشاخه وجز آن قسم نوع افزون
دیده وران گردد واز مخترعات قدسی فانوسیست ببلندی یک گز الهی بر بالای آن
پنج دیگر بر سر هر کدام صورت جانوری لختی کافوری شمعها ببلندی سه گز وزیاده برنهند
وبزینه گل گیرند وبرای فروغ افزائی بیرون ودرون مشعلها نیز برافروزند شب اول ودوم
وسوم ماه قمری که روشنی کمتر باشد هشت فتیله برافروزد واز چهارم تا دهم یکیک کم گردد

چنانچه در دهم که روشنی افزونی گیرد یکی بسنده نمایند و تا پانزدهم دهم آسا و از شانزدهم تا نوزدهم یکیک افزوده آید و بیستم برمنوال نوزدهم و در بیست و یکم و بیست و دوم یکیک افزایند و بیست و سوم بسان بیست و دوم و از بیست و چهارم تا سلخ هشت هشت در هر فتیله یک سیر روغن و نیم سیر پنبه بکار رود و در برخی جا پنبه سوزا فروزند و بدل چربی روغن بسوزد و باندازه بزرگی و خردی فتیله افزونی و کمی گیرد و نیز گیتی خداوند برای رهنمونی جویندگان درگاه چراغی برافروخت پیش دربار ستونی چهل گزی و بیش برافرازند و بشانزده طناب استوار گردد برافراز آن بزرگ فانوسی برافروزند و آنرا آکاس دیه گویند بهمزه و الف و کاف و الف و سین و کسر دال و فتح یای تحتانی و های مکتوب از دور روشنی دهد و پژوهندگان از دور بدربار برند و شناساجای خویش آیند بیشتر مردم در یورشها حیرت اندوز و القصه ... و در این کار بسیاری منصبداران و احدیان و دیگر سپاه خدمت گزینند و علوفه پیاده از دو هزار و چهار صد و هم زیاده از

شتاو دوام کم نیست	آئین شکوه سلطنت	شمه چهار طاق فرماندهی

فره ایزدیست که بی میانجی کوششهای امکانی دست سها و ایزدی قدرت ست اورنگ نشینان فرهنگ افزا بصورت آرائی دل برنهند و آنرا چهره کشای ایزدی فروغ پندارند لختی ازان برنویسند و آئین روزگار خویش بر میگزارد اورنگ بگوناگون پیکر برسازند مرصع و زرین و سیمین و جز آن چهره برافروزد چتر بگرانمایه جواهر آرایشش یابد و کم از هفت نبود سایبان چینی پیکریست بلندی یک گز و دسته او بسان چتر و زربفت و مانند آن درگیرند دبوالا گهرها برآرایند خدمت گزینان جایگدست آماده دارند و در تابش خورشید برابر گیرند و آنرا آفتاب گیر نیز گویند کوکبه چندی در پیشگاه محفل آویزند و این چهار جز خدیو زمان را شکوه نیفزاید علم هنگام سواری همراه قور کم از پنج نبود و همواره در غلاف

۲۵ پنبه سوز
فارسی کلمه دران
پنبه در روغن آغشته
روشن کنند

دارند در جشن و رزم بر کشایند چتر توق از عالم علم ست و کوتاه تر از وی قطاسی چند برافرازند مثل توق بسان چتر توق لیکن از وی درازتر در علمها این دو را پایه برتر نهند و آخر این بزرگ نوئینان اختصاص یابد جهنده بفتح جیم و های خفی و نون پنهان و فتح دال هندی و های مکتوب علمیست و یک یک از ینها ناگزیر قور و در بزرگ هنگامه فراوان برسازند و آنچه در نقارخانه بکار برند کورگه بزبان عرب نامه گویند و هژده جفت کما بیش بلند آوازه گردد نقاره بیست جفت و کم و زیاده در نوازش آرند دهل چهار از ان بنوا در آید کرنا از زر و سیم و برنج و جز آن برسازند و کم از چهار ننوازند سرنا عجمی و هندی نه تا بسرایند نفیر عجمی و فرنگی و هندی بود و از هر کدام چندی بنوازند سینگ بکسر سین و سکون یای تحتانی و نون خفی و کاف فارسی از مس بسان شاخ گاو انتظام یابد و دو تا را بکار برند سنج سه جفت از ان نواخته شود و پیشتر هر گاه چهار گهڑی از شب و همانقدر از روز ماند نواخته شدی اکنون نخست در نیم شبان که نور افزائی جهان آید و بفراز نهد و دیگر هنگام پیدائی آن گیتی فروز پیشتر از ان بیک گهڑی چاد و نفسان سحر پرداز بنواختن سرنا زمزمه آگهی در دهند و غنودگان را بیدار گردانند و پس از یک گهڑی چاشنی کنند کورگه را اندکی با آواز در آورند و کرنا و نفیر و دیگر اسباب شکوه را جز نقاره بکار برند و پس از اندک مانی باز بسرنا پردازند و به نفیرهای نشاط بخش اصول نگاه دارند و چون یک گهڑی دیگر سپری شود در نقاره نواختن کوشش رود و همه هنرمندان کارپرداز هیبت اقبال را بلند گردانند و هفت چیز عشرت افزاید نخستین مرسل آغاز هر سلی نماید و آن اصولیست خاص سپس بیر دست پیدا زد و آن نیز اصولی چندست درین هنگام کلی هنرپردازان بنواختن در آیند پس ازان نیز نمایند و از بلندی به پستی گرایند دوم سرائیدن چهار اصول اخلاطی ابتدائی شیرازی قلندری

قطاس بضم اول و سین مهمله ... قطاس که از قطاس ... دم گاو کوهی که آن را ... گویند ۱۲ برهان لغات ترکی ... دو طبق کوچک از روئین که با هم زنند و این نوعی از ... است که لفظ هندی باشد ... و آن را جهانجه نیز گویند ۱۲ غیاث ... نقاره زنند ۱۲

مگر قطره و آن را خود قطره هم گویند یک گهری بدین نمط نشاط افزایند سوم نواختن خوارزمیهای باستانی و تازه خدیو عالم افزون از دویست اختراع فرموده و بهر آن نشاط اندوزند خاصه جلال شاهی و مهاسرکت و نوروزی چهارم بجوش داشتن شادیانه پنجم پرداختن بمیان دور ششم توجه باصول او فر که راه بالا نامند و پس از آن نیز کنند هفتم سیل خوارزمی نواخته بهر سلی گرایند و پس فرو گذاشت نموده بدعای جاوید دولت بانجام رسانند و بازه بهان زمزمه نمایند و عبارات دلنشین و اشعار جانفزا برخوانند و کار بپایان برند و این روش نیز یک گهری مسرت افزای دلها گردد و پس از آن سرنائیان سحر پردازی نمایند و یک گهری دیگر باین بهجت سپری گردد و بدلکش روشی انجام یابد خدیو جهان چنانچه در علم موسیقی آن پایه دارد که صاحبان این فن را نبود همچنان در مراتب عمل این مشکل آسان نما پیشدستی دارند خاصه نقاره نوازی درین کارخانه منصبداران و احدیان و دیگر سپاه خدمت گرامی اند ماهیانه پیادگان از سیصد و چهل دام نیاده و از هفتاد و چهار کم نبود

آئین نگین شاهنشاهی

منشور آرائی هر سلسله رکن سلطنت بدو روائی گیرد بل هر گروه را در معامله ناگزیر عنفوان اورنگ نشینی مولانا مقصود مهرکن کارپردازی کرد و بر گرد سطح فولادی نام گرامی نیاکان والا تا صاحب قران بخط رقاع نگاشت و پیش تنها قدسی اسم بخط نستعلیق چهره افروز گردانید و بکار داد خواهی محراب آسا انتظام یافت و دیگر نام اقدس این بیت نقش پذیرفت بیت

راستی موجب رضای خداست　　کس ندیدم که گم شد از ره راست

و نگین مهر دوم از نو برساخت پس از آن مولانا علی احمد دهلوی بنگارش آن و سحر پرداز

رقاع یا کمر نام خطیست از خطهای ششگانه که صاحب فنون ایجاد کرده ظاهرا از قبیل [illegible] است ۱۲

نمود کرد خرد آز و با زوک تعبیر رود و فرمان تیتی بر و اعتبار گیرد و بزرگ در فرنامه والای
نیاکان نیز بر نوشت و بسلاطین آفاق قرار گرفت و امروز بهر دو کار رونق افزایش و برای
دیگر احکام چهار گوشه مهری باشد به الله اکبر جل جلاله نقش پذیر گشت و بجهت شبستانی کارها
مهری خاص نامزد شد و برای اختتام فرامین مهری جداگانه برساختند و صورتی چند
نگارش یافت مولانا مقصود هروی از پرستاران جنت آشیانی بود در رقاع و نستعلیق نیکو
می نگاشت اسطرلاب و کره و مسطری چند چنان برساخت که کاردیدگان را شگفت در آورد
و از توجه شاهنشاهی شگرف دستی یافت و طراز یکتائی تمکین کابلی در نگارگاه خود نشو و نما
یافت و این صنعت بجائی رسانید که نخستین در تنگنای رشک در شد و نستعلیق را از رو
برگذرانید میر دوست کابلی عقیق را برقاع و نستعلیق پیراستی اگرچه بدیشان نرسد لیکن
رقاع او خوش آینده تر از نستعلیق بود و در عیارشناسی درست بینشی داشت مولانا ابراهیم
در عقیق نگاری شاگرد برادر خود شرف یزدیست لیکن کار از پاستانی اوستادان درگذرانید
در رقاع و نستعلیق او از کارنامه خوشنویسان جدا نتوان ساخت لعلهای گران ارج شاهنشاهی
بنقش لعل جلالی آرایش داده اوست مولانا علی احمد دهلوی فولاد را کسی برابر او نیارد
خط شناسان او را درین صنعت بی همتای روزگاران دانند و از نگارش را اوستادی
برسازند غیر از تعلیق خطوط را بوالا پایگی رسانید لیکن نستعلیق را بس لغزیب آراید این
پیشه از پدر خود شیخ حسین برگرفت و از دیدگار کرد مولانا مقصود کشایش یافت و از همه گزینه

آئین فراش خانه

جهان آرای صورت و معنی این کارگاه را گزیده مسکن و پناه گرمی و سردی و نگاهبان
باران و پیرایه سلطنت انگارد و از شاهنشاهی شکوه فرماندهی دانسته ایزدی پرستش بر شمرد

۵۱ فرمان سبقت فرمانی که در سنامه و عالمگیر سیورغال اجرا یافت بفرمان نتیتی نامزد بود ۱۲ سید احمد

۵۲ شبستانی کار یعنی کارهای حرم شاهی و یای نسبت و کار با ضافت معنوی است یعنی کار شبستانی ۱۲

۵۳ [illegible]

۵۴ [illegible]

۵۵ [illegible]

از کار آگهی در چگونگی و چندی افزایش یافت و بنو طرزها چهرهٔ نشاط برافروخت لختی
ازان مینویسد و پژوهندگان را نمونه میگذارد بارگاه در بزرگی آن ده هزار کس افزون
بسایه نشین گردند و هزار فراش چابکدست یکهفته به نیروی آلات جرّ ایستاده کنند
بیشتر دو سرغُنه باشد و هر یک بچندین آهن جامه پیوند یابد و در سادهٔ آن که زربفت
و مخمل و طلاکار نبرند ده هزار روپیه و افزون بخرج رود و از پرکار گفت در نگنجد و برین
قیاس حال دیگر اقسام چوبین راوتی براو الف فتح را و کسر تای هندی و سکون
یای تحتانی بده ستون افراخته آید از هر یک لختی بزمین فرو برند و همه در بلندی برابر
مگر دو که تیر بران افتد قدری افزون و بداسه بالا و زیر استواری افزاید و چند تیرک
بر تیر و داسه گذارند همه را آهن جامه بطرز نر و مادگی پیوند دهد دیوار و سقف از بافته
اساس یابد و دروازه یکی و یا دو برگشایند و باندازهٔ داسهٔ زیرین صفه بربندند درون
بزربفت و مخمل آرایند و بیرون بسقرلاط و بر پشتین نوار ابریشمی کمربند گردانند دو آشیانه
منزل بهژده ستون برافرازند ستونهای شش گزی برپا کنند و تخته پوش گردانند
و برفراز آن بطرز نر و ماده ستونهای چهار درعی پیوند دهند و بالاخانه آماده گردد درون
و بیرون بدانسان آرایش یابد و در یورشها شبستان اقبال انتظام گیرد و این قدسی
منزل بفر وهیدهٔ مرد انفسی و آفاقی ماند یکروی جلوه‌خانهٔ تقدس و دیگر سو نیایشگاه سرای
کثرت ایزدی پرستش درین نزهتکده شود و نیایش خورشید والا ازینجا سرآغاز یابد
سپس پردگیان مشکوی والا کامیاب دیدار آیند و پس ازان بیرونیان بکورنش سعادت
اندوزند و در سفرها معتاد دیدن بیشتر درین منزل بجا آید و جهروکه خوانند بفتح جیم و های خفی
و ضم مجهول را و سکون واو و فتح کاف و های خفی زمین دوز گوناگون طرز برسازند

و یک سرغه دو سرغه باشد و پردها درمیان آویخته مرتبه مرتبه گردانند عجایبی نه شامیانه
بچهار ستون برافرازند پنج چهار گوشه و چهار مخروطی و یک تخت نیز برسازند و یک سرغه
برپا شود منڈل بفتح میم و نون خفی و فتح دال هندی و سکون لام پنج شامیانه پیوسته
باشد بچهار ستون برافراشته آید گاه چهار را فرو بلند خلوتخانه سرانجام یابد و گاه هر چهار
بالا کشند و گاه ضلعی برگشایند و عشرت اندوزند اٹهکهنبه بفتح همزه و سکون تای فوقانی
هندی و های خفی و فتح کاف و های خفی و نون پنهان و فتح با و های خفی هفده شامیانه جدا
و پیوسته انتظام یابد و هشت ستون برافراخته آید خرگاه برونها برسازند یکدر
و دو دری شود و شامیانه گوناگون باشد و از دوازده در تنگ زر قلندری حال آن
برگزارده آید سراپرده درپیشین روزگار از زربفت برساختی گیتی خدیو گلیمی برروی کار
آورده شکوه برافزود و سودمند تر آمد کلال بار چوبین سراپرده است بسان جنگ گاه
بچوبین تا سمه استواری یابد بهنگام برداشتن درهم آید بسرخ پارچه درگیرند و لوازمی کمر
بربندند گلیم گیهان خدیو شگرف طرحها برطرازید و گره های دلگشا بجای نشاند استادان
آزمونکار برگماشت و کارنامها پرداخته آمد گلیم ایرانی و تورانی از یاد مردم رفت اگرچه
همه سال از گوشکان و خوزستان و کرمان و سبزوار و جز آن بازرگانان آورند هر گروهی
قالی باف خانها برساخته اند و فراوان سود اندوخته در هر شهر خاصه آگره و فتحپور
و لاهور گزیده تر شد در کارخانه خاص یکتا گلیم بدرازی بیست گز و هفت طسوج و پهنای
شش گز و یازده و نیم طسوج بافته اند هزار و ششصد و ده روپیه بخرج رفت و کارآگهان
دو هزار و هفتصد و پانزده روپیه ارج برنهادند تکیه نمد از ولایت آورند و درین
مرز و بوم نیز فراوان برسازند جاجم و شطرنجی و بلوچی و شگرف حصیرها

که با بریشمی بافته اند چه نویسد که داستانی ست بس دراز

آیین آبدارخانه

گیتی خداوند این سرچشمهٔ زندگی را آب حیات خواند و پاسبانی آنرا بدرستکاران سپارد و نباید از بسیاری پرهیز و سررشتهٔ آگهی نگاهدارد در سفر و حضر آب گنگ برآشامد و چندی از آستان سعادت گرای برساحل آن باشند باحتیاط برگیرند و کوزها سرمهر آید در آن هنگام که موکب اقبال در دارالخلافه آگره و فتحپور بود از قصبه سورون می آوردند امروز که عرصهٔ پنجاب بقدوم شاهنشاهی آرامگاه ست از هردوار می آرند و در خورش و پختن آب جمنه و چناب[1] و آب باران بکار رود و لختی از و نیز برآمیزند از مهرگزینی در سیر و شکار ژرف نگهبانان دیده ور نامزد کردند و بدوربینی عیار آبها برگرفته آید خدیو جهان بخرد دوراندیش شوره را که در داروی بندوق آن شورش نماید سرمایه سردی آب گردانید و که و مه را شادمانی در گرفت و آن شورین خاکی ست آورند و در ره دار ریزه برآمایند و لختی آب بر او افشانند و چکیده را بجوشانند و آنرا از خاک جدا گردانیده ببندند یک سیر آب بکوزهٔ روح توتیا یا نقره و مانند آن در اندازند و سرش استوار بربندند و در آوندی دو نیم سیر شوره و پنج سیر آب برآمیزند و کوزهٔ سربسته را نیم گهری دران آمیخته بگردش درآرند فراوان سردی پذیرد و در روپیه را یک من بربع کم تا چهار من باشد و چون رایات همایون سال سی الهی به پنجاب قرار گرفت برف و یخ روائی یافت از شمالی کوه نزدیکی قصبه پنهان چهل و پنج کروهی لاهور از راه دریا و خشکی بداک چوکی پهل و کهار آورند و بازرگانان سودها اندوختند و که و مه را عشرت در گرفت روپیه را دو سیر و سه سیر ارج برنهاده سود نماتر روشها بکشتی آوردن پس پهل پس کهار کوه نشینان بدامنه[2] آورده بسته بسته بفروشند

[1] [illegible]

[2] دامن کوه را گویند که سواد زیر کوه و آبادی آنجاست ۱۲

و هر کدام از سی سیر زیاده و بست و پنج کم نبود پنجاه دام برگیرند و هرگاه دورتر گردد بست و چهار دام
و هفده جیتل و چون افزونی و کمی درهم آید پانزده دام افتد و از ده کشتی هر روز یکی
بدار السلطنت برسد هر کشتی را چهار ملاح و هر بسته دوازده تا شش سیر برآید و از گرمی
و سردی تفاوت رود و هر پهلی دو پشتواره بردارد و چهارده چوکی باشد و یکی فیل هر روز دو از دو
لخت برسد و هر یکی ده سیر تا چهارده سیری ارزد در زمستان سه دام و بست و یک جیتل
و هنگام بارش چهارده دام و بست جیتل در میانه نه دام و بست و یک جیتل و نیم باشد
و سراسری پنج دام و پانزده جیتل و نیم باز گردد و اگر بکهار آورند در چهارده چوکی بست و
هشت باید هر روز یک پشتواره آید چهار یا پنج دره باشد در اوائل یکسیر به پنج دام و نوزده
و نیم جیتل و در میانه سیزده دام و دو جیتل و ثمن و در اواخر نوزده دام و نیم جیتل و ثمن افتد بر سر
بهشت دام و سه ربع و ثمن قرار یابد عموم مردم در هنگام تابستان آورند بزرگان همه سال عشرت اندوزند

آئین مطبخ

گیتی خداوند درین کار نیز دوراندیشها بکار برد و طرزهای دانا پسند برگذاشت چگونه توجه
نرود که اعتدال مزاج و توانائی تن و پذیرائی فیض صوری و معنوی و پیوستن بسعادت دینی
و دنیاوی وابسته بآبادی اندیشهٔ درست و غذای مناسب آدمی که در خورش ناچار
و اهم تر از وست بدین روش جدائی گیرد و طراز شایستگی یابد اگرچه بصلاح فراخ و عقل ستگر
و عطوفت عام چهره افروز بودی راه تجرد گزیدی و خواب و خور فرایاد ندادی مگر که قافلهٔ سالاری
هر دو گروه دارد هرگز زبان گوهربار بنیرود که چه خورش آماده سازند و شبا روزی جز یکبار بدان
نپردازد و پیش از سیری دست باز کشد و آنرا وقت معین نبود و کارپردازان چنان آماده
دارند که پس از فرمایش صد قاب بیک ساعت سرانجام یابد و آنچه پرستاران شبستان را تتمه

باشد از صبحگاه آغاز کنند و بیشتر تا شبانگاه کشد دیانت منشان کارآگاه بدین شغل باز
گزارد و ملتزمان بارگاه دولت را که طراز شایستگی دارند آن سگالش که هر گذشته به نیکو خدمتی
روائی پذیرد و بزرگ این گروه را یاوری ناظم کل کشور خدائی شغل سلطنت بدین و مهیده مرو
بازگزارد خاصه این کار سترگ و با اینهمه دیدبانی خود باز ندارد نخست چند گزین اخلاص گرای را
میر بکاول سازد که بدیده وری و درستی این کارخانه را آباد دارد و بسیاری پارسا گوهر
همراهی او نامزد گرداند و بکاولی جز و بدینها باز گردد و نیز سعادت نشان اشرافی تحویلی نقد و
جنس یکبارد و خورشگران خیرسگال معتبر فرماید و یکی از تحویلداران درست قلم برگزیند و همواره
پژوهندگان هر کشور گوناگون خوردنی سرانجام دهند و از هرگونه حبوب و ترکاری و گوشت
و روغن و شیرینی و برنج زیکار رنگ آماده گردد و سیلان هر روزه چنان برسازند که بزرگانرا
سنجشها کمتر فرادست دهد و از اینجا خاصگی را اندازه توان برگرفت سرآغاز نوروز فرسیاله
برآورد دهنده بگنجور جز و سپارند سر کیسه و درخانه بمهر میر بکاول و مشرف نشان نمند گردد و بهر
آوارجه درست شود و از روی آن قبض بمهر آن دو کس آماده گردد و سپس بخرج رود
آغاز هر فصل دیوان بیوتات و میر بکاول بژرف نگهی بایست را فراهم آورند و بیشتر برنج
سکهداس از بهرایج و دیوزیرا از گوالیار و جنجن از راجوری و نمیله زرد و روغن از حصار فیروزه
و قاز و مرغابی و برخی ترکاری از کشمیر و نمونه جداگانه نگاهدارند و گوسفند و بز و بربری
و مرغ و قاز و جز آن سیلانچی پرداخته کند مرغ را کم از یکماه نگاه داشت نکنند و سلیخ پیرون
شهر و آرد و شستشو رود و کولاب را ملتزم باشند سپس آب کشیده و بکیسها در آورند و بمهر سیلانچی
بپختن گاه رسد و بار دیگر شست و شو داده بدیگ اندازند و آب کشان از مشک
بکوزها در آورند و سر آن بپارچها بربندند و بمهر کارآگهان استواری یابد و چون دیگ بسته

کرّاعی و نگهبان جانوران هم باشند ۱۲ یعنی سیلانچی پرورکار از پروردن
نماید چنانکه پرورش جانوران بزوگاوی پرورند و قصابان ذبح هم میکنند ۱۲ پوست باز کشیدن گوسفند و بز
کران جایگاه را ... گویند دهندی کیلا نامند ۱۲ اردو بازار شاهی را گویند همراه لشکر در سفر و حضر باشند ۱۲
کولاب یعنی کاف تازی ... را گویند ۱۲

نشینند بکار وا دارند و رستنگاه ترکاری را فرق سازند و تازه تازه خرج شود میر بکاول و مشرف
از خوردنی اندازه برگیرند و آنرا دستور گردانند و بر روزنامچه و برآورد و قبض تحویل ماهیانه
پیشکاران مهر کنند و سررشته نگاه دارند تبه کار و هرزه آشنا و یاوه گو و ناسپاس را راه ندهند
و بی ضامن نگاه ندارند و بآشنائی کسی در نیاید خاصگی در دیگچه طلا و نقره و سنگین و گلین
آماده گردد و چندی را یکی از بکاولان جزو سپارند و بکار آگهی او بانجام رسد و هنگام
پختن و کشیدن سایبانی بالا گیرند و از دیدن این و آن پاسبانی رود و پزندگان آستین
و دامن فراچینند و دهن و بینی بربندند پیشتر از کشیدن باورچی و بکاول چاشنی گیرند و پس
میر بکاول بچیند بطبقها در آورند و زرین و سیمین ظروف را در سرخ پارچه بربندند و چینی و مسین
را در سفید و میر بکاول سکه برنهد و نام خوردنی بران نویسند و مشرف طبخانه تمامی ظروف را
بر ورقی نگاشته بمهر میر بکاول بدرون فرستد تا دگرگونگی راه نیابد و آنرا بکاولان و باورچیان
و دیگر عمل گزاران بردارند یساولان از پیش و پس مردم بار و شد نگذارند و چون بدرون
فرستند رکابداران اقسام نان و بستهای جغرات و ظرفها که بچندین سالها آچار و زنجبیل
ولیمون و گوناگون سبزه برآموده باشد نیز در خریطها کرده بمهر بکاول روانه سازند
کارپردازان درونی از سر چاشنی گرفته بسفره برچینند و چون زمانی بسر آید گیتی خدیو بخورش
پردازد سفرچیان در برابر بجا بندگی برنشینند نخست بخش درویشان جدا گردد و آغاز
خورش از شیر یا جغرات شود و چون بانجام رسد بسجود نیایش بجا آید میر بکاول
آماده پاسخ باشد و ظروف را موافق نوشته بازستانند و از دو برهمی همیشه خوردنی چند
نیم پخته بجهت احتیاط نگاه دارند سیمین ظروف ماهی دو بار تغاری کنند و از
شاهزادگان و جز آن یکبار و شکسته بمسگران حواله شود تا نو برسازند

آیین مصالح

خورشها فراوان گزارش دشوار برخی برسگزارد و رهی مینماید هر خوردنی که بپختن انجام
یابد از سه بیرون نباشد بی گوشت که بزبان عرب صوفیانه گویند گوشت با برنج و جز آن
گوشت و ابازیر از هر قسم ده بر نوشت نخست زرد برنج در ده سیر برنج پنج سیر قند و سه [Spices.]
و نیم سیر زرد روغن نیم نیم سیر کشمش و بادام و پسته مغز و ربع سیر نمک و هشت دام زنجبیل تر
و یک و نیم دام زعفران و دو و نیم مثقال دارچینی چهار تابه سر انجام یابد و بیشتر ازین
ابازیر هم بی آن نیز صورت بندد و گوشتین و نمکین هم بسازند خشکه در ان قدر برنج نیم سیر
نمک اندازند و چندگونه شود و در تابه برابر آید از یک من شالی دیوزیره بست و پنج سیر برنج
برگیرند ازان هفده سیر دیگ را برآید چنین بست ده سیر کهچری بکسر کاف و های
خفی و سکون جیم فارسی و کسر را و سکون یای تحتانی پنج پنج سیر برنج و شکسته مونگ (یعنی دال ۱۲) و
زرد روغن و سه یک سیر نمک هفت تابه انتظام گیرد شیربرنج در ده سیر شیر یک سیر برنج
و یک سیر قند و یک دام نمک پنج تابه لبریز گردد تهولی بضم تای فوقانی و های خفی
و سکون واو و کسر لام و سکون یای تحتانی در ده سیر گندم شکسته که سوم حصه ازو برطرف
روغن نیم آن یکبار و ده مثقال فلفل و چهار مثقال دارچینی (دلیه ۱۲) [cinnamon] و سه و نیم مثقال قرنفل [cloves]
و قاقله [cardamom] و سه یک سیر نمک و برخی شیر و شیرینی نیز برآمیزند چهار تابه سرانجام یابد
چکهی بکسر جیم فارسی و کاف و های خفی و سکون یای تحتانی ده سیر گندم آرد خمیر
آورده بشویند و دو سیر خالص برگیرند و برنج آمیخته بکار گیرند گوناگون روشهای گوشت آرایند
یک یک سیر روغن زرد و پیاز و نیم نیم دام زعفران و قاقله و قرنفل و یک یک دام دارچینی
و فلفل گرد و گشنیز و سه سه دام زنجبیل تر و نمک و برخی آب لیمو نیز داخل کنند ده تابه

صورت یابد بادنجان در قدر مذکور یک و نیم سیر روغن زرد سه ربع کم پیاز و چهار یک سیر
زنجبیل و آب لیمو و پنج پنج مثقال فلفل و کشنیز و نیم نیم قرنفل و قاقله و انگوزه شش قاب
شود پهت بفتح بای فارسی و کسر ها و سکون تای فوقانی از مونگ و ماش و نخود و
عدس مقشر و جز آن سر انجام یابد دران مقدار دو نیم سیر روغن زرد و نیم نیم نمک و زنجبیل تر
و دو دو مثقال زیره و نیم مثقال انگوزه پانزده قاب آماده گردد و بتنیر باخشکه خورند ساگ
بسین و الف و کاف فارسی از اسفناخ و فراوان سبزی برسازند و از مطبوع خورشها
بود در مقدار اسفناخ و شبت و جز آن یک و نیم سیر روغن زرد و یک سیر پیاز و نیم سیر
زنجبیل تر و پنج و نیم مثقال فلفل و نیم نیم قرنفل و قاقله شش قاب بهم آید حلوا از ده سیر
میده و قند و روغن برابر پانزده قاب شود و بچند روش عشرت افزاید و همچنان گوناگون
مربات و اشربه از اندازه گفت بیرون دوم قبولی ده سیر برنج هفت سیر گوشت
سه و نیم سیر روغن زرد و یک سیر نخود مقشر دو سیر پیاز نیم سیر نمک چهار یک سیر زنجبیل تر
یکیک دام دارچینی و گرد فلفل و زیره و نیم نیم دام قاقله و قرنفل و برنجی با دام و کشمش نیز
افزاید پنج قاب آماده گردد زیره بریان دران قدر برنج و روغن ده سیر گوشت نیم سیر
نمک ربع سیر زنجبیل تر و فلفل و زیره و قاقله و قرنفل دام دام پنج قاب شود قیمه پولاو
برنج و گوشت همانقدر چهار سیر روغن زرد و یکسیر نخود مقشر دو سیر پیاز و نیم سیر نمک و ربع سیر
زنجبیل تر و فلفل و زیره و قاقله دام دام پنج قاب صورت گیرد شُشلَه ده سیر گوشت
سه و نیم سیر برنج دو سیر روغن زرد و یک سیر نخود دو سیر پیاز نیم سیر نمک ربع سیر زنجبیل تر
و دو دو دام سیر و فلفل گرد و یکیک دارچینی و قاقله و قرنفل شش قاب انتظام یابد
بغراده سیر گوشت سه سیر میده و یک و نیم سیر روغن زرد و یکسیر نخود یک و نیم سیر سرکه

یک سیر قند چهار یک سیر هر کدام از پیاز و زردک و چقندر و شلغم و اسفناخ و شبت
و زنجبیل و یکیک دام زعفران و قرنفل و قاقله و زیره دو دو دام دارچینی هشت مثقال
فلفل گرد دوازده قاب بهر سد قیمه شله دران مقدار گوشت یکیک سیر برنج و روغن زرد
و نیم سیر نخود و دیگر اسباب شله ده قاب پر گردد هریسه در ده سیر گوشت پنج سیر گندم
کوفته دو سیر روغن زرد نیم سیر نمک دو دو دام دارچینی پنج قاب انتظام گیرد کشک در نقار
گوشت و گندم کوفته سه سیر روغن یک سیر نخود و چهار یک سیر نمک یک و نیم سیر پیاز
نیم سیر زنجبیل یکدام دارچینی دو دو مثقال زعفران و قرنفل و قاقله و زیره پنج قاب
برآید حلیم گوشت و گندم و نخود و زعفران کشک آسا یک سیر روغن زرد و ربع سیر
هر کدام از شلغم و زردک و اسفناخ و شبت ده قاب پدید آید مطاب اهل هند سنبوسه
گویند بفتح سین و نون خفی و ضم مجهول با و سکون واو و فتح سین و های مکتوب بانواع
مکتوب برسازند در ده سیر گوشت چهار سیر میده دو سیر روغن زرد و یک سیر پیاز
ربع سیر زنجبیل تر نیم سیر نمک دو دو دام فلفل و کشنیز یکیک قاقله و زیره و قرنفل و ربع
سماق بیست قاب شود چهار قاب بر گردد سوم بریان در درست گوسفند دشمندی و سیر
نمک یک سیر روغن دو مثقال زعفران و قرنفل و فلفل و زیره بکار رود و بر وشها
برسازند یخنی ده سیر گوشت یک سیر پیاز نیم سیر نمک بولمه گوسفندی ابا آب جوشان
چنان برسازند که همگی موستره آید و یخنی آسا و جز آن بانجام رسانند و از بره و حلوان
گزیده تر آید کباب فراوان نوع باشد در ده سیر گوشت نیم سیر روغن زرد و چهار یک سیر
هر کدام از نمک و زنجبیل تر و پیاز و یک نیمدام هر یک از زیره و کشنیز و فلفل و قاقله
و قرنفل مسمن از راه گردن همگی استخوان برآورند و مرغ تندرست ماند نیم سیر گوشت

در نسخه [illegible] بشین معجمه [illegible]
گردان آتش
سیاه را فروزنده

خواه دران خشت پزند
خواه کالبد سیم پزند
خواه [illegible] پزند
غیاث اللغات

گرفته و روغن و پنج تخم مرغ و چهار یک سیر پیاز و ده ده مثقال کشنیز و زنجبیل تر و پنج مثقال
نمک و سه مثقال فلفل گرد و نیم مثقال زعفران کباب آسا بانجام رسد ۵ پیازه درده سیر
گوشت میانه فربه دو دو سیر روغن زرد و پیاز و ربع سیر نمک ثمن سیر زنجبیل تر یکیک از زیره و کشنیز و
قرنفل دو دام فلفل پنج قاب بشود مطبخه گوسفند درده سیر گوشت میانه فربه دو سیر روغن زرد
و نیم سیر نخود و ربع سیر زنجبیل یکدام زیره دو دام فلفل گرد و قرنفل و قاقله و کشنیز هفت قاب
ببر آید و از مرغ و ماهی نیز برسازند دمپخت درده سیر گوشت ده سیر روغن زرد یک سیر
پیاز پانزده مثقال زنجبیل تر ده مثقال فلفل د دو دام قرنفل و قاقله سرانجام یابد
قلیه در ده سیر گوشت دو سیر روغن یک سیر پیاز دو دام فلفل یک یک دام قرنفل
و قاقله ثمن سیر نمک هفت قاب صورت گیرد و درین خوردنی بخلاف مطبخه گوشت
ریزه تر می باشد و شوربا بقوام تر و در هند فراوان نوع برسازند ملغوبه درده سیر گوشت
ده سیر جغرات یکیک سیر روغن و پیاز ربع سیر زنجبیل تر پنج دام قرنفل ده قاب تیار یابد

آیین نان

از خوردنیها بیرون نباشد لیکن از پایه شناسی جداگانه بر نوشت در رکابخانه
آماده گردد بزرگ تنوری از ده سیر میده پنج سیر شیر ماده گاو و یک و نیم سیر روغن زرد
ربع سیر نمک انتظام یابد خردتر ازین نیز برسازند بیک تا بکی از یک سیر پانزده
و افزون سرانجام یابد و چند گونه برسازند و یک قسم او را چپاتی گویند
برخی از خشکه سازند گرم گرم بر سفره آورند لذت افزاید در خاصگی از یک من
گندم نیم میده برگیرند و دو سیر [illegible] و دیگر سبوس و اگر بدان پایه نخواهند
افزونتر ستانند

رکاب‌خانه بمعنی باورچی‌خانه ۱۲ [illegible]
[illegible] چپاتی [illegible] گویند ۱۲

آیین صوفیانه

Fast

گیتی خداوند از کارآگهی کمتر میل گوشت فرماید و بیشتری بر زبان گوهر آمود رود با آنکه گوناگون خورش برای آدمی آماده است از بدیندیشی و گرگ خویی بآزار جانداران دل بر نهد و از کشتن و خوردن دست باز نگیرد هیچ دیده بر حسن کم آزاری نگشاید و خویشتن را دخمهٔ جانوران گرداند اگر نه بار تعلق بر دوش بودی یکبارگی دست از آن باز کشیدی و نه پیچ آنست که پایه پایه گذاشته آید و اندکی بمزاج روحانیان چالش رود چندی آدینه میل نفرمودی وسپس یکشنبه اکنون روز تحویل غرهٔ شمسی ماه روز مهر و روز خسوف و کسوف روز میانه وصوفیانه دوشنبه رجب جشن هر ماه الهی همگی ماه فروردین و ماه ولادت مقدس که آبان ماه است افزوده اند و چون قرار یافت که ایام صوفیانه آبان ماه بشمارهٔ سال عمر گرامی برسد چندی از آذر ماه نیز صوفیانه شدی درین هنگام تمامی صوفیانه شد و از فزونی حق پژوهی در هر سال افزایش گیرد و کمتر از پنج روز نباشد چون تداخل در صوفیانه راه یابد کمی را ابدل برگیرند و بر شهور قسمت رود و چون بزرگ صوفیانها سپری گردد نخست گوشتین خورش از خانهٔ مریم مکانی آماده شود و سپس بیگمان و شاهزادگان و برخی نزدیکان درین کارخانه امرا و احدیان و دیگر سواران شرف خدمت اندوزند علوفهٔ پیاده از صد دام تا چهارصد

آیین نرخ اجناس

اگرچه در یورش و بارش و جز آن فراوان تفاوت رود لیکن لختی میانه ارج را بجدول درآورده و جویندگان را دست مایهٔ آگهی برگذاشت

ملحقه	جدول نرخ اجناس		
ربیعی	ربیعی		
تطبیق قیمت با حال	قیمت	اعراب	نام
۳ سیر ۲۶ ۱۱ پائی قدری کم	منی دوازده دام	⁘ ⁘ ⁘	گندم
۴ سیر ۵ پائی قدری کم	شانزده	⁘ ⁘ ⁘	نخود کابلی
۳ سیر ۳ پائی کم	هشت	⁘ ⁘ ⁘	نخود سیاه
۳ سیر ۱۰ پائی کم	دوازده	⁘ ⁘ ⁘	عدس
۳ سیر ۳ پائی کم	هشت	⁘ ⁘ ⁘	جو
۲ سیر ۵ پائی کم	شش	⁘ ⁘ ⁘	ارزن
۳ سیر	ده	⁘ ⁘ ⁘	کتان
۳ سیر ۳ پائی کم	هشت	⁘ ⁘ ⁘	تخم معصفر
۳ سیر	ده	بکسر مجهول میم و سکون یای تحتانی و کسر تای فوقانی و های خفی و سکون یای تحتانی	میتهی

ف

ابوالفضل درین جدول اعراب الفاظ هندی را بجهت آگهی [illegible] و الفاظ فارسی از بیان اعراب خالی گذاشته با همچنان درین کتاب بنظر اینکه با اصل کتاب مصنف مطابقت دهد خالی گذاشته شد ۱۲

سید احمد

تتمہ جدول نرخ اجناس ربیعی			تتمہ ملحقہ
نام	اعراب	قیمت	تطبیق با قیمت حال
مسنگ	بضم میم و سین و نون خفی و سکون کاف فارسی	شش	۲ ۵ پائی کی
سرشف	؍؍ ؍؍ ؍؍	دوازده	۳ سیر ۱۰ پائی کی
کیود	بکسر مجهول کاف و سکون یای تحتانی و ضم واو و سکون واو دیگر	هفت	۲ سیر ۱۰ پائی کی
	خریفی		
شالی مشکین	؍؍ ؍؍ ؍؍	منی یکصد و ده دام	۲۶ ؍؍؍ عـ ۱۲ ـر
شالی ساده	؍؍ ؍؍ ؍؍	صد	عـ ۸ ـر
برنج سکهداس	بضم سین و سکون کاف و های خفی و دال و الف و سکون سین	نود	عـ ۴ ـر
برنج دونه پرساد	بضم دال و سکون واو و فتح نون و های مکتوب و فتح بای فارسی و سکون را و سین و الف و دال	نود	عـ ۴ ـر
برنج سام زیره	بسین و الف و سکون میم و کسر زای منقوط و سکون یای تحتانی و فتح را و های مکتوب	نود	عـ ۴ ـر
برنج شکر چینی	بفتح شین منقوط و کاف و سکون را و کسر جیم فارسی و سکون یای تحتانی و کسر نون و سکون یای تحتانی	نود	عـ ۴ ـر

تتمۂ جدول نرخ اجناس خریفی

تتمۂ ملحقہ

نام	اعراب	قیمت	تطبیق با قیمت حال
برنج دیوزیرہ	بکسر مجهول دال وسکون یای تحتانی و واو وکسر زای منقوط وسکون یای تحتانی وفتح را و ہای مکتوب	نود	عما / سہ —
برنج جنجن	بکسر جیم وسکون نون وکسر جیم وسکون نون	ہشتاد	عما
برنج دیکر	بکسر دال ہندی و یای مجهول وفتح کاف وسکون را	پنجاہ	عہ / سہ —
برنج زرہی	بکسر زای منقوط وسکون را وکسر ہا و سکون یای تحتانی	چہل	عہ
برنج ساٹھی	بسین والف وکسر تای فوقانی ہندی وہای خفی وسکون یای تحتانی	ہشت	۳ پائی ک / ۳ —
مونگ	بضم میم وسکون واو ونون خفی وسکون کاف فارسی	ہژدہ	۳ پائی ک / —
ماش	؛ ؛ ؛	شانزدہ	۵ پائی گ / ٦
موٹھہ	بضم مجهول میم وسکون واو وتای فوقانی ہندی وہای خفی	دوازدہ	۱۰ پائی گ / سہ —
کنجد سفید	؛ ؛ ؛	۲۰ بست	۸ —
کنجد سیاہ	؛ ؛ ؛	نوزدہ	۷ پائی ب / ۷ —

تتمۂ ملحقہ	تتمۂ جدول نرخ اجناس خریفی		
تطبیق با قیمت حال	قیمت	اعراب	نام
۳ سیر	دہ	بضم جیم و واو و الف و کسر را و سکون یای تحتانی	جواری
۳ سیر ۳ پائی کم	ہشت	[illegible]	لہاڑرہ
۳ سیر ۱۰ پائی کم	دوازدہ	؛ ؛ ؛	لوبیا
۲ سیر ۱۰ پائی کم	ہفت	بضم مجہول کاف و سکون واو و دال و فتح را و سکون میم	کودرم
۲ سیر ۱۰ پائی کم	ہفت	[illegible]	کوری
۲ سیر ۵ پائی کم	شش	بسین و الف و نون خفی و فتح واو و نون خفی و سکون کاف [illegible]	سانونک
۳ سیر ۴ پائی کم	ہشت	بفتح کاف و سکون نون و ضم کاف فارسی و کسر نون و سکون یای تحتانی [illegible]	کنگنی
۳ سیر ۳ پائی کم	ہشت	[illegible]	چینہ
؛	؛	؛	؛

سبزی				ملحقه
نام	اعراب	موسم	قیمت	تطبیق قیمت با حال
سوکا	بضم سین و سکون واو و فتح واو دیگر و ہای مکتوب	زمستان	منی ده دام	۲۴ ررر ۳
پالک	بہای فارسی و الف و فتح لام و سکون کاف	زمستان	شانزده	۶ ۵ پائی ک
پودینہ	؞ ؞ ؞	ہمیشہ	چہل	عہ
پیاز	؞ ؞ ؞	تابستان	شش	۲ ۵ پائی ک
سیر	؞ ؞ ؞	تابستان	چہل	عہ
ترب	؞ ؞ ؞	زمستان	بست و نیم	۸ ۲ پائی ب
کرم	؞ ؞ ؞	تابستان	یکدام سیری	فی ری کم ۵ پائی ک
کنکچہو	بفتح کاف و نون خفی و فتح کاف و جیم فارسی و ہای خفی و سکون واو	*	چہار ″	۱ ۷ پائی ب
دنوریتہ یعنی گل جوز	بضم دال و نون خفی و سکون واو و کسر مجہول را و سکون یای تحتانی و ضم تای فوقانی و سکون واو	بہار	دو ″	۱ پائی ک
شتافل	؞ ؞ ؞	زمستان	ستہ ″	۱ ۳ پائی ک

تتمہ جدول سبزی

نام	اعراب	موسم	قیمت فی سیر	ملحقه: تطبیق با قیمت حال
گل سیر	❖ ❖ ❖	بهار	سه یک	۱۰ پائی
اپلپاک	بضم همزه و فتح بای فارسی و سکون لام و با و الف و سکون کاف [illegible]	+	یک	۵ پائی ک
جبیتو	[illegible]	تابستان	سته	۳ پائی ک ۱/
ادرک	❖ ❖ ❖	زمستان	دو نیم سیر فی	۱/ ب
پولی	بضم مجهول بای فارسی و سکون واو و کسر یای تحتانی و سکون دوم	بهار	یک	۵ پائی ک
شگوفه کچنار	بفتح [illegible]	بهار	نیم	۲۰ پائی ک
چوکا	بضم جیم فارسی و سکون واو و کاف و الف	تابستان	نیم	۳ پائی ک
بجهوه	بفتح [illegible]	تابستان	یک و ربع	۶ پائی
رتسکا	بفتح را و سکون تای فوقانی و فتح سین و کاف و الف	+	یک	۵ پائی ک
چولائی	بفتح [illegible]	تابستان	یک و ربع	۶ پائی

[illegible]

اقسام دال		ملحقه
نام	قیمت	تطبیق با قیمت حال
دال مونگ	منی شہرده دام	۲۶ ر ر ر تار ۱۲ پائی ک
دال نخود	شانزده و نیم	۱ ٧ پائی ک
دال عدس	دوازده	سہ ۱۰ پائی ک
دال موٹھ	دوازده	سہ ۱۰ پائی ک
انواع آرد		**ملحقه**
نام	قیمت	تطبیق با قیمت حال
میده	منی بست و دام	۲۶ ر ر ر ۸ ر ۱۰ پائی
خشکه	پانزده	۱۶ ر
نخود	بست و دو	۸ ر ۱۰ پائی ک
جو	پانزده	سہ ۵ پائی ک

جانداز گوشت		ملحقه
نام	قیمت	تطبیق با قیمت حال
گوسفند کشمیری	شش و نیم پیسه	۸ ر
گوسفند افغانی	دو	۸ ر
افغانی دوم	یک و نیم	۸ ر
افغانی سوم	یک و ربع	۸ ر
کشمیری	یک و نیم	۸ ر
بربری اول	یک	۸ ر
بربری دوم	ربع کم یک	۱۲ ر
هندی	یک و نیم	۸ ر
گوشت گوسفند	منی شصت و پنج دام	۲۶ ر ر ر تار ۱۰ ر
گوشت بز	پنجاه و چهار	۵ ر ٧ پائی ک

تتمهٔ جدول جانداران گوشت		ملحقه
نام	قیمت	تطبیق با قیمت حال
قازه	یکی به بیست دام	یک ۸ـ
بط	یک روپیه	ـه
تغذری	بیست دام	۸ـ
کلنک	بیست	۸ـ
جرز	هژده	۹ـ ۲ پائی ب
دراج	سه	اـ ۳ پائی ک
کبک	بیست ۲۰	۸ـ
پودنه	یک	۵ پائی ک
لوه	یک	۵ پائی ک
کروانک	بیست ۲۰	۸ـ
فاخته	چهار	اـ ۷ پائی ب

روغن و جبن آن		ملحقه
نام	قیمت	تطبیق با قیمت حال
روغن زرد	منی صد و پنجاه دام	۲۶ رر تار ۱۰ـ
روغن تیل	هشتاد	
شیر	بیست و پنج	۱۰ـ
جغرات	هژده	۷ـ ۲ پائی ب
شیرینی		
نبات	سیری شش دام	۰ ک ۲ـ ۵ پائی ک
قند سفید	پنج و نیم	۲ـ ۲ پائی ب
شکر سفید	منی صد و بیست و هشت	۲۶ رر تار ۳ـ ۳ پائی ک
شکر سرخ	پنجاه و شش	۶ـ ۵ پائی ک
×	×	×

اباز یر		ملحقہ
نام	قیمت	تطبیق با قیمت حال
زعفران	سیری چہار پنجم دام	۰ ررک عہ
قرنفل	شصت	[illegible]
قاقلہ	پنجاہ و دو	سہ ۱۰ پائی ک
فلفل گرد	ہفدہ	۶ ۱۰ پائی ک
فلفل دراز	شانزدہ	۵ پائی ک
زنجبیل خشک سونٹھ	چہار	ا ۱ پائی ک
زنجبیل تر ادرک	دو نیم	ا ب
زیرہ	دو	۱۰ پائی ک
اجوائن	دو	۱۰ پائی ک
زردچوب	دو	۱۰ پائی ک

تتمہ جدول اباز یر		ملحقہ
نام	قیمت	تطبیق با قیمت حال
کشنیز	سہ	[illegible] پائی ک
سیاہ دانہ کلونجی	یک و نیم	۰۷ پائی ک
انگزہ ہینگ	دہ ۱۰	۱۴
بادیان	یک	۵ پائی ک
دارچینی	چہل	عہ
نمک	منی شانزدہ	۲۶ ررر تار ۶ پائی ک
	ترشی	
ترشی لیمو	سیری شش دام	۰ ررر تار ک ۲ پائی ک
آب لیمو	پنج	۲
سرکہ انگوری	پنج	۲

تتمۂ ترشی		ملحقہ
نام	قیمت	تطبیق با قیمت حال
سرکہ شکر	یک	۵ پائی ک
آچار شتر غاز	ہشت	۳ ر سہ پائی ک
آچار انبہ در تیل	دو	۱۰ پائی ک
انبہ در سرکہ	دو	۱۰ پائی ک
لیمو در تیل	دو	۱۰ پائی ک
لیمو در سرکہ	دو	۱۰ پائی ک
لیمو در آب نمک	یک و نیم	۷٫۵ پائی ک
لیمو در آب لیمو	سہ	ا ر سہ پائی ک
اچار ادرک	دو و نیم	ا ر سہ
ادرک شاخ	دو و نیم	ا ر سہ

تتمۂ ترشی		ملحقہ
نام	قیمت	تطبیق با قیمت حال
شلغم در سرکہ	یک	۵ پائی ک
اچار زردک	نیم	۰٫۲ پائی ک
اچار بانس	چہار	ا ر ۵ پائی ک
اچار نارگیل	نیم	۰٫۲ پائی ک
اچار سیب	ہشت	۳ ر سہ پائی ک
اچار بہی	۹ نہ دام	۳ ر ۷ پائی ب
اچار سیر	یک	۵ پائی ک
اچار پیاز	نیم	۰٫۲ پائی ک
اچار بادنجان	یک	۵ پائی ک
اچار کشمش و منقی	ہشت	۳ ر سہ پائی ک

تتمه ترشی		ملحقه
نام	قیمت	تطبیق با قیمت حال
اچار کچنار	دو	۱۰ پائی ک
اچار شفتالو	یک	۵ پائی ک
اچار گل کیلا	نیم	۲۰ پائی ک
اچار سورن	نیم	۲۰ پائی ک
اچار شلغم	یک	۵ پائی ک
اچار توری	ربع	۲ پائی ک

تتمه ترشی		ملحقه
نام	قیمت	تطبیق با قیمت حال
اچار سهجنه	یک	۵ پائی ک
اچار خیار	نیم	۲۰ پائی ک
اچار بادرنگ	نیم	۲۰ پائی ک
اچار کچالو	نیم	۲۰ پائی ک
اچار ترب	نیم	۲۰ پائی ک
-	-	-

آئین میوه خانه

گیتی خداوند میوه را گرامی نعمت داد ار بیهال شناسد و فراوان توجه بر گمارد و آزین رو کارندگان ایران و توران خانه دار آمدند و کشت و کار از روز بازار رشد و خربزه و انگور فراوانی پذیرفت و گزیدگی یافت همچنان تربز و شفتالو و بادام و پسته و انار

وجز آن پیدائی گرفت اندان بازکه کابل وقندهار وکشمیر بقلمرو فزوده آمد بار دربار
آمد همه سال در منازل خواسته داران بود ودر بازارها خرمن خرمن فروردین ماه الٰهی
خربزهٔ هندوستان آغاز کند ودر اردی بهشت فراوان شود وشیرین ونازک وشکننده
وعطر افزا خاصه ناشپاتی وباباشیخی وعلی شیری والچه وبرگ نی ودود چراغ وجز آن
دو ماه دیگر کشد ودر آغاز شهریور از کشمیر عشرت آورد وهنوز بانجام نرسیده کابلی
فراوانی گیرد وآذر ماه از بدخشان کاروانها آید تا دی ماه سلسله نگسلد ودر هنگامی که بر بلستان
رسد در کشور پنجاب نیز گزیده شود ودر بهکر وان نواحی غیر از چله زمستان فراوان باشد
از خرداد ماه تا امرداد گوناگون انگور نشاط آورد وبشهریور کشمیری پدید آید وبازارها
برآموده گردد در کشمیر هشت سیر یکدام برگیرند ومنی را دو روپیه بکرایه رود وکشمیریان
مخروطی سبدها فراز پشت داشته چالش نمایند وشگرف نمایشی دهند واز مهر تا اردی بهشت
از کابل آید وگیلاس که خدیو عالم شاه آلو نام ساخته وانار بیدانه وسیب وناشپاتی
وبهی وامرود وشفتالو وزردالو وگردآلو وآلوچه وجز آن فراوان آید وبسیاری در هند
نیز پیدائی گیرد واز سمرقند نیز خربزه وناشپاتی وسیب آورند گیتی خداوند هرگاه پالیز در کشته
یا بافیون وکوکنار میل فرماید وپیشین راسر نامه میوه داران خوانچها برآموده پیشگاه
حضور آورند اندکی برخورد وبیشتری بالوش رود ودر هر کدام نشانها برنهند واز آن بازیوه
برشناسند ودر خربزه اول روی کاسه را بیک خط دو پاره کنند وباندازه مایه یکیک
افزوده آید ودرین کارخانه منصبداران واحدیان ودیگر سپاه خدمت گزینند تا هژده
پیادگان صد وچهل ام احراب موسم طعم از گوناگون میوه ها را بجدول آورده از روزگار الٰهی

ملحقه تطبیق قیمت	قیمت	نام
میوهٔ تورانی وجز آن		
یک پیسہ	یکی دو نیم روپیه	خربزه اول ارزنگ
عه تا عا	یک تا دو	دوم وسوم
عه تا عہ؍	یک تا یک ونیم	کابلی اول
۱۲؍ تا عه	سه پا تا یک	دوم
۸؍ تا ۱۲؍	نیم تا سه پا	سوم
۷ تا ۱۵ عه	روپیه هفت تا پانزده	سیب سمرقندی
۱۰ تا ۳۰ عه	ده تا سی روپیه ۱	بهی
۱۰ تا ۱۰۰ عه	ده تا صد روپیه ۱	امرود
۲۶ ررر تا ر ۶؍ تا عـ۵	منی شش ونیم روپیه تا پانزده	انار
۵ تا ۱۰ عه	روپیه پنج تا ده	سیب کابلی

ملحقه تطبیق قیمت	قیمت	نام
تتمهٔ میوهٔ تورانی وجز آن		
۲۶ ررر تا ر ۳ـ پائی ک	۱۰۸ منی صد و هشت دام	انگور کشمیری
۰ ر تا ر ک ۳ـ ر	سیری ده دام	خرما
۳ ر ۷ پائی ب	۹ نه	کشمش
۱ ر ۱۰ پائی ک	چهار ونیم	جوز
۳ ر ۵ پائی ک	پانزده	بادام
۱۱ ر ۳ پائی ک	بست و هشت	مغز بادام
۳ ر ۲ پائی ک	۹ نه	پسته
۳ ر ۳ پائی ک	هشت	چلغوزه
۲ ر ۰ پائی ک	شش ونیم	پسته مغز
۱ ر ۳ پائی ک	۳ سه	فندق

تتمهٔ میوهٔ تورانی و جز آن			تتمهٔ میوهٔ تورانی و جز آن		
گردگان	دو نیم	ار ب	انجیر	هفت	۲ر ۱۰ پائی ک
آبجوش	۹ نه	۳ر ۸ پائی ک	منقی	هفت ربع کم	۲ر ۶ پائی ک
آلوی بخارا	هشت	۳ر ۳ پائی ک	عناب	سه و نیم	ار ۵ پائی ک
خوبانی	هشت	۳ر ۳ پائی ک	سنجد	شش و نیم	۲ر ۷ پائی ک
مویز قندهاری	هفت	۲ر ۱۰ پائی ک	+	+	+

میوهٔ شیرین هندی

نام	اعراب	موسم	قیمت	قیمت ملحقهٔ تطبیق
آنب	بهمزه والف و نون خفی و سکون با	بارش	صد تا چهل دام	۱۰۰ عدد عه
اناناس	بفتح همزه و دو نون و الف و سکون سین	زمستانی	یکی بچهار دام	یک ار ۶ پائی ک
کنولا	بفتح کاف و نون خفی و سکون واو و لام و الف	زمستانی	دو بیک دام	دو ۵ پائی ک
اوکهه	بضم همزه و سکون واو و کاف و هاے خفی	زمستانی	دو بیک دام	دو ۵ پائی ک

تتمۂ میوۂ شیرین ہندی

نام	اعراب	موسم	قیمت	تطبیق قیمت ملحقہ بیا
کٹھل	بفتح کاف وتای فوقانی ہندی وہاے خفی وسکون لام	تابستانی	دو بیکدام	دو ۵ پائی ک
کیلا	بکسر مجہول کاف وسکون یای تحتانی ولام والف	بارش	دو بیکدام	دو ۵ پائی ک
بیر	بکسر مجہول با وسکون یای تحتانی ورا	زمستانی	سیر دو دام	۰ ر تار ک ۱۰ پائی ک
انار	❖ ❖ ❖	بارش	دو تا یکدام	۲ عدد ۵ پائی ک
انبرت پھل	بفتح ہمزه ونون خفی وسکون با وکسر را وسکون تای فوقانی وفتح بای فارسی ہای خفی وسکون لام	بارش	دو بیکدام	۲ عدد ۵ پائی ک
انجیر	❖ ❖ ❖	تابستانی	سیرے بیکدام	۰ ر ک ۵ پائی ک
توت	❖ ❖ ❖	بہاری	سیری بدو دام	۰ ر ک ۱۰ پائی ک
سداپھل	بفتح سین ودال والف وفتح بای فارسی وہای خفی وسکون لام	ہمیشگی	یکے بیکدام	یک ۵ پائی ک
کھجور	بفتح کاف وہاے خفی وضم جیم وسکون واو ورا	بارش	سیری دو دام	۰ ر ک ۱۰ پائی ک
خربزه	❖ ❖ ❖	تابستانی	منی چہل دام	۲۶ ررر شمار عہ

تتمهٔ میوهٔ شیرین هندی

نام	اعراب	موسم	قیمت	قیمت ملحقهٔ تطبیق
تربز	؁ ؁ ؁	آخر بارش	یک تا دو دام	یک ۱۰ پائی ک
کھرنی	بکسر کاف وہای خفی وسکون را وکسر نون وسکون یای تحتانی	بارش	سیری چهار دام	۰ ر ک ۱ ر ۵ پائی ک
مهوا	بفتح میم وہای خفی وتشدید واو والف	تابستانی	سیری یکدام	۰ ر ک ۵ پائی ک
ڈیپھل	[illegible]	زمستانی	سیری چهار دام	۰ ر ک ۱ ر ۵ پائی ک
اوسیرا	بضم همزه وسکون واو وکسر سین وسکون یای تحتانی ورا والف	زمستانی	×	×
تیندو	[illegible]	تابستانی	سیری دو دام	۰ ر ک ۱۰ پائی ک
انگوہل	بفتح همزه ونون خفی وضم کاف فارسی وسکون واو وکسر ہا وسکون لام	×	×	×
ڈیلا	[illegible]	بارش	سیری یکدام	۰ ر ک ۵ پائی ک
گولہ	بضم کاف فارسی وسکون واو وفتح لام وہاے مکتوب	بارش	×	×
پھولسری	[illegible]	زمستانی	سیری چهار دام	۰ ر ک ۱ ر ۵ پائی ک

تتمہ میوۂ شیرین ہندی

نام	اعراب	موسم	قیمت	ملحقہ تطبیق قیمت
تڑکل	بفتح تای فوقانی و سکون را و ضم کاف و سکون لام	تابستانی	دو تا بیکدام	۲ عدد ۵ پائی ک
پنیالہ	بفتح بای فارسی و سکون نون و یای تحتانی و الف و فتح لام و ہای مختفی	بارش	سیری دو دام	۰ ورک ۱۰ پائی ک
لہسوڑہ	بفتح لام و ہای خفی و فتح سین و سکون واو و فتح را و ہای مکتوب	تابستانی	سیری یکدام	۰ ورک ۵ پائی ک
کنبھی	بضم کاف عربی و سکون نون و بای ہای مخفی و یای تحتانی	زمستانی	سیری چہار دام	۰ ورک ۱ ۸ پائی ک
کرہری	بفتح کاف و را و سکون ہا و کسر رای دوم و سکون یای تحتانی	تابستانی	سیری چہار دام	۰ ورک ۱ ۸ پائی ک
تڑری	بفتح تای فوقانی و سکون رای ہندی و کسر رای مہملہ و یای تحتانی	*	*	*
بنگہ	بفتح با و نون خفی و فتح کاف فارسی و ہای مکتوب	بہاری	سیری دو دام	۰ ورک ۱۰ پائی ک
گولر	بضم کاف فارسی و سکون واو و فتح لام و رای مہملہ	تابستانی	سیری دو دام	۰ ورک ۱۰ پائی ک
پیلو	بکسر بای فارسی و سکون یای تحتانی و ضم لام و سکون واو	تابستانی	سیری دو دام	۰ ورک ۱۰ پائی ک
بروتہ	بفتح بای فارسی و سکون رای مہملہ و فتح تای ہندی و ہای مختفی	بارش	سیری چہار دام	۰ ورک ۱ ۸ پائی ک
پیار	بکسر بای فارسی و یای تحتانی و الف و سکون را	بارش	سیری چہار دام	۰ ورک ۱ ۸ پائی ک

میوہ درختی است ۱۲

میوه‌جوش

نام	اعراب	موسم	قیمت	ملاحظه و تطبیق قیمت
انبلی (ریمی)	بفتح همزه و نون خفی و کسر با و لام و سکون یاے تحتانے	تابستانی	سیری دو دام	۰ کرک ۱۰ پائی ک
بڑہل	بفتح با و سکون راے هندی و فتح ها و سکون لام	تابستانی	یکی بیکدام	یک ۵ پائی ک
کمرک	بفتح کاف و سکون میم و فتح را و سکون کاف	زمستانی	چهار تا بیکدام	۴ عدد ۵ پائی ک
نارنگی	[illegible]	زمستانی	دو تا بیکدام	۲ عدد ۵ پائی ک
انگور کوہی	[illegible]	تابستانی	×	×
جامن	بجیم و الف و فتح میم و سکون نون	بارش	سیری بیکدام	۰ کرک ۵ پائی ک
پھالسہ	بباے فارسی و هاے خفی و الف و سکون لام و فتح سین و هاے مکتوب	تابستانی	سیری یک و نیم دام	۰ کرک ۷.۵ پائی ک
گروندا (گروندا ۱۲۱)	بفتح کاف و را و سکون واو و نون خفی و دال و الف	بارش	سیری یکدام	۰ کرک ۵ پائی ک
کیت	بفتح کاف و سکون یاے تحتانے و فتح تاے فوقانی	بارش	چهار تا یکدام	۴ عدد ۵ پائی ک
کانکو	بکاف و الف و نون خفی و ضم کاف و سکون واو	×	×	×

تتمۂ جدول میخوش

نام	اعراب	موسم	قیمت	ملحقه تطبیق قیمت
پاکر	بپای فارسی والف وفتح کاف و سکون را	بارش	دو سیر بیکدام	۱۰ سیر ک ۵ پائی ک
کرنا	بفتح کاف وسکون را ونون والف	بارش	یکے بیکدام	یک عدد ۵ پائی ک
لبھیرا	بفتح لام وبا وہاے خفی وسکون یاے تحتانی ورا والف	تابستانی	×	×
جنبھیری	بفتح جیم ونون خفی وکسر با وہای خفی وسکون یای تحتانی وکسر را وسکون یای تحتانی	بارش	پنج تا بیکدام	۵ عدد ۵ پائی ک
گرنہ	بفتح کاف فارسی وسکون را وفتح نون وسکون ہا	×	×	×

میوۂ ترش ہندی

نام	اعراب	موسم	قیمت	ملحقه تطبیق قیمت
لیمو	بکسر مجہول لام وسکون یای تحتانی وضم میم وسکون واو	تابستانی	چہار تا بیکدام	۴ عدد ۵ پائی ک
امل بیت	بفتح ہمزہ ومیم وسکون لام وکسر مجہول با وسکون یای تحتانی وتای فوقانی	بارش	چہار تا بیکدام	۴ عدد ۵ پائی ک
گلگل	بفتح ہر دو کاف فارسی وسکون ہر دو لام	بارش	دو تا بیکدام	۲ عدد ۵ پائی ک
گھیپ	بفتح کاف فارسی وہای خفی وسکون یای تحتانی وباے فارسی	بارش	×	×

تتمهٔ جدول میوهٔ ترش هندی

نام	اعراب	موسم	قیمت	تطبیق قیمت ملحقه
بجورا	بکسر با و فتح جیم و سکون واو و را و الف	بارش	یکے بهشت دام	یک ۴ر ۳ پائی ک
آنوله	بهمزه و الف و نون خفی و سکون واو و فتح لام و هاے مکتوب	تابستانی	سیری دودام	۰ ر ک ۱۰ پائی ک
میوه که در خشکی هم باشد				
ناریل	بنون و الف و کسر را و فتح یاے تحتانی و سکون لام	زمستانی	یکے بچهار دام	یک ۱ر ۵ پائی ک
پنڈکهجور	بکسر بای فارسی و نون خفی و فتح دال هندی	تابستانی	سیری شش دام	۰ ر ک ۲ر ۵ پائی ک
اخروٹ جابجا	بفتح همزه و سکون خای منقوطه و ضم مجهول را و سکون واو و تای فوقانی هندی	تابستانی	سیری شش دام	۰ ر ک ۲ر ۵ پائی ک
چرونجی	بکسر جیم فارسی و فتح را و سکون واو و نون خفی و کسر جیم و سکون یاے تحتانی	تابستانی	سیری چهار دام	۰ ر ک ۱ر ۵ پائی ک
مکهانان	بفتح میم و کاف و های خفی و الف و نون و الف و نون خفی	زمستانی	سیری چهار دام	۰ ر ک ۱ر ۵ پائی ک
سوپاری	بضم سین و سکون واو و کسر بای فارسی و یای تحتانی و الف و کسر را و سکون یای تحتانی	زمستانی	سیری هشت دام	۰ ر ک ۳ر ۳ پائی ک
کول گٹه	بفتح کاف و واو و سکون لام و فتح کاف فارسی و تای مشدد فوقانی هندی و های مکتوب	تابستانی	سیری دو دام	۰ ر ک ۱۰ پائی ک

آنکه پس از طبخ مے خورند

نام	اعراب	موسم	قیمت	تطبیق قیمت ملحقه
پلول	بفتح بای فارسی وسکون لام وفتح واو وسکون لام	بارش	سیری دودام	۰ ر ر ک ۱۰ پائی ک
کدو	؛ ؛ ؛	بارش	یک بدودام	یک ۱۰ پائی ک
بادنجان	؛ ہر ایک ؛ ؛	ہمہ ساله	سیری یک ونیمدام	۰ ر ر ک ۷۰ پائی ک
ترئی	بضم تای فوقانی وفتح را وکسر یای تحتانی اول وسکون دوم	بارش	سیری یک ونیمدام	۰ ر ر ک ۷۰ پائی ک
کندوری	بفتح کاف ونون خفی وضم دال و سکون واو وکسر را وسکون یای تحتانی	بارش	سیری یک ونیمدام	۰ ر ر ک ۷۰ پائی ک
سینبا	بکسر مجہول سین وسکون یای تحتانی ونون خفی وسکون بای موحده	بارش	سیری یک ونیمدام	۰ ر ر ک ۷۰ پائی ک
پیٹھه	بکسر مجہول بای فارسی وسکون یای تحتانی وفتح تای فوقانی ہندی وہای مکتوب	بارش	یکی بهشت دام	یک عدد ۱۳ر۳ پائی ک
کریله	بفتح کاف وکسر را وسکون یای تحتانی وفتح لام وہای مکتوب	بارش	سیری یک ونیمدام	۰ ر ر ک ۷۰ پائی ک
ککوره (ککھوره)	بفتح کاف اول وضم دوم وسکون واو وفتح را وہای مکتوب	بارش	سیری یک نیمدام	۰ ر ر ک ۷۰ پائی ک
کچالو	بفتح کاف وجیم فارسی والف و ضم لام وسکون واو	بارش	سیری دودام	۰ ر ر ک ۱۰ پائی ک

تتمۂ جدول میوہ آنکہ پس از طبخ مے خورند

نام	اعراب	موسم	قیمت	تطبیق قیمت ملحقہ
پچپینڈا	بفتح جیم فارسی اول وکسر دوم وسکون یای تحتانی ونون خفی ودال ہندی والف	بارش	سیری دو دام	۰ ۰ ر ک ۱۰ پائی ک
سورن	بضم سین وسکون واو وفتح را وسکون نون	تابستانی	سیری یکدام	۰ ۰ ر ک ۵ پائی ک
گاجر یعنی گزر	بکاف فارسی والف وفتح جیم وسکون را	زمستانی	سیری یکدام	۰ ۰ ر ک ۵ پائی ک
سنگھاڑہ	بکسر سین ونون خفی وکاف فارسی وہای خفی والف وفتح راوہای مکتوب	بارش	سیری سہ دام	۰ ۰ ر ک ۱ ۳ پائی ک
سالک	بسین مع الف وفتح لام وسکون کاف	زمستانی	سیری دو دام	۰ ۰ ر ک ۱۰ پائی ک
پنڈالو	بکسر بای فارسی مع نون خفی ودال ہندی والف وضم لام وسکون واو	زمستانی	سیری دو دام	۰ ۰ ر ک ۱۰ پائی ک
سیالی	بکسر سین ویای تحتانی والف وکسر لام وسکون یای تحتانی	تابستانی	۲۱	۲۱
کسیرو	بفتح کاف وکسر مجہول سین وسکون یای تحتانی وضم را وسکون واو	زمستانی	سیری سہ دام	۰ ۰ ر ک ۱ ۳ پائی ک
۰	۰ ۰ ۰	۰	۰	۰
۰	۰ ۰ ۰	۰	۰	۰

میوهٔ هندوستان

شیرین میخوش ترش باشد و هر کدام فراوان گونه برخی از آن خشک نیز لذت دهد
و لختی با آتش سخته بکار برند چنانچه چندی را برشمرده و برخی را باندک تفصیل برنگارد
انبه بپارسی نغزک گویند چنانچه امیر خسرو می سراید در رنگ و بو و طعم کم همتا برخی
مشکل پسندان توران و ایران از خربزه و انگور پایهٔ او برتر نهند دیگر بزرد آلو و بهی و
ناشپاتی و خربزه ماند گاه یک سیری و افزون شود سبز و زرد و سرخ مختلف رنگ شیرین یا
میخوش باشد زیبا درختی ست خاصه نورس بالیده تر از چارمغز و برگ بید آسا لیکن
پهن تر از آن پس از ریزش خزانی برگهای سبز و زرد و نارنجی و شفتالو و آتشی تازه تازه
پدید آید و در سرآغاز بهار بشگفد و بگل انگور ماند بوی خوش بردهد شگرف نمایشی گیرد
و چون میوه بندد پس از یک ماه ترشی پدیدار شود و از و مربی و آچار برسازند و در قلیه‌ها
لذت افزاید تا خستهٔ او سخت نگراید اگر بر درخت گزندی رسد خوشبو گردد آنرا کویلاس
نامند بضم مجهول کاف و سکون واو و کسر یای تحتانی و لام الف و سکون سین
بیشتری خام فرود آورند و بطرز خاص نگاهدارند و بدین روش رسیده خوشتر باشد
بسیاری در تابستان بپختگی در آید و هنگام بارش برسد و برخی سرآغاز باران
بپختگی روی نهد و اوایل زمستان انجام پذیرد و آنرا بهدریه گویند بفتح با و ها
و کسر دال و فتح یای تحتانی مشدد و های مکتوب و برخی همه سال گل کند و بار دهد
و لختی در خامی کار پختگی کند زود فرود آورند و اگر چندی بگذارند از بس شیرینی کرم افتد
همه جای هندوستان شود لیکن در بنگاله و گجرات و مالوه و خاندیس و دکن فراوان
باشد و در پنجاب کمتر چون گیتی خداوند لاهور را تختگاه ساخت لختی فراوانی

نهال او بچهار سالگی باور گردد و بیشتر و شیره پرورش هندشیرینی افزاید یک سال
فراوان بار دهد و در دیگر کمتر بعضی یکسال بار ورنگردد چون بسیار خورده شود شیر بامغز
خسته او برآشامند سرمایه گوارائی دهد و مغز کهن خستهٔ او خوش طعم و پیخوش بود و دو سه
ساله تریاقی کند اگر نیم سخت آنرا با دو انگشت از شاخ برگیرند و سر شاخ را بموم گرم
در گرفته بروغن گاو یا عسل بدارند تا دو سه ماه طعم و گرگونگی نپذیرد و یکسال رنگ برنگردد
اناناس آنرا کتهل سفری نامند شگفت آنکه نهال او درآوندها نشانده در سفر
همراه دارند و بار دهد در رنگ و پیکر بطولانی ترنج ماند و مزه و بوی شفتالو و بوته بدر از
یک گز و برگ باندازه دستاره دار میوه بر فراز بوته باشد و بران برگی چند بروید
چون از درخت برگیرند آن برگها کنده جدا جدا بنشانند و بارآور جز یکبار بر ندهد و
افزون از یکتا نباشد کنولا زعفرانی رنگ بهی آسا و از گزیده میوهای هند درخت او
بسان لیمو و گلش لختی بوی خوش دهد او که بفارسی زبان نیشکر گویند فراوان گونه باشد
و قسمی چنان سیراب و نازک که بمنقار زدن گنجشک شیره تراوش کند و اگر از دست
بزمین افتد چون بشکند و از دو سیرون نباشد نرم و سخت قند سیاه و شکر و قند سفید
و نبات از این برسازند و سرمایه گوناگون شیرینیها گردد و آئین کشت و کار آنکه دست
نیشکرها در خاک جای باز گذارند و هر روز آب افشانند هنگام کاشت یک وجب افزون
لخت لخت در زمین نرم ساخته بخوابانند و خاکپوش گردانند و هرچه سخت تر بود افزون تر
گذارند و پیوسته آبیاری کنند و پس از هفت و هشت ماه برسد اگرچه از شیرهٔ نیشکر می
برسازند لیکن از سیه قند گزین شراب شود و کشیدن آنرا اقسام نهاده اند یکی آنکه در
یک من آن دو سیر پوست مغیلان ریزه ریزه ساخته برآمیزند و سه برابر آب اندازند

وخوشها برآموده ودر زیر زمین برگذارند و در گرد آن خشک سرگین اسپ بازدارند هفت روز
تا ده بر جوشد نشان رسیدگی آنکه شیرینی بتلخی گراید اگر تند تر خواهند بار لختی قند سیاه اندازند
و برخی ادویه خوشبو ها از عنبر و کافور و جز آن برآمیزند و گوشت نیز بگدازش برند چندی همان
جوشیده را از غش پالوده بکار برند و بیشتر عرق برکشند و آن بر دو شیوه باشد نخست آنکه آمیخته را
در سین دیگ اندازند و جامی درمیان بازدارند که جنبش نکند و آب در نشود و آن گون
سرپوش برابر برنهند و بخمیر استوار گردانند و آب سرد دران سرپوش اندازند و آتش افروزند
چون گرمی پذیرد بجامی او دیگر آب سرد اندازند بخار چون بدانجا رسد از خنکی بعرق گراید
و در جام فرو ریزد و نیز دیگ را بسفالینه بپوشند و بهمان طرز استوار سازند و سر دو نی را بدان
پیوند دهند و دیگر طرف را بدو کوزه که بر آب سرد گذاشته اید استوار کنند بخار بدو رسد و از
سردی عرق گردد و نیز گلین آوندی از ان آمیخته برآمایند و قاشقی تا ده وار بگزارند و سر دو نی
بدر آرند و او را بکوزه پیوندند و در سرپوش آب سرد تازه تازه ریزند و عرق از قاشق
بکوزه درآید و برخی عرق را باز چکانند و آنرا دو آتشه گویند بس تند و تیز شود و دست آلوده
باتش دارند درگیرد و برنگها شعله افروزد و آسیبی نرسد و شگفت آنکه چون درون ندعرق آتش
درگیرد و هیچ چیز نیفسرد و چون سر بپوشند بر جوشد کمثل کیبا شکلی ست سبز گون بدرازی
یک گز و به پهنا نیم خرد او و تر بزآسا و پوست خار وار بود از شاخ و تنه و بیخ بر روید شیرین تر آن
زیر زمین بود چون دو پاره کنند گرد خوشها بدر آید لذتی با او باشد در هنگام خوردن نگاشتن
بهم چسپند درخت لبان چار مغز لیکن قدری بالیده تر و برگ بزرگتر و گل او میوه نارسند
بوئی خوش وارد خام نیز برگیرند و بجوشند و جز آن برسانند کیلا درختی او نیزه دار باشد و بزرگ
و برگ از تنه سطبر بس نرم برآید و بنا و دخته آسیبی ماند او تو کشیده لیکن درازتر و فراخ تر

واز میان صنوبری شکل سوسنی رنگ برآید وآن غنچه باشد ودر هر خوشه هفتاد وهشتاد
کیله بود ودر پیکر چهار خورد نزدیک و پوست بآسانی کنده شود از گرانی بسیار نتوان خورد
وچند گونه بود هر سال دست داری از تنه گذاشته قلم کنند وگرنه بار نه دهد وما به پیدا اند
که کافور ازین درخت پدید آید درست آنکه درختی دیگرست بدین نام چنانکه گفته آید ونیز
بر گویند مروارید از وپیدائی گیرد همانا فروغ راستی ندارد ڈھو درخت او مانند چوب
در عمارات بکار رود واز گل او عرق برکشند ومیوه را گلونده نیز نامند بهو کسری بر درخت
و گل ومیوه برگزارند درخت او بزرگ وخوش آینده بود ومیوه نارنجی فام عناب آسا
ترگل درمیوه ودرخت بنارگیل ماند چون دست از شاخ بی برگ برآید سر آن برین
آوندی بربندند از آن شیره تراود در روزی دو سه بار برآید آنرا تاڑی گویند تازهٔ او
شیرین واگر لختی بماند مینجوش گردد ونشار بخشد پلینیاله بزرد آلو ماند درختش بدرخت لیمو
ودر برگ بید آسا در خامی سبز باشد ودر پختگی سرخ گلبنی بوتهٔ او پیازوار باشد وبرگ و
میوه مانند کنار از تیغ برآرند ترری در تیغ بربندد وبیشتر در کهسار شود ودر بیاره یکساله
یک منی کما بیش آسیا آسا ببالد ودر دو ساله دو منی وافزون بود بهمین دستور برگهاش
ببرگ ترنج ماند پیسار چون نیزه انگور بود جگری فام شیرین طعم مغز خسته او در وست
وبخورش رود وآنرا چرونجی گویند بکسر جیم فارسی وفتح را وسکون واو ونون خفی وکسر جیم
وسکون یای تحتانی درخت آن یک گزی هم شود ناریل آنرا جوز هند نامند بدرخت
خرما ماند وبلندتر باشد وچوب او خوشرنگ تر وبرگش بزرگتر تمام سال بار گیرد ودر سه ماه
پخته گردد وخام را که سبز گون باشد فرود آورند وچندی نگاهدارند واز وی یک پیاله شیر
آسا برآرند ولذت بخشد وبیشتر با نبات آمیخته در تابستان برآشامند چون پخته شود

سخودی رنگ باشد و شیره بر بندد و چون بروغن آمایند سیه فام شود شیرین و چرب بود برگ
تنبول خورند زبان را نرمی و تازگی بخشد و از پوست او قاشق و پیاله و کاسه و عچک سازند
چهار چشمی و سه چشمی و دو چشمی و یک چشمی باشد هر کدام را خواص بزرگ گشته اند و سپین آب
گزیده تر دانند و قسمی از و تریاق زهر باشد تا دوازده سیری و افزون از و نشان دهند
و از پوست درخت او ریسمان برتابند و طناب بزرگ جهازها از و شود پنڈ کهجور خرما را
گویند خورد بوته بزمین پیوسته باشد و چهار صد و پانصد بار آرد سوپیاری بفارسی فوفل
گویند زیبا درختی ست بس بلند بسان سرو از تند باد سر او بزمین آید و باز بر خیزد فراوان
گونه بود و مزه خام او بادام نزدیک در پختگی بسختی گراید با برگ تنبول بکار رود سنگهاڑه
سه گوشه دار باشد بیاره او در کولابها شود و بر روی آب آید خام و بریان بخورش رود
سالک در کولابها زیر زمین شود و بآب در شده برون آورند پنڈالو بیاره او را
بچوبی بر دوانند و تا دو سه گز سر افرازد و در برگ به تنبول ماند و بیخ کنده برارند کسیر در کولابها
پیدایش گیرد و چون آب بخشکی گراید از زمین برون آرند خام و بآتش جوش داده نیز خورند
سیالی دراز مخروطی و بیخ بیاره بند لیمو به تخم مرغ ماند قسمی را کاغذی بر گویند میانه پوست
و مغز آن تنک پرده سفید بود سیراب و خورش خور باشد و قسمی همه سال بار دهد امل بیت
تاریخ آسا ترش اگر فولادی سوزن فرو برند در کمتر زمانی آب گردد و سفید مهره در شیره او
گداخته شود کرنا به سیب ماند و غوره او پس از سه سال رسد در آغاز سبز و ترش و تلخی آمیز و
سپس بزردی گراید و تلخی رود و در پختگی سرخ و شیرین چون دیر ماند بسبزی باز گردد درخت
آن بسان لیمو و برگش لختی بهین تر و غنچه او چون پیکان خاکی و گل او چهار برگی سفید بود
بازرین خورده بس خوشبو عبیر مایه از و بر سازند گزارش این داستان از فیروزی من ناشناسا

> ف قاشق بضم شین معجمه چمچه و این لفظ ترکیست ۱۲ غیاث اللغات ف عچک بکسر عین مهمله و فتح جیم فارسی و کاف عربی نام سازیست که بهندی سارنگی یا کمانچه گویند ۱۲ غیاث اللغات

بیرون بدین گفتار بسند نمود برگ تنبول از سبز بهاست لیکن کارآگهان گزین میوه
برشمرند چنانچه میر خسرو دهلوی میسراید بیت نادره برگی چو گل بوستان * خوبترین میوهٔ
هندوستان * بجوزدن او دهن خوشبو گردد و بزم عطرآگین بن دندان استوار شود
و گرسنه سیر و سیر گرسنه فراوان گونه بود چندی برسگذارد بلهری بکسر با و فتح لام و سکون
ها و کسر را و سکون یای تحتانی سفید درخشان باشد زبان را درشت و سخت نگرداند
و در مزه از همه خوشتر چون از بیاره جدا کنند بپرورش یکماه سفید گردد و اگر گوشش رود
بست و ز کاکیر بکاف و الف و کسر مجهول و سکون یای تحتانی در اسفید و خالدار
و پر بو و سخت رگها در و در بسیار خوردن زبان سختی پذیرد جلیسوار بفتح جیم و سکون
یای تحتانی و فتح سین و واو و الف و سکون را اسفید نگردد و برای سودمندی آمیخته
بفروشند کپوری بفتح کاف و ضم بای فارسی و سکون واو و کسر را و سکون یای تحتانی
زردگون و سخت و رگ دار شود لیکن خوش مزه و بویا کپورکانت بفتح کاف و ضم
بای فارسی و سکون واو و را و کاف و الف و نون خفی و تای فوقانی سبز رنگ زردی
گرای بود و لبهان گرد فلفل تیز بوی او بکافور ماند و ده برگ بیش نتوان خورد و بجز بنارس
کمتر نشان دهند و در اینجا نیز بهتر ازین نشود بنگله بفتح با و نون خفی و فتح کاف فارسی و
لام و های خفی پهن و پر درشت و پر زور و گرم و تیز باشد و کشت و کار بدین آیین باحسبت
سرآغاز نوروز برگ کهنه را با چهار پنج انگشت بیاره جدا کنند و در زمین آماده پنهان سازند
چنانچه برگ و سرگره پیدا باشد از پانزده تا بیست و زان گره سرآغاز رستن بیاره دیگر
شود و چون گره دیگر پدید آید از دو برگ روید تا هفت ماه بیاره و برگ پیدائی گیرد و پس از
رستن باز ماند و در هر بیاره افزون از سی برگ نشود و هر چند با آتش کند به نی تکیه داده

برافرازند و اطراف و بالا چوب و خس بپوشند و در سایه پرورش نمایند و همواره آبیاری کنند
مگر هنگام بارش و گاه گاه شیر و روغن گنجد و کنجاره آن نیز بستنگاه اندازند برگ از هیچگونه
بیرون نباشد و نه نام گیرد و چون پایه پایه برسد جدا ساخته پرورش نمایند و بکار برند نخستین
گهنیچ بفتح کاف و سکون را و فتح ها و نون خفی و جیم برای تخم جدا سازند و پیڈهی نام گیرد
بکسر مجهول بای فارسی و سکون یای تحتانی و کسر دال هندی و سکون یای تحتانی
و لوبرگ را گڈوته گویند بفتح کاف فارسی و ڈال هندی و سکون واو و فتح تای فوقانی و
های مکتوب دومین را نوتی بفتح نون و سکون واو و کسر تای فوقانی و سکون یای تحتانی
سیومین آبهتی بفتح با و ضم ها و کسر تای فوقانی و سکون یای تحتانی چهارمین چهیو بکسر جیم
فارسی و های خفی و سکون یای تحتانی و سکون واو پنجمین ادهنیا بفتح همزه و کسر دال و
و های خفی و نون پنهان و سکون یای تحتانی و دال هندی و الف ششمین اگهنیه بفتح همزه
و کاف فارسی و سکون ها و کسر نون و فتح یای تحتانی و های مکتوب و آنرا لیوار نیز گویند
بکسر مجهول لام و سکون یای تحتانی و واو و الف و را هفتمین کرهنچ و خر گڈوته هر یکی بعد از
یکماه از بیاره جدا ساخته پرورند و آخرین قسم را برخی برای خوردن جدا گردانند و طایفه
با بیاره بگذارند تا به تخم کار آید و بهتر و گزیده تر شمرند لیکن برخی کارآگهان پیڈیی بهتر دانند
و ارزان گرانتر سهند بیشتر بسته یا زیاده هزار برگ را لهاسه میگفتند بفتح لام و های و الف
و فتح سین و های مکتوب و امروز چهارده هزار را و بسته دو بست اڈهولی نامند بضم مجهول
دال هندی و های خفی و سکون واو و کسر لام و سکون یای تحتانی و لهاسه ازین فراهم آید
در زمستان پس از چهار پنج روز برگها بگردانند و دست چین سازند و تابستان هر روز و از
پنج تا بست و پنج برگ و برخی افزون را فراز یکدیگر نهاده بگوناگون روش برآرایند و تختهٔ

اوکھ یعنی نیشکر
کیلا

درخت سوپیاری
یعنی چھالیہ
کنول گٹہ
درخت بادنجان
درخت بادنجان دیگر
بیل ترئی

درخت کنولا یعنی سنگترہ

شاخ مع برگ و ثمر

درخت کهجور
درخت نارنگی

شاخ کندوری
بیل کندوری

درخت سداپھل
شاخ سداپھل مع برگ و ثمر
بیل خربزہ

درخت خرما
درخت پنڈ کھجور
درخت اخروٹ
شاخ اخروٹ

درخت مہوا

درخت گولر
شاخ گولر مع برگ و ثمر
درخت پیلو
شاخ پیلو مع برگ و ثمر

درخت انار
شاخ مع برگ و ثمر

درخت امرت پہل یعنی شریفہ

شاخ مع برگ و ثمر

درخت لیمو

درخت کرک
شاخہ کرک

بیل کریلہ بہ برگ و ثمر و گل

سوپاری و کته در برگی و چونه در دیگری پیچیده بدان گذارند و برخی کافور و مشک نیز همراه
سازند و با بریشم و جز آن بربندند و آنرا بیڑه نامند بکسر موحده مجهول با و سکون یای تحتانی و فتح رای هندی
مکتوب و گاه پراگنده برگها در رکابیها برچینند و بکار برند و از مطبوخ نیز برسازند

آیین پیدایش طعم

چون لختی از خورش گزارش یافت از دگرگونگی مزه بنویسد گرمی لطیف را تیزی بخشد
و کثیف را تلخی و معتدل را شوری سردی نخستین را ترش گرداند و دومین را دهن گیره و
سومین را ازفت در قبض ظاهر زبان گرفته شود و در عفوصت باطن نیز و میانه کیفیت اولین را چرب
و میانی را شیرین و سومین را بی‌مزه سازد و بسایط طعوم ازین برنگذرد و برخی گویند اصل چهار بود
شیرینی و تلخی و ترشی و نمکینی و آنچه با میزه پدید آید از شماره بیرون برخی را نام
برگذارند چنانچه بشاعت تلخی زفتی آمیز را گویند و زعوقه فراهم آمده از نمکینی و تلخی

آیین خوشبوخانه

بزم آرای سلطنت بوی خوش را دوست دارد و آنرا دستمایهٔ ایزدی پرستش داند همواره
از عنبر و عود و شگرف آمیزشهای باستان و فراهم آوردهٔ گیتی خداوند قدسی محفل عطرآگین باشد
و در زرین و سیمین مجمرها که بگوناگون پیکر برسازند بخور کنند گلهای بویا خرمن خرمن برآمایند
از گل روغن برسازند و بدن و موی سر بدو برآلایند و نبادلگزین آیینها فراهم شده
بگزارش چندی سخن را رنگ و بو داده آید سنتوکه بفتح سین و نون خفی و ضم تای فوقانی
و سکون واو و کاف و های خفی یک و نیم تولچه زباد و یک تولچه چووه و دو ماشه روغن چنبیلی
و دو شیشه گلاب بکار رود و بمالش تن بهجت افزاید ارگجه بفتح همزه و سکون را و فتح
کاف فارسی و جیم و های مکتوب یکسیر ربع کم صندل و دو تولچه اگر و میده و سه تولچه چووه و

یک یک تولچه بنج بنفشه و گیهله بکسر مجهول کاف فارسی وسکون یای تحتانی وها وفتح لام و
های مکتوب تخم گیاهیست ونیم ماشه کافور ویازده شیشه گلاب بکار رود و در تابستان
بدین ابدوا اندایند گلکامه بضم کاف فارسی وسکون لام وکاف والف وفتح میم وهای
مکتوب یک تولچه عنبر اشهب ونیم لادن ودو گزین مشک وچهار گزیده عود وهشت اگر
وعنبر ومید کرده کرده درچینی طبقها بر گزارند یک سیر گل سرخ را شیره گرفته بدان آمیزند
ودر تابش آفتاب خشک گردانند وشامگاه با گلاب وعرق بهار تر کرده بر سنگ سماق
درهمانقدر بسایند چون ده روز بدین نمط بگذرد بشیره بهار نارنج آمیخته خشک سازند وچند بار
درین بست وزلختی شیره ریحان سیاه که آنرا ناز بوی سیاه میگویند آمیزش دهند ولختی از آن
درارگجه بکار آید روح افزا پنج سیر عود ویک سیر وچهار یک صندل وهمین اندازه
لادن سه ونیم تولچه هر کدام از اگر ولوبان ودهوپ بجنیست از کشمیر آورند وبست تولچه
بیخ بنفشه ودو تولچه اشنه بهندی بزبان چهرلیه گویند بفتح جیم فارسی وهای خفی وکسرا
وسکون یای تحتانی وفتح لام وهای مکتوب بتختگی همه نبات را بقوام آورده برآمیزند
وچهار شیشه گلاب بخرج رود قرصها بر سازند ومجمرها برافروزند بس گزین باشد اوٹپنه
بضم مجهول همزه وسکون واو وبای فارسی وفتح تای فوقانی ونون وهای مکتوب
دست شویست عطر افزا سه سیر با وکم لادن ویک ونیم سیر وپنجدام عود وهمین قدر
بهار نارنج یک ونیم سیر پوست آن ویک سیر وده دام صندل ویک سیر وپنجدام سنبل الطیب
که اهل هند چهر گویند بفتح جیم فارسی وهای خفی وسکون رای هندی وهمین قدر اشنه
وسی وهشت ونیم تولچه مشک ونیم سیر وچهار تولچه برگ ماچه وسی وشش تولچه
ویازده تولچه سعد که بهندی موته گویند بضم مجهول میم وسکون واو وتای فوقانی

له بهار نارنج عبارت از گل نارنج است
له چهر لفظ هندی
[illegible]

و ماهی خفنی و پنجدام بنفشه و یک تولچه و دو ماشه دهوپ و یک و نیم تولچه انگنی بکسر همزه و
فتح کاف و سکون نون و کسر کاف و سکون یای تحتانی گیاهیست خاص و همین قدر
زرنباد که کچور خوانند و یک تولچه و دو ماشه لوبان و شش شیشه گلاب و پنج شیشه عرق بهار بگا
رند و همه را کوفته و بیخته با آتش نرم در گلاب بپزند چون تری کم گردد فرود آورده خشک سازند
عبیر مایه عود چهاردام صندل و پنج بنفشه یک سنبل الطیب و نیم و دو الک سه مشک
ختائی چهار تولچه لادن و نیم دام بهار نارنج هفت و نیم و کوفته بیخته در شیشه گلاب
با آتش نرم پخته در سایه خشک گردانند کشنیله نبت و چهار تولچه عود و شش شش لادن لوبان
و صندل چهار چهار اگر و دهوپ دو دو و پنج بنفشه و مشک یک ماشه در پنجاه تولچه
نبات و دو شیشه گلاب با آتش نرم پخته قرص بر بندند در سوختن عطر افزاید و روح
افزود بخور یکایک سیر عود و صندل و چهار یک سیر لادن و دو تولچه مشک و پنج اگر و
دو سیر نبات و یک شیشه گلاب با آتش نرم آمیزش دهند فتیله پنج سیر عود و هفتاد و
دو تولچه صندل و بست و پنج هر کدام از اگر و لادن و بست و پنج بنفشه و ده لوبان و سه
نبات همه را آمیخته با دو شیشه گلاب فتیله سازند بارجات یکسیر عود و پنج تولچه لادن و
دو دو مشک و صندل و یک لوبان و نیم کافور چوره آسا بچکانند عبیر اگر یک سیر
ربع کم صندل و بست و شش تولچه اگر و دو تولچه و هشت ماشه مشک سائیده
در سایه خشک سازند و بکار برند غسول سی و پنج تولچه صندل و هفده کنول
و پاؤ یک از مشک چوره و دو دو ماشه از کافور و میده با دو شیشه گلاب بیخته
تر سازند

و مشک و نبات و گلاب
قرص بسته نگاه دارند
در سوختن بو
خوش دهد ۱۲
غیاث اللغات

گلهای خوشبو

نام	اعراب	رنگ	موسم
سیوتی	بکسر مجهول سین و سکون یای تحتانی و واو و کسر تای فوقانی و سکون یای تحتانی	نباتی	همه سال اشد و اواخر بارش فراوان
چنبیلی	بفتح جیم و نون خفی و کسر مجهول با و سکون یای تحتانی و کسر لام و سکون یای تحتانی	سفید و زرد و کبود	بارش و برخی زمستان
رای بیل	برا و الف و کسر یای تحتانی و کسر مجهول با و سکون یای تحتانی و لام	سفید قهرے	اواخر تابستان اوائل بارش
مونگرا	بضم مجهول میم و سکون واو و نون خفی و فتح کاف فارسی و را	سفید	تابستان
چنپه	بفتح جیم فارسی و نون خفی و فتح بای فارسی و هاے مکتوب	زرد	همه سال شگفته در حوت و حمل فراوان
کیتکی	بکسر مجهول کاف و سکون یای تحتانی و ضم تای فوقانی و کسر کاف و سکون یای تحتانی	سفید مائل بزردی	تابستان
کیوڑه	بکسر مجهول کاف و سکون یای تحتانی و فتح واو و ڑا و های مکتوب	همچنان	از اسد تا آخر میزان
چلته	بفتح جیم فارسی و سکون لام و فتح تای فوقانی و های مکتوب	سفید	زمستان
گلال	بضم کاف فارسی و لام و الف و سکون لام	سفید	بهار
تسبیح گلال	بفتح تای فوقانی و سکون سین و کسر با و سکون یای تحتانی و حای حطی و ضم کاف فارسی و لام و الف و سکون لام دوم	نباتی	بارش
بهولسری	بضم مجهول با و های خفی و سکون واو و لام و فتح سین و کسر را و سکون یای تحتانی	برگهاء سبزه و سفید	تابستان

تتمۂ جدول گلہای خوشبو

نام	اعراب	رنگ	موسم
سنگار ہار	بکسر سین و نون خفی و کاف فارسی و الف و سکون را و ہای ہوز و الف و سکون را	سفید و پینچ زرد	تابستان
کوزہ	بضم کاف و سکون واو و فتح زای منقوط و ہای مکتوب	سوسنی	بہار
پاڈل	بیای فارسی و الف و فتح دال ہندی و سکون لام	سفید و زرد بیاسمین ماند	بارش
جوہی	بضم جیم و سکون واو و کسر ہا و سکون یای تحتانی	نباتی	بہار
نواری	بکسر نون و واو و الف و کسر را و سکون یای تحتانی	سفید	بہار
نرگس	؞ ؞ ؞ ؞ ؞	سفید و زرد	بہار
گل شگوفہ	؞ ؞ ؞ ؞ ؞	بنفش	تابستان
گل کرنہ	بفتح کاف و سکون را و فتح نون و ہای مکتوب	سفید	بہار
کیوڑبیل	بفتح کاف و ضم یای فارسی و سکون واو و را و کسر با و سکون یای تحتانی و لام	سفید قرمزی	آخر بارش
گل زعفران	؞ ؞ ؞ ؞ ؞	بنفش	خریف
.	. . . . .	.	.

خوش رنگ

نام	اعراب	رنگ	موسم
گل آفتاب	سورج مکھی "	زرد	بارش
گل کنول	بفتح کاف و نون خفی و فتح واو و سکون لام	سفید و کبود	بارش
گڈہل	بضم کاف فارسی و سکون دال ہندی و فتح ہا و سکون لام	سرخ و زرد و نارنجی	بارش
ترن منجھنی	بفتح را و تای فوقانی و نون و فتح میم و نون خفی و فتح جیم و کسر نون و سکون یاے تحتانی	سرخ آتشین	ہمیشگی
گیسو	بکسر مجہول کاف و سکون یای تحتانی و ضم سین و سکون واو	سرخ آتشین	تابستان
جعفری	❁ ❁ ❁ ❁ ❁	زرد و نارنجی و کاہی	بہار
کنیر	بفتح کاف و کسر مجہول نون و سکون یای تحتانی و را	سرخ و سفید	بہار
کدم	بفتح کاف و دال و سکون میم	بیرون میانہ سفید و زرد اندرون	بہار
ناگ کیسر	بنون و الف و سکون کاف فارسی و کسر مجہول کاف و سکون یای تحتانی و فتح سین و سکون رای مہملہ	سفید زرد آمیختہ	بہار
سرپن	بضم سین و سکون را و فتح بای فارسی و سکون نون	سفید میانہ خطہاے سرخ و زرد	بارش

تتمہ جدول خوش رنگ

نام	اعراب	رنگ	موسم
سرکھنڈی	بکسر سین و را و سکون یای تحتانی و فتح کاف و یای پنہان و نون خفی و کسر دال ہندی و سکون یای تحتانی	سفید اندرون مائل بزردی بیرون سرخ	بہار
گل کروندہ	بفتح کاف و را و سکون واو و نون خفی و فتح دال و ہای مختفی	سفید	بارش
دوپہریا	بضم دال و سکون واو و فتح بای فارسی و سکون ہا و کسر را و یای تحتانی و الف	سرخ آتشین و سفید	ہمیشگی
بہون چنپا	بضم با و ہای خفی و سکون واو و نون و فتح جیم فارسی نون خفی و بای فارسی زیر [illegible]	شفتالو	زمستان
سدرسن	بضم سین و فتح دال و سکون را و فتح سین و سکون نون	زرد	بارش
سیبنل	بکسر مجہول سین و سکون یای تحتانی و نون خفی و فتح با و سکون لام	سرخ تیرہ	بہار
رتن مالا	بفتح را و تای فوقانی و سکون نون و میم الف و لام الف	زرد	بہار
سون زرد	بضم سین و سکون واو و نون و فتح زای منقوطہ و سکون را و دال	زرد	بہار
گل مالتی	بمیم و الف و سکون لام و کسر تای فوقانی و سکون یای تحتانی	[illegible]	بارش
کرن پہول	بفتح کاف و سکون را و نون و ضم بای فارسی ہای خفی و سکون واو و لام	زرد و زرین	بہار

تتمۂ جدول خوشرنگ

نام	اعراب	رنگ	موسم
گل حنا	÷ ÷ ÷ ÷ ÷ ÷	سفید و سرخ و زرد	بارش
کریل	بفتح کاف وکسر راو سکون یای تحتانے ولام	سرخ و ہم سفید	بہار
جیت	بفتح جیم وسکون یای تحتانی وتاے فوقانے	درون زرد برون سرخ بسیاہی مائل	بارش
چنبیلہ	بفتح جیم فارسی نون خفی وفتح بای فارسی ولام وہای مکتوبہ	سفید	بہار
لاہی	بلام والف وکسر ہا وسکون یاے تحتانے	زرد	درحوت
دہنتر	بفتح دال وہای خفی وفتح نون ونون پنہان وفتح تاے فوقانے وسکون را	بسان گل نیلوفر	آخر بارش
کنکلائی	بفتح کاف ونون وکاف فارسے ولام والف وکسر یاے تحتانے اول وسکون ثانے	سرخ و ہم زرد	بارش
سرس	بکسر سین وسکون را و سین	سبز مائل بزردے	بہار
سن	بفتح سین وسکون نون	زرد	بارش
÷	÷ ÷ ÷ ÷ ÷ ÷	÷	÷
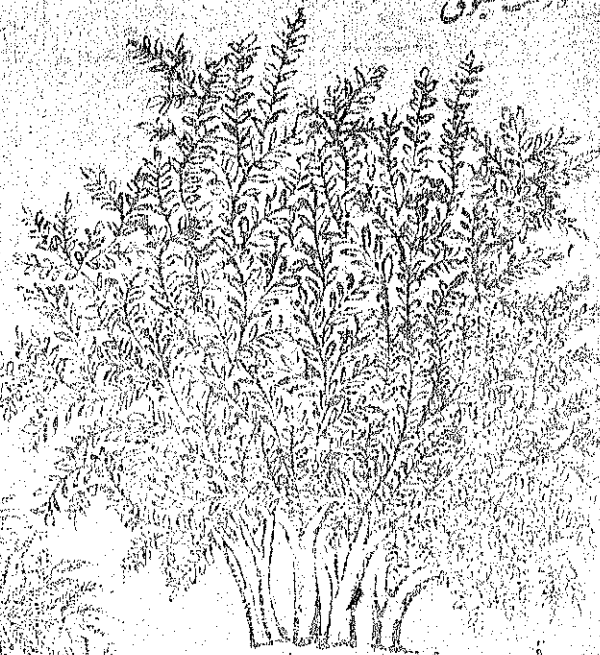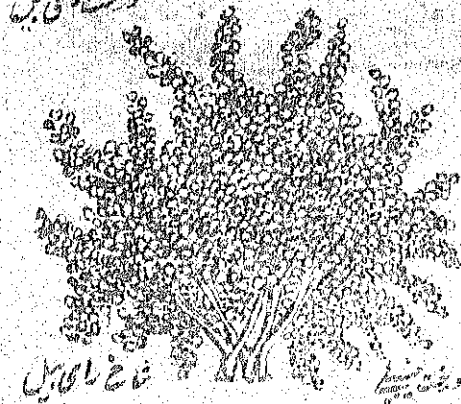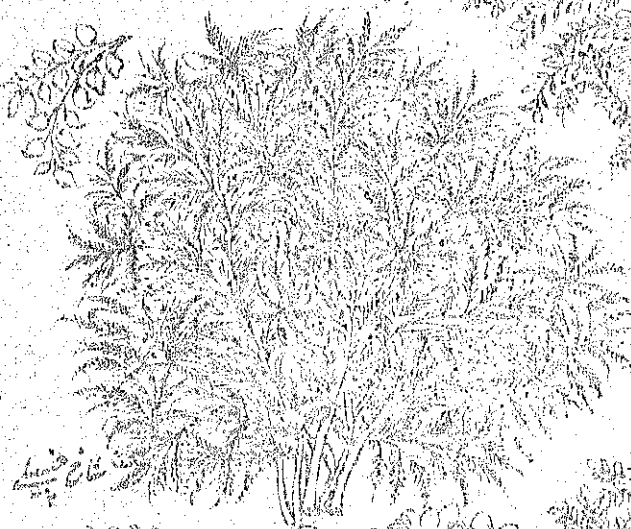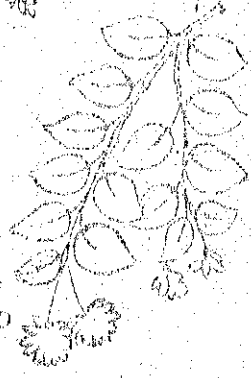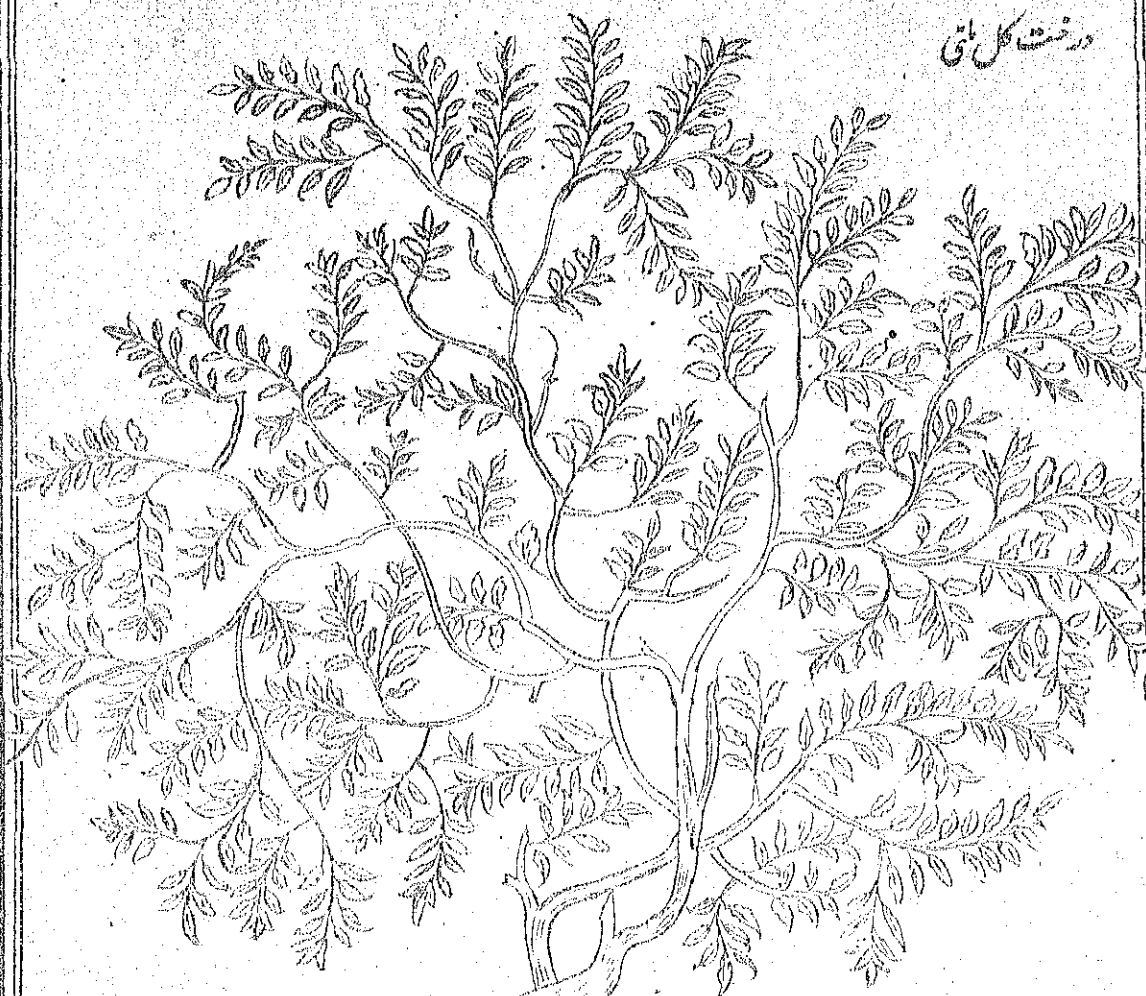
درخت گل پاتی
شاخ گل پاتی
سرنپھول

آئین پیدایش خوشبوها

عنبر برخی برآنند که بقعر دریا روید و جانداران آبی بر خورند و از سیری برگردانند و بسیاری برآنکه ماهی بخورد و بمیرد و از شکم او برآرند و چندی سرگین دریائی گاو که آنرا سارا گویند و جوقی کف دریا اندیشند و جمعی را رای آنکه از کوهسار جزایر تراوش کند و گروهی صمغ دریائی درخت برگذارند و گروهی موم انگارند و نگارنده شگرف نامه را ظن تدبن نزدیکتر گویند در برخی کوهها فراوان انگبین پدید آید چندانکه روانه گردد و بدریا پیوندد موم‌ها بر فراز آید و بتابش خشکی پذیرد و ازانجا که خورش زنبوران رستنیهای خوشبوست عطر افزاید و برخی زنبور دریافته اند و گزیده بوعلی سینا آنست که چشمه در قعر دریا بجوشد عنبر ازان تراود و موج خیز بساحل اندازد و بتازگی تر میباشد و از تابش آفتاب خشک میگردد و دگرگونه‌گون رنگ می پذیرد از کمتر سفید و از بیشتر سیاه و از میانه فستقی و زرد نکوتر آن اشهب فراوان چرب و تو بر تو باشد چون بشکنند سفید زردی آمیز پدید آید بهتر سفید و سبک و سست گزیده تر سپس فستقی پس ازان زرد که آنرا خشخاشی گویند زبون ترین سیه فامی که از بسیاری فروخشکی بسوزد و بازرگانان آرد و موم و صندل و لادن و جز آن برآمیزند و هر کس بدان پی برد و مندل عنبریست از شکم ماهی مرده گیرند کم بود و ردی ست و لادن را نیز عنبر گویند و پیدایش آن از درختی ست در حدود قبرس و قیوس یا فستوس نام بز برگهای او رطوبتی می نشیند چون بز بچرا چالش نماید و موی بران و سم او بدان برآلاید و خشک گردد موی آلوده را بهتر انگارند و بسبزی نزدیک بود و بوی خوش برد و بسم آلوده را زبون تر نهند و برخی ریسمانها بران درخت رسانند آنچه بدو آمیزد فراهم آرند و با آب جوش داده صاف کنند و قرصها بربندند کافور بزرگ

نسخهٔ صندل [illegible] بوران صندل [illegible] عمودی [illegible]
و بعضی گویند شهریست در سرزمین هند که آنجا عود بسیار باشد ۱۲

درختیست در کوهستان دریای هند و چین که صد سوار و افزون سایه نشین گردند در تنه
و شاخ آن پدید آید گویند تابستان فراوان مار بجهت سردی در و در پیچد و ازین شناخته
به تیر نشانمند گردانند و در زمستان کام دل برگیرند و برخی چنان برگزارند که بگرد آن نوزها
باشند و از درستی کمتر جدا گردند و از درون چوب نمک ریزه مانند بر آید و از بیرون صمغ آسا
و گاه از درخت روانه گردد و پس از چندگاه بر بندد در سالی که زمین لرزه و آسمانی خروش
افزون باشد بیشتر پدید آید گوناگون شود و بهترین آن ریاحی و قیصوری همانا یکیست که
دو نام گرفته نخست فرمانروائی ریاح نام در موضع قیصور در جزیرهٔ سراندیپ یافت برخی
نامه‌ها چنان برگوید که سفید برف آساست و نگارندهٔ شگرفنامه که بدست خویش از چوب
Crystallization
بر آورد بدین سان بود و لیکن این سطار گوید سرخ تابناکست بتصعید سفید گردد همانا که قسمتی
چنین باشد و آن در همه اقسام شسته‌تر و سفیدتر و تنکتر و صاف‌تر و بزرگتر بود و از آن پس
قرقوری و آن غلیظ تیره گونست و پس از و کوکب گندم گون و فرودترین همه بالوس بچوب
ریزه آمیخته باشد هر گونه بتصعید صفا پذیرد و سفید گردد و در برخی نامه‌ها چنان نگاشته اند
که آنچه از درخت برگیرند جو دانه و قیصوم سیلینی گویند و جو یا گرد فلفل یا سرخ دانه با او دارند تا لکی
نپذیرد و یونانی اوراسر و در سوم پایه انگارند و هندی گرم دانند و آنچه از زرنباد بآمیزش
دیگر چیزها برسازند چینی گویند کافور بهشت نه زرنباد سفید خوب سائیده بترش دوغ گاو یا
گاومیش برآمیزند و چهارم روز تازه دوغ آمیزش دهند و چندان دست برزنند که کف
بر فراز آید آنرا برستانند و برخی کافور در واندازند و حقه انداخته بپیچند و در انبار غله باز گذارند
و گاه سنگ سفید را نیک بسایند و در ده درم دو درم موم و نیم درم روغن بنفشه یا سرخ گل
بکار برد نخست موم را با روغن بجوشانند و بدان سوده خمیر گردانند و در وسنگ فرو داشته

۱ یوزجانور شکاری کوچکتر از پلنگ دارد بهندی چیتا گویند ۱۲ ب
۲ سره بعضی نسخ ... بهتر ... ادویست ۱۲
۳ ...

نیک برسایند چون بیشتر بکار ببرند ریزه ریزه بدو برآمیزند و سوده خود را در زیان دیگران انگارند زیاد و شاخ نیز گویند تراوش مستی جانوریست گربه آسا لختی بزرگتر و بوی و پوز او درازتر چون از بندر ساماترا که از مضافات آچی آورند ساماترائی گویند و او گزیده تر بود و آن تراویده سفید زردی آمیز است در زیر بن دم نافه دارد باندازه جوز خورد پنج شش سوراخ در وی از هفت روز تا پانزده یکبار ازان نافه بر گیرند نیم تولچه یا هشت ماشه باشد برنجی را ماند و تن در دهد و بسیاری را دم از میان قفس بیرون کشند و بصدفی ازان باهستگی بردارند با آنکه نافه لختی بشایستگی بیفشرند آن جانور سه صد روپیه تا پانصد روپیه برخرند و زباد بهتر باشد ازانکه شناسنده گاه ماده بر فراز نافه بود و کار آگهان شسته می شود و ده بکار برند و سپس بهترین خوشبو یا گردد و بوی او دیرها از جامه و بدن رود و بر دو شها بر شویند و گزیده آنست اگر اندک باشد در پیاله ورنه در آوندی بزرگ سه بار با آب سرد و سه بار بگرم بشویند از گرمی لختی به تنگی گراید و آلایش جدا گردد و باز سه مرتبه با آب سرد شسته و شود و هند تا بستگی پدید آید سپس با آب لیمو سه بار بشویند نکو سپیده باز دوده گردد و پس سه مرتبه با آب سرد شسته از پارچه گذرانده بچینی پیاله اندازند و سه بار بگلاب شسته و شرد و هند و درون پیاله را با بر اندایند شبها در گل چنبیلی یا رای بیل یا سرخ گل یا گل کرنه و اگر دیگر گزارند و روزها سفید پارچه بر رو بسته در فروغ آفتاب دارند تری کمی پذیرد اندکی ازان برگیرند و بگلاب آمیخته بکار برند
گوره بفتح کاف فارسی و سکون واو و فتح را و های مکتوب سفید سیاهی گرای در بیابان بدان نرسد و تراوش مستی با انسان جانوریست لیکن لختی بزرگ و آنرا هم از نواحی آچه آورند و آنرا و صد روپیه تا دویست صید بران بخواهست لیکن زبون تر چیزی آمیخته بوا فزایند جانور آوازه فراوان بود برخیز و اوج آن پنج شش درم بیش نیست

یکه بوزن نعم ... بازی فارسی ... در افزون ... از ... گرد ... ریان ... باشد ... سپس ...

گره بفتحتین ... وان ... از لیمو ... باشد ... ۱۲

براندکه خشک نافهای پیشین جانور کوفته با آب برجوشانند روغنی برفراز آید و آنرا بدین نام
خوانند عود و بهندی زبان اگر گویند بفتح همزه و کاف فارسی و برانچه در حقیقت بر کنده
و بیزه پین کنند روی بپوشند و باقی عود خالص و برخی چنان برگزارند که همگی آن درخت
بدینسان کاربرند و آنکه در کهن نامها نگاشته اند که از میانه جاهای هندوستان آورند
ویلواشانه ایست که جز در خیال هستی ندارد گوناگون بود بهترین مندلی ست پس جبلی
که هندی نیز بدین گویند از بوی او سستش پیدائی گیرد و ازین رو گزین تر از نخستین برشمرند و برخی
هر دو را برابر انگارند و بهترین نوعها سمندوریست پس قماری پس قاقلی و برخی دیگر
و چینی که قشوری هم گویند تر و شیرین است و فروتر ازان جلالی و مایطانی و لواتی و الطافی
و سیوم قسم سندلی بسیار شایستگی دارد و از سمندوری کبود فربه سطبر سخت سیراب که در و نشان
سفیدی نباشد و بر آتش دیرپاید و برخی سیاه را گزیده تر انگارند و از قماری کبود بی سفیدی
فربه و سیراب و بر آتش دیرپا بهتر از همه سیاه سخت گران وزن در بن آب نشیند و ریشه دار
نبود و با ساییدن کوفته شود. آنچه بر روی آب ایستد زبون تر شمرند پیشین مرزبانان نهال او را
بگجرات آورده اند و امروز در جاها نیز پیدا از آچین و دهناسری آورند و ازان شهرستان
که باستانی نامها بر گویند امروز نشانی پدید نیست در ترکیبها بر آمیزند و خورش کن نشاط آورد
و بیشتری به بخور عشرت اندوزند و برخی گزین آنرا ساییده بدن و جامه اندایند چوب عکیده
آن باشد و که و مه بکار برد و آیین چنان ست که گزین گلی را به پنبه یا سبوس شالی آمیخته
بکوبند و چون نیک در آمیزد خورد شیشه را به پری انگشت بدان اندایند و خشک سازند
و ریزه ریزه عود را که یک هفته تر شده باشد در و اندازند و تنگی تهی گزارند و آوندی میانه سوراخ
بر سه پایه نهند و شیشه واژگون ساخته سر آنرا بر گذرانند و در ته پرآب کاسه باز گزارند چنانچه

دهن شیشه بر روی آب رسد و بر فراز آن از پاچک شتی نرم نرم آتش افروزند و اگر شعله برزند
آب فرو نشانند عود بتراوش در آید و چکیده بر فراز آب ایستد برگرفته چند بار بآب و گلاب
بر شویند و دودزدگی زدوده شود و هر چند بیش بر شویند و کهن شود خوشبوتر گردد قیام و
و برخی کارآگهان بصنعت سفید گردانند و در سیری از دو تولچه تا پانزده بر آید و برخی آرد و صندل
و بادام و جز آن بر آمیزند و زیان دیگران اندیشند صندل بهندی چندن گویند
بفتح جیم پارسی و نون و فتح دال و نون درختیست در چین و زیربین و دولت آباد پدید آورند
و سبز شد بر سه قسم باشد سفید و زرد و سرخ گروهی سرخ را سرد و تر از سفید دانند و جوقی سفید را
در خشکی سفید بیشتر است از سرخ و سرخ خشک‌تر است از زرد و بهترین آن زرد چرب و آنرا
مقاصری گویند سائیده بدن اندایند و عشرت افزونند و بدیگر خوشبوها نیز بکار برند
سلارس تازی زبان میعه گویند صمغ درختیست رومی بر جوشانند صافی را میعه سائله
گویند و جز آنرا میعه یابسه و گزیده تر آنکه بی صنعت روانه بود و زرد رنگ باشد گلیبانگ
درختیست گران وزن جوهردار از جزیره باز آورند و برخی عود خام پندارند سائیده آن خوشبو
تیره بود در خوشبوها بر آمیزند و از وجه نیز بسازند ملاگیر نیز درختیست مانند او لیکن بدان
گرانی نباشد و جوهردار نبود و سائیده او سفید سرخی آمیز لگبان صمغی است خوشبو از بندر
جاوه آورند برخی آنرا میعه یابسه دانند و در تابش آتش سان کافور بپرد و لبانی که در فارسی
کندر رومی گویند صمغی است از زمین خیزد و خوشبو نباشد اظفار الطیب بهندی زبان
نکه گویند بفتح نون و سکون کاف و های خفی و بفارسی ناخن بویا صدف آسا از دو لخت
خانه جانوری فراهم آید و از خورش سنبل بوی خوش برگیرد در بزرگ دریای هند پدید آید
و در دریای بصره و بحرین نیز باشد و آن بهترین دانند و در قلزم سیاه بیشتر گردد و برخی

قلغی را گزیده انگارند بروغن زرد گرم سازند وطائفه بی آن تابش آتش دارند وسایند
بخوشبوها آمیزند سکنده گوکلا بوته ایست در هندوستان بسیار شود و در خوشبوها بکار آید چون
لختی ازین داستان برگذارد برخی نیرنگی گلها بر نویسد سیوتی دو پیکر گل سرخ ماند لیکن
خردتر و میانه آن زرین خورده و برگ او از چهار تا شش در گجرات و دکن فراوان چنبیلی
دو گونه باشد راهی چنبیلی پنج شش برگی بود و از برون سرخی گراید چنبیلی برگ ریزه تر و بالای
سرخ خطی بوته یک و نیم گزی و دو گزی بر روی زمین افتاده باشد و فزود آن شاخها
دراز و پهن شود و یکسالگی گل کند راهی بیل یاسمن آسا گوناگون یک توهی و افزون شود
و پنج توهی بسیار باشد چنانچه بر توراگلی توان بر ساخت و بوته آن تا یک گز بالد و برگ
لیموآسا قدری نرم تر و خردتر موگرا ابراهی بیل ماند لیکن بزرگتر و برگها از صد افزون و در بو
بدان پایه نرسد و نهال او بزرگ درختی شود چنپه مخروطی پیکریست بدرازی انگشت و ده برگی
و افزون شود تو بر تو و خوزه دار و درختش خوش اندام بود و برگ و شنه او بسان چنار مخروطی و
هفت ساله گل دهد کیتکی صنوبری پیکر بلندی چهار یک گز و برگها دوازده و افزون و بویش
ملایم و خوش آینده و نهال او و شش هفت ساله گل دهد کیوره بدو ماند لیکن دو برابر آن
شود و برگها خاردار چون رشته گاه یکجا نیست همه برابر نبود و میانه شاخچه ایست لیسه دار عسلی رنگ
و بی بوی نباشد و گل پس از خشکی تیز بوی باشد در لباسها باز گذارند و بوی او دیرپاید و درخت
آن چهار گزی بلندتر و برگها جواری آسا لختی درازتر سه پهلو و در هر سه خار و چهار ساله
گل دهد هر سال درپنج آن تو تو تاک ریزند در دکن و گجرات و مالوه و بهار بسیار باشد چلیته
بی برگ لاله ماند سبز ده برگی شش برگ بالای سبز و شش دیگر لختی سبز و برخی سرخ و چند
نیله شش دیگر سپید و در میان چون گل همیشه بهار تا دویست برگ ریزه زرد بود و در آن

[illegible]

سرخ تکمه و پس از جدا کردن پنج شش روز تر و تازه ماند و در بوی به بنفشه نزدیک و چون
پژمرده شود آنرا بپزند و بخورند درختش مثل درخت انار و برگش ببرگ لیمو ماند هفت ساله
گل دهد تسبیح کلال فراوان بوی خوش دهد و برگ آن خنجر آسا بوتهٔ او دو گزی و چهار ساله
گل دهد از و سبحه سازند و یکهفته شاداب باشد بهولسری ریزه تر از یاسمین و برگ او
کنگره دار و در خشکی بویاتر درخت بسان چارمغز و ده ساله گل دهد سنگارهار قرنفل پیکر نارنجی گون
ساق خورده او چون دانهٔ خشخاش درخت چون انار و برگ شفتالو آسا پنج ساله گل دهد
کوزه در پیکر گل سرخ آسا و بوتهٔ بزرگ تر و برگ بد السان پنج برگی و صد برگی شود و میانه
زرین حوزه عبیر مایه از و بر سازند و گلاب برکشند پاڈل پنج شش برگ دراز دارد آب را
نیک مزه و خوشبو گرداند بسیاری با گل آمیخته نگاهدارند و هنگام نایافت در آب نهند از نو برگ
و درخت چارمغز آسا و دوازده ساله گل دهد چنبهی برگها ریزه دارد و بیاره او بدرخت درپیچد
و سه ساله گل دهد نواری بسان رای بیل یک تو بوته و برگ او بزرگتر آزو چندان
بشگفد که برگ و شاخ را فرو پوشد یکساله گل دهد کیوره بیل پنج برگه و بگل زعفران ماند درین
دولت جاوید طراز از فرنگ آوردند گل زعفران اوائل اردی بهشت ماه تخم در زمین
خاص شد کار کرده نرم ساخته بزیر خاک کنند و آب باران پرورش باید بیاریست در رنگ
پیاز آمیز اواسط آبان ماه گل کند شاخ آن مقدار ربع گز باشد و بدر گونگی نیروی زمینگاه
دو حصهٔ آن برون شود و برعکس بر سر آن گل نقش بندد و آن شش برگ و شش ریشه
بود نخست سه برگ بنفش در غایت شادابی سه برگ مانند آنرا گرد گرفته و در میان این
برگ سه ریشه زرد و انها سه ریشه سرخ را فرو گرفته زعفران عبارت ازین آخرین ریشهاست
زرین ریشها را بحیله در آمیزند در زمان پیش هر روز مردم نه ور آوردی زعفران را از برگ

و ریشه جدا ساختی و دست پنج تنک دادی و هرکه دو پل[1] بیاساختی دو پل نمک بستگرفت
و از زمان غازی خان چک رسم آن شد که یازده ترک گل با پاک سازان سپردی یک ترک
را دست مزد پاک ساختن اعتبار کرده آزده ترک باقی دو سیر اکبرشاهی زعفران خالص خشک
کرده گرفتی خلاصه آنکه از دو من اکبرشاهی گل زعفران دو سیر زعفران خالص ستدی گیتی خداوند
بار سوم که بکشمیر رفت این را درساخت فراوان آسایش پدید آید یکبار تخم بزمین نشانند
و شش سال گل دهد لیکن زمین را هر سال نرم سازند در سال اول اندک اندک دهد و در سوم
سال بکمال رسد و چون شش بگذرد اگر آن پیاز را از زمین نه برآرند گنده شود ناگزیر آورده
جای دیگر کشت و کار نمایند و پنج سال دیگر این زمین را باز گذارند و بیشتر در موضع بینور از
توابع مراج شود دوازده کروه تخمینا نشستنگاه اوست در پرگنه پرس پور نزدیک اندرکول
از جانب کمراج مقدار یک کروه کشت و کار کنند آفتابی[2] گردد همین بزرگ و هر برگ همواره
بخورشید نگرد بوته او تا سه گز بالد کنول دوگونه بود بهنگام تابش خورشید والا شگفد و
بهر سو که خراش کنند رو بدان صوب آرد و بشام غنچه گردد و شقائق ماند لیکن سرخی او بسفیدی
مائل و برگهای او کمتر از شش نباشد و درونه او زرد ریشها و در میان آن برآمدگیست مخروطی
شکل که قاعده آن بالا باشد و در آن تخمها که میوه اوست پدید آید و دیگری چهار برگه سپید
در فروغ ماه بدانسان بگشاید و بگردد لیکن نه بربندد جعفری گرد خوشنماست بالیده تر از صدبرگ
پنج برگی و صدبرگی شود و صدبرگ او تا دو ماه تر و تازه و درختش برابر قامت آدمی و برگها
بسان برگ بید لیکن کنگره وار دو ماهه گل دهد گڑهل چون لاله خوشنما شود پر برگ و بوته
دوگزی و افزون و برگش توت آسا دو ساله گل دهد رتن منجنی چهار برگی خرد تر از یاسمین
درخت و برگ رای بیل آسا دو ساله گل دهد کیسو پنج برگی هر یک بناخن شیر ماند زبانه زردی

[1] پل بضم بای فارسی مخفف پول که بزبان فارسی خوانند و هندیان پیسه ۱۲
[2] بفتحتین
بفتح ...
... دیوان

درمیان درخت او بس بزرگ باشد وصحرا صحرا بشگفند وجهانرا جمالی آتش درگیرد گلهیر دیر با
شگفته ماند وخوشبوی ندارد دوگونه باشد یکی گل سرخ دهد دیگری سفید لیکن زهر گیاه هرکه برسر
دارد با ویژه درافتد بیشتر پنج برگ شود شاخها پر گل دو گز وافزون بالد کلیا له گل دهد گرم
شاخه مانند برگ ودرخت بسان چارمغز ناگکیسر چون گل سرخ پنج برگ وذره وار برگ ودرخت
سلاه ۱۲
چارمغز آسا هفت ساله گل دهد سرسن پگل گنجد ماند درمیان زرد خوزوه بوته او سجنا ماند در برگش
به بید سری کهنڈی چنبیلی آسا خردتر دو ساله گل دهد حنا چهار برگی بشکل نافرمان دهر بوته
زنگار رنگ بشگفند دوپهریا گرد خرد نزدیک همیشه بهار درنیمروز بشگفد بوته او تا دو گزی
بهون چمپا نیلوفر آسا ضد او پنج برگ ساق بدست دارد درزمینی که سیل فرو نشیند
برآید فراز آن جز یک بود سدرسن باندازه رای بیل ودرون ذره وریشها وبوته آن
چون سوسن سنبل پنج برگی درازی هر یک ده انگشت وپهنا سه رتن یا لا گرد خود آب
آنرا جوشانده بازاک ومعصفر آمیزند وپارچه بدان رنگین سازند سرخ پایدار شود ودروغن گاو
وگنجد بیخ او جوشانده دهند وارغوانی کرده رنگین سازند سون زرد یاسمین آسا لختی
بزرگتر پنج شش برگ بوته بسان چنبیلی دو ساله گل دهد مالتی چنبیلی آسا لختی خردتر درونه
درهای خشخاش مانند دو ساله کما بیش گل دهد کریل سه برگی خرد فراوان بشگفد بیش از
نشاط درگیرد جوشانده برخورند وآچار نیز سازند جیت نهال او بلند درختی شود وبرگ بسان
تمر هندی چنبله گلدسته وار بیت برگ درخت او بسان چارمغز دو ساله گل کند چون
پوست درخت در آب جوشانند سرخ شود وبیشتر یکبسار بود وچوب او چون شمع برافروزد
لاهی بوته یک ونیم گزی از شاخهای آن پیش از گل کردن نان خورش برسازند وبیشتر
از خوردن او فربه وسست گردد کروندہ بسان جوهی باشد وهمتر نیلوفر آسا بس خوشنما

وبیاره وارس‌س چون ریشمی سخ ریشه دار بود وتباغه مانند از دور بوی خوش برد هد اگرچه
بدرخت پیپل و بڑ بنیاد ایشگری نماید لیکن درخت او را بادشاه درختان گویند بس بزرگ شود
وبعمارت کار رود از درون تنه او سیاه چوبی براید وتیشه بدو کار کند کنگلای پنج برگه
هر یکی بدرازی چهار انگشت زیبا چهره باشد وبر هر شاخ جز یکی نشگفد همن گلدسته وار بشگفد
برگ نهال آن بسان چنار ونیز از پوست نهال او ریسمان برتابند وبس استوار بود ونوعی
چون گل پنبه شود وآنرا ابٹ‌سن گویند وریسمان او بس نرم شود گزارش گلهای این مرز
آنگاه از من ناشناسا بس وشوار آمد برای آگهی بر نوشت گلهای ایرانی وتورانی از گل
سرخ ونرگس وبنفشه ویاسمین کبود وسوسن وریحان ورعنا وزیبا وشقائق وتاج خروس
وقلعه ونافرمان وخطمی وجز آن بسیار شود وباغها وچمن زارها جا بجا چهره افروز بینش نشیبر
در هر بستانها در هم گشتند از ان باز که قدوم فردوس مکانی هندوستان را فروغ افزود
بابر بادشاه
خیابان بندی وطرح آرائی پدید آمد وعمارتهای دلکشا وآبشارهای سامعه افروز دیده
آفاق را شگفت آورد وگزارش درختان این دیار که از گل ومیوه وشگوفه وبرگ وبیخ و
جز آن غذا ودوا بر دهد از شماره بیرون هندی نامها چنان نگاشته اند اگر از هر گونه برگی
برگیرند سیزده بار فراهم آید پنج سرخ یکماشه باشد وشانزده ماشه یک کرگ بفتح کاف و
سکون را وفتح کاف فارسی وچهار کرگ را یک پل بفتح بای فارسی ولام وصد پل یک تلا
بضم تای فوقانی ولام والف وبیست تلا یک بار شود وچون بسنگ روزگار برسنجند
نود وشش من برآید ونیز بر گزارند پایندگی درخت از دو گهری کم وازده هزار سال افزون
نبود وبلندی از هزار جوجن وچیزی در نگذرد گویند چون زندگانی درخت سپری شود نفس
بیکی از ده چیز بپیوندد گیرد آتش آب هوا زمین نبات جانوران دو حاسه سه حاسه چهار حاسه پنج حاسه

ط. جوجن با میم و جیم تازی و نون و ثانی مجهول و ثالث
مفتوح ...

Wardrobe and	آئین کرکراق خانه و توشک خانه	Stores for mattress

از توجه گیتی خداوند گوناگون قماش چهره برافروخت و ایرانی و فرنگی و خطائی فراوان شد
و استادان کارپرداز و هنرمندان نادره آئین آمده هنگامه آموزش گرم ساختند در پیشگاه
حضور و شهر لاهور و آگره و فتح پور و احمد آباد و گجرات کارنامها پدید آمد بگوناگون تصویر
و نقش و گره و شگرف طرحها روائی گرفت و عالم نوردان کالاشناس شگفت افتادند
در اندک زمانی شهریار دانش پژوه بر همگی پایها علمی و عملی آن شناسائی اندوخت و از
قدردانی نادره کاران رو در یاب این مرز نیز آموختند اقسام شعرباف و ابریشم طرازی
بپایه والا رسیده آنچه در هر دیار بانجام رسد در کارخانهای حضور یافته شود گروها گروه مردم را
زینت دوستی در گرفت و آرایش جشنها از اندازه برگذشت هرچه برخرند و بافند یا پیشکش
آید شایستگی پاسبانی رود و آنچه در آمدن پیشی ورزد در دیدن و بریدن و دوختن و پوشیدن
و بخشیدن پیشتر دارند و یکجا آمده را نگاه برارج افتد شناسندگان درست کار همواره هنگامه
نرخ گرم دارند و در گذشته و حال چشم بینش برگشایند در کمتر زمانی پایه دانی انبوهی آورد
و ارزها فرود آمد چنانچه دست باف غیاث نقشبند که صد مهر بیش خریدی به پنجاه رسید
و در فراوان جنس از ده سی و ده چهل برگذشت و از فراخی حوصله شهریار هر گروهی
بآئین خویش پوشش بیاراید و گرفت و گیر نرود گزارش آن بس درازنا گزیر لختی
آنچه گیتی خداوند پوشدی نگارد تکوچیه بفتح تای فوقانی هندی و کاف و سکون واو و
کسر جیم فارسی و فتح یای تحتانی و های مکتوب یک تهی جامه ایست هندی طرز در پیشین
زمان چاک دامن و جیب بند بود گیتی خداوند گرد دامن ساخت و بر راست آوردند هفت گره
یکسر و هشت گره سر انجام یابد پیچ و پا و کم گره ازان بند شود فرد ساده دوخته تا بیک روپیه

و آنکه بگوناگون نقش آرایند از یک روپیه تا پنج و پاو کم یکمثقال ابریشم بخرج و از بدپیشواز
بد ابنسان بود لیکن بند فراپیش باشد و برخی بی بند نیز برسازند و قباهی شش گزو
چهار گره ابره و چهار گره کم آستر بچهار گره بند و نه گره سنجاف اتمام پذیرد دست مزد سه تا
یک روپیه و یک مثقال ابریشم بکار رود شاه آجیده در یک گره شصت نگنده بکار برند
و آنرا شصت خط نیز گویند بیشتر دو استره باشد و برخی پنبه اندازند و یک گز یکسر ادو روپیه
مزد باشد سوزنی پاو سیر پنبه و دو دام ابریشم دست رنج بخیه دوزی هشت و بیه آجیده چهار
قلمی بکلیم بخیه و یکدام ابریشم مزد دو روپیه قبا بزبان روزگار جامه پنبه دار را گویند
یکسیر پنبه و دو مثقال ابریشم بکار رود دست رنج یک روپیه تا چهار یک گدر بفتح کاف
فارسی و دال و سکون را جامه ایست از قبا فراخ و دراز و افزون پنبه و در هندوستان
کار پوستین کند هفت گز ابره و شش گز استر چهار گره بند و نه سنجاف و دو نیم سیر پنبه
و سه مثقال ابریشم بکار رود دست مزد یک و نیم روپیه تا نیم فرجی بی بند و کشاده پیش
باشد و برخی تکمه افزایند بیشتر بر فراز جامه پوشند ابره پنج گز و دوازده گره استر پنج گز و
پنج گره سنجاف چهارده گره یک سیر پنبه و یک مثقال ابریشم مزدوری روپیه چهار یک
فرگل بفتح فا و سکون را و ضم کاف فارسی و سکون لام نزدیک به فرجی ست لیکن
خوش آینده و زیبنده از فرنگ برخاسته و امروز که همه در پوشند و شکوه افزاید از گوناگون
قماش برسازند ابره نه گز و شش و نیم گره و استر همان شش مثقال ابریشم و یک سیر پنبه
یک ستی و دو تاهی نیز برسازند رنج دست از دو روپیه تا نیم چکمن از سقرلاط و صوف و
موم جامه بردوزند و گیتی خدیو از دارائی موم جامه برساخت بس سبک و خوشنما باران شش
ازو درنگذرد شش گز ترتیب یابد پنج گره بند شود و دو مثقال ابریشم بخرج رود و دست مزد

ـه۱ نگنده بروزن فگنده بخیه و آجیده جامه و سوزنی را گویند ۱۲ ب
ـه۲ بکلیم بخیه در دیگر نسخ بکلیم تا بخیه

سقرلاطی دو روپیه صوف یکنیم موم جامه نیم شلوار از گوناگون پارچه بر دوزند یک تهی دوتا باهم
و بخیه دار سه گز و یازده گره و نیفه شش گره آستر سه گز و پنج گره یک مثقال و ربع ابریشم
نیم سیر پنبه مزد از نیم روپیه تا چهار یک و هر کدام ازین پوشیدنیها گوناگون باشد و دستار
چیره و فوطه و دوپته بگفتار درنیاید گزارش گرانمایه خلعتها که بخشنها در پوشند و بزرگان
روزگار را بخشش آن بلند پایگی شود بقالب گفت درنگنجد برآمی خاصه هر فصل هزار دست
سر و پا از هر قسم برسازند و صد و بست ادر دوازده بقچه آماده دارند و آزوارستگی پشمینه را
بسیار دوست دارد و کاربند و خاصه شال و شگرفی اقبال آنکه خاصه پوشش بر قامت
هر دراز و کوتاه درخور و مناسب آید و که و مه را حیرت درگیرد گیتی خداوند پوششها را
نامی دیگر نهاده گوش را بتازه فروغی نورآگین ساخت جامه سرب گاتی بفتح سین
و سکون را و با و کاف فارسی و الف و کسر تای فوقانی و سکون یای تحتانی یعنی پوشنده
همه بدن آزار یار پیراهن نیم تنه تن زیب فوطه پت گت بفتح
بای فارسی و سکون تای فوقانی و فتح کاف فارسی و سکون تای فوقانی
برقع چترگپت بکسر جیم فارسی و سکون تای فوقانی و فتح را و ضم کاف فارسی
و کسر بای فارسی و فتح تای فوقانی کلاه سیس سوبها بکسر سین و سکون یای تحتانی
و سین و ضم سین و سکون واو و بای و های خفی و الف موی باف کیس گهن بکسر کاف
و سکون یای تحتانی و سین و فتح کاف فارسی و فتح ها و سکون نون پٹکا کت زیب
بفتح کاف و سکون تای فوقانی و کسر زای منقوط و سکون یای تحتانی و بای شال
پرم نرم بای فارسی و سکون را و میم و فتح نون و سکون را و میم کپودک که قسمیست
از پشمینه پرم گرم بفتح کاف فارسی و سکون را و میم و کپور دهور را که در تبت

بافند و گزیده باشد کیور نوریای افراز چرن و هرن و همچنین بسیاری از گزین وشها ناموزه گرد آید

آیین شال

شهریار کارآگاه چهارگونه بر ساخت طوس از پشم جانوریست بدین نام اصل رنگ او از سیاهی و سفیدی و سرخی باز گوید لیکن سیاه افزون برخی سفید خالص نیز شود و در سبکی و گرمی و نرمی کم همتا مردم برای نمایش بدگرگونگی نبرند و گیهان خدیو برنگها آراست و شگفت آنکه سرخی نپذیرد دوم سفید الچه که آنرا طرحدار نیز گویند رنگین ذاتی رنگ پشم سفید یا سیاه و برسه گونه بافند سفید و سیاه آمیخته و نخستین در باستانی زمان از سه چهار رنگ زیاده نشدی گیتی خدیو گوناگون ساخت و نیز زردوزی و کلابتون کشیده و قلغه و بندهنون و چهیت و الچه و برزوار فروغ خاطر والا است و نیز از کوتاهی بدرازی برد و جامه رس گردانید و باعتبار روز و ماه و سال و قیمت و رنگ و وزن پایها قرار گرفت آن سررشته را بزبان وقت مثل گویند مشرفان پاس آنرا داشته رتبه هرکدام را بپارچه نوشته بگوشه او پیوند دهند هرچه از یک جنس در روز آذر و مهر و فروردین ماه الهی در کارخانه درآید همیشه برتر از همه برگذارند و اگر از برابر پیشی و پسی بروز باشد و اگر در روز همتا سبکتر بالا و در همسنگ برنگ برتری گیرد بدین روش طوس سفید الچه لعل زرین نارنجی ترنجی قرمزی کاهی گل پنبه صندلی بادامی ارغوانی عنابی طوطکی عسلی سوسنی نبخی گل کاسی پیکی علفی فستقی پیکل کلنار بن بهوج پتر گلابی آسمانی قلغی آبی زیتونی جگری زمردی چینی بنفشی چهره ابنوه مشکین فاخته و از حال یک و را اندازه سال توان برگرفت پیشتر شال را از کشمیر گاه گاه آوردی و خواسته داران یکی را چهارته ساخته روزگاران پوشیدی و امروز که و مه بی ته بر دوش گیرند و از مخترعات گیتی خداوند آنکه دوتا را که در نمایش

بقیه ابریشمی

نام	اعراب	قیمت	تطبیق قیمت ملحقه
کتان فرنگی	〃 〃 〃	گزی از نیم تا یک روپیه	۸ تا عه
تافته	〃 〃 〃	گزی از ربع روپیه تا دو	۴ تا عما
انبری	بفتح همزه و نون خفی و فتح با و کسر را و سکون یای تحتانی	گزی از چهارم تا نیم روپیه	۸ پائی تا ۸
دارائی	〃 〃 〃	گزی از خمس روپیه تا دو روپیه	۳ پائی تا عما
ستی پوری	بکسر سین و تای فوقانی و سکون یای تحتانی و ضم بای فارسی و سکون واو و کسر را و سکون یای تحتانی	طاقی از شش روپیه تا دو مهر	۷ تا عه
قبابند	〃 〃 〃	شش روپیه تا دو مهر	۷ تا عه
ٹاٹ بند	بتای فوقانی هندی و الف و سکون تای فوقانی و فتح با و سکون نون و دال	از دو روپیه تا یک و نیم مهر	عما تا [illegible]
لاه	بلام و الف و ها	گزی از ربع روپیه تا ثلث روپیه	۳ پائی تا ۵ پائی
مصری	〃 〃 〃	طاقی از نیم مهر تا یک	[illegible] تا [illegible]
سار	بسین و الف و سکون را	گزی از عشر روپیه تا خمس روپیه	۱ پائی تا ۳ پائی
تسر	بفتح تای فوقانی و سین و سکون را	عددی از ثلث روپیه تا دو	۵ پائی تا عما
اطلس ساده کرنه دار	〃 〃 〃	گزی از نیم روپیه تا یک	۸ تا عه
الچه	〃 〃 〃	گزی از خمس روپیه تا دو	۳ پائی تا عما

تصاویر آئین رخت اسپان

بال پوش

جل

بقیه ریسمانی

نام	اعراب	قیمت	بتطبیق قیمت ملکیه
جهوله	بضم مجهول جیم و های خفی زده و سکون واو و فتح لام و های مکتوب	نیم مهر تا دو نیم	[illegible]
چهینت	بکسر مجهول جیم فارسی و های خفی و سکون یای تحتانی و نون پنهان و سکون تای فوقانی هندی	گزی از دو دام تا یک روپیه	۱۰ پائی ک تا [illegible]
گرینه	؞ ؞ ؞	از نیم تا یک و نیم روپیه	[illegible]
سلاهتی	بسین و لام و الف و فتح ها و کسر تای فوقانی هندی و سکون یای تحتانی	گزی از دو دام تا چهار	۱۰ پائی ک تا [illegible] پائی ک

پشمینه

نام	اعراب	قیمت	بتطبیق قیمت ملکیه
سنجر لاط فرنگی و رومی و بنگالی	؞ ؞ ؞	گزی از دو نیم روپیه تا چهار مهر	[illegible]
ناگوری و لاهوری	؞ ؞ ؞	عددی از دو روپیه تا یک مهر	[illegible]
صوف مربع	؞ ؞ ؞	طاقی از چهار مهر تا پانزده	[illegible]
مشجر صوف	؞ ؞ ؞	طاقی از سه روپیه تا پنج مهر	[illegible]
پیچم نرم	؞ ؞ ؞	از دو روپیه تا هشت مهر	[illegible]
چیره پیچم نرم	؞ ؞ ؞	از دو روپیه تا بست و پنج مهر	[illegible]
فوطه	؞ ؞ ؞	نیم مهر تا سه	[illegible]
جامه وار پیچم نرم	؞ ؞ ؞	نیم مهر تا چهار	[illegible]
گوش پیچ	؞ ؞ ؞	از یک و نیم روپیه تا یک و نیم مهر	[illegible]
سرپیچ	؞ ؞ ؞	از نیم مهر تا چهار	[illegible]

آئین پیدایش رنگها

ازالوان بیاض و سواد را اصل پندارند و دو طرف برشمارند و باقی را ازین دو نصیبه باشد
فراوان سفید چون باشایبهٔ سیاه فراهم گردد زرد پدید آید و از بیاض و سواد یکسان
سرخ چهره کشاید از بیاض و سواد بسیار سبز و دیگر الوان از ترکیب یکدیگر برخیزد نیز سردی
جسم تر را سفید برسازد و خشک را سیاه و گرمی رطب را سیاه گرداند و خشک را سفید
واین اسباب از جانب قابل و اقتضای کواکب که فاعلت برجای خود دگرگونگی بخشد

آئین تصویرخانه

صورت بر خداوند خود رهنمونی کند و از معنی چنانچه پیکر خطی بحرف و لفظ رساند و از آن
پی بمفهوم برده آید اگرچه در عرف تصویر شباهت کشی را گویند (نگارنده کار پردازان فرنگ بسا معانی
خلقی را شگرف صورتها برگزارند و ظاهر نگهان را بحقیقت زار برند) لیکن از خط تجارب پیشینیان
بدست آید و سرمایهٔ بالش خرد گردد ازین رو نخست از کتابخانه برگزارد که گزین قسمیست از دو
گیتی خداوند فراوان توجه برگمارد و در صورت و معنی ژرف نگهی فرماید والحق در نظر حسن
دوستان جلوه گاه نور مقید و در دید دوربینان جام گیتی نمای مطلق طلسم خط روحانی
هندسه ایست از قلم ابداع و آسمانی کتابه ایست از دست تقدیر راز دار سخن زبان ست
سخن حاضران را نیروی دل بخشد و خط دور و نزدیک را آگهی رساند اگر خط نبودی سخن
زندگانی نداشتی و دل را از گذشتگان ارمغانی نرسیدی صورت بینان پیکر دوده انگارند
معنی پرستان چراغ شناسائی ظلمتی ست با هزاران فروغ تی لی نوریست با خال چشم نارسیدگی
نقش نگار آگهی سواد شهرستان معنی تاریکی ست خورشید زا سیه ابریست دانش بار گنجینه
بینائی شگرف طلسمیست خموش گویا و بی جا باندگی روائی دارد و با افتادگی بلند پروازی

از علم زار ایزدی پرتوی بر نفس ناطقه افتد و آن را بشهرستان خیال که برزخیست در مجرد
و مادی فرستد تا تجردی بتعلق آمیزد و اطلاقی تقیدآمود پدید آید و از آنجا گام بر بام زبان نهاده
بدستیاری هوا بدریچه گوش درآید و سپس پایه پایه بار تعلق از دوش افگنده بجای خویش
بازشتابد و گاه آن مسافر آسمانی سیر را بمددگاری بنان چالش دهد و از آنجا بر وسیجر قلم و مداد
در نور دیده بنزهت آباد صفائح بار گشاید و از شاهراه دیده باز گردد چون خط گزارش حرف
شاید ناگزیر سخن سرائی آنکه لختی از آن بر نویسد و چراغ آگهی برافروزد حرف کیفیتی است
خاص وابسته بچگونگی هوا هرگاه دو صلب بسختی برهم خورد آنرا قرع گویند و اگر بشدت
جدا شود آنرا قلع خوانند هرآینه هوائی میانه بسان اب بموج خیز درآید و از آن کیفیتی پیدای
گیرد و آنرا آواز نامند برخی سبب قریب گزارش نمایند گویند صوت تموج هواست و بعضی
سبب بعید و صوت اقرع یا قلع عنیف برگزارند و صوت را کیفیات دیگر عارض گردد
چون زیری و بمی و غنگی و بحوحت که از گرانی گلو رو دهد و از روی مخارج و تقطیع اجزای
هوائی کیفیتی دیگر عارض صوت شود که در زیر و در بم و در غنه و در بحوحت از هم جدا شوند
آنرا حرف نامند این رای پور سیناست و چندی دانش اندوزان معروض کیفیت خاص را
حرف شمرند و طائفهٔ دو بنیان مجموع عارض و معروض را حرف خوانند همانا این رای
نزدیک بتحقیق و حرف هندی زبان پنجاه و دو و یونانی فلان و در فارسی هژده و در عرب
بیست و هشت و هژده صورت گراید و دو آنرا پانزده اگر همزه را از الف جدا نگردانند
و آنکه آخر در مفردات لام و الف یکجا نویسند از آنست که ساکن را ناگزیر بیک حرف پیوند بخشند
و اختصاص لام از آن روست که اول الف ست الف و لام او و در یا نشان اعراب نبوده
چندی نقاط غیر رنگ مکتوب نشانمند گردانیدی زبر را نقطه سرخ بر فراز حرف گذاشتی

وسجبت پیش در پیش وزیر را در زیر نهادی وخلیل بن احمد عروضی هر حرکتی را صورتی معین
گردانید چنانچه امروز درمیان است و بر هشیار دل پوشیده نبود که حسن خط چون یکی مراتب
آن بدگرگونگی بیننده تفاوت کند و هر گروهی بروشی دل بسته عشرت گزینند چون خط
هندی سریانی یونانی عبری قبطی معقلی کوفی کشمیری حبشی ریحانی عربی فارسی رومی
حمیری بربری اندلسی روحانی وغیر آن که در پاستانی نامها باز گویند و در برخی اسفار عبر[ا]
تا آدم هفت هزاری نسبت دهند و طایفه با دریس چندی گویند و معقلی را سر انجام داد
وبرخی برگزارند که خط کوفی را امیر المومنین علی رض از معقلی برگرفت و اختلاف خطوط از سطح
و دور باز گردد چنانچه خط کوفی یک دانگ دور است و باقی سطح و معقلی همگی سطح و کتابه
کهن عمارات بیشتر بدین خط نشان دهند و بهتر آنست که سیاهی و سفیدی بگزین روشی
جدا گردد و در خواندن اشتباهی نیفتد امروز در ایران و توران و روم و هند هشت گونه
خط روائی دارد هر گروهی بیکی در گرد و شش را ازان ابن مقله در سال سیصد و ده هلالی
از معقلی و کوفی برآورد ثلث توقیع محقق نسخ ریحان رقاع گروهی غبار را برافزایند و هفت
خط از و دانند و برخی نسخ را از یاقوت مستعصمی ثلث و نسخ رو آورد و دو دانگ و سطح چهار جلی را
نام نخستین باشد و خفی را اسم پسین و توقیع و رقاع چهار و نیم دانگ دور و باقی سطح بهمان
دستور جلی و خفی آن دو نام گیرند و محقق و ریحان چهار و نیم دانگ سطح و باقی دور بدان منط
آن دو نام یابند و علی بن هلال که با بن بواب مشهور است هر شش خوب نوشت و یاقوت
بکمال رسانید و شش شاگرد او بلند نامی گرفتند شیخ احمد که بشیخ زاده سهروردی زبان زد
آفاق است ارغون کابلی مولانا یوسف شاه مشهدی مولانا مبارک شاه زرین قلم
حیدر گنده نویس میر یحیی صوفی نصر الله که صدر عراقی نیز گویند از قوم عبد الله خواجه عبد الله

اسفار عبر یعنی کتابها که بزبان عبریست و از آدم تا هفت هزاری آدم صفی الله مراد ... [illegible]

صیرفی حاجی محمد مولانا عبد الله آشپز مولانا محیی شیرازی معین الدین تنوری شمس الدین خطائی عبد الرحیم خلوتی عبد الحی مولانا جعفر تبریزی مولانا شاه مشهدی مولانا معروف بغدادی مولانا شمس الدین بایسنغری معین الدین فراهی عبد الحق سبزواری مولانا نعمت الله بواب خواجگی مومن مروارید که افشان غبار و رنگ آمیزی کاغذ از وست سلطان ابراهیم پور میرزا شاهرخ مولانا محمد حکیم حافظ مولانا محمود سیاوش مولانا جمال الدین حسین مولانا پیر محمد میر فضل الحق قزوینی نیز در هر شش قلم دست تصرف داشتند خط هفتم تعلیق است از رقاع و توقیع برکشیده اند سطح بس کم دارد خواجه تاج سلمانی که دران شش خط دست توانا داشت بشایستگی رسانید و بعضی برانند که مخترع اوست از متاخران مولانا عبد الحی منشی سلطان ابو سعید میرزا این خط را بس خوب نوشت و مولانا درویش و امیر منصور و مولانا ابراهیم استرابادی و خواجه اختیار منشی جمال الدین محمد قزوینی مولانا ادریس خواجه محمد حسین منشی نیز سرآمد شدند و اشرف خان میر منشی گیتی خداوند بپایه والا رسانید خط هشتم نستعلیق و آن تمام دورست در زمان صاحبقرانی خواجه میر علی تبریزی از نسخ و تعلیق برگرفت و این باور نشود چرا که نستعلیق نا فهما نظر درآمد که پیش از زمان حضرت صاحبقران نگاشته بودند و دو کس از شاگردان او کار پیش بردند مولانا جعفر تبریزی و مولانا اظهر و از خوشنویسان این خط مولانا محمد اوبهی است که در فن منشی کم همتا بود و مولانا باری هروی و سرآمد همه مولانا سلطان علی مشهدی اگرچه از مولانا اظهر بیاموخته لیکن از نوشتهای او فراوان آگهی اندوخت و شش کس از شاگردان او نام برآوردند سلطان محمد خندان سلطان محمد نور مولانا علاء الدین هروی مولانا زین الدین مولانا عبدی نیشاپوری محمد قاسم شادی شاه هر کدام

بطرزی خاص بر نوشت و دلربایی گروهی آمد مولانا سلطان علی قانی و مولانا سلطان
مشهدی و مولانا هجرانی نیز درین نگارش دستی بر آوردند و سپس سر دفتر خوشنویسان
مولانا میر علی هرویست اگرچه بظاهر شاگردی مولانا زین الدین کرد لیکن از نگاشتهای
مولانا سلطان علی استاد شد و از فروغ فهم عالی تغیر روش نموده نمایان تصرفها
یادگار گذاشت یکی پرسیده باشد که میان خط شما و مولانا چه تفاوت پاسخ چنان گزارد
من هم بپایه کمال رسانیده ام لیکن خط او را نمک دیگرست شاه محمود نیشاپوری
و محمد اسحاق و شمس الدین کرمانی و مولانا جمشید معمائی و سلطان حسین خجند و مولانا
و غیاث الدین مذهب و مولانا عبد الصمد و مولانا مالک و مولانا عبد الکریم و مولانا
عبد الرحیم خوارزمی و مولانا شیخ محمد و مولانا شاه محمود زرین قلم و مولانا محمد حسین تبریزی
و مولانا حسن علی مشهدی و میر معز کاشی و میرزا ابراهیم اصفهانی و برخی دیگر نیز درین
تصویر عمر گرامی صرف نمودند از قدر دانی و ارزشناسی کشور خدای گوناگون خطها پایه والا
گرفت و هنر پردازان نادره کار را روز بازار شد خاصه نستعلیق روائی دیگر یافت و جادو رقمی
که در ظل سریر خلافت صاحب این نقش دلپذیر توان گفت محمد حسین کشمیریست و
بخطاب زرین قلمی روشناس آفاق شاگرد مولانا عبد العزیز از استاد گذرانیده
مدات و دوائر او متناسب هم اند و کار آگهان او را بپایه ملا میر علی بر گیرند و مولانا باقر
پسر ملا میر علی مشهور و محمد امین مشهدی و میر حسین کلنگی و مولانا عبد الحی و مولانا عبد الرحیم
و میر عبد الله نظامی قزوینی و علی چپن کشمیری و نور الله قاسم ارسلان نیز از فروغ این
دولت جاوید طراز نامور گشتند و گیتی خداوند از نور آگهی کتابخانه را بر چند گونه فرموده
برخی درون مشکوی مقدس باشد و لختی برون و هر کدام را چند لخت گردانیده همواره

علم علم و نامهٔ نامه را موافق ارزش پایه قرار داد و آزدگر گونگی نظم و نثر و هندی و فارسی
و یونانی و کشمیری و عربی ترتیبها یافت بدان نمط بنظر در آوردند روز بروز کاردانان آگاه
آنرا بموقف عرض همایون رسانند و هر کتابی را از آغاز تا انجام شنوند و هر روز که بدانجا
رسد بشمارهٔ آن هندسه بقلم گوهربار نقش کنند و بعدد اوراق خواننده را از نقد سرخ و
سفید بخشش شود کم کتابی مشهور بود که مذکور محفل همایون نگردد و کدام داستانهای باستانی
و غرائب علوم و نوادر حکم که بیاد آن پیشوای دانش منشان انصاف گرای نباشد از مکرر
شنودن ملال نگیرد و بفراوان خواهش نیوشد همواره از اخلاق ناصری و کیمیای سعادت
و قابوس نامه و مکتوبات شرف منیری و گلستان و حدیقه و مثنوی معنوی و جام جم و
بوستان و شاهنامه و خمسهٔ شیخ نظامی و کلیات خسرو و مولانا جامی و دیوان خاقانی
و انوری و دیگر تاریخ نامها در پیشگاه حضور برخوانند پیوسته بکار فرمائی زباندانان کتب هندی
و یونانی و عربی و فارسی بدیگر زبانها گزارش یابد چنانچه لختی زیج جدید میرزائی بدیده وری
امیر فتح الله شیرازی و ترجمانی راقم اقبالنامه کشن جوشی و گنگادهر و مهیس مهانند
از فارسی بهندی آوردند و کتاب مهابهارت از کتب قدیم هندوستان باهتمام نقیب خان
و مولانا عبدالقادر بداؤنی و شیخ سلطان تهانیسری از هندی بفارسی آمد قریب
یک لک بیت ست آنحضرت نام این داستان باستان رزمنامه نهاده و همچنین کتاب
راماین را که از تالیفات قدیم هندست و احوال رامچندر بتفصیل و بسی از نوادر حکمت در آن
مندرج ست بفارسی آوردند و کتاب اتهربن را که برعم این طائفه یکی از کتب چهارگانه الهیست
حاجی ابراهیم سرهندی فارسی نمود و لیلاوتی که در حساب گزیده اثریست از حکمای
هندوستان همین برادران شیخ ابوالفیض فیضی از هندی نقاب برآورده طیلسان فارسی

پرورش گذاشت و کتاب تاجک که در علم تنجیم نسخه ایست معتبر باشارت عالی مکمل خان گجراتی
فارسی ساخت و واقعات حضرت گیتی ستانی که دستور العمل کارآگهی ست میرزا خانخانان
از ترکی بفارسی آورد و تاریخ کشمیر که احوال چهار هزار ساله آن دیارست مولانا شاه محمد
شاه آبادی از لغت کشمیری بزبان فارسی گزارد و معجم البلدان که در احوال بلاد و امصار کتابیست
شگرف جمعی از زبان دانان چون ملا احمد ٹھٹھ و قاسم بیگ و شیخ منور و چندی دیگر
از لغت تازی بفارسی بردند و هربنس که متضمن احوال کشن ست مولانا شیری بفارسی
نوشت و کتاب کلیله و دمنه که در حکمت عملی کارنامه ایست غرائب بخش با آنکه نصر الله مستوفی
و مولانا حسین واعظ بفارسی نقل کرده بودند چون استعارات غریب و لغات دشوار داشت
بفرمان چمن آرای اقبال راقم شگرفنامه خلعتی تازه از فارسی بپوشانید و عیار دانش اشتهار
گرفت و قصه عشق نل و دمن در زبان هندی جگرگداز ارباب شوق بود شیخ فیضی فیاضی
در بحر لیلی مجنون بسلک نظم درکشید و به نلدمن شهره آفاق شد چون خاطر مقدس شاهنشاهی
بر خزانه نقل آگهی یافت احوال هزار ساله اخیر که در اقالیم سبعه روی داده خبرشناسان تاریخ را ابزار
اشارت عالی شد که دریکجا فراهم آورند نخست نقیب خان و جمعی دیگر آغاز نهادند و مولانا احمد
ٹھٹھی بسیاری را در ضبط کتابت آورد و جعفر بیگ آصف خان بانجام رسانید و خطبه آنرا
نگارنده اقبالنامه برنوشت و تاریخ الفی نام برنهادند شبیه کشی که بعرف تصویر گویند
از انجا که جد و بازی را گزین دستمایه ایست خدیو عالم از آغاز آگهی بدین کار دل نهاده
و رواج و رونق آنرا طلبگار شد ازین رو جادوکاری شگرف آرایش گرفت گروهی
انبوه مامور گشتند هر هفته داروغگان و بتکچیان کار هر کس بنظر آورند باندازه خوبی
بخشش شود و ماهواره افزاید بیشی ژرف در مصالح رفت و ارز برفراز پیدائی نشست

رنگ آمیزی حسن دیگر پذیرفت و صفا را آبروی تازه پدید شد هنرمندان شیرین کار چهره
برافروختند چنانچه نادره کاری بهزاد و سحرپردازی اهل فرنگ را که آفاق درگرفته بود
گزین انباز پیدا شد تازگی کار و صفای نقوش و ثبات دست و دیگر گزیده صفات درجهٔ
یکتائی گرفتند و اشباح جمادی طراز جانوری یافتند و از صد کس متجاوز برتبهٔ پیشوائی رسیدند
و آوازهٔ بلندنامی یافتند و طائفه که نزدیک بمنزل رسیده اند و طبقه که نیمه راه شتافته اند
بس فراوان هند را چگویم که تصویر معنی بر صفحهٔ خیال نکرده بودند همانا از اقالیم جهان کمتر
نشان دهند از پیشروان این شاهراه آگهی **میر سید علی** از بوم تبریز است پیش پدر خود
لختی آموخته بود چون سعادت آستانبوس یافت در پرتو عاطفت روشنی برگرفته در پیشهٔ
خویش نامور شد و کامیاب بخشندگی آمد **خواجه عبد الصمد شیرین قلم** از شیراز است اگرچه
این فن را پیشتر از زمان ملازمت میدانست اما باکسیر بینش شاهنشاهی رتبهٔ والا یافت و صورت
او بمعنی آورد و شاگردان استاد از آموزش او پدید آمدند **دسونته** کهار پسرست
در خدمت این کارخانه بسر بردی و بهوس بر دیوارها صورتی نوشتی و نقشی نگاشتی روزی
نظر دوربین شاهنشاهی بران افتاد و از ژرف نگاهی معنی استادی دریافته بخواجه سپردند
در اندک فرصتی یگانهٔ زمان شد و سرآمد روزگار گشت ظلمت سودا فروغ خرد او را پوشید
بزخم خویش سفر عدم گزید و از و کارهای شگرف یادگار ماند **بساون** در طرا—
چهره کشائی و رنگ آمیزی و مانند نگاری و دیگر کارهای این فن یگانهٔ زمان شد و بسا
از دیده وران شناسا او را بر دسونته ترجیح دهند **کیسو لال** و مکند و مسکین و فرخ
قلماق و مادهو و جگن و مهیس و کهیمکرن و تارا و ساوله و هربنس و رام سرآمد نامور شدند
اگر نگار هر یک پردازد سخن دراز گردد از هر چمنی گلی می چیند و از هر خرمنی خوشهٔ

شگفت آنکه از آبادی اندیشهٔ صورت بینی و تمثال آرائی که دستمایهٔ شادخواب غفلت است جانداروی آگهی و درمان درد بیدریان ناشناسائی آمد تا بیدپیشگان تصویر و شمن را چشم حقیقت بین کشاده شد روزی در انجمن رازگوئی که بختمندان سعادت حضور داشتند بر قدسی زبان رفت آنکه برخی نکوهش این پیشه نمایند دل برنتابد و بخاطر چنان میرسد که مصور در خداشناسی افزون تر از بسیاری بود چه هرگاه جانور نگارد و عضو عضو برکشد و ازینکه روحانی پیوند نیارد داد به نیرنگی جان آفرین گراید و شناسائی اندوزد و همچنانکه این حرفه پایهٔ والا گرفت کارهای شگرف آماده گشت فارسی نامهای نظم و نثر را پیرایه بستند و مجلسهای دلکشا تصویر شد قصهٔ حمزه را دوازده دفتر ساخته رنگ آمیز کردند داستاوان سحرپرداز یکهزار و چهارصد موضع را حیرت افزای دیده وران گردانیدند چنگیزنامه و ظفرنامه و این اقبالنامه و رزمنامه و راماین و نلدمن و کلیله و دمنه و عیاردانش و جز آن به پیکرنگاری برآراستند و جای تصویر را خود نشان مند گردانیدند باشارت والا پیکر همگی ملازمان دولت جاوید طراز را تصویر نمودند و کتابی سترگ برآراستند گذشتگان حیاتی تازه و حاضران جاوید زندگانی یافتند همچنانکه مصور آنرا بلندپایگی شد نقاشان و مذهبان و جدول آرایان و صحافان را نیز بازار گرمی پذیرفت و از خدمت گزینی این کارخانه بسیاری از منصب داران و احدیان و سائر سوار شرف امتیاز گرفتند و علوفهٔ پیاده از یکهزار و دویست دام زیاده و از ششصد دام کم نبود ۱۲۰۰ ۶۰۰

یعنی پانزده روپیه ۱۲	آئین قورخانه یعنی ۳۰ روپیه ۱۲	[illegible]

خانهٔ آبادی از دو پایه برگیرد و سپه آرائی بدو سرانجام یابد و معموری جهان ها و باز گردد ازین ره جهاندار پایه شناس فراوان دل نهد و در آرایش آن ژرف نگهی بکار برد

ف ازینجا هویداست که آئین اکبری در عهد اکبری بتصاویر آراسته بود امادرین زمان ازان نشانی نیست اول همه نواب شاه دارالعالیمقام شاهجهان کان محبت سرچشمهٔ مودت نواب ضیاءالدین احمدخان بهادر دام اقباله بسیر نگاری این تاریخ همت برگماشتند و از قورخانه های قدیم سلاحها و از جواهرخانه زیورها بهم رسانیده و کتاب کاشانی بکار گرفته و مصور گزیده این درج یعقد پیکره آراستند

تازه طرحها چهره برافروخت و جوهر کار افزایش گرفت جوشنی در پیشگاه حضور آماج بندوق
گردانیدند و نشان فرورفتگی پیدائی نگرفت همواره چندان آماده دارند که بلشکرها پسند آید
و بازرگانی را ببینش افسر خدیو ارج قرار گرفت خاصگی را نام بپایه بر نهد سی شمشیر خاصه شود
و بهر ماهی یکی بشبستان دولت سپارند و پیشین را بیرون فرستند و پرستاران بیرون
بنوبت بردارند و چهل دیگر آماده دارند و آنرا کوتل نامند چون از خاصگی بخرج رود دوازده
ماند ازین برآمایند و دوازده یک بندی پس از هفته نوبت بیکی رسد جمدهر و کهپوه چهل چهل
و هفته هفته یکی پس از دیگری آورند و از هر یکی سی کوتل و قبان پیشین از و برسانند
و هشت کارد و بست لست نیزه و برچهه هر ماهی یکی را بکار در آرند و هشتاد و شش کمان
مشهدی و بهارائی و جز آن بست و چهار هر ماه بازگردد هر ماهی دو و سی هفته بهر هفته یکی و
سی و دو بروزهای شمسی ماه و همچنین هر یکی را پایه قرار داده اند بهنگام سواری و بار عام
امیرزادگان و دیگر منصبداران و احدیان قور بدست و دوش بازگزارند و چهار چهار
از ترکش و کمان و شمشیر و سپر چهار چهار کس برگیرند نیزه برچهه تبرزاغنول پیازی
کپتین کمان گروهه کتکه صندلی بشایسته آئین بردارند و چندین قطار شتر و استر نیز
از گوناگون صلاح آماده باشد و چندین گردون و گجنی و جز آن در سفرها بردارند و بارگاه
اقبال مرا و دیگر مردم برابر قور ایستاده منتظر خدمت باشند و در سواری از پی چالش
دیگر چندی خاصگان و آراسته فیلان و شتران و بهلها و نقاره ها و علمها و کوکبه و دیگر
و دولت باقور باشد و یساولان جا گزین اهتمام نمایند و میربخشیان نیز با یورود در شکارگاه
چندی از پیادگان تیر تفنگ و برخی یراق همراه بردارند برای اختصار پژوهیده
لختی حال را در جدول برگزارد و چندی به پیکرنگاری روشناس گردانید

جدول آئین قورخانه

نام	اعراب	قیمت	تطبیق قیمت تحفه
شمشیر	٭ ٭ ٭	از نیم روپیه تا پانزده مهر	۸ ستا مادیسہ
کهانڈا	بکاف و های خفی و الف و نون پنهان و فتح دال هندی و های مکتوب	یک روپیه تا ده روپیه	عہ تا عسہ
گپتی عصا	بفتح کاف فارسی و سکون بای فارسی و کسر تای فوقانی و سکون یای تحتانی	دو روپیه تا بست	عما تا عسہ
جمدهر	بفتح جیم و سکون میم و فتح دال و های خفی و سکون را	پاو روپیه تا دو نیم مهر	سہ تا یعسہ
خنجر	٭ ٭ ٭	نیم روپیه تا پنج	۸ ستا صہ
کهپوه	بفتح کاف و های خفی و بای فارسی و فتح راو و های مکتوب	نیم روپیه تا یک و نیم مهر	۸ ستا سعہ
جم کهاک	بفتح جیم و سکون میم و کاف و های خفی و الف و سکون کاف	نیم روپیه تا یک و نیم مهر	۸ ستا سعہ
بانک	ببا و الف و نون خفی و سکون کاف	نیم روپیه تا یک مهر	۸ ستا لعہ
[illegible]	بفتح جیم و نون خفی و سکون با و فتح واو و های مکتوب	نیم روپیه تا یک مهر	۸ ستا لعہ
کٹاره	بفتح کاف و تای فوقانی هندی و الف و فتح را و های مکتوب	نیم روپیه تا یک مهر	۸ ستا لعہ
نرسنگ موٹھ	بفتح نون و سکون را و کسر سین و نون خفی و سکون کاف و ضم میم و سکون واو و تای فوقانی هندی و های مکتوب	نیم روپیه تا دو مهر	۸ ستا مہعسہ
کمان	٭ ٭ ٭	پاو روپیه تا سه مهر	سہ تا موعسہ

تتمۂ آئین قورخانہ

نام	اعراب			قیمت	تطبیق بحال
تخش کمان	؛	؛	؛	یک روپیہ تا چہار	عه تا للعه
ناوک	؛	؛	؛	نیم روپیہ تا چہار	۸ر تا للعه
تیر	؛	؛	؛	دستہ نیم روپیہ تا سی	[illegible] تا [illegible]
ترکش	؛	؛	؛	پاو روپیہ تا دو مہر	۴ر تا [illegible]
ڈوڈھی	بفتح دال ہندی اول وکسر دوم وسکون یای تحتانی			پاو روپیہ تا پانچ	۴ر تا [illegible]
تیر پروار	؛	؛	؛	یکدام تا دو نیم دام	۵ پائی تا ار
پیکان کش	؛	؛	؛	پاو روپیہ تا سہ	۴ر تا [illegible]
نیزہ	؛	؛	؛	یک روپیہ تا دوازدہ مہر	[illegible] تا [illegible]
برچھہ	بفتح با وسکون را وفتح جیم فارسی و ہای مکتوب			از سہ روپیہ تا دو مہر	[illegible] تا [illegible]
سانگ	بسین والف ونون خفی وسکون کاف فارسے			پاو روپیہ تا یک و نیم	۴ر تا [illegible]
سیٹھے	بفتح سین وسکون یای تحتانی ونون خفی وکسر تای فوقانی و ہای خفی وسکون یاے تحتانی			پاو روپیہ تا یک	۴ر تا [illegible]
سیلڑہ	بکسر مجہول سین وسکون یا تحتانی وفتح لام و را و ہا مکتوب			دہ دام تا سہ پاو روپیہ	۴ر تا ۱۲/

تتمۂ آئین قورخانہ

نام	اعراب			قیمت	تطبیق قیمت بلحقہ
گپتی کارد	⁘	⁘	⁘	سہ روپیہ تا یک و نیم مہر	سے ر تا ۸ سے
چھچی کارد	⁘	⁘	⁘	یک روپیہ تا سہ و نیم	عہ تا ۸ سے ر
چاقو	⁘	⁘	⁘	دو دام تا پاو روپیہ	۱۰ پائی کے تا ۴
کرو ہکمان	⁘	⁘	⁘	دو دام تا یک روپیہ	۱۰ پائی کے تا عہ
کمنتہ	بفتح کاف و میم و نون خفی و تای فوقانی و ہای مکتوبہ			پنجدام تا سہ روپیہ	۳ تا سے ر
تفنگ دہان	⁘	⁘	⁘	دہ دام تا دو روپیہ	۴ تا لہ
پشت خار	⁘	⁘	⁘	دو دام تا نیم روپیہ	۱۰ پائی کے تا ۸
شصت آویز	⁘	⁘	⁘	دو دام تا یک روپیہ	۱۰ پائی کے تا عہ
گرہ کشا	⁘	⁘	⁘	یکدام تا پاو روپیہ	۵ پائی کے تا ۴
خار ماہی	⁘	⁘	⁘	یک روپیہ تا پنج	عہ تا صہ

تتمهٔ آیین قورخانه

نام	اعراب	قیمت	آیین وزن
گوبچن	بضم مجهول کاف فارسی و سکون واو و فتح بای فارسی و های خفی و سکون نون [بفتح جیم]	یک روپیه [illegible] تا پاو روپیه	۵ پای ب تا [illegible]
گجباگ	بفتح کاف فارسی و سکون جیم و با و الف و سکون کاف فارسی	یک روپیه تا پنج	عه تا صر
سپر	÷ ÷ ÷	یک روپیه تا پنجاه	عه تا [illegible]
ڈهال	بفتح دال هندی و های خفی و الف و سکون لام	نیم روپیه تا چهار مهر	۸ر تا [illegible]
کهیره	بکسر مجهول کاف و های خفی و سکون یای تحتانی و فتح را و هاے مکتوب	یک روپیه تا چهار مهر	عه تا [illegible]
پهری	بفتح بای فارسی و های خفی و کسر را و سکون یای تحتانی	یک روپیه تا یک مهر	عه تا لعه ر
اڈانه	بفتح همزه و دال هندی و الف و فتح نون و هاے مکتوب	نیم روپیه تا پنج	۸ر تا صر
دولغه	÷ ÷ ÷	نیم روپیه تا نیم مهر	۸ر تا [illegible]
کهوگهی	بضم مجهول کاف و های خفی و سکون واو و کسر کاف فارسی و های خفی و سکون یای تحتانی	یک روپیه تا چهار	عه تا لعه ر
زره کلاه	÷ ÷ ÷	یک روپیه تا پنج	عه تا صر

تتمۂ آیین قورخانہ

نام	اعراب	قیمت	تطبیق قیمت بلحقہ
کھوگھوہ	بضم کاف فارسی وہای خفی وسکون واو وضم کاف فارسی وہای خفی وفتح واو وہاے مکتوب	یکروپیہ تا دو مہر	تا عہ مہ عے
جنجبہ	〃 〃 〃	بست روپیہ تا سی مہر	عیے تا ۸ معہ
زرہ	〃 〃 〃	پاؤ کم دہ روپیہ تا صد مہر	[illegible]
بگتر	〃 〃 〃	چہار روپیہ تا دوازدہ مہر	[illegible]
جوشن	〃 〃 〃	چہار روپیہ تا ۸ مہر	[illegible]
چہار آیینہ	〃 〃 〃	دو روپیہ تا ہفت مہر	[illegible]
کوتھی	بضم مجہول کاف وسکون واو وکسر تای فوقانی وہای خفی وسکون یای تحتانی	پنج روپیہ تا ہشت مہر	[illegible]
صادقی	〃 〃 〃	سہ روپیہ تا ہشت مہر	[illegible]
انگرکھہ	بفتح ہمزہ ونون خفی وکسر کاف فارسی وسکون را وفتح کاف وہاے مکتوب	یک نیم روپیہ تا پنج مہر	[illegible]
بھنجو	بفتح با وہای خفی ونون پنہان وضم جیم وسکون واو	سہ روپیہ تا دو مہر	[illegible]

ملکشا

شان

ن گاو

راوان توجه

سے گھر را

ورده در

ده را چنان

کشد و آنرا

شته آدم

ام بشاپے

شی و سزاوا

ره هنرمندان

حلوه پیاده

ن رسازند

نیز پیک و شندان

طرف برگزارند

آئین توپ

اقبال سرای جهانبانی را قفلیست شگرف و دروازهٔ کشورستانی را کلیدیست دلکشا
این دستمایه کارگیائی بدین فزونی که درین جاوید دولت است مگر برومستان نشان
دهند و لختی کمانهای چنان بزرگ که تیر دوازده منی باشد و چندین فیل و هزاران گاو
بیچالش درآرند جهاندار گیتی ستان روائی این کار از معنوی مقاصد انگارد و فراوان توجه
برگمارد داروغگان جداگزین و نویسندگان ژرف نگاه نامزد گردانید و رشته کار آگهی را
دوتائی بخشید گوناگون اختراع فرمود و جهانی بشگفت زار افتاد یکی بروی کار آورده در
یورشها ازهم جدا کرده بآسانی برند و هنگام افروزش شایسته پیوند یابد و نیز هفده را چنان
یکتائی داد که یک فتیله همه را کشاده دهد و نیز چنان برساخت که یک فیل بآسانی کشد و آنرا
گجنال نامند بفتح کاف فارسی و سکون جیم و نون و الف و لام برخی را یک تنه آدم
برداشته چالش نماید و آنرا نرنال گویند بفتح نون و سکون را و نون و الف و لام بشایستگی
در قلمرو بخش فرمود و در خور هر صوبه بدانجا بازگذاشت و برای پیکار قلعه و آویزه کشتی و سزاوار
فیروزی رکاب که همراه باشد جدا گردانید شماره هرکدام تنگنای گفتار درگنجد همواره هنرمندان
نادره کار نو بنو بسازند خاصه گجنال و نرنال امرا و احدیان این کار بیشترک همواره برگیرند و علوفه پیاده
از چهارصد دام زیاده و از صد کم نیست

match

آئین بندوق

matchlocks

تفنگ را بسیار افراوان بسیل بدوده در ساخت و گشادن آن از یکتائیان روزگار چنان برسازند
که بدارو لبالب ساخته آتش دهند و از هم نگسلد بیشتر از چهار یک نیفزودی و نیز پیک و سندان
آهن همین ساختی و هر دو سوی به هنجار الف بلب پیوستی و برخی از دوربینی یکطرف برگزارند

وگزندها رسیدی خاصه در نخستین گیتی خدیو گزین روشی درمیان آورد آهن بهین ساخته را
طومار آسا به اریب در پیچید چنانکه در هر پیچ درازتر گردد لب بلب ننهند بل از یکدگر بگذرانند
و پایه پایه بآتش پخته سازند و نیز آهن پارچها را پخته بمیلی درکشند و سوراخ شود و از سه
یا چهار فراهم آید و خرد بدو بیشتر دراز نزدیک بدو گز باشد و خرد یک گز و چهاریک و اورا
دمانک گویند بفتح دال و میم و الف و فتح نون و سکون کاف فنداق او روشی دیگر
سازند و نیز از کارآگهی کشور خدیو چنان برساختند که بی فتیله و آتش باندک جنبش پایه افروزش
پذیرد و تیر کشاد یابد و بسا تیر را چنان سازند که کار شمشیر کند و از فروغ بینش شاهی فراوان
استاد چهره برافروخت خاصه استاد کبیر و حسین آهن گر آهن در پختگی نیمه کاسته گردد چون از وی
تفنگ انجام پذیرد بی آنکه ته پیوند دو قدر هر دو نقش کنند و مرتبه شماره او را هندسه بر کنند
درین هنگام دول نامند بفتح دال هندی و سکون واو و لام آگاه به نظر همایون آورند
و ترتیب در شبستان اقبال سازند و همان منزلت برای ظرفان برآرند و درین هنگام زن تیر
قرار یابد و باندازه آن کشادگی شگاف صورت گیرد و در دراز از بیست و پنج تانک نیفزاید
و در خرد از پانزده نگذرد و بدین سنگینی جز گیتی خداوند کم کسی دلیری نماید و چون پرخوی
انجام گیرد بار دوم بمشکوی اقبال فرستند و بترتیب بازدارند و بهمان طریق برآورند
و بحکم والا ته او را ببندند و بکهنه فنداقی درآورند و سوم حصه پر ساخته آتش در دهند اگر تراوشی
نکند و خوب برآید به پیشگاه حضور برند و حکم تیر راست ساختن شود و کاردانان همان طور
بفنداقی درکشیده عیار گیرند اگر در رفتار کجی باشد گرم کنند و بچوبی درآورده راست
سازند و در حضور بسوهانگر سپارند او بیرون را بطرحهائیکه فرمایش رود
بیاراید و سپس در پیشگاه پرده چوب و روش فنداقی قرار گیرد و درین هنگام

فنداق بالضم چوبیکه دال بندوق را دروی نهند بهندی کنده گویند

جهت

چند چیز نقش پذیرد وزن پخته و خام که پیشین نگاشته نموده است جای آهن کارگر
جای ساخت سال مه هندسه دیگر گاه از انگاره‌های بی ترتیب یکی را برگزینند و فرمایش
انجام شود پس پایه دیگر یابد و سپس آورده راست کردن ماشه و گز و پرگز و جز آن جواب گیرند
چون فرموده طراز کردار یابد فرمان عیار گرفتن دیگر بار شود و چون درست برآید او را در پیش
پرده بار سوم بجرم سر اسپارند درین هنگام ساده نامند پنج تیر بدو همراه رود گیتی خداوند چهار بار
بآیینی که قرار یافته اندازد و با یک تیر بیرون فرستد درین زمان رنگ بندوق و فنداق
قرار گیرد و از نه پایه رنگ یکی در فنداق قرار یابد و از فزونی طلا و لاجورد فراوان تفاوت
برخیزد و بندوق را رنگ تنها باشد و در نیم رتبه رنگین نامند بهمان دستور پانج تیر بار چهارم
بیرون سپرده آید و کشور خدای چهار بار اندازد و با تیر پنجم بیرون فرستد و چون ده رنگین نظام
گیرد حکم عالی نفاذ یابد که آغاز [butt end] و انجام [mouth] بندوق را طلاآمود سازند و ساخته بآیین
پیش‌نشینان قدسی سپارند و چون ده چنین منتظم گردد به چیله‌ها [slaves] حواله شود

آیین برغو ساختن

پیشتر آدمی سخت بازو بتازه‌هنین آلات فراوان رنج بردی تا لختی صفا پذیرفتی جهان آرا
از دیده وری چرخی اختراع فرمود که بگردش یک گاو شانزده بندوق در کمتر
زمانے صافی درون گردد برای آگهی این صورت را برنوشت ⁂

پایه‌های بندوق

در کارخانه خاصه ساخته باشند یا خریده یا پیشکشی و هر کدام دراز و کوتاه و هر یک ساده
و رنگین و کوفت کار گیتی خداوند از میان هزاران صد و پنج [105] را خاصه گردانیده دوازده [12]
بنام پایه‌ها پس از یازده ماه نوبت یکی رسد و سی [30] هفته پس از هفته فرزی رود و دیگری آید

وسی و دو شصتی روزها و هر روزی یکی وسی و یک کوتل و چندی بیست و هشت بود هر گاه

از پیشین بخرج رود ازین چاره کمی بر سازند بیشی و پسی بدینگونه تا هفته ایام کوتل ساده

رنگین کوفت کار که حواله چیله نشده با کوفت کار چیله سپرده در از چیده پیشکش یا خریده و مانک چیده پیشکش یا

خریده چیده چیده از هر دو همگی خاصگیان از هفت بخش ساخته پانزده پانزده را کشنک باشد

و چیلها آماده دارند یکشنبه دو از اول چهار از دوم پنج از سوم چهار از چهارم دو شنبه سه شنبه

چهارشنبه برین نمط پنجشنبه اول و دوم موافق از سوم چهار از چهارم پنج جمعه از اول یک از

دوم پنج از سوم چهار از چهارم پنج شنبه تا آئین او کز همواره بجهت بر ساختن خاصگیان که

بخرج روند پنج پایه دیگر بنهاده اند نیم کوتل چهار ده یا و کوتل یعنی چهار یک هفت نیم یا دو یعنی

هشت یک چهار شش مانک نصف هشت یک و دو سه مانک ربع هشت یکیک هر گاه

از کوتل بخرج رود از نیم کوتل بر نهند و همچنین یکی پس از دیگری بجائی نشینند و پسین را چاره از

گزیدهای خریده همواره صد و یک بندوق در مشکوی دولت نگاه دارند بدین نمط غره ماه ا لهی

یازده بندوق بخدمت پذیران شبستان اقبال سپارند یکیک از بندوق های ماه و هفته ایام

و کوتل و ساده و رنگین و کوفتکار که بچیله سپرده اند و کوفت کار چیلگان و از چیده

و مانک چیده چیده روز دیگر جز بندوق ماه بهمان ترتیب حواله کنند و در ده روز بدان شماره

بآن خلوتگاه انس روانه سازند که بآن خدیو تیر اندازی فرماید چون یکیک بار بدین سعادت

رسند باز از سر گیرند و هر کدام را چون چهار بار شود بیرون فرستند و بترتیب از هر قسم عوض

دران گزارند و چون آغاز ماه شود بندوق ماه رفته که سر بود آخرین همه قرار گیرد و بندوق

ماه حال صدر نشین آید و آئین چنان ست که تفنگچیان شکار خاصه را که به بندوق

جز آن باشد رقم پذیر گردانند چنانچه به بندوق سنگرام که سرآمد خاصگیانست

و مانک بندوق کوتاه که در زبان حال بدماک گویند ۱۲

شنبه

first-day of the month

و به فروردین ماه الٰهی مخصوص یک هزار و نوزده جاندار تفنگدار فرموده اند

آئین ماهواره بند وقچی

شهریار دانا دل علوفه میرده را چهار گونه ساخت سیصد دام دویست و هشتاد دویست و هفتاد دویست و شصت و دیگر آنرا پنجگونه و هر یک راسه اول اول دویست و پنجاه دام دوم اول دویست و چهل سوم اول دویست و سی اول دوم دویست و بیست اوسط دویست و ده ادنی دویست اول سوم صد و نود دوم صد و هشتاد سوم صد و هفتاد اول چهارم صد و شصت میانه صد و پنجاه فروتر صد و چهل اول پنجم صد و سی اوسط صد و بیست ادنی صد و ده

آئین فیلخانه

این شگرف جانور در تنومندی و استواری کوه آسا و در دلیری و جان شکری شیر کردار در شکوه افزائی و کشورکشائی سترگ نبرد و در آبادی سپاه و بالک و الادست آویز شناسندگان هندی بوم گزیده را برابر پانصد سوار برشمارند و همعنانی دلیران تیرانداز یکتنه کار هزاران کند و تند خوئی و سبک عنانی چون تازی بارگی و در فرمان پذیری و رموزدانی بسان زیرک مردم در شورش مستی و آشوب کینه وری از هردمی بیشتر بباده گزندی نرساند با آنکه دستمایه گرفتاری بیگر دد و بجز فیلان درنیاویزد و در خور مالش نداند و از حق شناسی تیماردار خود را نیازارد همواره خاکبازی کند و در سواری از آن بازماند فیلی در شورش مستی سهمسر خود آویزه و شت خرد سالی پیش پای او در رسید از مهربانی بخرطوم برگرفته یک سو برنهاد و جنگ از سر گرفت و در وقت مستی چون از بند رهائی یابد و هنگامه خودسری آراید هیچ یک را زهره آن نبود که پیرامون گردد کاردان پردل بر ماده فیل سوار شده نزدیک رود و آنرا پای بند کند بسا ماده در سوگواری از خورد و آشام بازماند و در غم فرو شود گوناگون

آموزش پذیرد و اصول راگ که جز موسیقی شناس بدان راه نیابد فرا یاد گیرد و اعضا را بدان نمط
جنبش دهد و بروشها براید و کمان کشیدن و تیر انداختن و افتاده را برگرفته بفیلبان
دادن خو کند رسم آنست که دانه بگاه پیچیده بخورش دهند با بشارت پاسبان بگوشه دهن
نگاه دارد و در تنهائی برآورده سپارد و پستان [teats] [wombs] و زادگاه او بسان آدمی و طوطی است
گرد زبان و خایه [testicles] پیدائی ندارد آب از درون شکم بخرطوم کشد و بر خود افشاند و بوی ناخوش
نخیزد گاه خورده را روز دیگر بیرون آورد و دگرگون نشود آن را و یک لک روپیه تا صد باشد
و پنجهزاری بسیار پیدائی گیرد و ده هزاری نیز یافته شود و چهار گونه بود یکی بهدر بفتح باو
های خفی و فتح دال هندی مشدد و در اتناسب اعضا افراخته سر کشاده سینه بزرگ گوش
دراز دم دلیر و رنج کش باشد و از پیشانی او مهره چون بزرگ مروارید برآورند و بهندی زبان
گج موتی گویند بفتح کاف فارسی و سکون جیم و ضم مجهول میم و سکون واو و کسر تای
فوقانی و سکون یای تحتانی خاصیتها برگزارند مند بفتح میم و نون خفی و دال سیاه فام
زرد چشم برابر تهیگاه دراز آلت [penis] بس شوخ و ناهنجار باشد مرگ بکسر میم و سکون را و
کاف فارسی سفید اندام خال دار جسم او آمیخته بسرخی و زردی و سیاهی و سفیدی همر
بکسر میم و سکون را خرد سر تا بسانی فرمان پذیرد آزادی پسندد و هراسان و آمیزه یکدیگر
نامها برگیرند و خاصیتها پدید آرد و فام او از سه برنگ زرد و سفید سیاه و آمیخته این دو رنگ
و بملاحظه ست رج تم که شرح آن گزارده آید نیز سه قسم بر سازند فراوان ست
بس هشیار متناسب اعضا نیک منظر باندازه خورد و فرمان پذیرد و بمباده کمتر گراید دراز
زندگی باشد پیش رج تیز نظر هیبت افزا دلاور شوخ کردار تند رو بسیار خور افزون تم
خودسر تباه کار فراوان خواب و خور بشیر در هیژده ماه قمری برآید تا سه ماه مایه نر و ماده آمیزد

وبسان سیماب در جنبش بود تا پنجم آرامش گیرد ولختی بقوام آید تا هفتم نیک بربندد
وتا هشتم تابش افزاید تا یازدهم پیکر برگیرد و دوازدهم رگ و استخوان وناخن وموی پدید آید
سیزدهم نرمی وسادگی چهره افروزد تا پانزدهم جان درآید اگر بار ور را نیرو افزاید از نر بازگوید
وناتوانی از ماده در شانزدهم بکمال رسد وبهوش گراید وهفدهم آهنگ برون شدن
افتد هژدهم از تنگنای شکم برآید وبرخی گویند در نخستین مایه بربندد ودوم چشم وگوش وبینی و
ودهن وزبان هستی پذیرد وسوم دیگر اعضا پدید آید چهارم در بزرگی واستواری برآغازد پنجم
جانور گردد ششم شناسائی برافروزد هفتم تمیز افزاید هشتم احتمال افتادن باشد در نهم ودهم
ویازدهم ببالد دوازدهم برون آید آن نر وماده هر کرا مایه افزون آن شود وبرابر خنثی
نر در پهلوی راست بوده وماده در چپ وخنثی درمیان بیشتر سرخی که پس آن آبستن شود
دوازده روز باشد ودران هنگام شگفتگی نماید بآب وخاک بازی کند وگوش ودم بردارد
واز نر کمتر جدا شود وخود را بدو بساید وبدندان او سر فرونهاده بایستد وپیشاب سرگین او
بو کند ونزد او دیگر ماده را دیدن نیارد وتبا از آمیزه نر بستوه آمده تن درندهد وبزور
کاربند آید دیگر ماده با واهی او در رسیده رهائی بخشد پیشینیان از خانگی نتاج برگرفته
ونافرخ انگاشتی بفرمان گیتی خدیو گزین نژاد برگرفتند وآن خوردک از دلها برخاست بیشتر
یکتا برآید ودو نیز آورد تا پنج سال بشیر در سازد پس برستنی پردازد ودران هنگام اورا
بال گویند بباء والف ولام ودو ساله را پوت بضم بای فارسی وسکون واو وتای
فوقانی وبیست ساله را بک بکسر با وفتح کاف مشدد وسی ساله را کلبه بفتح کاف
وسکون لام وفتح با وهای مکتوب ودر هرسنی حالتی پدید آید ونامی برگیرد ودر شصت سالگی
بکمال رسد سر بسان دو نیمه گوی باشد گوش بسان غله افشان وچشم اگر بسفیدی

female

له بالف
دواو والف
بتازی مخفف
آوازست
یا علامت
اضافت ۱۲

خنث
hrodite

ماده نتاج
بالفتح زاده ۱۲
منتخب

خلجان خاطر ووسواس - ع

nna fans.

Swelling

وزردی وسیاهی وسرخی آمیخته بود نشان شایستگی باشد پیشانی هموار باید بی برآمدگی
وچنین خرطوم مینی اوست لیکن بس دراز چنانچه بر زمین رسد وخورش بدو گرفته بدهن
برد و آب را بدان درکشیده بدرون اندازد و دندان او شهره شانزده درون دهن
نیمه بالا و نیمه پائین و دو برون بیشتر یک گزی وافزون نیز بود گرد آمدار وبس سطبر شود و
سفید رنگ باشد وشاخ نیز برگزارند و هست اندکی بلندی گرای برخی را برخی چهار نیز
نشان دهند و برای فزونی کار وزیبائی لختی ببرند و باز ببالد و برخی را هر ساله ولیکن دو ساله
وهشتاد ساله را بدین بپسندند و نشان گزیدگی آنکه هشت دست بلندی او بود و نه درازا
و ده دور شکم و پشت آزین بزرگتر را بس نیکو پندارند و نه عضو اگر بر زمین رسد بس شایسته
پندارند دست پا خرطوم دندان قضیب دم بر پیشانی سفید خالها بس فراخ و سطبری
گردن حسن افزا و دراز موی بر گوش و پیرامن آن ارجمند برخی در زمستان و چندی تابستان
و گروهی هنگام بارش جوش مستی زند و شگرف کارها پدید آید خانه بر اندازد و سنگین دیوار
بر افگند سوار را با اسپ بخرطوم درکشد و تندی و دلیری فراوان تفاوت و دو آزمیان
دو شقیقه یا یکی سیاه آب تیز بو تراود و شامه تاب بویائی ندارد و سفید رنگ سرخی آمیز
نیز بود و در هر دو شقیقه تا دوازده سوراخ برگزارند و از آن نیز تراوش کند آنکه زود هشیار
بود فراوان بر تراود و دراز دیر بهوش قطره قطره فرو چکد پیش از تراویدن شورش پدید آید
و بس خوشنما بود و آنرا انفتی نامند بفتح تای فوقانی وسکون نا و کسر تای فوقانی وسکون
یای تحتانی و سمر هری نیز گویند بفتح سین وسکون را و فتح ها و کسر را وسکون یای تحتانی
و اگر فراتر که از شقیقه برون آید سینکا ڈهال خوانند بکسر سین وسکون یای تحتانی
و نون خفی و کاف فارسی و الف و فتح دال هندی و های خفی و الف و لام و چون

از هر سه چار وانه گردد فیل را تل چو زنامند بفتح تای فوقانی وسکون لام وضم مجهول جیم
وسکون واو وزا و درین هنگام برخی سجانذار خاص یارستش نمایند چون آدمی و اسپ
وجز آن وچندی باهمه جانور در هندی نامها برگزارده اند سهتدر در میزان و عقرب مند در بها
مرگ در قوس وجدی مَر در همه موسم مست شود و فیلبان نیز از دارو مستی آورد و ازین رو
گاه فیل گزند یابد و برخی گزیده فیل از اوای آویزش بمستی گراید و بسا هنگام از شگفتگی
مست شود چنانچه فیل گج مکت خاصگی بشنیدن آواز طبل شاهی بتحرمی درآید و تراوش
مستی کند بیشتر در سی سالگی این جوشش برزند و گاه در بیست پنج سالگی و مستی بسالها نیز
کشد چنانچه برخی خاصگیان تا پنج سال بر یک نمط بدین نشار باشند و بیشتر بر نر جوشد
و خاک افشانی و جویائی ماده بیشتر کند و در لا و گل بودن و خویشتن را بدان اندودن
دوست دارد و در میانه حال مستی خشمناک بود و خمیازه بسیار کشد و خواب کم کند و آخرها
دانه نخورد و از بند پا آزرده شود و آزادگی خواهد و همواره بر خروشد عمر طبعی او آدم آسا
صد و بیست سال و فراوان نام دارد چون هستی و گج و پیل و هاتهی و جز آن و از تیسا
کارشناسان بس جوهر افزاید و بسا ارزنده صد روپیه در کمتر زمانی بده هزار رسد و دانش گزینان
هندی نژاد بر آنکه هر کدام از هشت جهت عالم یکی از قدسی نقوش در پیکر فیل پاسبانی نماید
و شگرف داستانها برگزارند بدین نامها در خاور ایراوت بفتح همزه وسکون یای تحتانی
و را و الف و فتح واو و تای فوقانی میان او و جنوب پنڈریک بضم بای فارسی
و نون خفی و فتح دال هندی و کسر را و سکون یای تحتانی و فتح کاف جنوب باهمن بالف
و فتح میم و نون میان او و مغرب کمد بضم کاف و میم و فتح دال در باختر انجن بفتح همزه
و نون خفی و فتح جیم و نون میان او و شمال پهپدنت بضم بای فارسی و سکون ها

و فتح بای فارسی و دال و نون خفی و فتح تای فوقانی شمال ستاره بهبوهم بسین و الف
و سکون را و فتح با و بای مکتوب و ضم با و بای خفی و سکون واو و فتح میم میان آدم و مشرق
سپهر تیک بضم سین و سکون بای فارسی و فتح را و کسر تای فوقانی و سکون یای تحتانی
و فتح کاف و در برآمد کارها بهر یکی افسونها برخوانند و نیایشگری نمایند و چنان برگزارند هر فیلی
که در عالم است از نژاد یکی از ینهاست چنانکه سفید پوست و مو از نخستین برشمارند و اگر
بزرگ سر و درازمو و خشمناک و مردانه باشد و پلکهای چشم گشاده نگاه کند از دوم شماره کنند
و اگر خوش سخنی و خوب دیدار و سیاه فام و میان پشت بلند از سوم اندیشند و اگر بلند قامت
سرخ چشم سیه و سرخی آمیز بود شوخ و آگاه و کوتاه مو از چهارم انگارند و اگر سیاه درخشنده بود
و یک دندان درازتر و سینه و شکم سفید و دست دراز و لب سطبر از پنجم شناسند و اگر مهیب و رگها
برآمده بود و سر و پشت و گوشها خرد و خرطوم دراز از ششم پندارند و اگر نازک بدن سرخ چشم
و دراز خرطوم از هفتم برگویند و اگر ازین هفت گونه صفات بهره داشته باشد از هشتم خیال کنند
و نیز هشت گونه شمرند اگر پوست او چین زده نبود و بسیار نشود و وقارمند و در بهار و نگرداند
و بگونه شت نگراید و بشایسته خورشها خوشوقت گردد آنرا دیو مزاج گویند و اگر شایسته
خاصیتهای فیل پدیدار گردد و فراوان آگهی ورزد و سر و گوش و خرطوم و دست و پا
و دم را جنبش درآورد و بی اشارت نیازارد آنرا گندهرپ مزاج خوانند و اگر خشمناک
باشد و باشتها خورد و در آب بودن دوست دارد آنرا برهمن مزاج دانند و هر که فراوان نیرومند
و خوشحال و آویزش دوست و شوخی افزا مزاج کهتری برگویند و اگر پست قد و فرامشکار
و شوخ در کار خویش و کاهل منش بکار خداوند و بزبون خورش گراینده و بهر فصل جنبجو
شود در مزاج شناسند و اگر دراز مستی و فریب کار و جان شکر و بیراهه بود مزاج بازخوانند

سلاح قراول یعنی پیشروان لشکر یعنی سپاهی و تفنگ انداز نزد دین زمانه مستعمل و اینجا معنی اول مراد اند

و اگر کجرو و گمراه بود و خویشتن رست وانماید مشاج مزاج برشمرند و اگر دور آورد و دیر رو
و آدم آزاری و شب گردی را دوست دارد و میرچ مزاج انگارند در گزارش این
داستان بزرگ نامها نگاشته اند و گوناگون بیماری و اسباب و چاره سازی آن برگزارده
در صوبه دار الخلافه آگره در جنگل بیاوان و نرور تا برار و در صوبه الهاباس در حدود پتنه و گهورا گهات
و رتن پور و نندن پور و سرگجه و بستره و در صوبه مالوه هندیه و اچهود و چندیری و سنتواس
و بیجاگده و رایسین و هوشنگاباد و گده و هریاگده و از صوبه بهار در نواحی رهتاس و جهارکهند
و در صوبه بنگاله در اودیسه و ساتگانو فراوان و بهترین فیل پتنه است و گله فیل را بزبان هندی
سهن گویند بفتح سین و سکون ها و نون و آن بتفاوت باشد به هزار هم کشند و در صحرا به نهایت
هوشمندی بکار برند بزمستان و تابستان جای درخور بگزینند و درخت را از نزدیک خوابگاه
بشکنند و برای نشاط و چرا و آب راه دراز در نوردند و در رفتن یکی بآئین قراولی پیش پیش
دیدبانی نماید و بیشتر ماده سالخورده بود و چون بخواب روند هر چهار سو چهار ماده فیل بر گذارند
و نوبت بنوبت پاسبانی کنند و چون بزاید تا سه چهار روز نوزاد را بخرطوم برداشته بر پشت
گیرد و گاه فراز دندان و نر آمده و بیمار را از رستنیها دوا برسازند و برگرد او فراهم آیند و چون
دستگیر گروه ماده فیلان دام بگسلند و فیلبان را فرو آورند و چون فیل بچه در دام افتد
کمینگاه جویند و جائیکه بازداشته باشند شبانگاه رسیده خلاص سازند و آن مردم را پایمال
گردانند و گاه مادر آن یک تنه بآهستگی آید و به نیروی نمایشها بیرون برد افسر خدیو فرمود
در راه فیل بچه صحرائی بچاه افتاده بود چون شب درآمد به برآوردن آن نپرداختیم بامدادان
چون بر سر آن رفته شد روشن گشت که وحشی فیلان چاه را بهیمه و گاه انباشته او را برآوردند
و نیز ماده فیلی حیله آرا شد و چنان فرا نمود که رمقی بیش نمانده است آزاد گذاشته پیشتر شتافتیم

فیل بیمار را ...

قراول ... یعنی پیش ... و تفنگ انداز نزد این زمانه مستعمل و اینجا معنی اول مراد است ۱۲

وهنگام بازگشتن که شب درآمده بود نشانی ازان نیافتیم ایاز نام که از خاصگیان بود
با فیلبان دشمنی داشت وهمواره در کمین بود بشبی آنرا در خواب یافت دراز چوبی بدست آورده
دستار از سر برگرفت وموی سر پیچیده درکشید واز هم گذرانید آگهی داستان فیل فراوانست
وبگفت درنگنجد وشنونده را باور کم افتد آورنگ نشینان دل بدو سپارند ودر فراهم آوردن
آن فراوان جستجو روند وتیمارداران اعتبار یابند وشناسندگان را پایگاهی پدید آید فرومایگان
بدگوهر را دستمایه خیره روئی بدست افتد وتبه کاران بدکیش بر فراز ستمگری برآیند چاره گری
آن فرمانروایان بآسانی نیارستند ونه دل از خواهش برگرفته کشورخدای از نیرنگی
ایزدی تائید با فزونی شغل وانبوهی این کوه پیکران نادره کار نخوت اندوزان فرومایه را
در تکاپوی سعادت پژوهی دارد وبشایسته آئینها گزیده آرامشی بخشید نخست لخت لخت
برساخته بدار وغگان انصاف منش سپرد وبرخی را بخاصه شریفه منسوب گردانید

مراتب فیل

خدیو عالم از فروغ دیده وری هفت گونه برساخت مست [1] شیرگیر [2] ساده [3] منجهوله
بفتح میم ونون خفی وضم مجهول جیم وهای خفی وسکون واو وفتح لام وهای مکتوب
کرهه بفتح کاف وسکون را وفتح ها وهای مکتوب پهندرکیه بفتح بای
فارسی وهای خفی ونون پنهان وضم دال هندی ورا وکسر کاف وفتح یای تحتانی
وهای مکتوب موکل بضم مجهول میم وسکون واو وفتح کاف ولام چون باده جوانی در سر
گشته ونشاء خاص در سر افتاد وشگرف نیرو افزاید نخستین نام برگیرد دوم نورسی ست از
آوازه رسیدگی بکیده و یار نشانی برد هد وپیوسته سرخوشی نماید سوم کار پرواز نیست ودر یک ان پایه
چهارم فروتر از و پنجم خرد تر از و ششم لختی ازان کوچک هفتم خردسالی که سواری نیز نتابد وبهر کی را

سه گونه بر ساخت بزرگ و میانه و خرد و سی و نُه نوع و هر کدام را خوراکی در خور فراگرفت

آئین خوراک

از دیرباز اندازهٔ پایه شناسی درمیان نبود و در خورش فراوان خواسته بناهنجاری میرفت چون اورنگ نشین اقبال لختی پرده بر داشته با سودگی جهانیان پرداخت شرف نگهی بکار رفت و شگرف آئینها چهره برافروخت مست بزرگ دو من و بست و چهار سیر میانه دو من و نوزده سیر خرد دو من و چهارده سیر شیرگیر بزرگ دو من و نه سیر میانه دو من و چهار سیر خرد یکمن و سی و نه سیر ساده بزرگ یک من و سی و چهار سیر میانه یک من و بیست و نه سیر خرد یک من و بیست و چهار سیر منجھوله بزرگ یک من بیست و دو سیر میانه یک من و بیست سیر خرد یک من و هژده سیر کرهه بزرگ یک من و چهارده سیر میانه یک من و نه سیر خرد یک من و چهار سیر پھندرکیه بزرگ یک من میانه سی و شش سیر خرد سی و دو سیر موکل بزرگ بیست و شش سیر میانه بیست و چهار سیر سوم بیست و دو چهارم بیست پنجم هژده ششم شانزده هفتم چهارده هشتم دوازده نهم ده دهم هشت تا ده فیل را چهار قسم گردانید کلان میانه خرد موکل و هر یک از دو لخت نخستین را بر سه گونه و سوم را بر چهار و چهارم را بر نه کلان کلان یکمن و بیست و دو سیر میانه یک من و هژده سیر خرد یک من و چهارده سیر میانه کلان یکمن و ده سیر میانه یکمن و شش سیر خرد یکمن و دو سیر خرد کلان سی و هفت میانه سی و دو سیر خرد بیست و هفت سیر خرد خرد بیست و دو سیر موکل اول بست و دو دوم بیست سوم هژده چهارم شانزده پنجم چهارده ششم دوازده هفتم ده هشتم هشت نهم شش

آئین خدمتگزاران

مست پنج و نیم نفر مهاوت بفتح میم و ها و الف و فتح واو و سکون تای فوقانی

جدول تطبیق اوزان

وزن اکبری: من	وزن اکبری: سیر	وزن حال: من	وزن حال: سیر
۲	۲۴	۱	۲۶ [illegible]
۲	۱۹	۱	۶/۱۰۲۴
۲	۱۴	۱	۲۱
۲	۹	۱	۱۸ [illegible]
۲	۴	۱	۱۲ [illegible]
۱	۲۹	۱	۵
۱	۲۴	۱	۱۰ [illegible]
۱	۲۲	۱	[illegible]
۱	۲۰	×	۳۹ [illegible]
۱	۱۸	×	۳۷ [illegible]
۱	۱۴	×	۳۵
۱	۱۰	×	۳۲ [illegible]
۱	۹	×	۳۲
۱	۶	×	۳۰
۱	۴	×	۲۸ [illegible]
۱	۲	×	۲۶ [illegible]
۱	×	×	۲۶ [illegible]
×	۳۸	×	۲۴ [illegible]
×	۳۶	×	۲۳ [illegible]
×	۳۲	×	۲۱
×	۲۸	×	۱۷ [illegible]
×	۲۶	×	۱۶ [illegible]
×	۲۴	×	۱۵
×	۲۲	×	۱۲ [illegible]
×	۲۰	×	۱۲
×	۱۶	×	۱۰
×	۱۴	×	۹ [illegible]
×	۱۴	×	۹
×	۱۲	×	[illegible]
×	۱۰	×	۶ [illegible]
×	۸	×	۵
×	۶	×	۳ [illegible]

بر فراز گردن نشیند و این شگرف جانور را بکار در آرد و نیک و بد بشناسد و در مادره
یا در افتد ماهواره دویست دام و اگر کهر باشد بضم کاف و هاى خفى و فتح تاى هندى یا ها
و سکون را الیبی بد کردار و فرود آرنده فیلبان ماهواره دویست و بیست و چهار بهوئی
بضم مجهول با و هاى خفى و سکون واو و کسر همزه و سکون یاى تحتانى تبسیرین گاه بر نشیند و
در آویزه و تیز روی دستیاری کند و بسا کار نخستین نیز بسازد صد و ده دام باید میٹهه
بکسر مجهول میم و سکون یاى تحتانى و فتح تاى فوقانى هندى و هاى خفى گاه آورد و دویست
و گشاد و خبر آن باید کند سه و نیم مقرر و در خبر دسته هر یک او در هر قسم در رکاب چهار دام
روزینه و در غیر آن سه و نیم شیر گیر پنج نفر ماهیانه مهاوت صد و هشتاد دام بهوئی صد
میٹهه پیشین و دستور ساده چهار و نیم مهاوت صد و شصت بهوئی نود و دو و نیم میٹهه
منجهوله چهار مهاوت صد و چهل بهوئی هشتاد و دو میٹهه کرهه سه و نیم مهاوت صد و بیست
بهوئی هشتاد و یک و نیم میٹهه پهندرکیه دو مهاوت صد و یک میٹهه موکل فرو مهاوت
پنجاه و یک میٹهه و ماده فیل کلان چهار مهاوت صد بهوئی شصت دو میٹهه میانه سه و نیم
مهاوت هشتاد بهوئی پنجاه و یک و نیم میٹهه خرد دو مهاوت شصت و یک میٹهه موکل
دو مهاوت پنجاه و یک میٹهه فوجدار از شهریار جهان آرا ده و بیست بیست سی سی بکی از
کاروانان بستهپار و فیلان را حلقه گویند و او را فوجدار در فرهی و هنرآموزی و دلیری و
پایرجائی هنگام آتش افروزی و توپ اندازی نگاهبوی نماید و نیک و بد را از و باز پرسند
هر که را صدی یا زیاده کنند بیست و پنج تاسی نامزد او شود فوجداران دیگر از بیستی و ده باشی را
سپرد او سازند و این سلسله از ده باشی تا هزاری باشد علوفه زیاده از صدی متفاوت بود
بسا پایه امارت نیز رسیده اند و صدی دو اسپ داغ نماید بیستی اول سی روپیه

دوم بیست و پنج سوم بیست وده باشی اول بیست دوم شانزده سوم دوازده لیکن بیستی
وده باشی یک اسپ داغ نموده در جرگه احدیان باشند فوجدارانی که خاصه ایشان سی یا بیست و پنج
باشد ماهیانه مهاوت و بهوئی یک فیل را که برای سواری گزیده باشد خود سرانجام نماید و گروهی
که بیست یا ده دارند علوفه مهاوت آن خود بدهند چنان خیال بوالگاهی از کاردانی بدین خدمت گزین نمایند
بسند نگه و بهرکی از زمام حلقها سپر و دیدبانی فرموده و خورش از سرکار والا تنخواه نموده شایسته نویسنده درست قلم
حدبکار با شراف این کارخانه نامزد شد که سررشته خرج و دخل آئینهای مقرر را پاس دارد و چنانچه گزارش یابد بنظر درآورد

آئین رخت

دهرنه بفتح دال و های خفی و سکون را و فتح نون و های ملفوظ شترگ زنجیریست آهنی و از
زر و سیم نیز بسازند شصت حلقه طولانی که هر یک ثلث سیری بود سرانجام یابد و با اندازه
نیروی فیل درازا و سطبری تفاوت رود یک سر آن بزمین فرو برند یا بستونی استوار کنند
و دیگر سو پای چپ ابر بندند پیشتر بدست می آویختند و زوری بسینه میرسید خدیو عالم آنرا
برانداخت آندو بهمزه و الف و نون خفی و ضم دال و سکون واو سلسله ایست هر دو دست را
از دو بند بهند ازان رو که فیل را بسیار آزار و گیتی دیدند و ندیدان نگه ایدبیری بکسر مجهول با و سکون
یای تحتانی و کسر را و سکون یای تحتانی سلسله ایست دو پای فیل بدو بربندند بلند بفتح با
و لام و نون خفی و دال پای بند است مخترع شاهنشاهی بدو آمد شد نماید لیکن دویدن نیارد
گدهبیری بفتح کاف فارسی و دال مشدد و سکون های آن دو مانند پای فیل زور آور
با رفتار برافزاید لوه لنگر بضم مجهول لام و سکون واو و ها و فتح لام و نون خفی و فتح کاف
فارسی و سکون را دراز زنجیریست در خور فیل یک سر بدست راست بندند و دیگر بکنده یک گزی
استوار سازند و آنرا فیلبانان نیز با خود دارد هنگام تیزی و بدخوئی که از فرمان پذیری برون رود

اندازند و نوشته در بخارا پاره چوب گران وزن را گویند که بقدر یک گز باشد و زنجیر فیل را در آن استوار و نصب کنند ۱۲

آنرا فرو اندازد زنجیر در پیچیده کنده بیازارد ناگزیر بازایستد گیتی خداوند بسروی کار آورد
جا نهاد برآسود و کاخ و دیوار را پاسبانی شد چرخی ختی نی هست میانه سوراخ بدرازی نیم گز
دو طسوج به پی در گرفته و درمیان کلین پرده و هر دو سو باروت آمود و هر دو جانب فتیله
گزارند و بکاغذ در پیچند و چوبی از آن سوراخ صلیب وار برگذرانند و آن دستآویز باشد
چون آتش درگیرد و بگردش درآید و آواز بیمناک دهد دلیر پیاده بدست گرفته فراپیش وارد
و از بارش همسر و جز آن باز ماند بیشتر در جدا کردن فیلان جنگی آتش افروختی و فراوان رنج بردی
و کمتر سودمند آمدی گیتی خداوند اختراع فرمود و جهانی بآسایش در شد اندهیاری
بفتح همزه و نون خفی و کسر دال و هاء خفی و یای تحتانی و الف و کسر را و سکون یای تحتانی
تاریکی گیتی خداوند اجیالی نام نهاد بضم همزه و سکون جیم و یای تحتانی و الف و کسر لام
و یای تحتانی روشنی کرپاسی ست چهار گوشه یک و نیم گزی و افزون از زربفت مخمل
و جز آن نیز بسازند و سر آن بکلاوه بسته هنگام تندخوئی فرو هلند و از دیدن باز مانند بسیاری
رهائی یابند و بسا در شورش خشمناکی از پیش رو گیسو میشد خدیو عالم سه زنگوله در پایان آن
آویخت و نقش ناتمامی بزدود کلاوه بکسر کاف و لام و الف و فتح واو و هاء ملفوظ بافته
ریسمانی ست چندتا که تنگی فراهم آرند به پهنائی هشت انگشت و درازا یک و نیم گز هر سو
بحلقه درآورده بگاو بر بندند فیلبانان دو پای خویش بدو آویخته برنشینند و البتین چرمین
نیز شود و برخی آهنین تیغچه های سرتیز در آویزند و بدکردار فیل از جنبش سر فیلبان نتواند فرو
آورد دلهی بضم دال و سکون لام و کسر های فوقانی هندی و های خفی و سکون یای تحتانی
پنج گزی طنابیست بگنگی عصا فراز کلاوه پیوندند استواری افزاید گشار بفتح کاف
نون و الف و را آنچه ایست سرتیز نیم گزی بکلاوه آویزند و بن گوش را خراشیده

بتیزی و شورش درآورند دُور بضم مجهول دال هندی و سکون واو و راء کنده رسنی است از دم تا گلو بشایسته آئین بر بندند زیب افزاید و در جنبش ناهنجار دست آویز گردد و زیبا پیرایه بود در آویزند گدیله بفتح کاف فارسی و کسر مجهول دال و سکون یای تحتانی و فتح لام و هاء مکتوب تکیه ایست فراز پشت در زیر آن طناب دارند پشت از ریش نگاه دارد و آسودگی آورد گدوتی بضم کاف فارسی و فتح دال و سکون واو و کسر تای فوقانی هندی و سکون یای تحتانی برنجی زنجیر یست نزدیک دم آویزند و آنرا از آسیب طناب نگاهدارد و زینت افزاید پچوه بکسر بای فارسی و سکون جیم فارسی و فتح واو و هاء مکتوب ریسمانی بندیست بر سرین آویزند بهوبی بدو تکیه کند و در تیر اندازی یاور آید چوراسی بضم جیم فارسی و سکون واو و راء و الف و کسر سین و سکون یای تحتانی چند زنگوله را در ستواری بگیرند و بر رشته درکشیده پیش و پس بر بندند شکوه افزاید و زیبا فروزد پچهیٹ بکسر بای فارسی و کسر تای فوقانی هندی و فتح کاف و جیم فارسی و هاء خفی دو زنجیر یست به میان بر بندند و زنگی بدو بسته در زیر شکم آویزند خوبی و شکوه افزوده گردد بزرگ زنگهاست ش در هر دو پهلو و سه بکلاوه آویزند این را گهنتی خداوند بر افزود قطاس[1] بنجاه کما بیش بدندان و پیشانی و گلو و گردن آویزند سفید و سیاه و ابلق شکوه و زیب افزاید تیّا بفتح تای فوقانی هندی و یای تحتانی مشدد و الف پنج تنگه آهنی را که درازی هر کدام یک یکدست و پهنا چهار انگشت بحلقها پیوند بخشند و هر دو طرف دو زنجیر بدرازی یکیک گز یکی از فراز گوش و دیگری از پایان گذرانده بکلاوه استوار گردانند و میان جای نیز زنجیری بر آویزند و از سر گذرانده بکلاوه بر بندند و بر طرف عرضی فوقانی چهار میل آهنی خم گرفته بر گذارند و آهنین حلقها بر سر آن و قطاسها در آن جا گیرد و جانب تحتانی ثلثه زنجیر بد السان انجام گیرد و بس

و قلاده سته برای زیبایش بر دو سوی زین اسب بندند

چهار زنجیر دیگر بحلقه آویزند و تارا بسان نخستین حلقه بنا کردانند و دو دیگر بدندان استوار
سازند و بپایین حلقه سه زنجیر دیگر آویزه کنند و دو زنجیر را بگرد خرطوم بربندند و میانه را
واگذارند و دران حلقه قطاسها و دستها جا گیرد و این بر فراز ناصیه حسن افزود و رسیدگی
هیونان آورد پاکهر بپای فارسی و الف و فتح کاف و های خفی و سکون را برگستوان[له] آسا
از فولاد برسازند برای سر و خرطوم سلاحی جداگانه باشد گج جهنپ بفتح کاف فارسی
و سکون جیم و فتح جیم و های خفی و نون پنهان و بای فارسی پوششیست بر فراز پاکهر
آرایند شکوه زیاده سازد و از انافته سه تا یکجا کرده بر دوزند و بر فراز آن بندهای پهنا در آویزند
میگهه ڈنبر بکسر مجهول میم و سکون یای تحتانی و فتح کاف فارسی و های خفی و فتح دال
هندی و نون خفی و فتح بای مشدد و سکون را شامیانه ایست مخترع گیتی خدیو شکوه افزاید
و فیلبانان بسایه آسایش گیرد رنپهل بفتح را و سکون نون و کسر بای فارسی و فتح یای
تحتانی و لام ناصیه بندیست از زربفت و جز آن و بدان اورنگین فوطه‌ها و قطاسها
آویخته فرو هلند گیتیلی بفتح کاف فارسی و کسر تای فوقانی و سکون یای تحتانی و کسر لام
و سکون یای تحتانی پنج حلقه پیوند سه بر فراز دارند و دوی دیگر بر بالای آن بیاویزند
و ادای آن شکوه افزاید پای رنجن زنگوله چندیست بدانسان انکس بهمزه و الف و نون
خفی و ضم کاف و سکون سین جنگلک گیتی خدیو گجباگ نام نهاد بفتح کاف فارسی
و سکون جیم و با و الف و فتح کاف فارسی و های خفی نگاهداشتن و عنان کشیدن بدو باشد
گجبگه بفتح کاف فارسی و سکون جیم و دال هندی نیزه ایست که بجای سنان دو زبانه
آهنین باشد بهوئی برگیرد و فیل را از ناهنجاری باز دارد بنگری بفتح با و سکون نون
خفی و کاف فارسی و کسر را و سکون یای تحتانی از برنج و آهن حلقه چند برسازند و بدندان

[له] برگستوان بباء موحده مفتوح و را مهمله ساکن و کاف فارسی مضموم و تا ...

در کشند زینت دستواری افزاید جگاوٹ بفتح جیم وکاف فارسی والف وفتح واو وسکون
تای فوقانی گجنڈ آسا برابر یکدست تهوئی آن فیل را در کوشش آورد و تیزتر گرداند جهنده
بفتح جیم و های خفی و نون پنهان وفتح دال هندی و های مکتوب توغ آسا قطاسها
بر بندند و در کمر فیل بازگذارند داستان آرایش او بگفتار درنگنجد هر سال برای ست و
شیرگیر و ساده هفت بافته سن از هر یکی هشت نیم دام و چار گنده پشمینه که بهندی زبان
کمبل گویند بده دام و هشت چرم گاو و هر یکی هشت دام و بجهت منجهوله و کرهه
چهار اول و سه دوم و هفت سوم و برای سهندرکیه و موکل و ماده فیل نخستین
و ده دو مین و چهار سومین و از آبره و استر فراوز ساخته جل بر دوزند و هر یک نیم سیر
ریسمان سن برای دوختن مقرر در برابر یک من دانه ده سیر آهن برای زنجیر و جز آن
شماره گرد و بخداوند حلقه سپارند سیری بده دام و برابر هر پوست یک سیر روغن گنجد
منی به شصت دام و پنج سیر ریسمان پخته برای کلاوه یک فیل که فوجدار سوار شود سیری
هشت دام و دیگر فیلان را از چرم و جز آن بسپارند و در هر سال عوض مندریش دوازده ام

گهری زائد	آئین خاصه فیلان	گهری کم

همواره برای سواری خاصگی صد و یک فیل برگزینند و آنه در چندگی موافق فیلخانه
ولیکن در چگونگی دگرگون بیشتری را پنج سیر شکر و چهار سیر روغن زرد و نیم من برنج و هند
مویج و فلفل دراز و جز آن نیز برآمیزند و برخی را شیر یک و نیم من بر دانه افزوده آید
و بهنگام نیشکر هر یک را روزی سیصد کمابیش تا دو ماه افزایند و عادت گیهان خدیو
بود و بهنگام مستی سه بهوئی و در هشیاری دو تا همواره از چهار صد دام افزون و از صد
و بیست کم نبود و بحضور قرار یابد و هر کدام را چهار میته و نیز در حلقها بهمراهی بزرگ فیلان ده

کمتر نامزد گردد و در خاصگی برای هر کدام سه سه مقرر و برخی را افزون و ماده فیل اول
کلان دو و نیم نفر میشد و دوم دو و سوم یک و نیم و در دیگر اقسام موافق حلقها و همچنانکه هر حلقه
بدیدبانی یکی از امرا باز گردد همان طور هر فیل خاصه به تپاقداری امیری نامزد و نیز بر بهرده
فیل خاصگی یکی از کارشناسان باز گذارند و دهائی دار نامند اول دوازده روپیه و دوم
ده و سوم هشت ماهواره گیرد و نیز بر ده یکی از خدمت گزینان تیزدست بان آن نامزد
و آنرا نقیب گویند از کم خوردن و کم دادن و بیماری و آنچه بخلاف عادت
پدید آید روز بروز بعرض رساند یک اسپ داغ نماید و در احدیان ماهیانه بگیرد
بهر ده فیل یکی از پرستاران نزدیک خبردار و در هفته یک روز خود رفته آگهی اندوزد

آئین خاصه سواری

شهسوار عرصهٔ اقبال از نخستین تا پسین ترتیب بر فراز آن آسمانی پیکر خرامش نماید
و آن دیو کردار را فرمان پذیر دارد و بسا هنگام مستی بدندان پا نهاده بر شود و شناسندهٔ کارها
بشگفت در اندازد و نیز دلگشا نظاره بها فراز فیلان خوش رفتار بر کشند و خوابگاهی و آن
سرانجام یابد و همواره یکی در بارگاه آماده دارند و هرگاه سوار شوند یکماهه به بهوئیان
بخشش شود و چون هر ده فیل بسواری رسد آن نزدیکی که در هفته بجلوداری رود
به بخشش اختصاص گیرد نخستین صد روپیه و دهائی داری و یک نقیب پانزده مشرف
هفت و نیم و آنکه در هنگام نیکوکاری و خدمتگزاری به بخششهای والا کامیاب گردند
بکالبد گفت در نگنجد و نیز هر یک را هم نبردی نامزد و هر روز نزد بارگاه دولت آماده پیکار
باشند و هنگام فرمایش آویزش در آیند و چون آویزه بسر آید دویست و پنجاه دام بهوئیان
خاصگی بخشش یابند و دویست بهوئیان دیگر و نیز در فیل خاصه دهائی دار بر سر هر یک روپیه
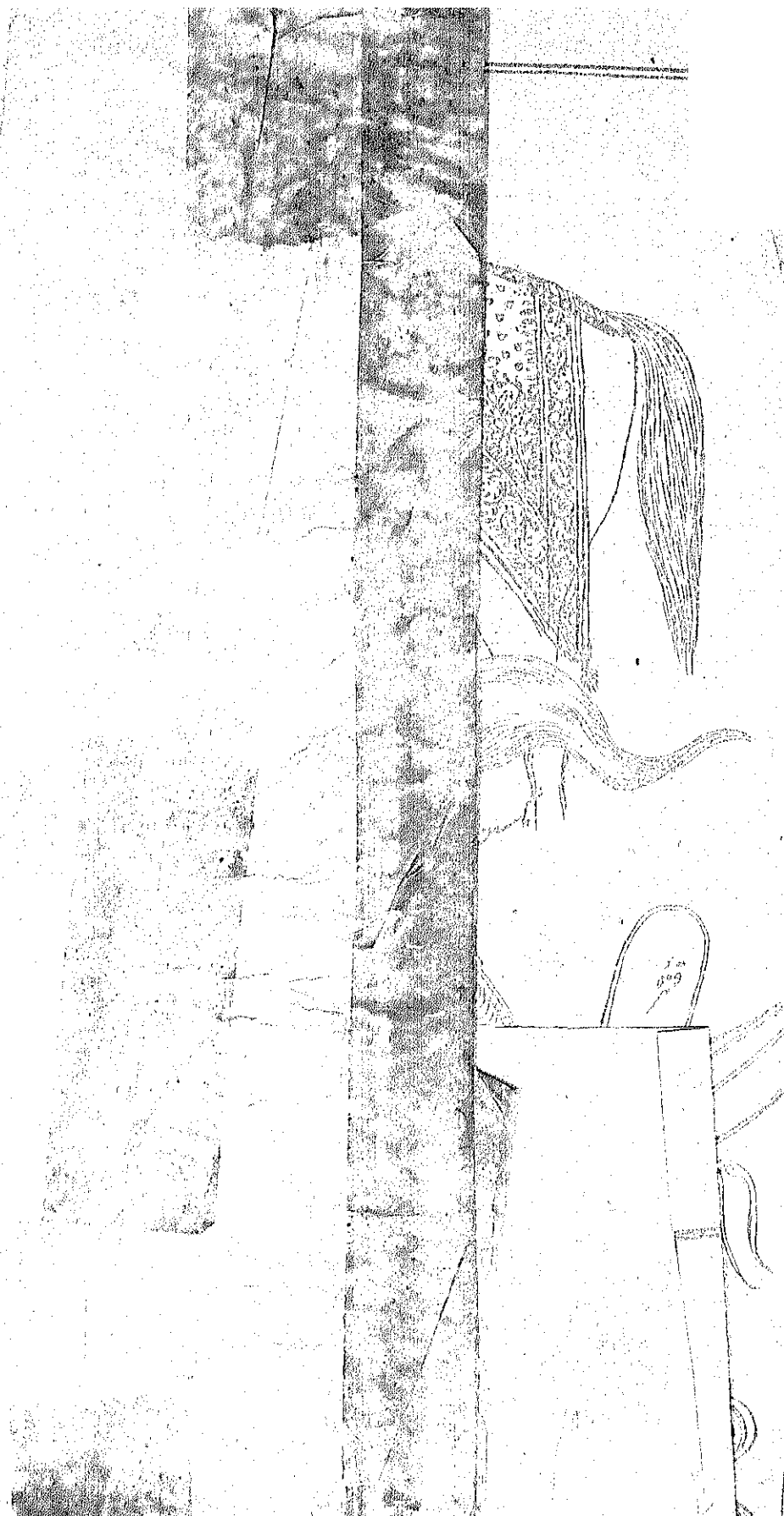
از حلوفه بهوئی و بیسته یک دام ستانند و مشرف نیم و نقیب چهار یک و در حلقه‌ها
صدی دو ال یکدام از روپیه برگیرند و ده باشی و بیستی نیز برگیرند و مشرف و نقیب بدستور پیش

آئین غرامت

بچاره‌گری تن‌آسانی و آموزش پرستاری و بهان دیگر کارخانها جریانه مقرر فرموده اند
هرگاه که نر یا ماده خاصگی به نیستی گراید سه ماهه بهوئیان بازیافت شود و اگر رخنت در فیل
کمی پذیرد ده پانزده از بهوئی و بیسته برستانند و در جل برابر و اگر ماده بلاغری و کم تیاری
فروشود بهای آن از بهوئی برگیرند و اگر فیلبان برای مستی داروها بخورش دهد و گزند جانی
رسد کشتن و دست بریدن و فروختن پاداش بود و اگر خاصگی باشد از بهوئی نیز سه ماهه
بازیافت شود و یکسال از نوکری برآورند و در هر ماه دو کاردان رفته اندازه فربهی و لاغری
خاصه فیلان برگیرند و آزاهر (?) بازیافت شود و موافق آن ماهیانه بهوئی نیز کم سازند چنانچه
در بهای گوشت چهار یک کاسته آید و در هر حلقه هر چهار ماه احدیان رفته ژرف‌بینی نمایند
و بعرض مقدس رسانند اگر لاغری نابود گردد سه ماهه مهاوت و بهوئی وضع شود و اگر دندان
بشکنند و آزار کلی رسد بفتح کاف و کسر لام و سکون یای تحتانی و آن جائیست و یک دندان
چون گزند یابد چرک کند و کاواک شود و از کار افتد سوم حصه بهای فیل دو بخش از
داروغه و یکی از فوجدار وضع شود و اگر آسیب بدو نرسد شانزدهم حصه بدستور پیش وضع
کنند و اکنون صد یک قرار گرفته و در فیلان خاصه پادشاهی این آنچه بر زبان مقدس گذرد

آئین اصطبل

تگاور که در پیوسته آبادی گزین پایه دارد و در کشورکشائی و غمزدائی همین دست آویز
آفرینش بود افراوان میل بدو و ازین رو بازرگانان از عراق و عرب و عجم و روم و ترکستان

و بدخشان و شروان و قرغز و تبت و کشمیر و دیگر مرز بوم گزیده اسپان بدرگاه همایون
آورند و پیوسته از توران و ایران کاروان درکاروان رسد آمروز در طویلهٔ گیتی خداوند
دوازده هزار موجود و همچنانکه هر روز جوق در آیند به بخشش و جز آن لختی بیرون شوند کارشناسان
دیده ور در نتاج این هوش پذیر آدمی خو دل بستند در اندک فرصتی هندوستان باج ستان
عرب آمد و بسیاری از عربی و عراقی جدا نتوانند کرد اگرچه در همه جا نتاج برگیرند و خوب شود
لیکن در سرزمین کچه تازی آساچیان برگزارند در پیشین زمان جهازی از عرب تباهی
بآن سرزمین افتاد و هفت اسپ گزین داشت و اسپ آنجارا از نژاد آن برشمرند و در پنجاب
نیز عراقی مانند پدید آید خاصه میان دریای سند و بهت و آنرا سنوجی نامند و در زمین
هیبت پور و بجواره و پتهاره در صوبهٔ دار الخلافت و میوات و در صوبهٔ اجمیر آنرا پچواریه
گویند بفتح بای فارسی و سکون جیم فارسی و واو و الف و کسر را و فتح یای تحتانی و های
مکتوب و در شمالی کهسار هندوستان ریزه اسپان زورمند پیدا شوند و آنرا گوٹ گویند
بضم کاف فارسی و سکون واو و تای فوقانی هندی و در پایان بنگاله نزد کوچ اسپی پیدا
شود میانهٔ تهکی و گوٹ تانگهن نامند بتای فوقانی هندی و الف و نون خفی و فتح کاف
فارسی و های خفی و نون توانا و نیرومند بود و کیهان خدیو از فروغ دوربینی و آگاه دلی
دانای نقیر و قطمیر گشته مرتبه آرا یدو حال گوناگون کالا بفروغ شناسائی روشن گرداند
و رشتهٔ بایست وقت را دو تائی داده درخور آن سگالش نماید آئین رو در کار اسپ که
مایهٔ فرمان دهی و اکسیر بزرگی ازو فراهم آید افزون توجه برگمارد نخست جای جداگانه
قرار داد تا بارگیان بی رنج انتظار آرامش گزینند و از گزند روزگار رهائی یابند و از روی
آزمندی که امروز سوداگر را فرا گرفته دستوران پراگندگی راه نیابد و از شایستگان

نیک سگال بدبگیری نرسد و هر که راست کاری او روشن آید به پایان گزیده مردی استوار
هر جا که خواهند نگاهدارد و هنگام قرار داد باز آورد دوم نامزد فرمودن فرو هیده مردی
با آئین کاروانسرا تا از فروغ کارآگهی و شناسائی او سوداگر راه بیغرمانی نسپرد و بدگوهران
سخن ساز را زبان هرزه لا بسته آید سوم باز گذاشتن تکچی درست قلم تا سر رشته آمدن و نظر
گذشتن دوتائی گیرد و آئینهای پادشاهی دست فرسوده فرامشی نگردد چهارم نامزد فرمودن
ارج شناسان راستی کردار استوران را پایه برشناسند و بترتیب آمدن قیمت قرار دهند گیتی خدیو
از مهر فزونی بیش از قرار ایشان ده بیست و زیاده بر دهد و بی انتظار کامیاب خواهش آیند

مراتب اسپان

بر ده گونه بود خاصگی و جز آن نخستین شش طویله چهل اسپی برچیده عرب و عجم دیگر طوائل
شاهزادگان و طویله راهوار ترکی نژادان و طویله خانه زادان و هر کدام بنامی چهره افروزد
وازینها بر نگذرد و خدیو گیهان بر هر شش سواری فرماید و پیشین بر سه گونه باشد سی اسپی
بیست اسپی و ده اسپی هر کدام را که بها تا ده مهر باشد در طوائیل ده مهری جای گیرد و از یازده
تا بیست در بیست مهری و از بیست و یک تا سی در سی و همچنین بدیدبانی امرا و دیگر منصبداران
و بزرگ احدیان باز گذاشته اند علیق و تقسیم از سرکار عالی برگیرند و چون فرمان چنانست
که یک اسپ را تا یا قدار طویله سواری ننموده باشد دانه و گاه و جز آن از خود سر انجام نماید

آئین خوراک

در خاصگی برای هر یک دانه هشت سیر در آن هنگام که سیر بوزن بیست و هشت دام بود
چون وزن سی دام قرار گرفت هفت و نیم و در زمستان موٹه یا ماش پخته و در تابستان نخود
از آن دو سیر ارد آبه و یک و نیم سیر شکر و روغن زرد نیم و در زمستان بیش از خوید دو دام برای

گاه و هنگام خوید کاه نیابند تله بگیه کما بیش اسپی بخورد و بدل شکر قند سیاه بخورش دهند
و روغن باز دارند آغاز خورانیدن خوید سه روز دانه نه دهند سپس شش سیر دانه و دو سیر قند سیاه
هر روز را بایسته باشد و در دیگر طوایل عراقی و ترکی هفت و نیم سیر دانه و در شش ماه که هوا سردی
دارد پخته دهند و برای پختن یک من یکدام مقرر در هفته یکبار چهار یک سیر نمک دهند
و در ایام روغن و خوید هر اسپی که قیمت آن از سی و یک مهر افزون یک سیر شکر قرار گیرد
آنچه از سی مهر کم و از بیست و یک زیاده باشد نیم سیر و دیگران را شکر نه دهند و بیش از خوید
هر اسپی که بهای او از بیست و یک مهر تا صد مهر و زیاده باشد یک من و ده سیر روغن
بخورش دهند و از یازده مهری تا بیست مهری سی سیر و ده مهری را روغن و قند و خوید نه دهند
و بر هر اسپی هر روز نمک پنجاهم بخش دام مقرر کرده اند شهر خنید گاهی یکجا کرده بخورانند بعراقی
و ترکی که در همایون رکاب باشد گاه دو دام مقرر و آنچه در پرگنات بزید یک و نیم در زمستان
عوض کاه هر اسپی یک بگیه خوید بهای آن در رکاب دو بیست و چهل دام و در قصبات
دو بیست و در وقت خوید سر هر اسپی دو من قند سیاه دهند و آن قدر از دانه کاسته آید
کارپردازان صوبات همه را فراسیده برآورد نمایند و شایسته آئین تنخواه یابد چون رنجور گردد
بتصدیق بیطار آنچه بخرج رود باز دهند و هر اسپی که در گله مادیان قرار گیرد خوراک او بسان جنیبه
و اسپان کوتل پنج و نیم سیر دانه و نمک بدستور و بجهت کاه یک و نیم دام در رکاب و در
پرگنات یکدام و سه حصه از بیست و پنج بخش دام و روغن و قند و خوید نیابند و قیراق را در فیروزی کاه
چهار و نیم سیر دانه و نمک بدستور و کاه یکدام و پرگناتی را بدستور دیگر در کاه که یکدام چهار یک کم باشد و
مادیان گله سه سیر و ربع کم و کاه و نمک همه مقرر بنود چون بزاید تا سه ماه شیر مادر بخورد و نه ماه شیر گاو
تا شش ماه سه سیر ربع کم دانه و پس از آن هر شش ماه سیری برافزایند تا سال [illegible]

آئین رخت

بدانچه خاصگی را هنگام سواری و جز آن بیارایند و گوناگون جواهر و تماش بکار رود و گزارش
آن بس دراز برای هر ساله پوشش دو بیست و هفتاد و هفت و نیم دام برد هند او ربانات جیت
پنبه آمود چهل و هفت دام یال پوش شش دام پشمین و پاک دو دام هر شش ماه
تازه دهند و بدل کهنه اورتک بنیمه بهای اصل وضع شود و از یال پوش شش یک
جل ابره موئین با جنه و استر نمدین چهل و دو دام محجبه بند و پای بند ریسمان چهل دام
پشت تنگ هشت دام مگس ران شش دام تخته و قیزه چهارده دام خرخره
یک و نیم توبره شش دام سبد بجهت خورانیدن دانه یکدام سالی یکبار دهند
و بدل کهنه پانزده دام و ده بخش بازیافت شود و در غیر خاصگی تا بیست یک مهری
سالی صد و نود و شش و نیم دام بدان بها و بدل کهنه بیست و پنج و نیم دام و در بیست مهری
تا یازده سالی صد و پنجاه و پنج دام و ربع اورتک چهل دام ربع کم یال پوش بیست و هفت دام
و ربع جل نمدی سی دام پشت تنگ شش دام تخته و قیزه ده دام محجبه بند و پای بند
سی و دو دام مگس ران دو دام دستال یک و نیم خرخره یک دام و ربع سبد یکدام
توبره چهار و نیم دام و بدل کهنه بیست دام وضع شود و در ده مهری و قیراق و کوت
صد و هفده دام و ربع اورتک سی و هفت دام یال پوش بیست و چهار و نیم جل بیست و چهار
محجبه بند و پای بند هشت تخته و قیزه هشت پشت تنگ پنج مگس ران و دستال
هر کدام یک نیم خرخره یک دام و ربع سبد یکدام توبره چهار و نیم دام و بازیافت
به پشمین دستور گراه آهنین آویزست بجهت بختن دانه برای ده اسپ یک من آهن
یازده صد و چهل دام لیکن دست مزد آهنگر و سپین طلق تا ساب خورانیدن در ده خاصگی

یکی از صد و چهل دام و در دیگر اسپان بطویلهٔ سی اسپی و جز آن یک کمند با آهنین میخها پیوسته
اسپان را بدو بربندند بطویلهٔ چهل اسپی سه و سی اسپی دو و در دیگران یک و بهر کدام نیم منی
آرنج صد و چهل دام و شانزده دست پنج تافتن آهنین میخ بهر کمندی دو بهر کدام پنج آثار سیری
بها پانزده دام تیر تخماق پنج سیری بجهت کوفتن میخهای آهنین در بهر طویله یکی در
مندرس مسین و آهنین در خاصگی چند آنکه شکست و درست توان کرد از دهگان نمایند
و چون از آن بگذرد بنرخ حال وضع نموده تتمه تنخواه شود و در غیر آن پس از سه سال تتمه بازیافت نمایند
نعل سالی دو بار بربندند و برای هر چهار دو با هشت دام میاید نشانه فرود کوبندن سالی آرزش شتا روپیه

خدمتگزاران

آخته بیگی بر همگی نگاه دارد و آگهی اندوزد و گوناگون تیار داری را رهنمونی کند منصبی ست والا
با مرای بزرگ بازگردد و امروز خانخانان بدین خدمت سربلند و داروغه بهر طویله یکی از
بندگان سعادت سرشت نامزد و آنچه داری تا بزرگ احدی بدین خدمت سرفراز
مشرف شماره اسپان و سر رشتهٔ داد و ستد و قدسی آئینها نگاه دارد و برآورد این کارخانه
او کند و در هر که امرا باشد دیده و پیش از نظر گذشتن چندی پژوهش نمایند و پایه حال را
قرار دهند و فرایافته ایشان مشرف برنویسد بشته بمیشه سواران و احدیان بازگردد آخته‌چی
دیدبانی رخت نماید و اسپ را بیاراید تبیاری در احدیان ماهواره گیرند چابک سوار
سواری کند و تیزی راه را اندازه گیرد و مشرف آنرا برنویسد و علوفه احدی یابد هاڈا
بها و الف و دال هندی و الف گروهی راجپوت اند اسپان را گوناگون جلو یاد دهند
و چندی در احدیان ماهیانه برستانند میر دهه یکی از سائیسان که شناساتر بود و سرگروه
ده کس باشد ماهواره در احدیان یابد و در دیگر خاصگان صد و هفتاد دام و در خانه زاد

آخته بیگی یعنی داروغه طویلهٔ خاص

صد و شصت و در دیگر طوائل سی اسپی صد و چهل و در بیست اسپی صد و ده و ده اسپی سه
و او هم تیمارداری ده اسپ نماید بیطار در احدیان ماهواره برگیرد نقیب آن چند
تیز دستان هشیار مغز سجنبر داری باز گزارند حال هر طویله بداروغه و مشرف رسانند و
حاضر داشتن ستوران باهنها باز گردد و سردار در احدیان و سی کس دیگر همراه هر یک را از صد
تا صد و بیست دام سائیس در دو اسپ یکی خدمتگزار لیکن در چهل اسپی صد و هفتاد دام
ماهواره برگیرد و در طویله شاهزاده بزرگ صد و سی و هشت و در طوائل دیگر شاهزادگان
در ماهوار صد و سی و شش و در خانه زاد صد و بست و شش و در دیگر طوائل سی اسپی
صد و شش و در بیست اسپی صد و سه و در ده اسپی صد جلودار پیاک ماهواره از هزار
و دویست دام زیاده و از صد و بست کمتر نیست در خور تیزپائی و خدمتگزاری دگرگونگی
یابد و تبا پنجاه کروه تا صد در روز زنند فعلبند برخی احدی و پیاده صد و شصت دام گیرد
زین دار ستان او در خاصه چهل گانی هر دو اسپ ایک زین مقرر اول و بیست یکم
دوم و بیست و دوم همچنان اگر اسپ اول برآید زین بجا ماند دوم اول شود و زین دوم
بسوم باز گردد تا بانجام و اگر میانی برون شود زین او به پسین نامزد گردد آبکش
در چهل اسپی سه کس و در سی اسپی دو و در دیگر یکی ماهواره صد دام فراش در هر طویله
خاصگی یکی ماهیانه صد و سی دام سپند سوز و آن جز طویله چهل اسپی نباشد ماهیانه
صد دام خاکروب در هند گناس را حلال خور نامند گیتی خدیو بدین نام روشناس
گردانید در چهل اسپی دو کس و در سی و بیست یکی ماهواره شصت و پنج دام و هنگام کوچ
داروغگان که وجه پیاده یافته اند چندی برای کشیدن ستور نگاهدارند در سی اسپی
پانزده و همچنان هر که پیاده یافته باشد از درگاه نامزد گردند هر یک را روزی دو دام

آئین بارگیر

جهان خدیو از پایه شناسی برخی را از اسوار سواری داند لیکن نگاهبانی اسپ او در خور نبود طویله چند جدا کرده بداروغگان سپرند و جداگانه مشرفی برگماشتند و هنگام خدمت بنوشته تنکچی بی اندیشه تیمارداری آسودگی پذیرند و اینان را بارگیر سوار نامند

آئین داغ

برای آنکه دگرگونگی راه نیابد و نقش خدوک زدوده آید چندگاه بصورت نظر و چندی بملفوظ داغ و زبانی هفت هندسی نشان مند گشتی و آنچه بسرکار والا گرفتی آن نقش بر سر راست شدی و آنچه برگشتی بر چپ تخمی نشان نهادندی و بر عراقی و مجنس بر سر راست نهادندی و در ترکی و تازی بر چپ و امروز اسپان هر طویله بشمار اندر نامورده مهری اشان [illegible] گیرد و بیست مهری ببیست هم چنان چون در نظر گذشتن پیشین و [illegible] گیر پیشین نقش سترده گردد

حذو کردن نشانه دوسو داغ عوض بجای

آئین پیه کردن

بیشتر هرگاه از چهل اسپی و خانه زاده ده اسپ و از راهوار پنج بجز رفتی بجای آن دیگر آوردی نخستین را از گزیده اسپان شاهزادگان برآمودی و دوم را از خانه زاد و باقی را از دیگر طوائل و اگر از طویله شاهزاده بزرگ پانزده کم شدی از گزین نگاوران گرامی برادران درآمدی و از شاهزاده میانی چون بیست کاستی از طویله برادر خرد و دیگر طوائل پر ساختی و از طویله شاهزاده خرد چون بیست و پنج کم شدی از گزین طوائل برگرفتی و در سی و هفتم الهی فرمان شد که ازین پس هر سال یکیک برافزایند چنانچه درین هنگام چون یازده از طویله خاصه کاسته آمد آغاز پیه کردن نمودند و کمی دیگر طوائل هم از نظر گذشتن چاره پذیرد

آئین تاوان

چون خاصگی بهپیچ گراید از نخستین ار برابر هر مهر یک روپیه از داروغه باز ستانند و ده دام
از میر و سه و چهارم بخش ماهوارهٔ سائیس و اگر دزدیده و بیمناک شده بگیرند یک بود و بعد از فصل هیون
رستد تا چه فرمایش رود و در دیگر طوائل در یکی یک روپیه و در دو دو و همچنان از داروغه برگرفته
و میر و سه و سائیس بدستور و امروز از یک اسپ تا سه بهر مهری یکیک روپیه برگیرند و در چهار دو و در
در پنج سه و همچنان و اگر دهن دریده شود سر مهری ده دام از میر و سه جریانه بگیرند و از دیگر سایسان

آئین آماده داشتن

از خاصه دو و دیگر از راهوار شش و از طوائل هفتاد مهری تا ده مهری و کوتل یکیک حاضر
دارند و چهار چهار جدا سازند و هر یک را مثل نامند اول از چهل اسپی و شاهزاده بزرگ
دمیانی و طویله خاصه راهوار دوم از شاهزاده خرد و خانه زاد و چهل اسپی راهوار سوم از طویله
شاهزادگان و خانه زاد یکیک چهارم از چهل مهری و سی مهری و بیست مهری و ده مهری
برین چهار آخرین خود کمتر سواری فرمایند و چون شاهزاده شاه مراد رخصت شد اسپان
عیش بها از چهل مهری نیز بسواری خاصه آورند اول از چهل اسپی شاهزاده بزرگ و خرد راهوار
دوم از خانه زاد افزون از هفتاد مهری خاصه چهل مهری راهوار سوم از شاهزادگان خانه زاد و هفتاد و
یکیک چهارم از شصت مهری پنجاه مهری چهل مهری سی مهری از بیست و ده مهر و کوتل نیز چنین آماده دارند

آئین بخشش

چون گیتی خداوند هرکرا ازان بخشش طویله خاصه بخشش فرماید برای گرمی هنگامه
خدمت آموزی بآئین معتاد چیزی برده هند چندی چنان بود که اگر اسپ خاصه سواری
یافتی یک روپیه دادی و کدام آتبیگی دو و جلودار سه ده و نیم سائیس و همین قدر [illegible]
و نقیب و آبچی و زین دار و دیگر قسمت کردی و در طویله شاهزاده بزرگ سه دام

عنایت بیشد و هر کدام درین تقسیم چهار یک کم گرفتی و در طویلهٔ شاهزادهٔ میانی بیست ام و همان شماره کم کاسته برشد و در طویلهٔ شاهزاده خرد و راهوار و خانه زاد ده ام همان سیوم و اکنون چهل کافی و سیوم و در طویلهٔ شاهزادهٔ بزرگ بیستم و در طویلهٔ شاهزادهٔ خرد ده راهوار پنج و خانه زاد چهار و دیگر طویل دو

آئین جلوانه

اسپی که به بخشش و دوده بیست نرخ افزوده از هر مهر ده دام باز ستانند پنج دام آن بیگی و دونیم جلوبیگی یکدام و ربع مشرف و نیم بخشی نفیسان و ربع سائیسان و پانزده تحصیلدار و زین دار و اخچی برابر ستانند و عمر طبعی درین آباد بوم سی سال و آرز یا نصد مهر تا دو روپیه و پانصد روپیه چهار هزار

آئین شترخانه

گیتی خدیو از شگرفی گهی بدین جانور شگرف پیکر فراوان میل داشت و چون دستیار شهر آبادیست و بار برداری و کم خرسندی او دلنشین آمد توجه افزایش یافت و درین آباد بوم گزیدگی سترگ چهره برافروخت و از توارانی و ایرانی پیشی گرفت همواره برای پرده آرائی خویش و نشاط افزائی دیگران آویزهٔ این جانور نیز هنگامه آراید و پیوسته چندی گزیده آماده این کار باشند سرآمد خاصگیان شاه پسند نام خانه زاد دوازده سالست که به همسران چیره دستی نماید و بازگیهای کشتی گیری در آفت خیر پدید آرد و نیز و اجمیر و جوده پور و بیکانیر و جیسلمیر و بهنڈا و بهتنیر بسیار باشد و در صوبهٔ گجرات نزدیک کچه فراوان شتر پدید آید و در سنده از همه جا بیشتر بسا کس ده هزار و بیشتر را خداوندی کند و برای تیز رفتاری شتر اجمیر و برای بسیار بار برداری از تهته نامدار و مایهٔ این کارگاه از زوانه است تعیین مادهٔ شتر هر بوم در زمستان جوش مستی زند و با نر پیامیزد و اگر نر دو کوهانی باشد آنرا بغیر نامند نر را و ماده گویند گیهان خدیو نر را بغدی و ماده را اجمازه نام بر نهاد برای بار برداشتن و جنگ کردن از همه

بغدی تنومندتر و بجهت تیزرفتاری جمازه و هندی که آنرا لوک گویند و اردانه در تیزرفتاری
نزدیک بدین و برخی افزون اگر بغدی بجمازه جفت شود نر زاده را گهرد گویند بضم کاف فارسی و های
سکون را و دال و ماده را مایه گهرد و اگر بر جمازه بغدی یا لوک بر جهد
همین دو نام گیرد و اگر بر اردانه جهد نر را بنام پدر خوانند و ماده را بنام ماده و لوک از گهرد و
مایه گهرد جمیل تر باشد و شتر را در بار کردن و رفتن بیشتر قطار بر سازند هر یکی پنج اول را
پیشنگ دوم را پیش دره سوم را میانه قطار چهارم را دم دست پنجم را دم دار خوانند

آئین خوراک

آنچه بار کنند در بغدی دو نیم ساله و سه ساله که از گله برآورند دو سیر دانه و از سه و نیم ساله
تا چهار ساله پنج و از آنجا تا هفت ساله نه و هشت ساله ده و دیگر بدینسان و همچنین جمازه
و گهرد و مایه گهرد و لوک تا چهار ساله و از آنجا تا هفت ساله هفت سیر و هشت ساله هفت نیم سیر
هنگامیکه سیر بیست و هشت دام بود و اکنون که سی دامی است تفاوت کاسته گردد و هنگام
مستی بغدی دانه کمتر خورد و از آگین یا گوشت همان ده سیر تن باید داد و همگان سکی (?) را
هنگام هشیاری بخورش دهند اگر در روزنامچه قید کرده باشند و زیاده بخورانند آنرا در یادکرد (?)
بهم آوارند و همچنین اگر از نگاهبندی دیگر در بازیافت یا گوشتی شماره کنند در حضر هشت ماه
کاه از درگاه تن یابند و شتری که درون شهر یکشنبه باز دارند روزی دو دام بدین جهت یابد
و آنچه بیرون شهر یک و نیم و در چهار ماه بارش و سفر جز آن ندهند ساربان بجز آنگاه مجره (?) نخواهد یابد

آئین رخت

افسار دوم افسار مهار کاتھی بکاف و الف و کسر تای فوقانی هندی و های خفی و سکون
یای تحتانی بزین ماند لیکن کنجی (?) در از تنگ پیشتر خدیو پدید آورد. گوچی بضم کاف و سکون واو

وکسر جیم فارسی وسکون یای تحتانی کار او رمه سازد قطارچه سرجی تنگ
سرتنگ شیب بند جل اجل گردن بند سه چادر از سقرلاط و افغیه

زنگین و موجامه و آنچه در آرایش این رخت از جواهر و مرصع و قماش و ابریشم بکار رود
ربع آن بگفت درنگنجد و پنج قطار آراسته آماده سواری باز دارند و دو از برای محفه کشیدن
و آن چوبین کاخیست دلنشین و دو ستونی هنگام سواری آنرا به دو شتر آویزند زنگه و ساده
در ده قطار رسته راز نگه دهند در بغدی دو بیست و بیست و شش دام چهار یک کم افسار
مهره دوزی بیست و نیم دام حلقه سرجی یک و نیم دام زنجیر آهنی چهار و نیم دام و جهت کلگی
پنج دام و پشت و پوزی هشت دام برای دم افسار یک و نیم دام در تکلتو و سرجی پنج
بند بکار رود بیست دام جل شصت و هشت دام چهار گنج کاری کار کاتی میکنند چهل دام
تنگ و شیب بند و گلوبند بیست و چهار دام طناب بارکش و ساربانان آنرا طاقه طناب
و مهار گویند سی و هشت دام بالاپوش پانزده دام و در جهازه دو چیز افزون است گردن بند
دو دام سینه بند شانزده دام و در هفت قطار دیگر ساده در بغدی و جهازه صد و شصت
و هشت و نیم دام افسار مهره دوزی ده دام و دم افسار نیم دام چهار شانزده و نیم دام جل پنجاه
و دو نیم دام تنگ و شیب بند و گلوبند بیست و چهار دام طاقه طناب سی و هفت و نیم دام
بالاپوش بیست و بیست دام و در لوک صد و چهل و سه افسار و جهازه و جز وار بستور چهل و سی هفت نیم دام
تنگ و شیب بند و گلوبند چهارده و نیم دام بالاپوش بیست و هشت دام زنگین و ساده ادر سال یکبار دهند جز
جامه و جل و بی گهن نگین در یک قطار شانزده دام و از ساده چهارده و صنع سینه چون سال سرجی دبراو نمود
چهار یک کم سازند پیش از آن هم بخش باقی را کاتبخواه دهند علفی در هر سال یکبار سازند در خانه زاد و لوک پنجاه دو دام
و نیم تنها پنج دام جل سی و شش و نیم دام سر و نیم دام تنگ و شیب بند یازده دام ربع کم افسار و تنگ و شیب بند بستور

سه تکلتو چیزی که از نمد دوزند و زیر زین بگذارند تا عیب بپشت اسب نرسد و آنرا بهندی سای عرق گیر استعمال کنند ۱۲ محفه بالکسر و تشدید فا

جل چل و شش دام ربع کم سه روز یک دام ربع کم و در هر سال چهارم بخش بر آورد تا ساخته تن خود
شلیته ثالث برای دانه خوراندن در هر قطاری یکی مقرر در بغدی و جبازه سی و یک دام
ربع کم و در لوک بیست و چهار و نیم دام همواره بدین بازار بر آورد شدی و با جبازه شتربانان مقرر
در چهل و دو الهی چون بعرض رسید که لختی این گروه زیانمند می‌شوند آنرا برانداخته نرخ روز قرار گرفت و آن
تبفاوت شبانه آغاز نوروز ساربان شبانه پشم چیدن و تیل مالیدن و چکانیدن رخت عافی گرفتن استوری گیرند

آئین روغن مالیدن و در بینی چکانیدن

بزبان قلم تطلیه و تجریع گویند مناسب چنان بود که تطلیه و تشقیق گفتندی چه چکانیدن در بینی را
تشقیق گویند سه بار بغدی و جبازه در سالی چهار سیر ربع کم گنجدی روغن مقرر سه سیر بجرب مالیدن
و یک سیر ربع کم در بینی انداختن و سه پاو گوگرد و شش و نیم سیر ماست و در دیگر اقسام دو و نیم پاو
گوگرد و شش و نیم سیر ماست و آنچه در بینی چکانند یک سیر ربع کم روغن کنجد سه بار و رسا میده اند و کنون یکبار

پایه شتران و خدمتگاران

گیتی خداوند لختی قطار قطار گردانید و هر قطاره بتیار ساربانی گذاشت و ماهواره بر چهار گونه
بود اول چهار صد دام دوم سیصد و چل سوم دویست و هشتاد چهارم دویست و بیست
قطارها بدین گونه فراهم آورد اول پنج قطار بیک کاروان سپرد و آنرا بیست و پنجی نام
نهاد و ماهیانه او هفتصد و بیست دام و یک یابو نیز براغ رساند و با او چهار ساربان همراه و قوم
دو چیدان آنرا بیکی سپرد و او را پنجاهی بر گرفت و بهر یک یک اسپ در یاهی نهصد و شصت دام
بر گروه ساربان با او سوم صد قطار را کاروانی پاسبان گردانید و آنرا پانصدی گویند
ده قطار با تمام خاصه او و جز یک قطار همه را ساربان از درگاه مرحمت شود و پنجاهیان
و بیست پنجیان داخل او و ماهیانه این دگرگون باشد و آمروز بسیاری یوزباشیان باین خدمت

سربلند و نیز یکیک شتر را بفراشان سپرد و تلکچی درست قلم نامزد گردانید و از کاردانی بر
پانصدی امیری بازگذاشت و چندی پیادگان چابکدست برابر گماشت تا نشان بان
آگهی آورند و از هیچ ناپروائی راه نیابد بسالی دوبار پیش سواران اندازه فربهی و لاغری
برگیرند آغاز بارش و هنگام نظر گذشتن چون کم شود ساربان از زاو تاوان دهد پنجاهی
و پانصدی نیز پادیهی کنند و اگر کور یا لنگ شود چهارم بخش ایج ریبار بی
بفتح را و سکون یای تحتانی و با و الف و کسر را و سکون یای
تحتانی برخی هندی نژاد شناسای این جانوره باشند و لوک هندی رهبان
ره نوردی در آموزند که راه سی و اند ازبانگ زمانی بسپرد و اینان بدین نام روشناس
و هر چند از پای تخت تا پایان قلمرو از هزار سو نام گذاشته اند و در هر هیچ گروهی پیادگان
تیز رو برنشانده آرزو ویژه چندی از این شتر سواران بر درگاه والا آماده باشند هر پنجا
امروانه را یکی از ایشان بسپارند و بجهت تاج یک بعیر دو و لوک همراه سازند و دانه این
هردو بدستور لیکن بهای کاه نهند و این نیز پنجاه و چه دانه نیابند و در هر سال یکبار
بجهت تطلیه و تنشیق بعیر و بغدی و جمازه سرشتری چهار سیر روغن گنجد و سه پاو گوگرد
و شش و نیم سیر است سترا زان سه پاو روغن برای تنشیق و کوک دار وانه و کهر و بایه
کهر و یا سه سیر و پنج حصه از هشت بخش سیر روغن و آن کس بجهت تنشیق شش و نیم سیر است
و پنج بخش از هشت حصه گوگرد و لوته دو ساله را دو نیم سیر روغن از ان نیم پاو برای تنشیق
و نیم سیر گوگرد و چهار سیر و ربع است و هر دو شتر بجهانند لیکن نخستین را اندکی با هم کنند
و در هر هفته هر یکی از کلان سال کله نیم سیر شوره و نمک و لوته را چهار یک آثار پیمانه
گله بان دویست دام و در پنجاه شتر پنج کس بجهت چرانیدن با ده هند هر یکی را

روزی دو دام و خداوند دو گله پنجاهی سه ارداوانه در سالی پیشکش نماید و گرنه در باهواره او
شمار کنند و بیشتر پشم بغدی و جمازه را ربع گرفته بودند بهر شتری چهار سیر شسته بود گیتی خداوند
آنرا بخشش فرمود بجای آن دم افشار و اسکلک و مانند آن بازخواهد آرز بغدی از پنج مهر
تا دوازده جمازه از سه تا ده بعیر از چهار تا هفت بابه بعیر از سه تا پنج کهر از سه تا هشت بابه
کهر و ولوک از سه تا هفت لوک دوخله از هشت تا نه و هندوستانی و بلوچی از سه تا هشت
و امروانه از دو تا چهار گیهان خدیو بغدی گزیده را تا ده من بار فرماید و دوم را هشت و نیز جمازه
و لوک و جز آنرا هشت من و دوم را شش و درین مرز افزون از بیست و چهار سال نزید

آئین گاوخانه

در آباد بوم هندوستان این جانور را فرخ دارند و فراوان بزرگ داشت نمایند کشت و کار
به نیروی او شود و مایهٔ زندگانی از و بسا مان که شیر و ماست و روغن مائده آرا ید در باربرداری
و گردون کشی تنومند و در همه آبادی گزین یاور اگرچه در همه جا پدید آید و بگوناگون رنگها
چهره برافروزد لیکن در صوبهٔ گجرات گزیده تر یک جفت او بصد مهر خریدند و شمار و زرهشتاد
کروه در نوردد و از اسپ خوش رفتار بیشی جوید و در راه سرگین نکند و به بیست مهری و ده
فراوان و در بنگاله و دکن نیز سره پدید آید بهنگام بار کردن بنشینند و تا نیم من شیر بر دهد
و در ملک دهلی بیشتر از ده روپیه نیرزد و گیتی خداوند جفت گاوی بدو لک دام بر خرید و نیز در
تبت و کشمیر گاو قطاس پدید آید و شگرف بودی و در عمر طبعی این جانور بیست و پنج سال
شهریار قدردان از دید شگرف کاریهای آن فراوان تیمارداری فرماید و جوق جوق ساخته
بپاسبانان مهربان دل سپارد و صد را برگزیده خاصگی گرداند و آنرا کوتل نام نهاد همواره
آماده خدمت باشند و در شکارها چهل بی بار همراه چنانچه گفته آید پنجاه و یک اگه بدان پایه

رسند نیم کوتل بهتر و همین قدر پاکوتل کاشتگی نخستین از دو بین و میانی از سو بین
سرانجام گیرد و آیین هر سه گاوخانه خاصه باشد و همچنین از پنجاه تا صد لخت لخت بر ساخته
به تیمارداران راستی منش حواله فرماید و هنگام دیدن پایه هر کدام قرار یابد و در همسران
جاگیرد و همچنین طائفه طائفه را برای گردون کشی و بهل آرائی و آب آوری نامزد گرداند
و بهینه قسمی ازین جانور باشد گوشت آسا و آنرا گینی خوانند بفتح کاف فارسی و
سکون یای تحتانی و کسر نون و سکون یای تحتانی نیز خوب دیدار و همچنان
ماده گاو و گاومیش را لخت لخت ساخته بشناسندگان خدمتگزار حواله داشت

آیین خوراک

شش سیر و ربع دانه و یک و نیم دام گاه یک من و نوزده سیر قند سیاه روزی
بدین کارخانه مقرر داروغه فراخور خدمت و حال بخورش دهد و در دیگر خاصگیان
شش سیر دانه و گاه بدستور قند سیاه ندهند و در کارخانهای دیگر اول را شش سیر
دانه و یک و نیم دام برای گاه در رکاب ورنه یکدام و دوم را پنج سیر و گاه بدستور و گاوان
بهل را شش سیر و گاه بدستور گینی اول را سه سیر دانه و یکدام برای گاه در حضور ورنه ربع
کم و دوم را دو نیم سیر و گاه سه پاو در حضور و گرنه نیمدام گاومیش نر که آنرا ارنه گویند
بفتح همزه و سکون را و فتح نون و های مکتوب هشت سیر آرد گندم پخته و دو سیر روغن زرد
نیم سیر قند سیاه یک و نیم سیر دانه و گاه دو دام در جوانی شگرف آویزه نماید و شیر اشکرد
و چون آن تنومندی نماند مرتبه دوم گیرد و بستهائی رود و هشت سیر دانه و دو دام برای
گاه و بگاومیشهای آبکشی شش سیر دانه و دو دام گاه و گزیده گاوان عرابه چیته
شش سیر و ربع و جز آن پنج سیر و گاه بدانسان و گاوان عرابه بارکشی را بیشتر پنج سیر دانه

ویک و نیم دام بجهت گاه مقرر بود اکنون ربع سیر کم و کاه بدستور و گاو و گاومیش دوشا اگر در کار باشند و دانه موافق وزن شیر گله گاو و گاومیش را بهٹهاٹ گویند بتای فوقانی هندی و های خفی والف و تای فوقانی هندی هر گاو روزی از یک سیر تا پانزده سیر شیر دهد و گاومیش از دو تا سی و گاومیش پنجاب گزیده تر شود نخست قدر شیر از هر گاو مشخص گردانند و از سیری دو دام روغن طلب دارند

آئین خدمتگاران

در گاوخانهای خاصه برای هر چهار یک تیمارداری نامزد و از آن شهره کس در گاوخانه روزی پنج دام و دیگران را چهار دام و در دیگر گاوخانها همین علوفه لیکن هر کسی شش گاو نگاهدارد و بهلبانان برخی در احدیان ماهواره برگیرند و چندی سه صد و شصت دام و دیگران از دویست و پنجاه و شش زیاده و از صد و دوازده دام کم نیست و بهل بر دوگونه با چتری دار که بر فراز آن چهار چوب و زیاده آرایند و جز آن به اسپان تنومند نیز بگردش در آرند و آنرا گهر بهل گویند بضم کاف فارسی و های خفی و سکون را و فتح با و سکون ها و لام و در ده عرابه بیست عرابچی و یک درود گر نامزد نیم دهه و نجار پنج دام روزی یابند و دیگران را چهار پانزده کس معین شد و درود گر برطرف گردانیدند عرابچی از خود سر انجام نماید و در هر سال برای مرمت دو هزار و دویست دام بدو دهند اگر شاخ بشکند یا کور شود چهار یک از راز دار و عمله بر ستانند و باندازه نقصان کم و زیاده نیز گردد و بیشتر داروغگان وجوه مرمت اخذ و سامان نمودی لیکن روز گردش بر سر عرابه بجهت اونگ نیم دام گرفتی بضم همزه و سکون واو و نون خفی و کاف فارسی سن را بروغن زرد چرب ساخته میل عرابه که مشابه محور است در پیچند تا از سائیدن و شکستن ایمنی یابد چون داروغگی بعرابچیان قرار گرفت این وجه نیز خود سامان نمایند رسم آن بود که در زمان کوچ برخی اسباب کارخانها برداشتی در داروغگی

عرابچیان آنچه همه بخرج رود و خدمت عمارت نیز بران گروه افزودند و سیصد و بیست عرابه
بجهت عمارت جدا گردند و ششصد دیگر یک لاکه و پنجاه هزار من همه در ده ماه بمطبخ رسانند
و اگر عرابها را کارپردازان سلطنت بکار دیگر در آرند آنرا از شماره در نیاید و خدمت باز بجای
خود رود و از عهدهٔ پا و گوشت نیز بر آیند و هر گاه گاوی به پیری گراید از خود بدل آورند و چون
بمسامع همایون رسید که اجارهٔ سرمایهٔ آزار این جاندار کارگزار خاموش است دور کرده باز
به برخی خدمت گزینان سعادت اندوز سپردند و دو آنه گاوان عرابه چهار سیر شد و بجهت کاه
یک و نیم دام و جز آن همه آن و چهار ماه بارش وجه کاه کاسته شد و در هر ده عرابه دوازده
کس بفرنگچی آئینیان درودگری پیوسته باشد و گاو نابود را از سرکار بدلا بدل نمایند و برای
اونگ و مرمت از درگاه نامزد گشت و نیز گاوانی که در خدمت اند در سال یکبار دیده وران
درست کردار اندازهٔ فربهی و لاغری برگیرند و یکبار آنرا در هر شش ماه و تاوان همه
و جز آن که گفته شد هر چه از بارگاه اعلی خدمت حواله شود بجا آرند ۰

آئین استرخانه

نیروی اسپ و شکیب خر با اوست اگرچه بزیرکی آن نرسد کودنی این نیز از دانایانه
در راه رفته کم نکند ازین رو کاروانان همه پاس دوست دارند و پرورش نمایند
در بارکشی و کریوه نوردی و نرم روی کم همتا که دمه خیان گویند خر بعراق بر آیند
لیکن برعکس هم شود چنانچه پیشینیان نامها بسیر آمد و بجا در بیشتر نامگیتی خداوند گره خر را بعراق کشید
و گزین استر پدید آمد و در بسا کشور کارآگاهان دادگر برین جانور خراش نمودی و ستم رسیدگی
تا بسانی در دل بازگفتی و رونده را آسایش افزودی و آن در هندی دیار جز در پکهلی و آن
نواحی نشود و نیکوان این بوم شماره خر در آوردی و از سواری آن ننگ داشتی

بهندی توجه آن پایه نفرت نمانده و از عراق و عرب و عجم در جز آن آورند و گزیده او بهزار روپیه

بر خرند قطار او نیز بسیار نشتر انبیح بسیارند و بهار ثلث بها برگزینند و آنکه دو هم رابشد گویند عمر طبیعی پنجاه سال

آئین خوراک

آنکه هندی نباشد شش سیر دانه و دو دام کاه و در برکات گرته یک و نیم و هندی فی چهار سیر و یک و نیم دام

برای کاه در حضور و یکدام در بیرون آن و هر هفته سه و نیم بخش دام برای نمک آنرا فراهم آورده بخورش دهند

آئین رخت

چرمین تخته بیست دام و چهار یک آهنین زنجیر دو سیری ده دام رانکی چرمین چهار دام پالان

صد و دو دام شال تنگ و پلاس تنگ سی و شش دام و ربع طاقه طناب سه شصت و سه دام

قشقه شلاق شش دام و در قطاری یکی زنگ ده دام موئین جل چهار دام کلاوه چرمین سیزده دام

تنگ ریسمانی نه دام مهار چهار دام و ربع سر دوز چهار دام خرچین پانزده دام توبره چهار دام

مگس ران چرمین چهار دام خرخره و بیتی چهار دام همگی سیصد و چهل و شش دام ربع کم و

هندی صد و پنجاه و یک دام و ربع تخته چرمین چهار دام پالان پنجاه و یکدام و نوزده حصه

ربع کم و مهر و تنگ شانزده و نیم دام طاقه طناب و سر دوز چهار دام زنگ پنج دام توبره

سه دام رانکی سه دام جل بیست و چهار دام خرخره و بیتی چهار دام و در هر سه سال یراق نیا

تازه کنند و از کهنه آهنین و چوبی نیمه بها وضع شود و چهار دام بجهت مرمت یراق پس از

یکسال تنخواه نمایند و در یورشها تازه ساختن بر کهنگی بود و در شش ماه نعل بربندند هر بار

هشت دام بهندی و قطاری یک کس نگاه دارد و نونانی و ایرانی و هندی به تیمار دارے

نامزد و ماهیانه دو تای نخستین از یکهزار و نهصد و بست دام زیاده و از چهار صد کم نه و سوم را

از دو بیست و پنجاه و شش دام زیاده و از دو بیست و چهل کم نبود و هر کرا ماهواره ده روپیه

طرزی و نکشاید پاس وقت داشته تیا قداری گرامی انفاس نیابد و ناگزیر زبان از دست بدهد
از پی توضیح پیچی عادتها پایهٔ عبادت گرفت و عبادتها از نیروی گزارش برگذشت زمانی
از محاسبهٔ روحانی و بیناییشگری و اداریجال فارغ نباشد خاصه سحرگاه که دیباچهٔ مهرورزی
و عنوان نورپاشی است و نیمهٔ روز که فروغ آفتاب عالمتاب جهان را در گیرد و سرمایهٔ نشاط
گوناگون مردم آید و شامگاه که پایه‌ده روشنیها از چشم خاکیان پنهان شود و نوزدوستان را
سراسیمگی در گیرد و نیمه شبان که آن روشنی افزای انجمن هستی رو ببزار دارد و غمزدگان شبرو را
نوید خوشدلی رساند همه بیرنگی بزرگ داشت ایزدی است و پرستش خداوند جهان آفرین
اگر تیره طبعان نادان ازین راز نشناسند نادان به که باشد و زبان زندگی کرا بود و هر کس
دریابد که منعم را سپاس گزاری و بیناییشگری ناگزیر بود و شکر فیض گستری نورالانوار بکدام نیرو
بگزارد و کجا نعمتهای او را تواند برشمرد و خلاصهٔ سلاطین والاشکوه که ستودگی دانشوران
آن سلطان سنبه آسمانی نظری خاص در تربیت این طایفه دارد و گیتی خدیو را از فطرت نیز هم
آتش و بزرگداشت چراغ همین نظر و دیرنگی افضال او بر نویسد یا پرتو پذیرے را که
از نیر اعظم برگوید یا کجا رای پیدا نشان هنگامهٔ تقلید برطراز و اندیشهٔ آفتاب معبودی
و آتش پرستی ایشان برگزارده لب برخنده گردد و باطن مهرآمود یجبان آزاری و دل شکری
رضا ندهد و همواره جان بخشی و دلنوازی فرماید از غذاهای گوشت پرهیز آورد و ماهها بسر آید
که دست بر نیالاید چنین معشوق دلها را از صافی باطن قدری نباشد فطرت و الا در صوری
مستلذات بس بی توجه بود شبانروزی بیشتر از یکبار بخورش نپردازد و روزگار بناگزیر وقت
و بایست کار آباد گرداند کی شبانگاه و لختی روز غنودگی که بر بیداری چربید آرامش ده
و شب زنده داری ستوده خوی بیدار دل بیشتر در خلوتخانهٔ خاص حکمت پژوهان شیوا زبان

وصوفیان صافی دل انجمن آرایند و هریکی درجای خود نشسته دلاویز گفتار و بیان نکته
خدیوآگهی فرارسیده عیار شناسائی برگیرد و آهنجهای باستانی آشکارا گردد و نوبسان سخن
چهره افروزی کنند و به نایان سعادت سگال نیایش و ستایش بر سازند و به نغز خوی فرخ
کام دل برگیرند و کهن سالان انصاف گرای بدر ازنای عمر اوفتند و راه و رسم آموزند
از سر آغاز و تیز روان صبح فروتکده سال و مه گزاران هشیار مغز که چهره سخن بگاهش افزا
سخن رشتند فراهم آیند و پیشین داستانهای هوش افزا بر خوانند شاهنشاه بزرگ دانش
شگرف نکتها برگیرد و گزیده محلها برگوید و بساهنگام عرایض ملکی و مالی گزارش یابد و با
هر کار را اندازه بر نهند و چون پاسی از شب ماند خنیاگران هر بوم فراهم آیند و سازها و آوازه
نیایشگری با هوش افزائی بر آرایند و چون چار گهری ماند خموشی گزیده در وحدت کده آئین
ظاهر را به رنگ باطن گرداند و درد دریا حقیقت شناوری برود شاستگان هفت کشور از
سپاهی و بازرگان و کشاورز و پیشه ور و گوناگون تجردی با پایان شب آید چشم براه گرامی دیدار اند
و چون لختی روز بگذرد کامیاب کورنش گردند چنانچه گزارده آید پس آز آن شبستان دولت را
مسرت آمود سازد و بسا کارهای دین و دنیاوی ساخته شود و سپس نانی بخلوتکده
خاص آرامش گزیند گزیده خوهای گیتی خداوند افزون تر از آنست که در کالبد
گفتار گنجد یا قلم شگافته زبان رانیروی گزارش باشد فرهنگ نامها هم تراز و نتواند شد

آئین بار

طرز بست جهان آراهست آبادی را ضامن حوادث روزگار را پناه بدین آبیاری
گلشن سرای سلطنت سرسبز و شاداب و کشت کار آمال بر دهد اورنگ سروری
اقبال شبا روزی بیشتر و بار بر فراز پیدائی نشیند گروها گروه مردم فروغ دیده و دل

۵۷ [illegible] باستانی یعنی [illegible] [illegible] تسلیم [illegible]

برگیرند تخت چون نیایش سحری بجا آورند منتظران تعلق گاه و آرزومندان تجرد جا را
از بیرون شادروان پرده والا کامیاب دیدار گردانند که وسه بی دورباش چاوشان بدین دولت
رسند و آیین را بزبان روزگار درسن خوانند بفتح دال و سکون را و فتح سین و سکون
نون و گاه دیگر کارها نیز انتظام یابد و دوم بدولتخانهٔ اقبال قدوم همایون سایهٔ شکوه اندازد
و بسیاری گذشت پهری از روز شود و گاه پایان روز و شبانگاه صلای کامیابی در دهند
و گاه فراز منظری که بدانسو گشاید بکام روائی نشینند و بگشاده پیشانی و شگفته روئی برسند
دادوری جلوه فرمایی بی میانجی خواهشهای طبیعت و آمیزهٔ آلایش نارضامندی ایزدی
عدالت و تفضل را عیار گرفته آید پیوسته کارپردازان خلافت گوناگون معاملات و نگارش
خواهش بوقت عرض مقدس رسانند و هر یک بشایسته پاسخی رهنمون گردد و از فرزانگی
دادارپرستی و شناسائی فراخ روزگار برخلاف فرمان روایان پیشین هستی ذات را اندیشه
بکل نهاده دست از آنچه ظاهربینان خورد انگارند و کمتر شمرند باز ندارد و آسودگی
جهانیان را آسایش خویشتن شمرده ملالی بخود راه ندهد سرآغاز دیدار نقاره بلند آوازگردد
سپاس الهی بنوا درآید و طبقات مردم آگهی پذیرند فرزندان والاگوهر و نبیرهای فرخ نژاد و
امیران بزرگ و دیگر مردم که دستوری بار دارند بدولت کورنش سربلندی یابند و هر یک بجایگاه
خویش ایستاده شوند و دانش اندوزان عالی تبار و پیشه وران نادره پرداز نیایشگری نمایند
و داروغگان دیده ور و بتکچیان شرف نگاه خواهش خود گزارش دهند و پاسبانان دانشور
سوانح باز گویند گیتی خدیو بشرف نگهی گزین پاسخها فرماید و انتظام هر کار بشایستگی سرانجام یابد
شمشیربازان چابکدست و پهلوانان هر سرزمین در انتظار فرمایش پای خدمت افشرند
و خنیاگران مرد و زن آماده فرمان پذیری باشند شعبده بازان شگفت آور و بازیگران

نشاط افزا دستوری نمایش جوید و کشور خدا به نیتی درست و دلی آزاد و خاطری نیازمند
و همتی شگرف و فطرتی والا و روی شگفته و پیشانی گشاده بگوناگون باریافتگان
فرا رسیده هنگامه خرد برافروزد و به تقدسی نیروی آسمان پیوند فراوان قباواریاسیانی
و نیکویی انجام فرماید آشوبگاه دینی آسایش جایی گیرد و سپاه و رعیت آسودگی گراید و بیابد و سعادت افزاید

آئین کورنش و تسلیم

اگرچه ظاهر بینان درست یاب فرمان روایان داد گر ایزدی فراهم آوردن پراگندگیهای
جهان صورت انگارند لیکن نزد ژرف نگهان روشن ضمیر سرانجام دارالملک معنی بی این
گروه ایزدی فر صورت نه بندد و ستردن نقش خودبینی و آرایش میثاق نیازمندی
درین بارگاه قدسی بدست او فتد و ازین روا و رنگ نشینان فرهنگ را باندازه رسایی
نیایشگری را آئین بر نهاده اند برخی سر فرود آوردن و لختی زانو زدن و جز آن برساخت
گیتی خداوند روی دست راستین بر فراز پیشانی نهاده سر فرود آوردن قرار فرموده و آنرا
بزبان وقت کورنش گویند یعنی سرا که زندگانی محسوس و معقول بدو بستست بدست نیاز
گرفته نثار محفل مقدس گردانید و خویشتن را بفرمان پذیری آماده ساخت و آئین چنانست
بندگان عاطفت پذیر پشت دست راست بزمین نهاده به آرامیدگی بردارند و راست
ایستاده روی دست را بر تارک سر نهند و بدین دلگزین روش سپر و خود را گزارش
نمایند و آنرا تسلیم برگویند میفرمودند روزی جهانبانی جنت آشیانی تاج خاص را عنایت
کرده بد آنرا بسر نهادم چون آن افسر فرمانروایی فراخ بود بدست استوار کرده سر فرود آوردم
و بدین روش گزارش یافته نیایش نمودم شهریار را تازه طرز خوش افتاد و از انصاف گرایی
کورنش و تسلیم بدین نمط قرار یافت هنگام رخصت و ملازمت و منصب و جاگیر و تشریف

قبا واریاسیانی بوزن سزاوار بلیغ کار و شغل و صنعت باشند ارباب

زانو زدن معنی نشستن بادب چنانکه در نماز می‌نشینند

[illegible]
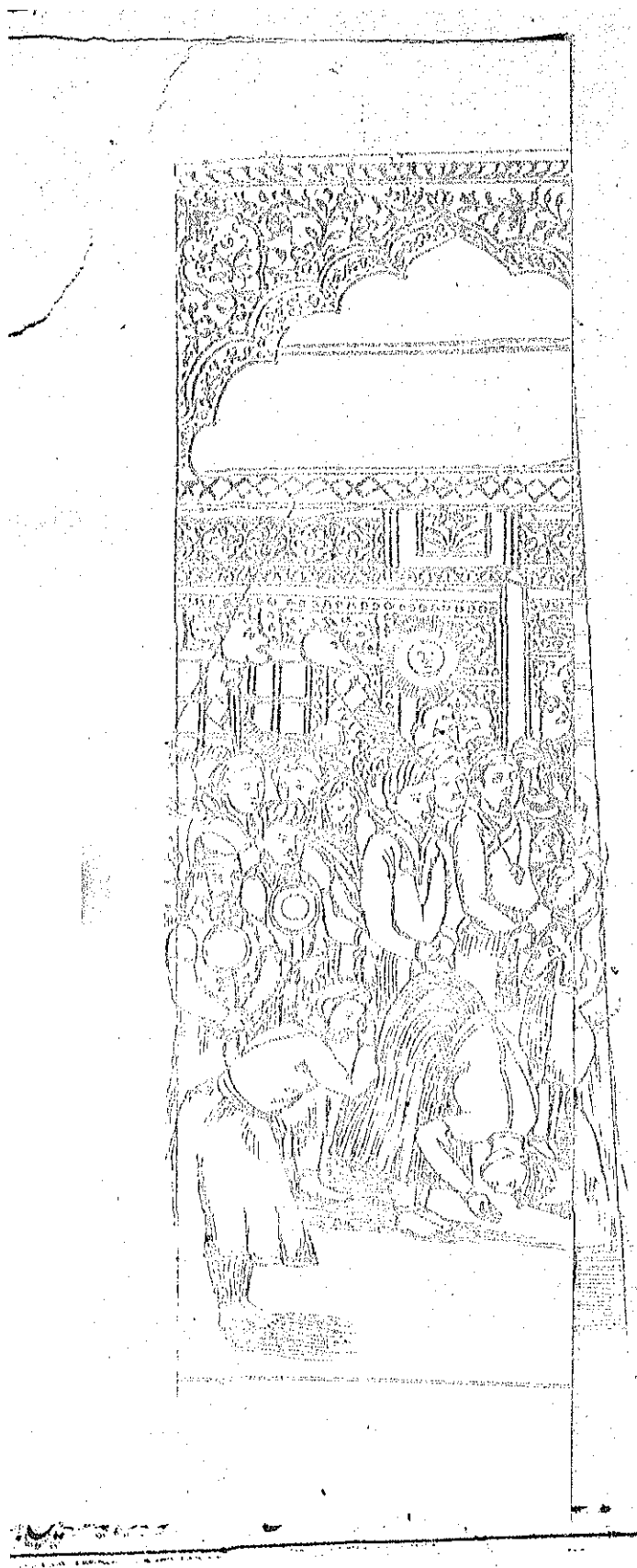
و بخشش فیل و اسپ سر تسلیم را پیشگاه نیایش گردانند و در باقی مراتب داد و دهش
و گوناگون عنایت یکان یکان سجا آورده بهر او گرتابی هم چنین زندگانی کنند و آنرا
دستمایهٔ دولت افزائی برشمرد بندگان ارادت گرای سجود نیایش افزایند و آنرا سجدهٔ
ایزدی برشمارند قدرت دادار بیهمال را انموذجی ست والا و آفتاب جوب ایزد تربیت
جهان افروز و از دید آگهی فراوان مردم بدین روش گرایند و سعادت بر سعادت اندوزند
و از آنجا که کج گرایان تیره دل مردم پرستش اندیشند شهنشاه کارشناس بر بیخردان بخشوده عامه را
بازدارد و در بار عام با پیش خدمتان حضور عتاب رود و در انجمن خاص چون برخی بیدار بختان
روشن ستاره را فرمان نشستن شود ناگزیر پیشانی خود بسجدهٔ سپاس گذاری جلابخشند چهره بختمندی برافروزند
ازین فرمایش و ازان بازداشت خاص و عام را کامیاب گردانند و شایستگی گروها گروه مردم را کارآگهی اموزد

آئین ایستاد و نشست

چنانچه معنوی خلافت به پیراستن درون و بهنجار داشتن آز و خشم باز گردد صوری سلطنت
تا به آراستگی برون و پاسبانی پایه و افزونی داد و دهش انتظام گیرد و چون اندیشه آباد باشد
صوری و معنوی یکتائی پذیرد و گوناگون کارها بایزدی پرستش گراید هر که این گفتار را
در کردار جوید لختی از عمل شاهنشاهی برخواند و بشرف نگهی فرخی آنجها برشناسد گوناگون
بینش اندوزد و گزارش گر بانیایش کند گیتی خداوند چون بر اورنگ پیدائی برنشیند
بندگان بیدار بخت بکورنش گرایند و سر و دو دست بر پیش داشته باندازهٔ منزلت بر پایه ایستند
در فروغ گرامی دیدار جاندارهی زندگی برگیرند و در انتظار فرمان پذیری فرخندگی جاوید
بدست آرد و فرزند شاهزاده بزرگ از یک گز نزدیکتر و از چهار دورتر بایستند و در نشستن از دو تا هشت
و میانی از یک و نیم تا شش و در نشستن از سه تا دوازده و سومین همان نسبت

نزدیکی و دوری پژوهش کنند و گاه نزدیکتر از میانی بار خدمت یابد و برخی زبان یکجا بوده پرستاری نمایند و چندی خردسالان از مهر فزونی نزدیکتر عشرت اندوزند ارادت گزینان نخستین پایه که بر همنائی بندگان سرفراز باشند از سه تا پانزده و در نشستن از پنج تا بیست و دوین مرتبه از امیران بزرگ سه و نیم با پایان تر و سایر امرا ده دوازده و نیم دورتر و دیگر گروهها گروه مردم در شُل جای گیرند و یک دو کی خاصگان از همه نزدیکتر در پرستاری باشند

آئین دیدن مردم

اگرچه کارهای هر روزه از شمار بیرون است لیکن چندی که تخلف وران نزود گزارش میابد در انجمن داد و دهش گوناگون آدمی در پیشگاه حضور آورند عیار گوهرها برگرفته آید و نیک شناسائی چیلگی پذیرد و برخی برای ارادت خواهش را بازدارند و طایفه دوای رنجوری بر جویند و جمعی در پرستش دشواریهای دین نیایش نمایند و گروهی مشکلات دینی را چاره کنند این داستان انجام نه پذیرد همان بهتر که دست ازین بازداشته ناگزیر هر روزه باز گزارد و گروها گروه مردم تورانی و ایرانی و رومی و فرنگی و هندی و کشمیری را بآئینی که گفته آید کارپردازان دولت ماهواره قرار دهند و بخشیان بنظر همایون درآورند تخمی با اسپ و یراق آئین بود و دوام در خبر سپاه احدی بحضور بیاید و از قرارداد کم و زیاده شود و بیشتر پایه افزونی گیرد و تفصیل گرم بازاری نماید و باندازهٔ فزونی و کمی هر روز چندی بگذرند و روز دوشنبه هر قدر سوار که از هفته مانده باشد ببینند و بکار افزائی و خدمت آموزی گذرانیده بشمارهٔ سواران نو و دوام بخشش یابد و تیکچیان خاص احدی را نیز همین دستور بگذرانند و درین گروه ناگزیر از برآورد افزایند و چون آئین چنانست که اسپ از خود بجز ده همواره دستوری بازدگان را نیز در پیش آورند و اسپ ماهواره و انعام داده تیمار او

چیلگی بمعنی خالص شدن چیزه بمعنی خالص نیز آمده چون علامت

کنند و توشکچیان بزرگ و دیگر امرا برخی ملازمان خود را استدعای منصب نمایند و چندی از قدر
باندازهٔ حالت پایه قرار گیرد و کمتر از پنجاه روپیه را این خواهش نرود و نیز پرستاران کارخانها
ماهانه درین بارگاه شود و بندگان سعادت گرای را درین هنگامه خدمت نامزد گردد

آئین رهنمونی

ایزد خرد بخش جهان آرا چون خواهد که گوهر مردم زاد بظهور آید و پایهٔ فراخی و تنگی حوصله
بر همگنان پیدائی گیرد غبار دورنگی برانگیزد و دین و دینی بر طرازد و هر یک با طلا کار کیمیای
جدا پیدا آید و در نکوهش یکدیگر آویزش رود نا توانان بینش و بیدانشی را عیار گرفته قدر دانی
و مهر افزونی گران ارز گردد و گرنه کدام دین و چه دینی یک حسن دلاویز در چندین هزار پردهٔ
تابش میدهد کلیمی پهنا ور گسترده اند و گوناگون رنگ چهره می افروزد

قطعه

در حقیقت نسبت عاشق و معشوق یکیست + بو الفضولان صنم و برهمنی ساخته اند
یک چراغست درین خانه و از پرتو آن + هر کجا مینگرم انجمنی ساخته اند

یکی نکوهش نفس فراپیش نهد و دیگری نگاهبانی جهانیان پاسبانی خود اندیشید و همچنان
گروها گروه مردم بیگانشی اعتقاد آرایند و بخواب و خیال نشاط بازی کنند چون از خو
و عادت برگذرند و دریافت بالش یابد پردهٔ تقلید را تار و پود بگسلد و چهرهٔ یکرنگی نمودار
گردد و فروغ دانائی هر خانه نیفروزد و هر دل پذیرای شناخت نباشد و اگر یکی را شناسائی
در رسد از بیم جان گزایان آدمی رو خموشی برگزیند و اگر بیدلی فراز گفت آرد و سعادت بیگانگان
ساده لوح نام دیوانگی برو نهاده از پایهٔ اعتبار بر اندازند و بد گوهران نا فرجام کفر و الحاد
پنداشته به نیستی زار افگنند هرگاه از بختمندی مردم زاد هنگام شمول حق پرستی رسد
گیتی خداوند را بدین والا پایه بر آرند و پیشوائی جهان معنی نیز بدو باز گردد و بمیانجی امکان

پرتو آگهی فرا گیرد و نقش دوئی از پیشگاه خاطر بر خیزد و حقیقی وحدت را در جلوه‌زار کثرت ببیند
و زبانی بر خلاف آن عشرت اندوزد و چندانکه سر او درنگ تمکین بر آید و بیکسیان نسبتی از غم
و شادی بیرون نرید چنانچه حال کشور خدائی زبان ما ازین باز گوید و شگرف نامه برخی از آن
برخواند سواد خوانان ناصیهٔ روزگار از سرآغاز این والا گوهر شناسا بیشتر بوده و بار از داران
زمزمهٔ شادمانی داشتند و شهریار دوربین روزگاری بآئین بیگانگان پرده آراستی و خود را
آشنای این کار نساختی لیکن هر آنچه خدا خواهد پیدا شود که از آن بر کناره شود از نخستین
حال آنچه عادت بیان روزگار از پیشگاه زار و برهنه ناخواسته بر تراویدی چندانکه بیخواهش
دل افزایش گرفت و به فراز پیدائی بر آمد ناگزیر شهودی رضامندی ایزدی بر شمرده
در هدایت بر گشود و تشنه لبان تفسیده دشت جویائی را سیراب گردانید از نیروی آگهی
گاه در باز داشتن از مراد و زیانی در کامیابی رهنمای شهرستان سعادت شد بیشتری اخلاص
پیشگان ره پژوه را الفروغ بینش و قدسی انفاس آن چاره شود که دیگر روحانی پزشکان
بیچاره ماندند و گوناگون ارباب تجرد سناسی و جوگی و سیوره و قلندر و حکیم و صوفی
و دیگر گروه‌ها گروه ملک تعلق سپاهی و بازرگان و پیشه‌ور و کشاورز زار روز بروز چشم آگهی
گشوده گروه گروه گوهر بینائی فروغ افزاید ترک و تاجیک خرد و بزرگ آشنا و بیگانه از دور
و نزدیک نظر گیهان خدیو را گره گشای پیشگیها انگارند و در هنگام کامروائی بحضور همایون
آورده نیایشگری نمایند و بسا مردم از دوری راه و هجوم قدسی آستان غائبانه نثار کرده
سپاسگزاری نشینند و چون بانتظام ولایت و تسخیر ملک و نشاط شکار نهضت والا شود
کم دهی و قصبه و شهری باشد که گروه گروه مرد و زن نیاز بر دست و نیایش بر زبان روی
بدرگاه نیاورند و جبین اخلاص سوده کارسازی نذور بر نگویند و داستانهای دستگیری

برخوانند فراوان مردم سعادت جاوید و اندیشهٔ آباد و کردار گزیده و تنومندی صورت
و نورافزونی چشم و دیدار فرزند و پیوستن دوستان و درازی زندگی و افزونی خواسته و بسیاری
جاه و دیگر آرزوها از آن چشمه‌سار ایزدی خواهش نمایند و آن شناسای حقیقت هر یکی را
شائسته پاسخی برگوید و سراسیمگی درون چاره گزیند روزی بسر نیاید که چندین کس از در کا
گروه به پیشگاه حضور نیارند و نفس دمیدگی را چو بانشوند خوانای حروف آسمانی سرنوشت
لوحهٔ تقدیر برخواند و نوید امید پرستشوده آب را بدست نیازمندی برگیرد و در پرتو آفتاب
جهانتاب داشته ملتمس را فروغ قبول بخشد بسیار رنجور گسسته امید که پزشکان مسیحانفس
گردید انگشتی بدین آگهی طلسم تندرستی یافت و شگفت‌تر آنکه یکی از ساده لوحان تحریر زبان
بریدهٔ خود را به آستان والا افگند که اگر وزن سعادتی درست نهاد ایزد بیست بپیامن
صدق نیت درست گردد روزی بسر نیاید که کامروای آرزو گشت هر که لختی از ایزد شناسی
و دادار پرستی گیهان خدیو شناسد شگرف عادت را از نی نه نهد بل هر که مهرافروزی
و عدالت دوستی قدری دریابد از دیدار اینها بشگفت نیفتد شهریار فراخ حوصله جمال جهان‌آرای
خویش را کمتر بیند و هر که خواهش ارادت آورد در پذیرفتن بس درنگ رود و بارها بر زبان
گوهربار بگذرد و تا را چگونه رسد پیش از رسیدگی دم رهنمائی زدن و چون نشان راستی از پیشانی
یکی پدید باشد و تپش جویائی روزافزون پذیرش یابد بروز یکشنبه در فروغ آفتاب عالمتاب
بکام دل رسد و با این تنگ گیریها و دشوار پسندیها هزاران هزار آدم از هر طائفه طیلسان
عقیدت بر دوش گرفته سلسلهٔ ارادت را گسسته سعادت می‌شمرند در زبان آئین آید سعادت
جویای آگهی دستار به کف سر بقدسی پای بر نهد و عنوان حال چنان سراید که بیاوری
بخت بیدار و رهنمونی ستاره خودآرائی و خویشتن گزینی که بنگاه گوناگون گزیده بود

از سر افگنده روی دل به نیایشگری آوردم و در پژوهش جانداروی جاویدزندگی سر نهادم
آن بزرگ ایزدی تاییدِ دست نوازش برگشاده افتاده را برگیرد و سر بنداورا بجا گذارد
و بزبان بی زبانی چنان فرماید والا همت بدستگیری برخاست واز نیستی هستی نمای
حقیقی گرائید و شست خاصه که بر وی اسم اعظم و طلسم اقدس الله اکبر نقش کرده اند بدو سپارند
و این معنی تلقین باید مصرع شست پاک و نظر پاک خطائی نرسد بندگان حقیقت پژوه از دید
شگرف حالی گیتی خداوند بسا لیست وقت رهنمون گردند و بگوناگون اندرزهای هوش افزا
از زبان خاموشی پذیرا آیند و از اشعه نور الهی فیض سیراب دل گردند و چشم بینش و کار کردار
روشنائی دیگر بیفزوده و بر حقی را باندازه بر داشت بدلاویز گفتار گران بار دانش گردانند
و داستان آگهی پذیرفتن دم در نیستگی ستر که بسیار بسیار دیدم و آهنست سخور بسیار بتفصیلی گزارش در گنجید اگر
زمانه فرصت بر زندگی را شماری دیگر بود جداگانه دفتری از زبست کرده درون بسار گاه ظهور آورد

آئین ارادت گزینان

هنگام دیدار بهم یکی الله اکبر بگوید و دیگری جل جلاله سرایند همگی قدسی پیچ آنست از سر چشمهٔ
هستی فراموشی نیارند و بیاد کردالهی سیراب دل وتر زبان و شیرین کام باشند و نیز بغرمایش
آن پیشوای آگاه دلان هشیار خرام آشتی که مردم پس از فرو شدن بکار برند در زندگی سر انجام و بهم
و توشه و اپسین سفر پیشروان شود هر سال روز ولادت انجمنی بر سازند و خوان گوناگون نعمت
بر کشند دست نوال بر گشایند و زاد راه دراز آماده گردد و نیز بآئین مقدس نا خوردن گوشت
همت گمارند و بر حقی و سهان هنگام که سگهنان را بازدارند دست بدو نیالایند لیکن در ماه
ولادت خود نیز دوان نشوند و نیز پیرامون کشته خود نگردند و بخورد آن نشتابند و با قصاب
و ماهی شکار و گنجشک گیر همکاسگی نکنند و با بستن وکهن سال و نازای و نارسن نپیوندند

ساله زبان
با اول مضموم
زبان را

درخت انبہ
درخت انناس

و بیتیمر خود سواره بگذرانند و پس از آن حلقها بگذرد و چون باندازهٔ ارزش جوقها برساخته اند
در هر دیدن که کمی و افزونی گیرد از آن گروه برآمده در همسران جا یابد و ازین روی برخی
فوجداران در خواهش برساختن باشند و هنگام گذشتن فیل خواهندگان بر قطار بایستند
گیتی خداوند هر کرا خواهد بسپارد و اگر فیلان یکی یکی بگذرد چندی دیگر با اهتمام او افزایند
و نخست آن گروه را شماره پر سازند و لاغر آرنده را در پرساختن بر کم آورده فرا پیش آرند
و هر که فیلان نامزد تمام یابد به مشرف و ستوری جای نگاهداشت برگیرد و فیل امرا اگرچه
داخل معتادی نیست کمتر روزی باشد که چندی را بحضور نیاورند و پایه قرار یافته بداغ خاص
نقش سعادت نپذیرد و همچنین فیلان بازرگانی به پیشگاه خلافت در آیند و نرخ اندازه از زیادتی کم گردد

آئین دیدن اسپ

آغاز از چهلگانی شود و پس از شاهزادگان والاگوهر و سپس راهوار خاصه و خانه‌زاد
و دیگر طوائل و چون ده مهری را نوبت سپری گردد کوت و قیراق و ستوران حلیه
و بارگیر و باندازهٔ ارزش پیشی و پسی رود و در یکسان بهانظر تا بدن دارند و پس از نظر
گذشتن شناسندگان دیده وری بکار برند و نرخ تازگی برنهند و اول و دوم و سوم
قرار یابد اگر افزوده یا کاسته گردد در همسران رود و از سوم جداگانه طویلها برسازند و عمارت آن را
از ان بخشش شود و نگاهبانی که طویله را بی کاهش آورد یا کمی از دو نگذرد نرخ افزوده
بهمان سپارند و روز بروز در دیدن طویلهای کاسته پر شود و اگر نبود بدیدبانی جداگانه
حواله شود و هر روز بیست بیست بگذرد و یکشنبه که آغاز دیدن ازین جانور شود و چندان
و همواره چند بارگی در پیشگاه والا آماده دارند از شصت مهری تا چهل یکیک از سی مهری
تا ده یکیک برافزایند در بخشش و راهواره داده آید و در بازرگانی بترتیب آمدن ارج را

دستمایه پیشی و پسی ساخته بگذرانند و باندازهٔ فزونی و کمی هر روز بیست تا صد بگذرد و پیشتر از آنکه
بنظر همایون آورند کاروانان تجربه اندوز نرخ برنهند و بهنگام دیدن افزوده گردد و افزون
از سی مهر را در پیشگاه حضور ارزش قرار یابد و خزینه داری دربارگاه عام زر نقد آماده دارد
و بازرگان رنج انتظار نکشد پس از خریدن داغ خاص پذیرد و از دگرگونگی رهائی یابد
و بنظر آگهی و فراوان سود بازرگان از عراقی و مجنس و تازی که از ولایت آید سه
روپیه ستانند و از ترکی و تازی که براه قندهار آید دو و نیم و از راه کابل و هندوستان دو

آئین دیدن شتر

آغاز از خانه زاد شود هر روز پنج قطار به پیشگاه نظر در آورند نخست از باپضمه یان کهر دیرین تر
پیشتر بگذرانند و بزرگ داروغه را آن و سوزی که یکقطار گزیده بغدی ها جمازه بحضور آورند پس بغدی
نهرا بیشوایان و پس جمازه و کهر و لوک و دیگر شتران و روز آدینه آغاز زین جانور شود و چندان بگذرد و پیشی فیلی پیشی ارزش یابد

آئین دیدن گاو

باندازه ارج و جفت فروغ بینش یابد و روز چهارشنبه آغاز دیدن این دام روزگار شود و برابر بگذرد
و روز دیوالی که از دیرین جشنهای این مرز است گروها گروه هندی بوم دران روز بدان نیایش
نمایند و بزرگ داشت آنرا عبادت اندیشند بفرمایش شاهنشاهی لختی آراسته بنظر همایون آورند و ضمیمه نثار شود

آئین دیدن استر

پنجشنبه آغاز ازین جاندار بارکش شود و شش قطار بترتیب قیمت بگذرد و در هر سال
بیش از یکبار نگذرانند نخستین روزگار بدان روش که نگاشته آمد نگاه بیش می فرمودند
و اکنون روز یکشنبه اسپ و دوشنبه شتر و خچر و گاو و سه شنبه سپاه و چهارشنبه
دیوان وزارت و پنجشنبه دادخواه و آدینه شبستان و شنبه فیل

آئین آویزهٔ جانوران و بهره وری

خدیو جهان را سگالش آنست که گوناگون مردم در نزهتگاه یکجهتی عشرت اندوزند
و بزم دوستی و یکتادلی برآراسته گردد تا کار را بشایستگی گراید و رشته انتظام دوتائی گیرد
چون همه را خرد حقیقت گزین نباشد و داستان آگهی هر گوش را برنتابد بهنگامه تماشا بازار
برافروخت و فراوان مردم را بدان کار درآورد و بیاوری اندیشه خواهشگاه طبیعت
جلوه زار معنی شد و خویشتن بینی و خودآرائی سرمایه پرستش داد ازین سبیل آمد
صورت گرایان ظاهربین را دستمایه سرگرمی و دلبستگی بدست افتاد و ازین آویزه پژوهش سعادت اندوز گشتند

جنگ آهو

رنگ و روش او دلگزین آمد و آفت و خیز او شادمانی بخش ازین رو فراوان توجه بدو
گمارد و بسر تابان رسیده خورانش پذیره گرداند ازین جانور صد و یک خاصه باشد هر کدام
نامی و صفتی روشناس هر دو را دیده بانی بسیار و از سه گونه بیرون نبود خانه پرورد
نیک درآویزد یا برام شده بهتر ستیزد یا صحرائی کمتر پرخاش کند و پیکارشان نیز سه طور
باشد نخست با یکدیگر بدین طرز اول با دوم سوم با چهارم و همچنین نوبت همه فرا رسد
و چون بار دوم آغاز شود اول با سوم دوم با چهارم و همچنین و هر کدام درین مراتب بگریزد
آخرین گردد چون بارگی گریختن شود از خاصگی برآید و نامی دیگر در رهوسناکانست از پنجدام برگذرد
دوم با جوان شاهزادگان پنج جفت خاصه با یکدیگر درآویزند و ازان پس ده جفت خاصگی
از شکار خاصه و سپس پنج جفت دیگر از خاصه با جنگ آرایند آنگاه دو جفت از آهو خانه
شکار خاصه آویزه کنند و بعد ازین پنج آهوی خاصه پنج آهوی شاهزاده بزرگ شگرف
آویزش نمایند سپس چهارده جفت خاصه کارزار کنند و پس ازان با نقد با جوان

شاهزاده پیکار نمایند چندانکه جنگ آهوان شاهزاده بانجام رسد و آزان پس آهوان
شاهزادگان با یکدیگر درآویزند و باز آهوان خاصه بجنگ درآیند و درین بازی بر افزون
از یک مهر نبود و ششصد آهوان دیگر مردم گیتی خداوند چهل و دو کس از نزدیکان خویش
گزیده هر دوی را حریف بازی و برد و گرو انباز بیست و یک مثل بر انجام گرفت نخستین را
سی سی آهو مرحمت شد و سپس یکی یک کم چنانچه آخرین را یازده یازده آهو بود و دو دهم مثلی
مثل و گاومیش و گاو و قچقار و بز و خروس سپارند و جنگ گاو و بز در باستانی کمتر نشان دهند
پیشتر از آنکه با یکدیگر هنگامه پیکار آرایند دو آهوی خاصه را آراسته آورند و بدو آهوی
مثلداران آویزه رود و نخست با پیش منصبداران پس آغاز با یکدیگر در پیشگاه حضور شود
چندانکه بار عام باشد این عشرت بجا آید اگر زیاده از هزار بیست و جنگ با آهوی خاصه
هشت مهر گرو بود و با مثل دارد در انگل پنج و در آئین چهار چون آهوان در منصبداری
و زور آوری و پیکار آرائی یکسان نباشند آئین در همسران جنگ چنانست که یکبار
هر کدام از آهوان خویش برگزیده بعرصه در آورد و آنرا آئین نامند بفتح همزه و کسر نون
و سکون یای تحتانی و نون خفی و دیگرا اندازه برگرفته آهو باویزه آورد آنرا انگل خوانند
بفتح همزه و سکون تای فوقانی هندی و فتح کاف و لام در مثل پنج مهر و در گاومیش
و خروس چهار و در گاو و قچقار و بز دو و هزاری با خاصه شش مهر با انباز خویش در انگل ربع
کم چهار و در آئین سه و در مثل و گاومیش و خروس نیز بهمین شماره منصبداری با خاصه
پنجاه روپیه و با شریک خود در انگل سی و یک ربع و در آئین بیست و پنج در مثل سه مهر
و هشت یک در گاومیش و خروس سه ربع و در دیگر جانداران یک و نیم هشتصدی
با خاصه چهل و هشت روپیه و با همسر در انگل سی و در آئین بیست و چهار در مثل سه مهر و

و هشت و در یک گاومیش و خروس و نیم مهر و دیگر به دستور هفت صدی با خاصه چهل و چهار پیاده و باهم او نیز در
بیست و هفت و نیم و در آیین بیست و دو و در مل سه و دیگران آیین پیش شش صدی با خاصه چهل پیاده و باره در آنگل بیست و پنج و در آیین
بیست و باقی به دستور پانصدی در خاصه چهار مهر و با همساز در آنگل و نیم و در آیین و باقی چون شش صدی چهار صدی
در خاصه سی و چهار روپیه و با قرین در آنگل بیست و یک و ربع و در آیین هفده و در مل
سه مهر ربع کم و گاومیش و خروس گاو و چهار و بز یک سیصدی در خاصه سی روپیه و در بهم آهنگ
در آنگل نوزده ربع کم و در آیین پانزده و در مل دو و نیم مهر و باقی چون چهار صدی
دوصدی در خاصه بیست و چهار روپیه و با همتا در آنگل پانزده و در آیین دوازده
و دیگر به دستور پیش صدی در خاصه دو مهر و با همدست خود در آنگل یک و نیم مهر و در آیین
یک و باقی چون گذشته چهار بیستی با خاصه شانزده روپیه و با هم تراز و در آنگل ده و در آیین
هشت و در مل هفده و در گاومیش و خروس یک نیم مهر و باقی به دستور پیش سه بیستی با خاصه
چهارده روپیه و با همرنگ در آنگل نه ربع کم و در آیین هفت و باقی چون پیش دو بیستی
در خاصه دوازده روپیه و با دمساز در آنگل هفت و نیم و در آیین شش و باقی به دستور
بیستی با خاصه ده روپیه و در همگروه در آنگل شش و ربع و در آیین پنج و باقی همچنان
ده باشی در خاصه هشت روپیه و در همچشم در آنگل پنج و در آیین چهار و باقی بدانسان
و غیر منصب دار با خاصه چهار روپیه با همجنگ در آنگل دو و نیم و در آیین دو و در مل
پانزده و دیگران بهمان طرز و اگر شریک در منصب کم باشد اندازه کم و از آیین او برگیرند
و همه جا در آخرین هفت پایی و برو بر آهو بوده و آنچه در کار دیگر حلال ریکید یکی برند چهار یک فیروزمند
ستانند و خسروانی بخشش را اندازه نبود آیین چنان است که شب چهاردهم هر کدام ازین
رزم آرایان آیینی به پیکار آورد و تنکچی این هنگامه نیمه آیین و نیمه آنگل به سامان و بیاموزی

اشکل در کاغذین پارها بنویسند و درهم پیچیده بحضور آورد و اورنگ نشین عشرت دوست
یکی ازان برداردو او بجنگ این پردازد آن شب بیشتر از روی ظاهر بدین نشاط گذرد
دیگر دو گونه آهو باشد کوتل و نیم کوتل هر کدام را شماره معین هرگاه در آهوان خاصگی
راه یابد از نخستین برگرفته پر سازند و اگر در کوتل نقصانی رود از پسین بر آورده درست گردانند
و همواره یک جفت ازین نیز به پیکار آید و عیار جوهر گرفته شود و پیوسته صیادان آهوان
صحرائی آورند در پیشگاه حضور پایه ارزش قرار گیرد خوب و فربه دو مهر خوب و لاغر از مهر تا پانزده
روپیه میانه فربه دوازده روپیه لاغر هشت و نیم فربه هفت روپیه لاغر پنج چهارم فربه چهار
لاغر دو و نیم تا دو خورش و پاسبانی این جانور بدین نمط خاصگیان آویزه حضور دانه دو
آثار پخته نیم سیر روغن زرد نیم پاو نیم دام برای کاه دو نخچیرکاریان خاصه و کوتل و جنگیان
مثل دانه دو سیر ربع کم آرد و روغن بدستور کاه هوسناک از خود سرانجام نماید و در خاصگی
دینا نزاد و نخچیرکاری خاصه و کوتل هر آهوی یک نگهبان مقرر و در جنگی مثلها دو جانور
بیکی سپارند و یکتا مانده را تیمارداری جداگانه بود لیکن علوفه بها نیابد و آهوانی که برای
نوشند ساختن هر دم سپرند دانه دو سیر ربع کم نیم دام بجهت کاه و بر چهار یک نگهبان آن اگر شایان
خاصگی نخچیر دوبی و برخی را که بشهرها گشت کنند یک و نیم سیر دانه و هر کدام را یک دیدبان
نوگرفته را تا هفت روز خورش نامزد نگردد ازان پس تا پانزده روز نیم سیر دانه بدو دهند با
یک سیر و چون یک و نیم ماه بسر آید یک و نیم سیر و آهوخانه منصبدار و احدی و دیگر سپاهی
نگارش نماید علوفه پیادگان از چهار صد دام افزون و از هشتاد کمتر نباشد دوازده هزار
گزیده آهو فراهم آمده گونه گونه برساخته نو آیینهای دلپسند برنهاد و بدینسان از ماده آهوان
کلها انتظام یافت و تازه طرز با عشرت آمد و بزرگ را دانه یک و نیم سیر کاه نیم دام و خورد را تا دو

شیرخوار بود و بدان شماره ربع سیر بسند آید و همچنین بهر دو ماه ربع ربع افزایند تا آنکه آغاز دو سالگی
خورش بسان بزرگ ماده یابد و بهای کاه از هفتم تا دهم چهار یک دام دهند و نر را در پس از
دو ماه شیرخوارگی بقدر آن مدت یک و نیم پاو یابد و در هر دو ماه همانقدر افزاید چنانچه در
آغاز سال دوم دو سیر و یک پاو خورش باشد و از پنجم ماه تا هشتم چهار یک دام برای کاه دهند
سپس نیم دام قرار گیرد و لختی از انجمن بار عام گزارش یافت و اندکی از بسیار در کالبد گفت
ریخته گری نمود اورنگ نشین جهان آرای روز را بدین طرز حقیقت گرای فروغ بخشد و هر گاه
نیایشی افزون تر ازین پیش آید هنگامه آرائی بشبانگاه افتد و گروه سپاه گرد الهی آوازه نو
روشنی پذیرد و از اندیشه آبادی کرم را از سر و نشناخته هنگامی که همگنان آسایش طلبند
گیتی خداوند کارداری را از آسودگی پسندیده تر شناسد و رنج کشی بر تن آسانی گزیند

آئین عمارت

کاخ از در برافراخته آید و سپاه بدو عشرت اندوزد و ملک آبرو ازو پدیدار شود و اهل بزم
تعلق شهر برجوید و بجز آن رونق نه پذیرد ازین رو گیتی خدیو پیوسته عالی بناها طرح یابد
و در لباس آب و گل کار جان و دل بجا می آرد قلاع والا که آرام بخش ضعیف دلان و بیم افزای
سرتابان و عشرت افروز فرمان پذیر است بانجام رسد نشیمن های دلفریب و منظرهای
روح افزا آماده گردد گرمی و سردی زبان آگزین پناهی بروی کار آید و پرده گیان شبستان
اقبال را آرامش جای رود هد و بلند پایگی که آبستن دولتخانه صورت باشد چهره برافروزد
سراها که سرمایه آسودگی جهان نوردان و آسایش جای غریبان کم مایه است جا بجا ساخته
گردد و فراوان آبگیر و چاه که جان داروی زندگان و آبروی زمینهاست بروی کار آید
و دانشکده ها و ریاضت خانها اساس یابد و پیشطاق آگهی بگزین طرزی آرایش گیرد شهریار

دانش گرامی درین شگرف کار که سرانجام آن بس دشوار و غارت گر فراوان خواسته باشد
اندازهٔ هر کار برگرفت گزیده آئینها درمیان آورد چراغ بینش افروزی یافت و سلیم دلان را بنیان دبستان آموزگار

نرخ کالا

گروها گروه مردم بعبارت آرزومند و انصاف و آزرم کمیاب نهاده و بازرگانان شهرها دیگر
سررشتهٔ سود و زیان بدست آورده بر طریقی که هریک سود برگیرد از هرچیز قراری بود
سنگ سرخ منی سه دام آنرا از کوه دارالخلافه فتحپور برآرند و بنهایی خاطرخواه جدا
سازند و بنقشیکه درودگر در چوب نتواند سنگتراشان جادوکار سنگ را چهره برآرایند و رشک
ارژنگ مانی گردانند سنگ کاوله یا پهپای ناهموار که از کوه بهر وضع جدا شده باشد
آنرا پهری فروشند بفتح بای فارسی و های خفی و کسر را و سکون یای تحتانی صد
ازان سنگ بی آمیختگی خاک دراز سه گز و پهنا دو نیم و بلندی یک و آن صد و هشتاد
و دو من و بیست سیر باشد و ارج دویست و پنجاه دام یعنی بیکدام و یازده بخش و چهار
آن خشت بر سه گونه بود پخته و نیم پخته و خام خشتین اگرچه بس گران سنگ بیش
بیشتر سه سیری باشد هزاری سی دام و از دوم بیست و چهار دام و سوم بیست دام چوب
آنچه بیشتر بکار آید هشت گونه بود ساسون بکسر سین و سکون یای تحتانی و فتح سین و سکون
واو و نون خفی در خوشنمائی و دیرپائی کم همتا در طول یک گز الهی و در ارتفاع و عرض
هفت و هشت طسوج پانزده دام و شش بخش و اگر ارتفاع پنج یا شش باشد یازده دام
و دو حصه و سه ربع و دیگر مراتب ازین قیاس گیرند ناژو بزبان هندی جهیده
بکسر جیم فارسی و سکون یای تحتانی و دال هندی و های خفی شهتیر بعرض و ارتفاع ده طسوج
هر گزی پنج دام و سیزده بخش و سه ربع و نیم شهتیر بعرض و ارتفاع هفت تا نه طسوج کرٹی

به پنجدام و سه حصه و سه ربع **دستانک** بزبان هندی کُرتی بفتح کاف و کسر را و سکون یای
تحتانی بعرض سه طسوج و بطول چهار گز پنجدام و هفده و نیم حصه **بجیر** بکسر مجهول با و سکون
یای تحتانی و را بعرض و ارتفاع یک طسوج و بطول مذکور پنجدام و هفده حصه و سه ربع
نوشت اسپان **مغیلان** بهمان عرض و ارتفاع و طول پنجدام و دو حصه **سرس**
بکسر سین و سکون را و سین بعرض و ارتفاع و طول مذکور ده دام و چهار حصه **دیال** بفتح دال
و یای تحتانی و الف و لام دران قدر قسم اول هشت دام و بیست و دو حصه و ربع دوم شش دام
و شش حصه و ربع **بکاین** بفتح با و کاف و الف و کسر یای تحتانی و سکون نون ازین ان مقدار
پنج دام و دو حصه **کچ شیرین** نزد بهیره کان اوست اگر بازرگان آورد یک و نیم من
و اگر پایه بردار از خود فروشد منی یکدام افتد **قلعی سنگین** منی هفت دام و پنج حصه
پنجدام **چونه** منی دو دام **تشبیر** از کانکر پزند بسته خاکیست سختی سنگ نزدیک **آهن جامه**
قلعی دار دو سیر شانزده دام و ساده شش **حلقه زنجیر** دروازه ایرانی و تورانی قلعی دار بزرگ
یک جفت هشت دام و خرد چهار **هندی قلعی** دار پنجدام و دوازده و نیم حصه ساده
چهار دام و دوازده حصه **گلمیخ** یک سیر بدوازده دام **دنیاری** یک سیر به پنج دام
کوکه ریزه میخ قلعیدار اول یکصد و هفت دام و میانه پنج و خرد چهار **بزوماوگی**
بدروازه و صندوق بکار آید قلعیدار یک سیر بدوازده دام و جز آن هشت **حلقه**
قلعیدار یک سیر بشش دام و جز آن بچهار **کهپریل** بفتح کاف و های خفی و سکون بای
فارسی و کسر مجهول را و سکون یای تحتانی و لام از گل سازند بدرازی یک دست و پهنا
ده انگشت باتش پزند و خانه بدو پوشند و چاره سردی و گرمی کنند ساده یکهزار بهشتاد و شش دام
و رنگ زده سی **قلبه** بکار آب رو آید سه تا بدو دام **بالبش** نی نیزه از وی سازند اول بیست

به پانزده دوم بدوازده سوم بده و بعضی را قیمت بس افزون بود چنانچه یکی بهشت اشرفی
بخرند بسبد گاسن بکار آید یک و چکی فراوان پتل بفتح بای فارسی و تای فوقانی و لام
از نی قلم سازند سقفها ازو پوشند صاف کرده اول یک گز مکسر بیک و نیم دام و دوم
یکدام و جز آن بطول دو گز و عرض یک و نیم بدو دام سرکی بکسر سین و سکون را و کسر کاف
و سکون یای تحتانی از نی قلم باریک باشد و خوشرنگ و صاف بطول یک و نیم گز و عرض
شانزده گره جفتی بیک و نیم دام سقفها و خانها بدو آرایند خس بیخ گیاهیست که در کنار جوها
پدید آید و ازو در تابستان نی بست خانه سازند و آب افشانند پس خنک و خوشبو گردد
یک من بیک و نیم روپیه کاه چهپر بسته بسته بفروشند و آنرا بزبان هندی پوله نامند
بضم بای فارسی و سکون واو و فتح لام و های مکتوب بوزن یکصد بسته بده دام کهس بضم با
و های خفی و سکون سین کاه گندم در کهگل بکار رود منی بسه دام کاه ڈابه بدال هندی و الف
و سکون با و های خفی بالای سقفها اندازند پشتواره دومنی چهار دام مونج بضم میم و سکون
واو و نون خفی و جیم پوست نی قلم از آن ریسمان بر تابند و بجهت بستن بکار آید منی به بست
دام سن بفتح سین و سکون نون رستنی ست کشاورزان بکارند و بچونه برامیزند و ریسمان
دولاب و جز آن بر سازند منی بسه دام صمغ ز بون در چونه بکار آید منی بهفتاد دام سریش
گاهی بگچ شیرین برامیزند سیری بچهار دام لک بضم لام و سکون کاف خوشه نی بوریا اگر
بسوزانند چون چراغ روشن شود و بچونه و قلعی برآمیزند یکمن بیک روپیه سیم گل گلی ست سفید
و چرب منی بیکدام خانه را بآن اندایند سرد و خوشنما گردد گل سرخ هندی گیرو بکسر
کاف فارسی و سکون یای تحتانی و ضم را و سکون واو منی بچهل دام در کهسار گوالیار
کان اوست شیشه در تابدانها بکار آید یک سیر و ربع بیک روپیه و یکتا بچهار دام

سیم گل بکسر کاف ... نسخه کاه گل که بر دیوار و بام لیسند و آن

دستمزد

گلکار اول هفت دام دوم شش سوم پنج چهارم چهار سنگتراش نقاش
در یک گز شش دام و ساده کار پنج سنگ بر در یک من بیست و دو حصه دام و دیگر
اول هفت دام دوم شش دام سوم چهار چهارم سه پنجم دو آجاره ساده کار اول در یک گز
یکدام و هفده بخش دوم یکدام و شش حصه سوم بیست و یک حصه پنجره ساز وصلی دوازده
سیر یک گز مکسر بیست و چهار دام دوازده گز و آن بیست و دو دام شش سیر هژده جعفری
شانزده شطرنجی دوازده پنجره ساز غیر وصلی اول در گز مکسر چهل و هشت دام دوم چهل
اره کش اجاره دار در گز مکسر در چوب سیسون دو نیم دام و در ناژو در روزینه دار
دو دام با هر اره سه کس یکی بر فراز و دو در نشیب دو نیز بسند آید بیلدار روزینه دار اول سه
نیم دام دوم سه اجاره دار در دیوار قلعه اگر کنگره سازد در گزی چهار دام و اگر پایین کار کنند
دو نیم و دیگر دیوارها دو و در کندن خندق گزی نیم دام و گز اجاره دارسی و دو طسوج باشد
چاه کن در یک گز اول دو دام دوم یک و نیم سوم یک و ربع غوطه خور گل از چاه
برآرد در زمستان روزی چهار دام و تابستان سه آجاره باندازه فرو بردن یک گز دو روپیه
خشت تراش صد قالب را که تراشد و هموار گرداند هشت دام برگیرد سرخی کوب یک
پیمانه هشت منی یک و نیم دام تا بدان تراشش در گزی صد دام بانس تراش روزی دو دام
چهپر بند روزی سه دام و اجاره در صد گز بیست و چهار پاتل بند چهار گز یکدام آبکش
و خبرآن بام اگر نگین کنند روزی دو دام آبکش روزینه اول سه دام دوم دو و آنکه گل و چونه و خبرآن بنا رساند دوم روزینه گیرد

عیار عمارت

سنگین در دوازده گز یک پهری خرج شود دو هفتاد و پنج من چونه و اگر سنگ سرخ برگشد

در گزی سی من چونه بکار رود و خشتین دریک گز دو بست و پنجاه و سه سیری بکار رود و هشت من

چونه و دو من و بیست و هفت سیر سرخی گلین در آن مقدار سیصد خشت بخرج رود و برای

یک قالب یک سیر خاک و نیم سیر آب **استرکاری** در گزی یک من چونه و ده سیر قلعی و چهار

سیر سرخی و ربع سیر سن بخرج رود **صندله کاری** دریک گز هفت سیر قلعی و سه سیر سرخی

و در سفید کاری در گزی ده سیر قلعی **و گچکاری** در سقف و دیوار در گزی ده سیر و در چینی خانه

شش سیر و در نجاری ده سیر تا بدان بیست و چهار سیر گچ و دو نیم سیر شیشه و ربع سیر سریش گاهی

بکار برند **کاه گل** بیرون دیوار چهارده گز گلین کاه و بیست من خاک و در بام و صحن ده گز و در سقف

و درون دیوار پانزده **لاک** در پنج اگر سرخ باشد سر گزی چهار سیر و یک سیر شنگرف و در زرد بجای شنگرف

زرنیخ و در سبز چهار ریک سیر نیل بر لاک و زرنیخ افزایند و در سیاه چهار سیر لاک و یک سیر نیل

اندازهٔ تراشه

هر گزی بیست و چهار طسوج باشد و در هر طسوج بیست و چهار طسوانه هر طسوانه بیست و چهار

خام و هر خامی بیست و چهار ذره و هر قدر چوب خرج شود نیم طسوانه سوای تراشه اعتبار کنند

در سیسون بر طسوجی بیست و شش سیر و ربع و پانزده ٹانک و در ببول بیست و نیم سیر و پنج دام

و در سرس بیست و یک و نیم سیر و پانزده ٹانک و در ناژو بیست سیر و در بیر هژده و نیم سیر و در بکاین هفده سیر و پنج ٹانک

گرانی و سبکی چوب

گوهر افزای شناسائی بچندین بسیج دانا پسند عیار آن برگرفت و چهار سوی و پنیارا

آفرین بر بست از هر گونه چوب خشک و درازه و پهنا و بلندی جدا جدا برسنجیده تفاوت

بر نهاد از همه گران تر خنجک و سبکتر سفید ار برآمد از هفتاد و دو گونه که بیشتر بکار رود بگذارد

خنجک بفتح خای منقوطه و نون خفی و فتح جیم و سکون کاف بیست و پنج من و چهارده سیر

انبلی بفتح همزه و نون خفی و سکون با و کسر لام و سکون یای تحتانی بیست و چهار من و شش
و سه ربع و بیست و پنج ٹانک زیتون بلوط بفتح با و ضم لام و سکون واو و طا بیست و
یک من بست و چهار سیر کهیر بفتح کاف و های خفی و سکون یای تحتانی و را بیست و یک من
و شانزده سیر کهرنی بکسر کاف و های خفی و سکون را و کسر نون و سکون یای تحتانی
همسنگ آن پرسدهه بفتح بای فارسی و سکون را و کسر سین و سکون دال مشدده و های خفی بیست من
و چهارده سیر و هفده ٹانک آبنوس بیست من و نه سیر و بیست ٹانک سیبین بفتح سین و سکون
یای تحتانی و نون نوزده من و سی و دو سیر بقم یعنی مجیٹهه نوزده من و بیست و یک و نیم سیر
و ده ٹانک کهیر بفتح کاف و های خفی و سکون را و فتح ها و سکون را نوزده من و یازده سیر
و ربع و بیست و پنج ٹانک مهوا بفتح میم و سکون ها و واو و الف هژده من و سی و دو و نیم سیر
و دو ٹانک چندنی بفتح جیم فارسی و نون خفی و فتح دال و کسر نون و سکون یای تحتانی
هژده من و بیست و نیم سیر و ده ٹانک پهلائی بضم بای فارسی و های خفی و لام و الف
و کسر ها و سکون یای تحتانی تسبان او صندل سرخ که بزبان هندی رکت چندن گویند
بفتح را و سکون کاف و سکون تای فوقانی و فتح جیم فارسی و نون خفی و فتح دال و سکون
نون هژده من و چهار و نیم سیر و ده ٹانک چمری بفتح جیم فارسی و سکون میم و کسر را و سکون
یای تحتانی هژده من و دو سیر و هفت و نیم ٹانک چهمری بفتح جیم فارسی و میم و سکون را
و فتح میم اول و سکون دوم و کسر را و سکون یای تحتانی هفده من و شانزده سیر و ربع
عناب هفده من و پنج سیر و چهار ٹانک سیسون تپنگ بکسر سین و سکون یای تحتانی
و فتح سین و سکون واو و نون خفی و فتح بای فارسی و تای فوقانی و نون خفی و سکون
کاف فارسی هفده من یک سیر و سه ربع و بیست و هفت ٹانک ساندن بسین و الف

و نون خفی و فتح دال و سکون نون هفده من و یک سیر و بیست و هشت ٹانک [۲۱] شمشاد
شانزده من و هژده سیر و بیست و پنج ٹانک [۲۲] دهو بفتح دال و های خفی و سکون واو شانزده
من و یک سیر و ده ٹانک [۲۳] آمله که بهندی آنوله گویند بهمزه و الف و نون خفی و سکون واو
و فتح لام و های مکتوب شانزده من و یک و نیم سیر و ده ٹانک [۲۴] صندل پانزده من و هفده
سیر و بیست ٹانک [۲۵] سال پانزده من و چهار سیر و سه ربع و هفت ٹانک [۲۶] بنوس
بفتح با و نون و سکون واو و سین که گیتی خداوند شاه آلو نام نهاد و بزبان ولایت
آلوبالو گویند چهارده من و سی و شش و نیم سیر و ده ٹانک [۲۷] کیلاس چهارده من
و سی و پنج و نیم سیر [۲۸] نیب بکسر نون و سکون یای تحتانی و نون خفی و سکون با چهارده من
و سی و دو سیر و ربع و سی و یک ٹانک [۲۹] ڈارهر بدال هندی و الف و سکون را
و فتح ها و را و سکون دال چهارده من و سی و دو سیر و ربع و نوزده ٹانک [۳۰] مین بفتح میم
و سکون یای تحتانی و نون چهارده من و بیست و دو سیر و سه ربع [۳۱] ببول بفتح بای
اول و ضم ثانی و سکون واو و لام بسان او [۳۲] ساگون بسین و الف و فتح کاف فارسی
و سکون واو و نون چهارده من و ده سیر و بیست ٹانک [۳۳] بجبیار بکسر با و فتح جیم و سکون
یای تحتانی و سین و الف و را سیزده من و سی و چهار سیر [۳۴] پیلو بکسر بای فارسی و سکون
یای تحتانی و ضم لام و واو موافق بجبیار [۳۵] توت سیزده من و بیست و هشت و نیم
و پانزده ٹانک [۳۶] دهامن بدال و های خفی و الف و فتح میم و سکون نون سیزده من
و بیست و پنج سیر و بیست ٹانک [۳۷] بان براس بیا و الف و نون و فتح با و را و الف
و سکون سین سیزده من و ده سیر و بیست و نه ٹانک [۳۸] کمرس بکسر سین و سکون را
و سین دوازده من و سی و هشت سیر و یک ٹانک [۳۹] سیسون دوازده من و سی و چهار

وربع پنج ٹانک فندق[40] دوازده من وبیست وشش سیر وچهار ٹانک چهوکر[41]
بفتح جیم فارسی وهای خفی وسکون واو وفتح کاف وسکون را دوازده من هفده ونیم
سیر وبیست ودو ٹانک دهی[42] بضم دال اول وکسر دیگر مشدد وهای خفی وسکون
یای تحتانی بوزن او هلدی[43] بفتح ها وسکون لام وکسر دال وسکون یای تحتانی
دوازده من وسیزده ونیم سیر وسی ٹانک کیم[44] بفتح کاف وسکون یای تحتانی ومیم
دوازده من ودوازده ونیم سیر وسی ٹانک جالمن[45] بفتح جیم والف وفتح میم وسکون نون
دوازده من وهشت سیر وبیست ودو ٹانک فراس[46] بفتح فا وراو الف وسکون سین
جامن مانند بهر[47] بفتح با وسکون رای هندی دوازده من وسه سیر وربع وبیست وپنج ٹانک
کهندهره[48] بفتح کاف وهای خفی ونون پنهان وضم دال هندی وسکون واو یازده
من وبیست ونه سیر چنار[49] بسنگ او چار مغز[50] یازده من ونه سیر وربع وهفده ٹانک
چنپا[51] بفتح جیم فارسی ونون خفی وبای فارسی والف بکرانی او بیر[52] بکسر مجهول با وسکون
یای تحتانی ورا یازده من وچهار سیر آنب[53] بهمزه والف ونون خفی وبا یازده من و
دو سیر وبیست ٹانک پاپری[54] بفتح بای فارسی والف وبای فارسی دیگر وکسر را وسکون
یای تحتانی بدستور او دینار[55] بکسر دال ویای تحتانی والف وسکون را ده من وبیست سیر
بید[56] همورن او کنبهیر[57] بضم کاف ونون خفی وکسر با وهای خفی وسکون یای تحتانی
ورا ده من ونوزده ونیم سیر وبیست ودو ٹانک چینده[58] بکسر جیم فارسی وسکون یای تحتانی
ودال هندی وهای خفی هموزن او پیپل[59] بکسر بای فارسی وسکون یای تحتانی وفتح
بای فارسی وسکون لام به هیمن کنش راید وشگرف نیا لیشگری ده من وده سیر وربع وبیست
ویک ٹانک کتهل[60] بفتح کاف وسکون تای فوقانی هندی وفتح ها وسکون لام ده من

وهفت و نیم سیر و سی و چهار ٹانک گردین[61] بضم کاف فارسی وسکون را و فتح دال وسکون یای تحتانی و نون بسان کہل ترہیر[62] بضم را و کسر مجهول ها وسکون یای تحتانی ورا و الف ده من وهفت سیر و سی ٹانک پلاس[63] بفتح بای فارسی و لام و الف وسکون سین نه من و سی و چهار سیر سرخ[64] بید هشت من و بیست و پنج سیر و بیست ٹانک سیمبل[65] بکسر مجهول سین وسکون یای تحتانی و نون خفی و فتح با وسکون لام هشت من و سیزده سیر و سی و چهار ٹانک بکاین[66] بفتح با و کاف و الف و کسر یای تحتانی وسکون نون هشت من و نه سیر و سی ٹانک لہسوڑا[67] بفتح لام و های خفی و ضم سین وسکون واو و را و الف هشت من و نه سیر و بیست ٹانک پدماکه[68] بفتح بای فارسی وسکون دال و میم و الف وسکون کاف و های خفی بسنگ لہسوڑا انلہ[69] بفتح همزه و نون خفی وسکون دال هفت من و هفت سیر و سی ٹانک سفیده ارتش[70] هفت من و هفت سیر و بیست و نیم ٹانک کم و این سنجیدگی بشماره آکه سیری بیست و هشت دام بود

آئین سپاه آبادی

گیتی خداوند جهانداران اقبال را بهمین پندها و بهمین اندرزها رهنمون گرداند و بگوناگون روش از ناهنجاریها باز آورد و از فزونی این گروه دولت آرای را گوناگون برستان و شوریده گیتی را آسوده آرامش بخشید برخی را بفرمان پذیری پسند نموده از فراوان کاربهائی داد و بسیاری بوم نشینان و جنگی منش بدین آئین رهگرای سعادت گشتند و سپاه و زمیندار از چهل و چهار لک افزون آمد چنانچه گزارش یابد برخی را داغ اسپان فرمود و بپایه شناسی و چهره نویسی هنگامه برافروخت و لختی را بپرستاری و بهر یکی نامزد کرده و شایستگان یکتائی را اعتبار افزوده احدی نام بر نهاد و گروهی را سزاوار سرکردگی دانسته سرگروه گرداند و بسیاری شایستگان تهیدست را بهر سواری خواسته نامزد فرمود و بدان شماره

بیداغ اقطاع یابد و هر تورانی و ایرانی بیست و پنج روپیه و هندی بیست و عمل پرداز خالصه پانزده و این گونه را برآوردی خوانند و چندی را که سامان مردم دشوار باشد نقش پذیر تنگاتن را بدو سپارند و این گروه را داخلی گویند و در ده هزاری تا هزاری و در هشت هزاری تا هشتصدی و در هفت هزاری تا هفتصدی و در پنجهزاری تا پانصدی و دیگر پانصدی تا صدی را داخل گردانند و ازین فروتر کم منصب بزرگ در نیاید و برخی را بآئین یاوری سپارند و این جوق را کمکی نامند و امروز گرمی هنگامه بر داغ پذیرست و این گونه سپاهی را برتری باشد همگی والا پسیچ آنست که سپاهی بعاریت و تبدیل دامن آلود نگردد و بنگاه‌های سفور دولت اندوزد مردم زاد را آزمندی تنگ بینی بر دو سود خود را در زیان اندیشد بهر آغاز دولت جاوید که شهریار جهان آرا در پرده گزینی بود و بسیاری کارپردازان بنگاه و ناراستی نوکر گسسته مهار زیستی و از بی آزرمی هر چند بشوخی گرائیدی فرومایگان بنده بارگی فروخته به پیادگی یا عوض گزین بنگاه و بیابوی خرآسا در ساختی و در بیوفائی ماهواره یافته دراشدی و گفتگو بناخوشی و سرزنش کشیدی گیتی خداوند آئین چهره نویسی بر نهاد و تنخواه مواجب به بینش آن قرار گرفت لختی خودکامی برافتاد و سرو کار لشکری رونق دیگر پذیرفت و آئین داغ که نادان آزار جانور اندیشد برای مهرافزائی بیدا نشان پیدائی بنهشت و ازانجا که آز در نیک از بد نشناسد و آزرمی از خود و خداوند ندارد و کامرانی در رتبه کاری برجوید و بجانگزائی خویش دو اد و نماید برخی بدگوهران راه ناراستی سپرده همان خوی نکوهیده پیش گرفتند و قدری ناسرگی روائی یافت سودای عاریت گرم بازار گشت خدیو آگهی داغ جانور بر چهره نویسی افزود سبک سران هر جائی را بد بستان حقیقت برده گرانسنگ گردانید و فرومایگان نکس خوی را بزرگ منشی و مردمی آموخت

یافه درا بمعنی بیهوده گوچه یافه در برهان وغیره بمعنی سخنان یاوه و بیهوده نوشته و درا امر بمعنی مصدر که گوینده ولاینده باشد آمده ۱۲۰۵

آزمندان افسرده دل نشاط توانگردلی برگرفتند سرابستان سپاهی آبیاری دیگر یافت و گنجینهٔ
اقبال آبادی پذیرفت زهی شگرفی آباد اندیشه و نیرنگی کارشناسی
بصورت شورش نگاو مینمود و در معنی نزهتگاه روحانی فروغ می گیرد

آیین جانداران

سال هژدهم الهی والا آهنج بر روائی داغ شد پایه شناسی مردم بدانگزین روشی
مقرر گردانیدند و دیگر جانوران را مراتب قرار گرفت و بایست هر یکی برنگاشته و دستوری
شگرف بر نهادند و گرانی و ارزانی روزگار آن در پیشگاه دیده داشته میانه روی برگزیدند
رشته حسابدانی دوتائی گرفت و شایسته قانونی انتظام یافت بخشیان سپه آرا
از گرانبار سفارش سبکدوش گشتند و بهشت سرای شادمانی گذار افتاد بارگی را
هفت گونه بر ساختند و بهر یک راتبه قرار گرفت عربی عراقی مجنس ترکی یابو تازی
جنگله سخت تازی نژاد یا در خورش سنجی و شگرفکاری لبان او ماهواره هفتصد و بیست دام
روزی شش سیر دانه و ارج آن در برآورد هر جانور مهین دوازده دام و دو نیم دام روغن زرد
و شکر و سه کاه و ماهی هفتاد دام بجهت جل و ازنک و یال پوش و تنگ که آنرا خندیو عالم
فراخی گوید و گدی و تخته بند و قیزه که عامه قائزه گویند و مگسران و خرخره و تهتی موئین
کیسه ایست از دم اسپ برای پاک ساختن و دست مال و پای بند و میخ و مانند آن
و این را خرج یراق اسپ گویند و شصت دام زین و لجام در دو ماه یک اچپچی و نعل هر ماهه
هفت دام و شصت و سه به تیماردار و چون دو اسپ را خدمت کند دو چندان تنخواه
دهند همگی چهارصد و هفتاد و نه دام رفاهیت سپاهی و آسودگی حال شیوه بهش رفت و
هشتاد و یکدام در آغاز کار برافزودند در هنگامیکه روپیه بسی و پنج دام رفتی بحکم والا چهل

اعتبار کردند هشتاد و یکی افزوده آمد و این سه یین مسلوک در داد و ستد علوفه بدین ارز
باشد و بار دیگر دو دو روپیه بهر گونه بارگی جز جنگله افزایش یافت امروز چنین نگاه ور بر آورد
نکنند دو یین در عراق عجم پدید آید یا در پیکر و کردار بدو ماند یکی را هشتصد و هشتاد دام
از آن چهارصد و پنجاه و هشت دام خرج ناگزیر بیست و یک از نخستین کم ده ده در یراق
و زین و لجام و یک در نعلبندی و شصت و هفت در بار اول زیاده شد و هفتاد و پنج
در دوم و هشتاد در سوم سه یین عراقی مانند بیشتر اگدش ترکی و عراقی بود ماهیانه
پانصد و شصت دام سیصد و پنجاه و هشت ناگزران صد کمتر از عراقی سی سی در شکره
و زین و لجام و پانزده در روغن و سه در چارواداره و دو در نعلبندی هفتاد و دو دام در اولین
بار افزایش یافت پنجاه در دوم هشتاد در سوم چهار یین از توران زمین برخیزد اگرچه
تنومند و بالیده باشد لیکن بسه یین نرسد ماهانه چهارصد و هشتاد دام دویست و نود و هشت
ناگزیر شصت از همچنین کم سی سی از شکره و کاه و ده از یراق و چهار از زین و لجام و دو دو
از نعلبندی و روغن و دانه و دو سیر افزودند شش ده دام ازین رو افزون آید و شکره کاستند
نخست پنجاه و دو دو در دوم پنجاه و در سوم هشتاد افزودند پنجمین نیز در همان سرزمین خیزد
لیکن بدان توانائی و بالیدگی نبود و بیشتر نکوهیده کنش باشد و ترکی بازبون تر از نژاد
پیوندد ماهواره چهارصد و دو دام دویست و سی و نه دام ضروری پنجاه و نه از ترکی کم بیست و هشت
در روغن و پانزده در چاروادار و ده در یراق و شش در زین و لجام نخستین بار چهل و یک
دوم چهل سوم هشتاد افزوده آمد و آن دو دیگر بیشتری هندی نژاد بود گزین آنرا تازی
و میانه را جنگله و فروترین را یابو نامند گزین قراق در تازی بر گیرند و گرنه در جنگله شماره
کنند اولین سیصد و بیست دام یکصد و هشتاد و هشت ناگزران پنجاه و یک از یابو کم شده

له اگدش بالکر ابی را گویند که مادرش از جنس دیگر و پدرش از جنس دیگر باشد خصوصاً آنرا بعربی هجین خوانند ۱۲ برهان

در دانه شش سیر قرار گرفت و پانزده از کاه و ده از روغن زرد و شکر و هشت از براق و غاشیه

بیست و دو بار دوم سی سوم هشتاد برافزودند و وین دویست و چهل دام یکصد و چهل

و پنج و نیم ناگزیر چهل و دو و نیم از تازی کم دانه پنج سیر مقرر شد و پانزده از کاه و نه از دانه

و شش از روغن و قند سیاه و چهار و نیم از براق و دو از نعلبندی در نخستین بیست و نه و نیم

و در دوم بیست و پنج و در سوم چهل افزایش فرمودند و پیش استر را تازی گرفتی و امروز

همسنگ این در بایو یکصد و شصت دام بود اکنون از پایه اعتبار انداخته اند فیل

در نقش پذیری هفت گونه باشد مست شیرگیر ساده منجهوله کرهه پهندکیه موکل

و بسان فیلخانه در هیچ پایه تفرقه ننهند ماهواره نخستین یکهزار و سیصد و بیست دام

دانه روزی دو و نیم من و بهر پلی زیاده از سه تیار دارند بهند مهاوت بهوئی میٹھ

ماهانه نخستین صد و بیست دام و بهر کدام را از ان دو نود صد و بیست دام دیگر برافزودند

در سر آغاز کار رواج شدی و امروز فرق ساخته اند دوم یکهزار و یکصد دام و بیست و

از اولین کم و دانه دو من صد و هشتاد ازین وجه نقصان پذیرفت و پانزده پانزده

از مهاوت و بهوئی کاستند و در عنایت خسروانی صد و ده افزودند سوم هشتصد دام

سیصد از بیش و کم دانه یک و نیم من صد و هشتاد دام ازین رو دسی از میٹه و پانزده

پانزده از مهاوت و بهوئی کم شد پنجاه دام برناگزیر افزودند چهارم ششصد دام دانه

یک من در کاستگی همتای بیش لیکن نود بر ناگزیر ان افزایش یافت پنجم چهارصد

و بیست دام دانه سی سیر ازین رو نود و از مهاوت پانزده دام کاهیدند و بهوئی بدو نهند

و شصت افزودند ششم سیصد دام دانه پانزده سیر و ازین جهت صد و سی و پنج کمی پذیرفت

و زیاده از یک دارنده بدو نبود ماهواره شصت دام صد و پنجاه دام افزایش گرفت هفتم

بیش بر او برد نشدی امروز بدان سعادت گراید علوفه دویست و هشتاد دام در تنخواه
فیل همان شماره دام بود و روپیه برفشانند و کمی ازین رگذر بدو راه نیابد شتر دویست
و چهل دام و دانه شش سیر کاه یکدام براق بیست ساربان شصت پنجاه و شش افزوده آمد
و هنگامی که نرخ روپیه چهل دام شد بیست دیگر افزایش یافت گاو صد و بیست دام و دانه
چهار سیر کاه یکدام براق شش و سی و هشت برناگزران افزودند زمان نرخ ده دیگر
زیاده کردند عرابه ششصد دام چهار صد و هشتاد نجار و گاو و صد و بیست برای اصلاح
و افزونی آسایش فیل و عرابه جز منصبداران ندهند و گزین سوار و شتر و میانه گاو نقش پذیر رساله

آئین منصبدار

خرد پژوهان دوربین را یک اندیشی رو داد و رو بانیان را با پیشینیان دو رائی نباشد
هر کشوری تا به حد تن نگراید گرد شورش فرو ننشیند و آشوب خودکامی برنخیزد آشتیجا را
تا آمیزه یگانگی فراهم نیاید غبار نیستی افشانده نگردد و نیرنگی موالید چهره نیفروزد گروها
جانور در خود آمیزی برسازند و نقش خودسری زدوده گردد و در چاره سگالی دم آسایش
برگیرند و سود و زیان را گزیده پاسبانی بود مردم نژاد و با نفس و فنون بعزبان روائی
داد گر فراوان نیازمند و پایندگی او بفرمان سلطنت در گروید گوهر بهای شگرف
و اندیشه‌های پادشاه خشم و آز را تازه شورش ناور آموزد و جانکاهی و دل آزاری را بیداری
بر شمرد ایزد بیهمال برای فرو نشاندن غبار بیدانشی یکی را برگزیند و تایید بر کمال و توفیق
روزافزون همراه گرداند و بشناسائی و دلیری و فراخ حوصلگی آویزه جهانیان را چاره
برسگالد و چشمه زار هستی را سیراب دارد و چون نیروی یک تنه در انجام کار بسند نیاید
از فروغ بینش خردی فروهیده مردی بیاوری برگیرد و بهر یکی پرستاران نامزد شوند

ازین رو گیهان خدیو منصب پایها از ده باشی تا ده هزاری قرار فرمود و افزون از پنجهزاری

خاص فرزندان سعادت سرشت گردانید ژرف نگاهان حرفی و حروف شناسان رمزی

بشماره جلاله یافته گوناگون نوید جاوید اقبال برخواندند و فرخیها برگرفتند مراتب منصب

شصت و شش موافق اسم الله [۶۶] برآمد و مژده سعادت سرمدی رسید مزاج شناسائی روزگار

بجا آمد و گوهر شناخت فروغ دیگر گرفت برخی را در نخستین دید بر شناسد و یکبارگی

بلند پایگی بخشد و گاه منصب افزوده سوار کمتر همراه سازد و از کار آگهی هر یکی را اندازه

برگرفت و در خور سوار در ماهواره دگرگونگی رفت هر کرا سوار موافق منصب باشد اولین

پایه داد و نیمه و زیاده را دوم [۲] و کمتر از آن سوم [۳] برساخت چنانچه جدول [۱] باز گوید و یوزباشی

یازده [۱۱] گونه شد نخست آنکه با او صد سوار بود و ماهواره هفتصد روپیه یازدهم آنکه با او سواری

نبود چنانچه بیشتر در داخلیان اعتبار شود با پانصد روپیه نه میانه را در شمار ده سوار بیست روپیه

افزوده گردد و در آماره نویسی دو بیستی ترکی و جنگله و فیل معاف دارند و در

ترکش بند بیستی چهار اسپه اعتبار کنند محبس و یابو کم و ده باشی را یک تیکی گاه آید ماهواره

جدول آئین منصبداران

[۱] جدول آئین منصبداران از
کار از کزین جداول این نسخه گرفته است
از هشت نسخه مقابله نموده هر
باهم مختلف یافتم جدول کتاب
انگریزی اگرچه از همه صحیح تر
معلوم میشود مگر در اسم بعض
جاها یقیناً غلطی ست بهر حال
اگرچند غلط مختلف را جمع نموده
فکر نمایند امری صحیح باز بصحت
توان شناخت بهمان و تیره این
جدولها را صحیح ساختم و در اکثر
مقام جدول انگریزی را پسند
افتاد و بجهت زیادتی

	منصب	اسپ						فیل					باربردار			ماهانه		
		عراقی	مجنس	ترکی	یابو	تازی	جنگله	شیرگیر	ساده	منجهوله	کرهه	پهندرکیه	شتر	گاو	عرابه	اول	دوم	سوم
۱	ده هزاری	۶۸ شصت و هشت	۶۸ شصت و هشت	۱۳۶ صد و سی و شش	۱۳۶ صد و سی و شش	۱۳۶ صد و سی و شش	۱۳۶ صد و سی و شش	۴۰ چهل	۶۰ شصت	۴۰ چهل	۴۰ چهل	۲۰ بست	۱۶۰ صد و شصت قطار	۴۰ چهل قطار	۳۲۰ سیصد و بست	۶۰۰۰۰ شصت هزار روپیه	×	×
۲	هشت هزاری	۵۴ پنجاه و چهار	۵۴ پنجاه و چهار	۱۰۸ صد و هشت	۱۰۸ صد و هشت	۱۰۸ صد و هشت	۱۰۸ صد و هشت	۳۵ سی و پنج	۵۰ پنجاه	۳۶ سی و شش	۳۴ سی و چهار	۱۵ پانزده	۱۳۰ صد و سی قطار	۳۴ سی و چهار قطار	۲۶۰ دویست و شصت	۵۰۰۰۰ پنجاه هزار روپیه	×	×
۳	هفت هزاری	۴۹ چهل و نه	۴۹ چهل و نه	۹۸ نود و هشت	۹۸ نود و هشت	۶۸ شصت و هشت	۶۸ شصت و هشت	۳۰ سی	۴۲ چهل و دو	۲۷ بست و هفت	۲۷ بست و هفت	۱۲ دوازده	۱۱۰ صد و ده قطار	۲۷ بست و هفت قطار	۲۲۰ دویست و بست	۴۵۰۰۰ چهل و پنج هزار روپیه	×	×
۴	پنجهزاری	۳۴ سی و چهار	۳۴ سی و چهار	۶۸ شصت و هشت	۶۹ شصت و نه	۶۷ شصت و هفت	۶۶ شصت و شش	۲۰ بست	۳۰ سی	۲۰ بست	۲۰ بست	۱۰ ده	۸۰ هشتاد قطار	۲۰ بست قطار	۱۶۰ صد و شصت	۳۰۰۰۰ سی هزار روپیه	۲۹۰۰۰ بست و نه هزار روپیه	۲۸۰۰۰ بست و هشت هزار روپیه

چون منصب ده هزاری بجز شاهزاده سلطان سلیم و منصب هشت هزاری بجز شاهزاده سلطان مراد دیگری را نبود ازین سبب هر دو خانه این هر دو منصب خالی اند ۱۲ سید احمد

	مناصب	اسپ						فیل					باربردار			ماهانه		
		عراقی	مجنس	ترکی	یابو	تازی	جنگله	شیرگیر	ساده	منجهوله	کرهه	پهندرکیه	شتر	گاو	ارابه	اول	دوم	سوم
۵	چهار هزار و نهصدی	۳۳ سی و سه	۳۳ سی و سه	۶۷ شصت و هفت	۶۷ شصت و هفت	۶۶ شصت و شش	۶۵ شصت و پنج	۲۰ بست	۳۰ سی	۱۹ نوزده	۱۹ نوزده	۱۰ ده	۷۸ هفتاد و هشت قطار	۱۹ و ۴ نوزده قطار و چهار	۱۵۷ صد و پنجاه و هفت	۲۷۶۰۰ بست و هفت هزار و ششصد	۲۷۴۰۰ بست و هفت هزار و چهار صد	۲۷۳۰۰ بست و هفت هزار و سه صد
۶	چهار هزار و هشتصدی	۳۲ سی و دو	۳۲ سی و دو	۶۶ شصت و شش	۶۶ شصت و شش	۶۵ شصت و پنج	۶۵ شصت و پنج	۲۰ بست	۲۹ بست و نه	۱۹ نوزده	۱۹ نوزده	۹ نه	۷۷ هفتاد و هفت قطار	۱۹ و ۲ نوزده قطار و دو	۱۵۲ صد و پنجاه و دو	۲۷۰۰۰ بست و هفت هزار	۲۶۸۰۰ بست و شش هزار و هشتصد	۲۶۷۰۰ بست و شش هزار و هفتصد
۷	چهار هزار و هفتصدی	۳۱ سی و یک	۳۱ سی و یک	۶۵ شصت و پنج	۶۵ شصت و پنج	۶۳ شصت و سه	۶۳ شصت و سه	۱۹ نوزده	۲۹ بست و نه	۱۹ نوزده	۱۸ هژده	۹ نه	۷۵ هفتاد و پنج قطار	۱۹ و ۱ نوزده قطار و یک	۱۵۱ صد و پنجاه و یک	۲۶۸۰۰ بست و شش هزار و هشتصد	۲۶۶۰۰ بست و شش هزار و ششصد	۲۶۵۰۰ بست و شش هزار و پانصد
۸	چهار هزار و ششصدی	۳۱ سی و یک	۳۱ سی و یک	۶۳ شصت و سه	۶۳ شصت و سه	۶۲ شصت و دو	۶۲ شصت و دو	۱۸ هژده	۲۸ بست و هشت	۱۹ نوزده	۱۸ هژده	۹ نه	۷۴ هفتاد و چهار	۱۸ و ۳	۱۴۸ صد و چهل و هشت	۲۶۴۰۰	۲۶۲۰۰	۲۶۱۰۰
۹	چهار هزار و پانصدی	۳۱ سی و یک	۳۰ سی	۶۱ شصت و یک	۶۱ شصت و یک	۶۱ شصت و یک	۶۱ شصت و یک	۱۸ هژده	۲۸ بست و هشت	۱۹ نوزده	۱۷ هفده	۸ هشت	۷۲ و ۳ هفتاد و دو قطار و سه	۱۸ و ۳ هژده قطار و سه	۱۴۵ صد و چهل و پنج	۲۶۰۰۰ بست و شش هزار	۲۵۸۰۰ بست و پنج هزار و هشتصد	۲۵۷۰۰ بست و پنج هزار و هفتصد

	مناصب	اسپ: عراقی	اسپ: مجنس	اسپ: ترکی	اسپ: یابو	اسپ: تازی	اسپ: جنگله	فیل: شیرگیر	فیل: ساده	فیل: منجهوله	فیل: کرهه	فیل: پهندرکیه
۱۶	سه هزار و هشتصدی	۲۶ بیست و شش	۲۶ بیست و شش	۵۱ پنجاه و یک	۵۱ پنجاه و یک	۵۱ پنجاه و یک	۵۱ پنجاه و یک	۱۶ شانزده	۲۳ بیست و سه	۱۸ هژده	۱۵ پانزده	۶ شش
۱۷	سه هزار و هفتصدی	۲۵ بیست و پنج	۲۵ بیست و پنج	۵۰ پنجاه	۵۰ پنجاه	۵۰ پنجاه	۴۹ چهل و نه	۱۶ شانزده	۲۳ بیست و سه	۱۷ هفده	۱۵ پانزده	۶ شش
۱۸	سه هزار و ششصدی	۲۵ بیست و پنج	۲۵ بیست و پنج	۴۹ چهل و نه	۴۸ چهل و هشت	۴۸ چهل و هشت	۴۷ چهل و هفت	۱۶ شانزده	۲۳ بیست و سه	۱۷ هفده	۱۴ چهارده	۶ شش
۱۹	سه هزار و پانصدی	۲۴ بیست و چهار	۲۴ بیست و چهار	۴۷ چهل و هفت	۴۷ چهل و هفت	۴۷ چهل و هفت	۴۶ چهل و شش	۱۶ شانزده	۲۳ بیست و سه	۱۷ هفده	۱۴ چهارده	۵ پنج
۲۰	سه هزار و چهارصدی	۲۳ بیست و سه	۲۳ بیست و سه	۴۶ چهل و شش	۴۶ چهل و شش	۴۶ چهل و شش	۴۴ چهل و چهار	۱۶ شانزده	۲۲ بیست و دو	۱۷ هفده	۱۴ چهارده	۵ پنج

	مناصب	باربردار: شتر	باربردار: گاو	باربردار: گاری	ماهانه: اول	ماهانه: دوم	ماهانه: سوم
۱۶	سه هزار و هشتصدی	۶۲ شصت و دو قطار	۱۶ و ۲ شانزده قطار و دو	۱۲۴ صد و بیست و چهار	۲۰۸۰۰ بیست هزار و هشتصد	۲۰۶۰۰ بیست هزار و ششصد	۲۰۵۰۰ بیست هزار و پانصد
۱۷	سه هزار و هفتصدی	۶۰ و ۳ شصت قطار و سه	۱۶ و ۱ شانزده قطار و یک	۱۲۱ صد و بیست و یک	۲۰۲۰۰ بیست هزار و دویست	۲۰۰۰۰ بیست هزار	۱۹۹۰۰ نوزده هزار و نهصد
۱۸	سه هزار و ششصدی	۵۹ پنجاه و نه قطار	۱۵ و ۴ پانزده قطار و چهار	۱۱۸ صد و هژده	۱۹۶۰۰ نوزده هزار و ششصد	۱۹۴۰۰ نوزده هزار و چهارصد	۱۹۳۰۰ نوزده هزار و سیصد
۱۹	سه هزار و پانصدی	۵۶ و ۳ پنجاه و شش قطار و سه	۱۵ و ۳ پانزده قطار و سه	۱۱۵ صد و پانزده	۱۹۰۰۰ نوزده هزار	۱۸۸۰۰ هژده هزار و هشتصد	۱۸۷۰۰ هژده هزار و هفتصد
۲۰	سه هزار و چهارصدی	۵۶ پنجاه و شش قطار و یک	۱۵ و ۱ پانزده قطار و یک	۱۱۲ صد و دوازده	۱۸۶۰۰ هژده هزار و ششصد	۱۸۴۰۰ هژده هزار و چهارصد	۱۸۳۰۰ هژده هزار و سیصد

	مناصب	اسپ: عراقی	مجنس	ترکی	یابو	تازی	جنگله	فیل: شیرگیر	ساده	منجھوله	کرها	پھندرکیه	باربردار: شتر	گاو	گاری	ماهانه: اول	دوم	سوم
۲۸	دو هزار و ششصدی	۱۷ هفده	۱۷ هفده	۳۶ سی و شش	۳۶ سی و شش	۳۵ سی و پنج	۳۵ سی و پنج	۱۳ سیزده	۱۵ پانزده	۱۲ دوازده	۱۱ یازده	۳ سه	۴۲ چهل و دو قطار	۱۰ و ۴ ده قطار و چهار	۴۸ چهل و هشت	۱۴۶۰۰ چهارده هزار و ششصد	۱۴۴۰۰ چهارده هزار و چهارصد	۱۴۳۰۰ چهارده هزار و سیصد
۲۹	دو هزار و پانصدی	۱۷ هفده	۱۷ هفده	۳۴ سی و چهار	۳۴ سی و چهار	۳۴ سی و چهار	۳۴ سی و چهار	۱۲ دوازده	۱۴ چهارده	۱۲ دوازده	۱۰ ده	۲ دو	۴۰ چهل قطار	۱۰ ده قطار	۸۰ هشتاد	۱۴۰۰۰ چهارده هزار	۱۳۸۰۰ سیزده هزار و هشتصد	۱۳۷۰۰ سیزده هزار و هفتصد
۳۰	دو هزار و چهارصدی	۱۷ هفده	۱۷ هفده	۳۳ سی و سه	۳۳ سی و سه	۳۳ سی و سه	۳۳ سی و سه	۱۲ دوازده	۱۳ سیزده	۱۱ یازده	۱۰ ده	۲ دو	۳۸ سی و هشت قطار	۹ و ۴ نه قطار و چهار	۷۶ هفتاد و شش	۱۳۶۰۰ سیزده هزار و ششصد	۱۳۴۰۰ سیزده هزار و چهارصد	۱۳۳۰۰ سیزده هزار و سیصد
۳۱	دو هزار و سیصدی	۱۶ شانزده	۱۶ شانزده	۳۳ سی و سه	۳۳ سی و سه	۳۲ سی و دو	۳۲ سی و دو	۱۲ دوازده	۱۲ دوازده	۱۰ ده	۱۰ ده	۲ دو	۳۶ سی و شش قطار	۸ و ۴ هشت قطار و چهار	۷۲ هفتاد و دو	۱۳۲۰۰ سیزده هزار و دویست	۱۳۰۰۰ سیزده هزار	۱۲۹۰۰ دوازده هزار و نهصد

۴۴	هزاری	۱۰ ده	۱۰ ده	۲۱ بیست و یک	۲۱ بیست و یک	۲۱ بیست و یک	۲۱ بیست و یک	۷ هفت	۸ هشت	۶ شش	۷ هفت	۲ دو	۲۱ بیست و یک قطار	۴ و ۱ چهار قطار و یک	۴۲ چهل و دو	۸۲۰۰ هشت هزار و دویست	۸۱۰۰ هشت هزار و صد	۸۰۰۰ هشت هزار
۴۵	نهصدی	۱۰ ده	۱۰ ده	۲۰ بیست	۲۰ بیست	۲۰ بیست	۲۰ بیست	۷ هفت	۸ هشت	۶ شش	۷ هفت	۲ دو	۲۰ بیست قطار	۴ چهار قطار	۴۰ چهل	۷۷۰۰ هفت هزار و هفتصد	۷۳۰۰ هفت هزار و سیصد	۷۱۰۰ هفت هزار و یکصد
۴۶	هشتصدی	۱۰ ده	۹ نه	۱۷ هفده	۱۷ هفده	۱۶ شانزده	۱۳ سیزده	۷ هفت	۸ هشت	۶ شش	۵ پنج	۲ دو	۱۷ و ۳ هفده قطار و سه	۳ و ۲ سه قطار و دو	۳۴ سی و چهار	۵۰۰۰ پنج هزار	۴۷۰۰ چهار هزار و هفتصد	۴۴۰۰ چهار هزار و چهارصد
۴۷	هفتصدی	۶ شش	۸ هشت	۱۳ سیزده	۱۳ سیزده	۱۴ چهارده	۷ هفت	۴ چهار	۵ پنج	۵ پنج	۴ چهار	۱ یک	۱۵ و ۲ پانزده قطار و دو	۳ سه قطار	۲۷ بیست و هفت	۴۰۰۰ چهار هزار	۳۷۰۰ سه هزار و هفتصد	۳۶۰۰ سه هزار و ششصد
۴۸	ششصدی	۵ پنج	۷ هفت	۹ نه	۹ نه	۴ چهار	۴ چهار	۴ چهار	۳ سه	۵ پنج	۲ دو	۱ یک	۱۴ چهارده قطار	۲ و ۲ دو قطار و دو	۲۱ بیست و یک	۳۵۰۰ سه هزار و پانصد	۳۲۰۰ سه هزار و دویست	۳۰۰۰ سه هزار
۴۹	پانصدی	۴ چهار	۷ هفت	۸ هشت	۸ هشت	۴ چهار	۳ سه	۴ چهار	۲ دو	۲ دو	۲ دو	۱ یک	۱۳ سیزده قطار	۲ دو	۱۵ پانزده	۲۸۰۰ دو هزار و هشتصد	۲۷۵۰ دو هزار و هفتصد و پنجاه	۲۷۰۰ دو هزار و هفتصد
۵۰	چهارصدی و پنجاهی	۴ چهار	۶ شش	۸ هشت	۸ هشت	۴ چهار	۳ سه	۳ سه	۱ یک	۲ دو	۲ دو	۱ یک	۱۰ ده قطار	×	۱۲ دوازده	۲۵۰۰ دو هزار و پانصد	۲۳۰۰ دو هزار و سیصد	۲۱۰۰ دو هزار و صد

	مناصب	اسپ						فیل					باربرداری			ماهانه		
		عراقی	مجنس	ترکی	یابو	تازی	جنگله	شیرگیر	ساده	منجهوله	کرهه	پهندرکیه	شتر	گاو	ارابه	اول	دوم	سوم
۵۱	چهارصدی	۳ سه	۳ سه	۵ پنج	۴ چهار	۲ دو	×	۲ دو	۳ سه	۲ دو	۲ دو	۱ یک	۵ پنج قطار	×	۱۲ دوازده	۲۰۰۰ دو هزار	۱۷۰۰ یکهزار و هفتصد	۱۵۰۰ یکهزار و پانصد
۵۲	سه صد و پنجاهی	۳ سه	۴ چهار	۴ چهار	۴ چهار	۲ دو	×	۱ یک	۱ یک	۲ دو	۲ دو	۱ یک	۴ و ۲ چهار قطار و دو	×	۱۱ یازده	۱۴۵۰ یکهزار و چهارصد و پنجاه	۱۳۷۵ یکهزار و سیصد و هفتاد و پنج	۱۳۵۰ یکهزار و سیصد و پنجاه
۵۳	سه صدی	۳ سه	۳ سه	۳ سه	۴ چهار	۲ دو	×	۱ یک	۱ یک	۲ دو	۲ دو	۱ یک	۴ چهار قطار	×	۱۰ ده	۱۳۰۰ یکهزار و سیصد	۱۲۵۰ یکهزار و دویست و پنجاه	۱۲۰۰ یکهزار و دویست
۵۴	دو صد و پنجاهی	۳ سه	۳ سه	۳ سه	۴ چهار	۲ دو	×	۱ یک	۱ یک	۲ دو	۲ دو	×	۳ و ۲ سه قطار و دو	×	۸ هشت	۱۱۵۰ یکهزار و یکصد و پنجاه	۱۱۰۰ یکهزار و یکصد	۱۰۰۰ هزار
۵۵	دوصدی	۲ دو	۳ سه	۳ سه	۳ سه	۲ دو	×	۱ یک	۱ یک	۱ یک	۲ دو	×	۳ سه قطار	×	۷ هفت	۹۷۵ نهصد و هفتاد و پنج	۹۵۰ نهصد و پنجاه	۹۰۰ نهصد

۵۶	صد و پنجاهی	۲ دو	۳ سه	۳ سه	۳ سه	۲ دو	×	۱ یک	۲ دو	۱ یک	۲ دو	×	۴ چهار قطار	×	۶ شش	۸۷۵ هشتصد و هفتاد و پنج	۸۵۰ هشتصد و پنجاه	۸۰۰ هشت صد
۵۷	صد و بست و پنجی	۲ دو	۲ دو	۲ دو	۳ سه	۲ دو	×	×	۱ یک	۱ یک	۲ دو	×	۲ و ۱ دو قطار و یک	×	۵ پنج	۷۸۰ هفتصد و هشتاد	۷۶۰ هفتصد و شصت	۷۵۰ هفتصد و پنجاه
۵۸	صد و بیستی	۲ دو	۲ دو	۲ دو	۳ سه	۲ دو	×	×	۱ یک	۱ یک	۲ دو	×	۲ و ۱ دو قطار و یک	×	۵ پنج	۷۴۵ هفتصد و چهل و پنج	۷۴۰ هفتصد و چهل	۷۳۰ هفتصد و سی
۵۹	یوزباشی	۲ دو	۲ دو	۲ دو	۲ دو	۲ دو	×	×	۱ یک	۱ یک	۱ یک	×	۲ دو قطار	×	۵ پنج	۶۰۰ ششصد	۶۰۰ ششصد	۵۰۰ پانصد
۶۰	چهار بیستی	۲ دو	۱ یک	۲ دو	۲ دو	۱ یک	۱ یک	×	×	۱ یک	۲ دو	×	۲ دو قطار	×	۳ سه	۴۱۰ چهار صد و ده	۳۸۰ سه صد و هشتاد	۳۵۰ سه صد و پنجاه
۶۱	سه بیستی	۱ یک	۱ یک	۲ دو	۲ دو	۱ یک	۱ یک	×	×	۱ یک	۱ یک	×	۲ و ۱ دو قطار و یک	×	۲ دو	۳۰۱ سه صد و یک	۲۸۵ دویست و هشتاد و پنج	۲۷۰ دویست و هفتاد
۶۲	پنجاهی	۱ یک	۱ یک	۲ دو	۲ دو	۱ یک	۱ یک	×	×	۱ یک	۱ یک	×	۱ و ۲ یک قطار و دو	×	۲ دو	۲۵۰ دویست و پنجاه	۲۴۰ دویست و چهل	۲۳۰ دویست و سی

	مناصب	اسپ						فیل					باربردار			ماهانه		
		عراقی	مجنس	ترکی	یابو	تازی	جنگله	شیرگیر	ساده	منجهوله	کره	پهندرکیه	شتر	گاو	عرابه	اول	دوم	سوم
۶۳	دوبیستی	۱ یک	۲ دو	۲ دو	۱ یک	۱ یک	۱ یک	×	۱ یک	×	×	×	۱ و ½ یک و نیم	×	۱ یک	۲۲۳ دوصد و بیست و سه	۲۰۰ دویست	۱۸۵ صد و هشتاد و پنج
۶۴	ترکش بند	×	۱ یک	۱ یک	۲ دو	۱ یک	۱ یک	×	×	×	۱ یک	×	۱ و ۱ یک قطار و یک	×	۱ یک	۱۷۵ صد و هفتاد و پنج	۱۶۵ صد و شصت و پنج	۱۵۵ صد و پنجاه و پنج
۶۵	بیستی	×	۱ یک	۱ یک	۱ یک	۲ دو	×	×	×	×	۱ یک	×	۱ و ½ یک و نیم	×	۱ یک	۱۳۵ صد و سی و پنج	۱۲۵ صد و بیست و پنج	۱۱۵ صد و پانزده
۶۶	ده باشی	×	×	۲ دو	۲ دو	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	۱۰۰ صد	۸۲ ½ هشتاد و دو و نیم	۷۵ هفتاد و پنج
	×																	

آئین احدی

گیتی خداوند از کاردانی برخی پردلان شایسته کار منصب ندهد لیکن از پرستاری
دیگران رهائی بخشد و در بندگان خاص در آید و بیکتائی سربلندی گیرد و بدبستان خدمت آموزی
رود و عیار گوهر چهره برافروزد چون قدسی پاسخ آنست که صورت رنگ پذیر معنے گردد
این فرهیده مردم را احدی برخواند ایزدی یاد کرد همگنان را فرو گرفت و پایه شناسی را تازه
دستوری بر نهاده آمد به تیمارداری اینان دیوان و بخشی جداگانه شد و امیری بزرگ
بسرکردگی قرار یافت سره مردی همنوردی پژوهندگان این دولت نامزد فرمود و بی منت
فروشی و دامن آلائی هر روز چندی را در پیشگاه حضور آورد و در بینش والا عیار برگرفته آید
چون پذیرش یابد از یادداشت و تعلیقه چهره نویسی و سرآورد رساله بخشی ضمان گرفته
دیگر بار در پیشگاه بینش آورد ناگزیر افزایش یابد آنچه سوائی تا ده چهل فراوانتر زیاده
از ده هفتاد و نیز افزون گردد و بسا کس افزون از پانصد روپیه ماهواره یابد و سپس تنخواه دهند
نشانمند آید در سرآغاز این روش تا هشت بارگی نقش پذیرفتے اکنون به پنج سپهر ایدون
بدست آید و زیر سر خط هر کدام پیشه آنچه برگیرد و همه ساله تحت گنجور بود در هر چهار ماه پژوهش
چهره دیدن رود و با مضا نامه دیوان و بخشی که آنرا بزبان وقت تصحیح نامند مشرف خزانه
قبض نویسد و به نشان اولیای دولت استواری یابد گنجینه دار آنرا برگرفته خواسته برده
و تا انجام رسیدن یکماهه بیشتر برگیرد سالی ده ماه نقد یابد و دو نیمی باز ستانند و باقی را ستور
و دیگر جنس بردهند در عنفوان سعادت پذیری بیشتر خود اسپ سامان کنند و سپس از سرکار یابد
و اگر سند کار پروانان که آنرا سقط نامه خوانند بنا پیدائی بارگی باز گوید روزگار سپری شده
مجرائی یابد و تا یافتن ستور خرج آن کاسته گردد و گرنه از سرآغاز چهره پژوهی باز نه دهند

و همواره خواهندگان دستور را در پیشگاه والا بازدارند و در ماهواره بخشش فراوان آید
داده آید یک نیمه در ارناس شمارند و یکی قدر چهار قبض بگیرند و اگر دام فراوان باشد در هشت

آیین دیگر سواران

لختی چون حال منصبدار و احدی گزارش یافت اکنون روش پایهٔ سوم سپه گزارد
و سر چشمهٔ آگهی سیراب سگرداند آغاز چند کس اسپ قرار دهند و بخشیان از سر ژرف نگهی
نمایند سپس چهره نویسی شود و شتر یا گاو در عیر یک اسپه یا دو کنند و نیمه بر آورد دستور
برای خرج گزیده سوار افزایند و گرنه دو بخش از پنج افزوده گردد یک اسپه بدین نمط عراقی
سی روپیه مجنس بیست و پنج ترکی بیست یابو هژده تازی پانزده جنگله دوازده عمل گزاران
خالصه بیست و پنج یافتی و اکنون پانزده تا چهار اسپ نگارش پذیرفتی و امروز زیاده
از سه دستوری نیست و در هژده باشی دو چهار اسپه و شش سه اسپه و شش دو اسپه و دو یک اسپه
نگارش شدی و بر همین شماره دیگر منصبداران اکنون شش سه اسپه چهار دو اسپه شش یک اسپه

آیین پیادگان

چون پایه‌های سواران گزارش یافت قدری ازین افتادگان راه پرستاری می‌نویسد
این قدم فرسایان بادیهٔ جویایی گوناگون باشند و شگرف کارها را دستیار فرمانروای
گیتی خداوند بایست هر یک را دستور برنهاد و در آسانی که و مه را فراپیش داشت
نویسندهٔ این خانه پردازان آواره نویس چنانچه فراز و والا پایگی برآید درین جرگه نیز
خدمت اندوزند و بس فراوان باشند اول پانصد دام دوم چهارصد سوم سیصد
چهارم دویست و چهل بندوقچی دوازده هزار ملازم رکاب حضرت اعتصام و بدین کار
تفنگچی دیده ور و کمنخوری سیر چشم و داروغهٔ جدا کار نامزد و اگرچه برخی دران مراتب شش گانه

باشند

باشند لیکن بدین منظ لبن ابنوه برخی از کاردانی و سرراهی بهره ورگنتی بدیشان سپرده
کثرت را بوحدت باز گردانند تا رشته کارسازی و کارآگهی و توانائی یابد تا هواره سرکرده
چهار گونه بود سه صد دام دویست و هشتاد دویست و هفتاد دویست و شصت و
و دیگران پنج قسم و هر بخشی سه طور اول دویست و پنجاه دام دویست و چهل دویست
و سی دوم دویست و بیست دویست و ده دویست سوم صد و نود صد و هشتاد صد و هفتاد
چهارم صد و شصت صد و پنجاه صد و چهل پنجم صد و سی صد و بیست صد و ده و ریان
هزار چابکدست بشاهزاده خدمت خاکساری نمایند و پاسبانی والا درگاه را ملتزم تا هواره
سپر دیه پنجگونه بود دویست دام صد و شصت صد و چهل صد و سی صد و بیست
و دیگرانرا از صد و بیست یا ده و از صد کم نیست خدمتیه یزدان شماره پیرامن آگهی
چشم آگهی گشوده دارند و راه فرمایش نگرند از پنجاهی تا بیستی دویست دام و ده با
صد و هشتاد و صد و چهل و دیگران صد و بیست و صد و ده صد این گروه بر هزنی
و دزد افشاری مامور بودند فرمان روایان پاستانی چاره آن بشایستگی نیارسته اند
آمر وز از دم گیرائی گیتی خداوند درراست کاری و امانت گزاری روشناس پیشتر بادی
میگفتند سرداراییشان از سعادت سگالی خطاب خدمت رائی یافت و در پایه یاراد
آرام گرفت و هر یک بنام خدمتیه چهره بختمندی برافروخت میوره از بوم میوات
به تیزروی برخیزند خواسته را به بخت کاری از دور دست آورند و بجاسوسی و نهکال دهی
نادره کار بهمان شماره انتظار فرمان برند و ماهانه به پیشین و ستوز شمشیر باز این سرفشانان
جانباز فراوان گونه باشند و شگرف کاریها نمایند به تیز پائی و چابکدستی درآویزند و در فنی خنجر
کاروانی را بابرملی و شاد و شش ارند برخی با سپر آویزش کنند و طایفه چوبدستی

بکار دارند و بدین زبان لکرایت گویند بفتح لام وسکون کاف و را و الف وکسر یای تحتانی
وسکون تای فوقانی و تختی بی پناه بکدست کار فرمایند این طایفه را کیهاته نامند بفتح یای
تحتانی وسکون کاف و ها و الف وفتح تای فوقانی و های خفی نخستین گروه در خاور زمین
سپر را قدری خردتر گردانند و آنرا چروه گویند بکسر جیم فارسی وسکون را وفتح واو و های
مکتوب و آن جنوبی مرز چندان پهنا ور سازند که سواری در پناه ایستد آنرا تلوه نامند
بکسر تای فوقانی وسکون لام وفتح واو و های مکتوب و جمعی را پهرایت خوانند بفتح بای
فارسی و های خفی و را و الف وکسر یای تحتانی وسکون تای فوقانی بدر آنرا کمتر از قامت
مردم و در پهنا یک گز سپری بکار دارند و نیز برخی را بانایت خوانند بیا و الف و نون و الف
وکسر یای تحتانی وسکون تای فوقانی شمشیری دراز بر سازند قبضهٔ او یک گز افزون بود
بهر دو دست نادره کاری نمایند چندی بنام بنکولی مشهور آفاق بفتح با و نون خفی
وضم کاف وسکون واو وکسر لام وسکون یای تحتانی شمشیری خاص برگیرند کجی پایان
بفراز گاه نباشد و سپر نیز دارند و نیز گلیمها بجای آرند که بکالبد گفت ذرگچبد و نیز بعضی
چابکدستان عرصهٔ دلاوری خنجر و کارد را بطرزها برسازند و بوالعجب کارها پدید آرند و گروهی را
نامی جداگانه و هنری بدیع بود و بگزارش در نیاید و بشکوهی کام نتوان برگرفت افزون
از صد هزار باشند و هزار گزیده و پیوسته ملازم حضور چندی پایهٔ احدی و افزون نیز گیرد
و ماهواره فروتر از ششصد تا هشتاد باشد پهلوان همواره کشتی گیران و مشت زنان
ایرانی و تورانی و سنگ اندازان کم خطا و از نادران هندی و نادره کاران گجراتی که
ایشان را مل گویند بفتح میم وسکون لام و دیگر جنگ آوران گروها گروه در ستانهٔ اقبال
بسر برند از چهار صد و پنجاه دام زیاده و از هفتاد کم نبود و هر روز دو گرد هم شگرفانه درآویزند

وگوناگون بخشش رود و نام چهره دستان میرزا خان گیلانی محمد قلی تبریزی گیتی خدای شیر حمله
نام برنهاد صادق بخاری علی تبریزی مراد ترکستانی محمد علی تورانی فولاد تبریزی قاسم
تبریزی میرزا کهنه سوار تبریزی شاه قلی کرد بلال حبشی سندهو دیال تهمی سر ابراهیم کهنه سیا
منلوک گنیش اینیا ناتکا بلبهدر بنجر ناتهه چیله خدیو خداپرست بر اسیران غربت گرامی
نام بندگی نکوهیده شمارد و خداوندگاری جز داد ار بهیال راسزاوار نداند و این نهادگان
شاهراه خدمت را چیله برخوانند بکسر مجهول جیم فارسی و سکون یای تحتانی و فتح لام
و های مکتوب بهندی زبان ارادت گزین عقیدتمند را گویند گروهی انبوه ازین عاطفت
رنگراهی سعادت بندی گشتند و او را چند گونه برگزارد نخست آنچه عامه بندار و جمعی بزنجیر
خود چیره دستی نمایند و خرید و فروخت و دودانش پژوه این را ناخوش انگارد دوم آنکه از
خودکامی برکناره شود و در راه ارادت سپرد سوم فرزند چهارم جان شکر در بلاکت رشد درآید
پنجم دزد از تباه کاری باز آمده پرستار خداوند خواسته گردد ششم از خونریزی باز خریده
فرمان پذیر رهاننده باشد هفتم بکشاده پیشانی خویشتن بدین پایه قرار دهد روزینه یکپیه
تا یکدام جوق جوق برساخته بکارشناسان هرگزین سپارند و از کارکردانیان آگهی رود
گوناگون هنر آموزند و پایه شناسی چهره برافروزد و کارها بشایستگی گراید و از نیکو پرستاری
و گوهر شناسی فراوان مردم از هر طائفه بدیگر مراتب سپاه ارجمندی یابند و از پیادگی
بامیری سرفراز آیند کهار از شگرف پیادگان هندوستان گرانبارها بدوش برگیرند
و فراز و نشیب در نوردند پالکی و سنگهاسن و چوڈول و ڈولی برگرفته چنان نرم شتابند
که آسوده ناخوش جنبشی نپذیرد درین مرزبوم فراوان باشند از دکن و بنگاله گزیده تر خیزد
چندهزار بدرگاه والا خدمت گزین سرگروه را از سه صد و هشتاد و چهار دام زیاده و آنچه

ولیوزه دو کم نبود و دیگر از ۱ صد و بیست تا صد و شصت پیاده داخلی برخی این گروه آنجد مست
امیران سپارند و علوفه از درگاه یابند آما بشماره همه سواران پایگاه از چهره نویس گردانند
چهارم بخش بندوقچی باشد و دیگر تیرانداز تختی درودگر و آهنگر و سقا و بیلدار نیز درین جرگه درآیند
سرگروه بندوقچی صد و شصت دام و دیگران صد و چهل میر دهه و تیرانداز و صد و بیست تا صد
و هشتاد و دیگر صد تا بیست و صد و استان اینان بس در ارنت بگزیدگان بسند نمود و چندی از اینان در کارها

آیین نقش پذیری چاروا

گیتی خداوند چون اندازه مراتب و مردم برگرفت و چگونگی جانداران پیدائی یافت
چندی از گزیدگان سعادت منش را برگماشت تا چهره نویسی نمایند و نشانهای خاص او را
بر نویسند سال و اسم پدر و بنگاه و ذات بر نگارند و از کارآگهی داروغه نام درشت نمود
تا مردم رنج انتظار نیابند و در کارسازی برشوت و پاره آرزومند نگردند سپاهی نخست
بشرف ملازمت سعادت اندوزد پایه او در حضور اقدس قرار گیرد و بدست آویز تعلیقه
نویسندگان کاربند آیند و داخلی بتصدیق خداوند خویش بقلم در آید از کارشناسی پنج تن
فرو هیده را بدید یابی حال آدم و اسپ و قرار علوفه مقرر گردانید کارفرمای اینان را
در فراخنای فراهم آورده و اوراق چهره فرا پیش گزارد و شخص را با ستور بشرف نگهی این دم
رساند و برآورد و در ذیل اوراق به نویسد و بسکه اینان رسد تا دگرگونگی نرود و اعتبار را
سر چیس آن نگاشته را ابدار و غه نظر سپارد بآئینی که نگارش یافت در پیشگاه حضور آورد
و بکلم دریابید و آموزش و گیتی خداوند گوهر آدمی زاد را از نقش پیشانی بر خوانند و کاستن
و فزودن فرماید و از ناصیه پیشه ور را از سپاهی جدا بر سازد و دیده وران بشگفت درشوند
و شگفته والی برشمارند و برنامه پذیرائی و واقعه نویس نشان خود کند و میر عوض و سرگروه

کشنک سکه بر نهد و بدست آویز این سند واره غه داغ نقش پذیر گرداند سر آغاز
کار بشکل سر سین ست راست گردن اسپ نشانمندی شاهی و چندی بشکل دو الف
متقاطع بر زوایای قایمه سرهای الف کنده باین صورت ازان رهست آرایش گرفتی
و بدی کمان آسا بود که چله فرود آورده باشند و سپس بسیاهی آموزی داغ هندسه مقرر شد
و از آهن هندسی رقمها ساختند نقش اشتباه بزدودند و درین مراتب نیز بر سرین راست
نقش پذیرفت و هر که در مرتبه اول بدین سعادت میرسید هندسه یک انگار می بردند
و در دوم بار هندسه دو و همچنان و امروز از دو فور مهربانی و کار آموزی بهر یکی از فرزندان
خرد پژوه و خویشاوندان سعادت منش و سپه سالاران عقیدت پیوند و دیگر وابستگان
عتبه خلافت هندسه خاص عنایت شد از بینشهای که درین کار رفت سخت عیار پیداکار
ستقطی بود هر گاه در داغ مکرر عوض می آوردند سپاهی از هنگام نایاب بازخواستی و بخشیان
از روز حال اعتبار کردی چون این داغ مرحمت شد قرار یافت که هر گاه اسپی از نابینا یعنی
نگاهدارد چهره نوشته همان داغ نشانمند گرداند و هنگام داغ مکرر بخشیان آن داغ و چهره دیده
اعتبار نمایند و نیز سپاهیان افق چهر کرایه داده کار خویش بسیاختند از جدا داغ این عنایت فتنا و رستی بازار افزود

آیین داغ مکرر

بندگان سعادت گرامی در هر سه سال تجدید داغ نموده آرایش سپاه نمایند تا از دید
ایشان سرگردانان بادیه نادرستی بشاهراه راستی شتابند و اگر در رنگ و دوده یک
از اقطاع اوکم گردد بیشتر در داغ مکرر هندسه آن مرتبه را می نگاشتند چنانچه در داغ
دوم نقش دو کردی و همچنان امروز که بهر یکی داغ هندسه قرار گرفت همان را انگارند
و در احدی همان دستور پیش گذاشته آمد و جمعی از بتکچیان و خدمتگاران نزدیک که

که فرصت سرانجام جاگیر ندارد و ماهواره نقد بر گیرند در یک و نیم سال داغ را تازگی
بخشند امرای دوردست از سال دوازدهم در نگذرانند و چون شش سال از داغ
بگذرد ده یک کاسته گردد و اگر کسی را منصب افزایند و سه سال از داغ او
گذشته باشد ذات او را تنخواه دهند و مردم افزوده را پس از داغ پیشینیان
و پیشینیان تن شود و هر که در تازگی داغ گزیده بارگی در عوض آن در نظر همایون بگذرد پذیرائی یابد

آئین کشک

سرباران وقت چوکی خوانند سه گونه بود سپاه چهار گونه هفت بخش شد و هر یک بروزی
نامزد و امیری بزرگ هوش لشکر کردگی سرفراز و یکی از طرز دانان معامله شناس بمیر عرضی
چهره افروز سعادت گردد و همگی احکام خلافت بشناسائی این دو فروهیده مردان دانائی
گیرد و شبانروزی پیرامن دولتخانه به نیایش ایستند و در انتظار فرمایش نشینند شامگاهان
خور پادشاهی ببارگاه والا قرار دارند بر آستان آیندگان باز ایستند و دیگر سو پاسداران
پیشین صف آرایند خدیو عالم هر یکی را در حضور و غیبت پیدائی گیرد هر دو گروه تسلیم
کرده پذیرای سعادت آیند و اگر گیهان خدیو را شغلی گزین تر باشد یکی از فرزندان سعادت و تنگرای
بدیدبانی نامزد گردد و آن مهر اندوزی و پرستش آموزی و عیار گیری و هنگامه آرائی
فراوان توجه درین کار فرماید و هر که از حیله سگالی و کاهل منشی بیچ کی نیاید مواجب هفته
بدو باز نه دهند و گاه مالشی در خور سرمایه آگهی گردد و نیز همگی فیروزی جنود را دوازده بخش
ساخته هر یک بماهی نامزد باشد و دور و نزدیک هنگام خویش ملتزم درگاه والا شود
و بگوناگون عاطفت سربلندی یابد و گروهی که بسرحدهای دوردست باشند یا بگزین
خدمتی سرگرم حقیقت عرضه دارند و بحکم والا کاربند آیند و سر آغاز ماه شمسی آئین هفته تسلیم کنند

وجنبر وانی عنایت اختصاص یابند و نیز عساکر انجم شکوه را بدان شمار قسمت فرموده اند
و هر قسمی را بسالی اختصاص بخشیده تا گوناگون سپاه در سال خویش بدرگاه آورد و بخدمت حضور سعادت اندوزند

آئین واقعه نویسی

گزیده طرزیست ناگزیر جهانبانی بل ناگذران هر انبوهی اگرچه پاسی ازان در پیشتانی رفته
برگویند ازین جاوید دولت طراز معنی گرفت چهارده تیکچی سیر چشم درست خامه جدگزین
نامزد شد و هر روزی دو کس قرار یافت و پس از چهارده روز یکی را نوبت رسد و از کارشناسی
و دوربینی چندی شایستگان این خدمت برگزینند و هر کدام برای روزی آماده باشد
هرگاه ازان چهارده یکی را ناگزیری فراپیش آید او بدان شغل سعادت اندوزد و آنیان را
بزبان وقت کوتل خوانند فرموده و کارکرد گیتی خداوند برنویسد و آنچه کارپردازان سلطنت
بعرض رسانند برنگارد و خورد و آشام خواب و بیداری آیستاد و نشست زمان بودن شبستان
اقبال خرامش نمودن ببارگاه خاص و عام چگونگی شکار تسلیم جانوران کوچ و مقام
رهنمونی نذر و آویز سخنان شنودن دانش ناصها خیر انعام تکلف وزینه و ماهواره منصب
ماهین ماهانه جاگیر اتاس سیورغال کاستن و افزودن خراج اجاره ابتیاع تحویل
پیشکش ارسال نفاذ یافتن فرمان بمهر اقدس رسیدن آمدن عرائض گزارش یافتن
پاسخ ملازمت رخصت تعیین مدت بکشک نیامدن جنگ و فیروزی و آشتی فرو شدن
روشناس آویزه جانوران و بُرد و باخت اسقاط سیاست بخشایش گذشت بار عام
کتخدائی ولادت چوگان بازی چوپر نرد و شطرنج گنجفه و غیر آن حوادث آسمانی و زمینی فصول
سال عرض واقعه باستصواب یکی از بندگان آگاه دل رهتی منش روزنامچه این و همینه
مردم بسمع همایون رسد و غازه پذیرائی یابد و آن تیکچی ساخته را برنویسد و مهر خود کند

سیورغال [illegible] ۱۲

و بجویده سپارد و بمهر پروانچی و میر عرض آراید و مهر آنکس که بشناسائی او پذیرائی
یافته استوار گردد و آنرا درین روزگار یادداشت خوانند و خوشنویسی روشن بیان
راستی گزار جداگانه نامزد فرموده اند چون این نگاشته بانجام رسد او برگیرد و پیش خود
دارد و بگزارشی درخور مقصود بنگارد و بمهر خود بجای آن بسپارد و بمهر و خط واقعه نویس
و رساله دار و میر عرض و داروغه رسد این نوشته را تعلیقه و نگارنده را تعلیقه نویس
برخوانند بسی بیدانشی که گفته اند نقش پذیر نگین دیگر اعیان دولت آید همگی اندیشه
گیتی خداوند آنست که رشته آگهی و توانائی گیرد و دربایست وقت کمی و افزونی از هنجار
برنگذرد و فرومایگان خیانت منش بیغوله گزینند سعادت سرشتان آگاه دل برفراز
اعتبار برآیند کارسازان از بینائی رهائی یابند و فرامشکاران بدگمان را چاره گالی شود

آئین سرانجام اسناد

سررشته داد و ستد آنگاه درستی گیرد که از نهانخانه دل بر فراز گویائی برآید و بگزارش
قلم پایداری یابد و به نشانهای راستان طراز راستی گیرد چنین نگاشته را سند برخوانند
و گوناگون مردم بدو کامیاب گردند گنجوران بدستآویز آن از بازخواست رهائی یابند
و خواهشگران بکام دل رسند کاردانان درستی منش که به پیشانی ایشان غازه راستی
تابد گفتار و کردار را بر صفحات اوراق نویسند و یادکرد را مایه دو آیند آنرا دفتر برگویند
گیتی خداوند درینکار نیز ژرف نگهی فرموده و شایسته نظامی بخشید درست نویسان راستی منش
و بیرجینیان دیده ور را بدین کار باز داشت و دفتر بدست کاردانان کم آزی سپرد و سررشته
آنرا بکار آگهی خویش استوار گردانید و آن از سه گونه در نگذرد ابواب المال از خراج ملک
باز گوید و افزونی و کمی برخواند و هر گونه خواسته که فراهم آید در ان بنگارند ارباب التحاویل

چگونگی سرانجام منزل و تنقیح جمع و خرج خزینه داران و آوارجه نویسی گوناگون خرید و فروخت وران برگزارند و توجیه سررشتهٔ ماهانهٔ سپاه از و بدست آید و چگونگی داد و ستد در و گزارش یابد و آشنا و چندی خاص گرامی نگین شاهنشاهی بود و برخی بمهر و نشان ارکان دولت رسد و پس بوالا سکه بلندپایگی یابد و جدا جدا از نقش نگینهای بزرگان برنگذرد و بدین منط

فرمان ثبتی

در سه چیز انتظام یابد نخستین مناصب والا و وکالت سپهسالاری آتالیقی شاهزادگان امیرالامرائی ناصیتی وزارت بخشیگری صدارت دوم جاگیر بدون ماهانه مسلم داشتن نوکر شده و ملک جاهائی بعنوان ملک دادن سوم سیورغال باروانه سرانجام تقاوی خیر

چون تعلیقه انتظام یابد دیوان جاگیر برآورده تنخواه دهد اگر یرلیغ و آلتمغا دارد دیگر بار بدیده وری بخشیان رسد و بر پشت یا کناره آن بنویسند خاصه مردم برآورد نمایند کارگزاران این شغل چهره نویسی کنند و چون بمراتب بلندپایگی گیرد بخشی بزرگ تعلیقه برگرفته نگاشته بعنوان قرار ماهانه بنشان و مهر خود سپارد و آنرا بزبان حال سرخط گویند بد خاطر دیگر بخشیان پذیرائی یابد و نشانهای خاص برگیرد و دیوان پیش خود داشته شماره ماهواره و سالانه نماید و بعرض همایون رساند اگر فرمان جاگیر شود بر عنوان بنویسد و تعلیقه تن قلمی نماید و تیکچیان آنرا ابیند نگاهداشته نوشته سپارند نخست دیوان ثبت نماید و قید کند و پس بسیار نشان دفتر و مهر دیوان و بخشی و مشرف دیوان رقم پذیرد و بر طبق آن منشور والا نگارش یابد و به ثبت دیوان رسد صاحب توجیه آخرین تعلیقه را پیش خود نگاهدارد و شرح آنرا در ضمن فرمان نویسد و نشان و مهر خود نماید پس مستوفی ژرف نگهی بجای آورد و به ثبت نگین او رسد گذشته آن ناظر و بخشیان نشان و مهر نمایند پس بمهر دیوان و مشرف و وکیل رسد

فرمان پادشاهی لفظ ترکیست ۱۲ غیاث

واگر حکم نقد نفاذ یابد نیز بهمان آئین سرانجام گیرد لیکن این فرمان را بزبان وقت
برات گویند و آواره نویسی آن معامله بتفصیل در ذیل باشد و پس از آن ناظر دیوان بیوتات
مهر و ثبت خود کند و از بخشیان و دیوان گذشته نشان و مهر خانسامان رسد و داد و ستد
بیوتات از تحویل و تسلیم و ماهانه شاگرد پیشه که در برخی بچهره اعتماد کنند و در بعضی بضمانت
چون عمله فیلخانه و اصطبل و عرابه خانه برات انتظام یابد و مشرف هر کارخانه در سالی
دو برات نویسد از فروردین تا شهریور و از مهر تا اسفندارمذ و وجه دانه و کاه و جز آن
از نقد و جنس و ماهانه خدمتگاران بر نویسد و بمهر خود رسانیده بازدهد سپس دیوان بیوتات
دیده و رسی نموده تنخواه کند و بکمی و افزونی وا رسیده یکباره برنگارد و از تحویل فلانی
برات نویسند مشرف آن کارخانه بپذیرد و نگاه دارد و قبض بنویسد و نشان و مهر خود
کند در نقدی چهارم حصه را موقوف دارد و آنرا سندی دیگر گردد سپس دیوان بیوتات
ثبت نماید بنویسد پس از آن مشرف برات و قبض مذکور ثبت و مهر خود کنند سپس
صاحب توجیه و مستوفی و ناظر و دیوان بیوتات و دیوان کل و خانسامان و مشرف
دیوان و وکیل نشان و مهر خود نمایند و در همه جا برآورده همراه بود و زنگ اشتباه
گردد و چون درین هنگام بمهر اقدس رسد مشرف قبض نویسد و بهمان آئین نفاذ پذیرد
سپس بر ظهر آن تفصیل وجه نویسد بدین نمط یک حصه اشرفی دو بخش روپیه یک بهره
دام و نرخ معمول نگارد و بسیاری قبض بیشتر از برات بانجام رسد و فرمان منصب
بهمان طرز انتظام یابد لیکن بکارپردازان بیوتات نرسد و در سیورغال پس از مستوفی
بدفتر دیوان سعادت امضا یابد و صدر بعد از نشان و مهر دیوان کل مهر خویش برگزارد
گاه فرمان بعنوان طغرا بنویسند و دو سطر نخستین کوتاه گردانند آنرا پروانچه برگویند

۱ برات همچنین کاغذ نوشته که بوجه آن

وآنرا

و آنچه اداره مقرری بیگمان و شاهزادگان و وظائف اهل سعادت و ماهوارهٔ احدیان

و چیلها و برخی پرستاران کارخانها و خوراک اسپان بارگیر کاربندند گنجور سال بسال

تازه سندی پژوهش نکند و به تنها قبض که به نشان و مهر ارکان دولت رسد کامیاب

گردند مشرف برنویسد و صاحب تحویل مهر خود نماید و به ثبت نماید دیوان رسد بدین

ترتیب مهر و ثبت شود مشرف مستوفی ناظر بیوتات دیوان بیوتات دیوان کل خانسامان

مشرف دیوان و دیگر آنچه احدیان پس از مستوفی و دیوان و بخشی به ثبت و مهر احدی

باشی رسد چنانچه از مهربانی و آسان گیری قبض بمهر گیتی خداوند رسد سرخط و تبایغ نامه

و نرخ نامچه و عرض نامچه تفصیل زریست که عمل گزار خالصه بدرگاه روانه سازد

و دستور نامه آنچه عامل بر رعایا بازگذارد و آخر او مفاصا حساب که پس از تنقیح

محاسبه تحویلدار از مستوفی بازگیرد و بدست بی مهر شاهنشاهی نشان نپذیرد

آیین پایه نگینها

فرمان و پروانچه و برات را از پایان گرفته شکنجی چند برده هند نخستین لختی کم پهنا بر کنار

پشت پیوست جائیکه قطع کنند مهر وکیل شود و مقابل آن قدری واپس تر از آن

مهر مشرف دیوان چنانچه نیمه بر شکنج دوم افتد و همچنین پایان تر از و مهر صدر لیکن

شیخ عبدالنبی و سلطان خواجه را بر وکیل نگین میگذاشتند و میانهٔ آن شکنج جای کسیست

که رتبهٔ او نزدیک وکالت باشد چنانچه اتکه خان در زمان منعم خان و ادهم خان و میرال

و خانسامان بر پروانچی و مانند ایشان در شکنج دوم لیکن کمتری در شکنج اول افتد دیوان و بخشی

از شکنج دوم در نگذرد و دیوان بخشی جز و دیوان بیوتات در سوم و مستوفیان در چهارم و صاحب

توجیه در پنجم و قدسی مهر فراز طغرا روی فرمان آراید و شاهزادگان در تعلیقجات برو مهر کنند

فرمان بیاضی

از انجا که برخی احکام خلافت درنگ برنتابد و هر کس رازدان آن نبود منشور مقدس تنها به نگین شاهنشاهی پیرایه گیرد و آنرا بدان نام خوانند پیچیده فرمان را دو سر فراهم آورند و تازه گرهی کاغذین برزنند و بلاک ختام شود و مضمون از چشم غیر پوشیده ماند آنرا از صمغ کیکر و ببول و پیپل و دیگر درختان برسازند موم آسا باتش نرم شود و از سردی بفسرد و سخت گردد و مختوم را بزرین غلافها برآرایند و شکوه افزائی را ایزدپرستی انگارند منصبداران و احدیان و پیادگان بدو رسانند چون به بندگان سعادتگرای رسد راهی درخور پذیره شود و گوناگون نیایش بجا آورند و بتارک سر گذاشته سجود سپاسگزاری برند و رساننده باندازه عاطفت و حالت کامیاب خواهش آید و بفرمایش و الاخر لفظها عرائض نقش بدان طرز استواری گیرد و افزونی و کمی دهد نباید شور بیشها ازین گنج و اختراع فرشته و گوناگون بکجا انجا

آئین برگرفتن مواجب

چون یکی از روشن ستارگی در جرگه سپاه درآید و داغ انتظام یابد گزیده سندها بی رنج انتظار و خرج خواسته انجام پذیرد و دروجه طلب دام منویسند و هنگام برآوردنیمه روپیه بهای چهل و هشت دام و باقی را دو بخشش برابر سازند یکی مهر به ارز نه روپیه و دیگر دام بخشش دهند و چون نرخ روپیه بر چهل دام افزود از عاطفت شاهنشاهی همان دام یابد و در یکسال یکماهه برا اسپ ده پانزده افزوده و دیگر کالا ستانند چون خرید ستوران بکار آگهی بیشتر و افزایش پایان نیابد و دهمواره در سترگ کارها و رسانیدن احکام خلافت احدی دستوری یابد و هر چه سپاسگزاری بدو رسد اگر خدمت بشایستگی گزارد همگی بخشوده آید ورنه برخی در هواره بشمرند آموزش پرستاری و ستردن نقش تن آسانی اگر درگشتاسب

باحدی پانزده روز باز نهند و بدیگران یک هفته و تابین باشی دستوری یافت که از ماهواره مردم خود بیستم حصه برگیرد و آن را دستمایه برخی خرجها برسازد

آئین مساعدت

اقطاع داره و ماهواره ستان را ناگزیری فراپیش آید و در معامله دانی پژوهش انجام سزاوار نبود ازین روشهر پایه مهر اندوز گنجوری و میر عرضی جداگانه برساخت و آن وام جویان کام دل برگیرند و ریزش آن برو و شورش انتظار برافتد نخستین بسال بی افزوده اعتبار شود و در دوم شانزدهم بخش برافزایند و در سوم هشتم و در چهارم چار یک و از پنجم تا هفتم ده پانزده و از هشتم تا دهم ده هفده و نیم و از ده افزون ده بیست و ازین برنگذرد و همگی سگالش آموزش نیک معاملگی ست ورنه بدبیداد و ستمدیدگان زمانیان در شماره افزایش نبود بی انصافان سود افزای ازین آئین والا سعادت گرفتند و شایسته انتظامی پدید آید

آئین انعام

خدیو آفاق از شناخت نیرنگی مردم نژاد بخشش را چندین روش برساخت بظاهر دهد و پنهان بخشد و وام برگوید و بازنستانند و در نزدیک توانگر و تهیدست فیض پذیر فیل و اسپ و دیگر اجناس نیز بر دهد و بهر نوبخشیان نامهای کشاداران چند آن برخوانند و چون یافته را فراپیش دارند و بارگیها داده آید و چون اسپ یابد تا یک سال وجه خوراندن بیابد

آئین خیرات

گیتی خداوند آزرومندان تهیدست را نقد و جنس بر دهد و آشکارا و پنهان فتح الباب به دست آرد فراوان مردم را روزینه و ماهانه و سالانه مقرر باشد و به رنج انتظار کامیاب گردند و آنچه هر روز نزدیکان درگاه عرض حال مردم نمایند و خواسته برگیرند بنگاشتن درنگنجد و آنچه همه روز نیازمندان

داده آید و آتش خانها سرانجام یابد گزارش آن لبس در از گنجوری جداگانه در پیشگاه
حضور آماده باشد هر تهیدستی که بنظر همایون درآید ناگزیر کام دل بهره دارد ⁂

آیین وزن مقدس

بسپند افزونی عین الکمال و بخشایش آرزومندان تهیدست سالی دو بار قدسی پیکر
برسنجند و رنگارنگ کالا در ترازو نهند غرهٔ آبان ماه الهی که عنوان شمسی سال است
کشور خدا را بدوازده چیز دوازده بار سنجه آید طلا سیماب ابریشم خوشبو مس روح توتیا
مکیف روغن زرد آهن شیر برنج غله هفت گونه نمک پیتی و پیسی برابر زر نهند و
بشماره گرامی سال گوسفند و بز و مرغ به تهیدستان جاندار پرور بدهند و فراوان پرنده جانها
رهائی یابند دوم پنجم رجب بهشت چیز جدا جدا برسنجند نقره قلعی پارچه سرب میوه شیرینی
روغن کنجد سبزی و درین دو هنگام فرخنده جشن سالگره انتظام یابد و بخشش و بخشایش را
صلای عام در دهند فرزندان والاگهر و نبایر سعادت سرشت را یکبار بسر سال شمسی برسنجند
آغاز از سال دوم شود نخست بیک چیز و همچنین در هر سال وزنی افزوده گردد و برخی را
هفت هشت وقت را گیرد و از دوازده برنگذرد و جانور بدستور داده آید و بدین
خواسته گنجوری و مشرفی جداگانه قرار یافته تا بشایستگی خرج شود

آیین سیورغال

شهریار آگاه دل گروها گروه مردم را بگوناگون عاطفت تیمارداری فرماید و به نیروی
خرد خداداد گزین پایه ایزدپرستش برشمارد و چهار گونه آدم را بزمین و روزینه کامیاب
گرداند و پایه شناسی را تازه روائی بر دهد نخستین آگهی جویان آباد اندیشه که دست انداز
همه برگرفته در فراهم آوردن حقیقی علوم شبانروز نشناسند دوم رنج کشان خویشتن گدازند

که دل به بیکار نفس خود داشته از جهانیان روبرتافته اند سیوم درماندگان ستهیده‌ست که
توانائی جست و جو ندارند چهارم بزرگ زادگان آزرم دوست که از کم اندیشی و بیدانشی
راه پیشه وری نسپرند نقد را از زبان وقت وظیفه گویند و زمین را ملک و مدد معاش
و باین عنوان گروه‌ها داده اند و روز بروز افزوده گردد چون پژوهش حال مردم و گرفتن
اندازهٔ آرزومندی بس کار بزرگ فروهیده مردی درست اندیش را که نشان صلح کل
و مهربانی عام و جد دائمی از پیشانی گفتار و کردار او برتابد بدین خدمت سربلندی بخشند
و آورا صدر گویند قاضی و میر عدل بدو گرایند و از کاردانی و مزاج شناسی گزین بتکچی
بدین سترگ شغل نامزد گردد و او با وی بوده رشته داد و ستد را دوتائی بخشد او را زبان
روزگار دیوان سعادت سراید و بفرمایش شاهنشاه مهربان دل همواره خاصان درگاه
شایستگان را به پیشگاه حضور آورند و فراوان مردم ازین راه کام دل برگیرند چون
اورنگ نشین اقبال لختی پژوهش احوال برنشست پیشین صدر و روائی آلود خواهش
ناهنجار پدید آمد بدلاویز گفتار نزدیکان شیخ عبد النبی را بدین شگرف کار برگزیدند
سیورغال افغانان و چودریان خالصه شد و دیگر مردم را بتصدیق و تصحیح او گذاشتند
و پس از چندی آگهی شد که این گروه زمین یکجا ندارند و کم نیرو از انبازی خالصه و جاگیرداران
آزرده میگردد و بدگوهران را دستمایهٔ بی دیانتی میسازد فرمان شد که یکجائی و دلخواه تن دهند
و چارهٔ این دو گروه بسازند کارپردازان فرمان پذیرفتند و قریات جدا شد تا توانایان
سعادت سگال آسایش یافتند و چیره رویان تباه سرشت از دست کوتاه شد زمانه
چون برخوی خویش پرده دری بنیاد کرد ازین صدر هم ناستوده‌ها بگوش رسید
فرمان شد که هرکه پانصد بیگه و افزون داشته باشد تا بنظر همایون پذیرائی نیابد

دست از آن بازدارد و چون بزبان کردار پند پذیر نشد فرمان رفت زیاده از صد بیگه را که
تفصیل نیافته باشد پنج دو نمایند سه بخش خالصه گردانند مگر زنان ایرانی و تورانی و ازین
آگهی که هرزه گرایان آزمند زمینهای قدیم گذاشته جای دیگر میگیرند قرار یافت هر که
پیشین جای بگذارد چهارم بخش کم کرده تن دهند و چون پاره شتابی قاضیان دلنشین آمد
گیتی خدیو بازجوی خوشنودی از سخن سازی این عمامه پیرایان خراب درون و دراز آستینان
کوتاه خرد نیندیشیده مغز کارانیان بازجست آنانکه در صدارت سلطان خواجه بدین منصب
رسیده بودند سجال گذاشته بر دیگران رقم عزل کشیده آمد و چون تزویر معجر پوشان
ایرانی و تورانی نیز پیدایی گرفت فزون از صد بیگه را بتصحیح تازه اشارت همایون رفت
و در صدارت عضد الدوله چنان قرار یافت هر که بانبازی سیورغال داشته باشد و
در ضمن فرمان قسمت نبود و یکی از اینها فوت شود صدر نابرسیده بخش نماید و حصه فوت شده
تا در آمدن پس ماندگان بنظر همایون خالصه باشد و نیز تا پانزده بیگه از پیش خود دادن
دستوری شد و از پیدایی ایمنی و آسودگی در زمینهای خویش باغها پرداخته فراوان سود
برگرفتند و کارپردازان سلطنت از روی کفایت اندیشی بازخواست آوردند خدیو عالم
ازین آگهی برآشفت و بخشایش فرمود و چون پیدا شد که خداوندان صد بیگه و کمتر نیز دامن
آلوده خیانت اند فرمودند که میر صدر جهان این گروه را به پیشگاه حضور آورد و سپس چنان
قرار گرفت که صدر بصلاح دید راقم شگرفنامه زیاده و کم سازد و آیین خیانت گزین
سیورغال نیمه گشته و نیمه گشت پذیرد اگر چنین نباشد چهارم بخش کم کرده تنخواه دهند
و حاصل بیگه در هر قصبه دگرگون بود و از یک روپیه کم نباشد گیتی خداوند برای دانش آموزی
و ریاضت منشی همواره بدین کارپردازد و نیک مردان را بصدارت کل و جزء نامزد گرداند

آیین گردون گردان

جهان سالار از کارآگهی شگرف عرابه بر ساخت و سرمایهٔ آسایش جهانیان شد بهنگام
ره نوردی و بارکشی گوناگون حبوب را آرد بر سازد و نیز سترگ گردونی در میان آورد
که یک تنه فیل بر کشد و بدان بزرگی سرانجام گرفت که گوناگون خانهای گرمابه بر فراز آن
آماده شد و روان حمامه نشاط آورد شگفت آنکه گاو باسانی کشد و نیز به شتر و اسپ گردونها
بچالش در آید و مایهٔ آسودگی مردم زاد گردد و نیز کتر عرابه را بهل خوانند نقش با وسکون
ها و لام در هموار زمین بر آن چندی بهم نشسته خرامش کنند و چنان دولابها بر ساختند
دگر دونها تعبیه شد که از نشیب لاخهای دور دست آب بر فراز رسد به نیروی دو گاو
و چهار چرخ یکبارگی بگردش در آید و نیز بیک گاو دو چرخ از دو چاه آب بر آورد و باسیا نیز بگردد

ن «و آسیایی بگردد»

آیین ده سیری

جهان آرا از دوربینی درگشت و کار هر سکیه از تاریخ جهانبانی ده سیر غله بر ستاند
و بهر ناحیتی انبارها بر ساخته خورش چهارپایان سرکار ازین سرانجام یابد و از بازار
بر نستانند و سرمایهٔ آسودگی مردم گردد و نیز بزرگران تهیدست را مایه ده آید بهنگام
گرانی ارجی بارزانی فروشند و افزون از بایست ندهند و هرگونه آبادی (یعنی تقاوی ۱۲) از و صورت گیرد
و فراوان جا در قلمرو از و آشخانها آماده گردد و خواهشگران بیخبر را روزی فراخ چنگ آید و تا قدر آن
جا بجا کاراگهان نامزد گشتند داروغگان جهد گزین و تکچیان درست قلم قرار گرفتند که اندازهٔ دخل و خرج بنگاه بدارند

آیین جشن آرائی

شهریار قدردان نخست گزیده روشهای پیشینیان شیوه بهره در روائی آن کوشش فراوان
رود و بخداوندان نگر بسته شایسته را بگران ارزش برگیرد دوم در پرورش گوناگون

مردم توجه بر گمارد و بخشش را بهانه بر جوید بنابرین چون سورهای جمشیدی و عیدهای موبدی بسمع همایون رسید پذیرش یافت و اسباب و امش آماده شد نخستین جشن نوروز که چون خورشید تابان بحمل پرتو خاص بخشد تا نوزده روز هنگامهٔ عشرت فراهم آید و در آمیان دو روز بزرگ عید شود و فراوان خواسته و گوناگون کالا داده آید غرهٔ فروردین ماه و نوزدهم هنگام شرف و روزی که بماه همنام بود پاستانیان بارگاه نشاط فراخ زدی و سور آراستی کشور خدا نیز بدان پردازد نوزدهم فروردین سوم اردی بهشت ششم خورداد سیزدهم تیر هفتم امرداد چهارم شهریور شانزدهم مهر دهم آبان نهم آذر هشتم و پانزدهم و بیست و سوم دی دوم بهمن پنجم اسفندار مذ در هر جشنی صورت معنی گوناگون آرایش پذیرد و مردم بکامیابی ترانهٔ شوق بر سازند در سر هر پهری نقاره بلند آوازه گردد و خنیاگران و رود نوازان بنوا در آیند در اولین سه شب و دو مین یک شب چراغان برافروزند و نشاط افزوده آید لختی ازین داستان در سر آغاز نخستین دفتر گزارش یافت

ل سور بر وزن شور یعنی جشن و هنگامه و طوی و مهمانی و عروسی

آئین خوش روز یعنی بازار

گیتی خداوند بشیر و هش آگهی و شناسا آمدن شگرفکاری روزگار سه یمین روز جشن هر ماه بالا انجمنی آرایند سوداگر زنان برفراز گرم بازاری نشینند و کالای هر کشور بدکان پیدائی در آید پرستاران مشکوی اقبال فراهم آیند و پردگیان گوناگون هر دو سرا دو یا بند خرید و فروخت را هنگامه شود و گروها گروه کامیاب خواهش گردند شهریار دو رتبین نیز نگزیدن کالا و بر نهادن نرخ تازه نقابی بر سازد و بدین روش شناسائی اندوزد نهفتگی ملک و چگونگی مردم زاد و بد و نیک هر کارخانه دریابد و آئین روز را بدین نام خوانند و نوید خرسندی بخشد سپس بازار مردان انتظام یابد بازرگان هر بوم را کام دل برآید

خواسته از هر دو سو بازستانند و سرمایهٔ فرخندگی سرانجام یابد از پنجهزاری تا هزاری ده مهر
و از آن تا پانصدی چهار و پس تا صدی دو و تا دو بیستی یکی و از ترکش بند تا ده باشی و دیگر
ثروتمندان چهار روپیه و از میانه مردم یک روپیه و از عامه یکدام حال پژوهش و پایهٔ اعتبار نیز

آئین آموزش

در هر کشور خاصه درین آباد بوم سالها نوآموز به دبستان بازدارند و مفردات حروف تهجی را
بچندین گونه اعراب آموزش رود و بفراوان نامها گرامی انفاس آنگان شود بفرمودن
گیتی خداوند حروف ابتث را بر نویسند و دیگرگون پیکر را بدانسان نگارند نخست بصورت
و نام آشنا گردند و در دو روز بیش نکشد که از نقش حروف پیوسته آگهی برگیرد و چون هفته
بدین دریافت تنومندی یابد و لختی نظم و نثر آشنا رود در نیایش ایزدی و اندرزگزاری
جدا نگاشته در آموزند و کوشش رود که هر یک را خود بشناسد و اندکی استاد دستگیری کند
و چندی هر روز یک مصرع یا یک بیت بانجام رساند در کمتر زمانی سوادخوانی روشنی پذیرد
و آموزگار هر روز از پنج چیز آگهی برجوید شناسائی حروف الفاظ مصرع بیت پیشین خوانده
بدین روش آنچه بسالها آموختی بماه بل بروز کشید و جهانی بشگفت درآمد اخلاق
حساب سیاق فلاحت مساحت هندسه نجوم رمل تدبیر منزل سیاست مدن
طب منطق طبیعی ریاضی الهی تاریخ مرتبه مرتبه اندوزد و از هندی علوم بیاکرن
بتنامی بیدانت پاتنجل بخواند و هر کس را از بایست وقت در نگذراند
ازین طرز آگهی مکتبها رونق دیگر گرفت و مدرسها فروغ تازه یافت

آئین سپهبدی

کارسازی سپاه فراخی ملک افزایش آگهی بدو سرانجام یابد و خلق جهان کامیاب

آبادی منزل از سامان پذیرد و گیتی خداوند این چشمه‌سار اقبال را بچهار چیز سیراب دارد
و ایزدی نیایش بر شمرد نخست آماده ساختن استوار کشتیها چنانچه فیل بر فراز آن بگذرد
و نیز چنان برسازند که بشورها سرکوب آید و سرمایه کشایش دشوار قلعها گردد کارآگهان
دیده‌ور منزل و مرحله دانند و گزین اسباب جهانگیری شناسند خاصه در هندوستان و زنگبار
و ترسابوم اگرچه در قلمرو شاهنشاهی فراوان جا بکار رود لیکن در بنگاله و کشمیر و تهته
مدار بر وی افتد پیوسته کشتی بسان شگرف جانوران برساخت و مهابت و تماشا را بلند و گردش
گردانید و بالاخانها و دلکشا گوشکها و گزین چارسوها و دلفریب چمن‌زارها بر روی آب چهره
برافروخت و بر ساحل دریای شور خاور و باختر و جنوب سترگ جهازها سرانجام یافت و
سرمایه آسایش دریانوردان شد بنادر را رونق افزود و آگهی بالش یافت و در الهاباس و لاهور
نیز آماده کرده بدریای شور رسانند و در کشمیر نمونه از آن برساخت جهانی بشگفت اندر شد
دوم گماشتن دریاوزران دیده‌ور شناسائی مد و جزر دانائی اندازه ژرفا و زمان وزیدن
گوناگون باد و سود و زیان آن و آگاه از کهسارهای فرورفته و بدین پایه بینش تنومندی
و شناوری و مهربان‌دلی و جدکاری و سنج کشتی و بردباری و دیگر ستوده خوها چهره‌آرای
حال ایشان چنین فرهیده مردم را با فراوان پژوهش فراهم آورد خاصه از ملیبار
در ره و بارها بشایستگی و آهستگی آدم و کالا را بساحل رسانند و باندازه کشتی در شماره
ایشان تفاوت رود و در جهازها دوازده گونه مردم خدمت‌گزار باشند ناخدا خداوند کشتی
همانا ناو خدا بوده بخواهشگری او کشتی بهر سو گراید معلم شناسائی نشیب و فراز دریا و نیرنگی
اختران برهنمونی او کشتی بمنزل شتابد و چاره خطرها برسگالد تندیل بفتح تای فوقانی
و نون خفی و کسر دال هندی و سکون یای تحتانی و لام بزرگ خلاصیان ملاح را بزبان

ملیبار شهریست بر کنار دریای عمان واقع سمت جنوب و اینجا مراد از بحر دریای عمان و بحار کلان متصل است ۱۲

دریا ورزان خلاصی و خاروه گویند ناخدا خشب کشتی نشینان را همیه و گاه آماده دارد و در
برآمودن و یکی کردن یاوره سرهنگ کشتی در آب افگندن و بیرون آوردن بکار دانی او
و بسا هنگام کار معلم ازو آید بهنڈاری بفتح باء و ها و نون خفی و دال هندی و الف و کسر را
و سکون یای تحتانی پاسدار ناگذران کشتی کرانی بفتح کاف و تشدید را و الف و کسر نون
و سکون یای تحتانی تنگی خرج کشتی و آب هم بمردم رساند سکان گیر برهنمونی معلم کشتی را
سو بسو دارد طائفه باشند و گاه از بیست درگذرند پنجری بفتح بای فارسی و سکون نون
و فتح جیم و کسر را و سکون یای تحتانی بر فراز تیر کشتی دیدبانی کند و از پیدائی ساحل و کشتی
و شوریدن بادها و جز آن آگهی بخشند گنمتی بضم کاف فارسی و نون خفی و سکون میم و کسر
تای فوقانی و سکون یای تحتانی از خلاصیان است آب کشتی برون آورد توپ انداز
در آویزه بکار آید کمی و افزونی اینان بتفاوت باشد خاروه فراوان باشند بادبان
کشیدن و بستن ازین گروه آید برخی بقعر دریا فرو شده رخنه در بندند و لنگر فرو مانده بر گشایند
و در هر سفری که بزبان این طائفه کوش گویند علوفه دگرگون بود در بندر ستگانو ناخدا
چهار صد روپیه یابد و چهار بلیخ نیز بدو باز گذارند و بهرچه خواهد بر آباید و فراوان سود برگیرد
و جهاز را اجبت بودن مردم و برآمودن کالا لخت لخت گردانند و هر بخش را بدان نام
خوانند معلم دویست روپیه و دو بلیخ تنڈیل صد و بیست کرانی پنجاه روپیه و یک بلیخ
ناخدا خشب سی سرهنگ بیست و پنج سکان گیر و پنجری و بهنڈاری پانزده پانزده گنمتی و
خاروه چهل و خوراک هر روزه سرباری و دیگ انداز دوازده و در کهنبایت ناخدا هشت هزار
روپیه و بدینسان در دیگر مردم تفاوت رود و در لاهری ناخدا سیصد روپیه و دیگران نیز
بدین نسبت و در اچی ده پانزده و جنوبی نبا درده و در پرتگال ده بیست و پنج و در بلاغه

این شغل را سرمایهٔ دانش افزائی گردانند و آزاد بی تقیدی بجمال رعیت و سپاه پژوهش رود
و در لباس ناشناسندگی بر مال و ملک و منزل شناسا گردد ستم دیدگان را دست برگیرد
و بیدادگران بپاداش فراه رسند از چنین والا دید بگونه‌گون شکار پردازد و خویشتن را
شیفتهٔ آن وانماید کوتاه بینان ظاهر نگاه گزین مقصود انگارند و کارآگهان درونش
شکار حقیقت برشمرند چون بآهنگ نخچیر خرامش ده قراولان جایگه بیست شکارگاه را
گرد و گیرند و بیشتری چهار پنج گروهی آن قور بایستد امرا و گروها گروه مردم پیرامن آن انتظار
دیدار برند و تا قراولان بدیدبانی برنشینند و دو گروهی ازین بیشتر سپر توزک چهره افروز
سطوت باشند و از آن پس یک فیهم گروهی برخی خدمتگاران و نزدیکان و پاسداران که
آنجا بگروه خدمتیه بازگردد و سپاهان دوری بیدار مغزی با لختی خاصگان و پرستاران
آهسته آهسته گام برگیرد و نشان شکارگاه خاصه نگاه دارد و از آن پیش یکی از آگاه نشانان
کاردان پاسبانی آن دیده نماید و تا اینجا برخی نزدیکان را گذاره افتد و جز ناگزیران
شکار پیشتر نشتابند و چون لختی راه سپرده آید از همرهان چندی برگرفته چالش فرماید
و قدری دیگر شتافته گاه تنها گاه با یک دو تن خرامان گردند و هنگام آسایش این
دو گروه سعادت حضور دریابند و چون آبادسگالی و طرز خرامش گزارش یافت لختی
روشهای آن برمی نویسد و شگرف کرداری بگفتار درمی آورد نخچیر شیر فراخ قفسی
برسازند و با آهنین پیوندها استوار کرده بگذرگاه شیر درگشاده بازگذارند و با اندک جنبشی
فراهم آید و بزی بدرون فرستاده پرده تعبیه کنند که از دیدار باز ندارد و دست بازش
بدو نرسد از آرزومندی بدرون شود و گرفتار گردد و دیگر تیری زهرآلود در سر کمانی برکشیده
جنبان درخت آویزند چنانکه هنگام گذشتن بکم جنبیدگی برگشاید و رانجالک نیستی پیروزد

گج مج زبان هندی نژاد چه رسد افراد شیران جهان شکار کرده + وز مورچه کنار کرده

در معرکه که بسته شمشیر + از بیم فتاده ناخن شیر **گرفتن فیل** چند گونه بود کهیده بکسر مجهول

کاف و های خفی و سکون یای تحتانی و فتح دال و های مکتوب آنرا سوار و پیاده کنند

در بابستان بیچر آگاه این شگرف جانور شتابند و دهل و نفیر بنوازند از ان آواز رمیدگی

در سر افتد و راه شتاب پیش گیرد و از گرانی پیکر فرو ماندگی توانائی بماند ناگزیر بسایهٔ درختی

آسایش گزیند کاروانان طنابی ریسمانی یا از پوست درخت در پا و گردن او افگنند

بران درخت بر بندند سپس با فیل خانگی پیوستگی داده ره گرای گردانند گونه رفته آنش نپذیرد

چهارم بخش از راه دگر یابند بگیرندگان باز دهند چوبر کهیده بضم جیم فارسی و سکون

واو و را فیل خانگی را بیچر آگاه وحشی بر بندند فیلبانان چنان بر فراز آن دراز کشند که بخستی

و نشانی ازو پدید نباشد چون کشش آن ویژه در میان آید و دران غبار زده و گیر بکمندی

پابند گردد گاد بکاف فارسی و الف و دال هندی ژرف گوی بر کنند زان خس پوشش

گردانند چون نزدیک بدان رسد کمین گیران بانگ بروی زنند از سراسیمگی در بیشه

نماند و به تندی و تیزی دران مغاک افتد از گرسنگی و تشنگی آزرده آب و خور را که آید

و آهسته آهسته فرمان پذیرد و بار فراخ زمینی را که آرام جای فیل ست از چهار سو خندق

زده یک راه گزارند و در بندی بطناب استوار کرده باز دارند چنانکه جستن آن فرا آید

و خورشهای دلخواه بگذرگاه آن درون و بیرون اندازند از آزمندی و شکم پروری

شناسائی خود را در باز دهد بیجا باید آنجا در شود و جانبازی کمین گرفته پیوند بگسلانند و دروازه

فراهم گردد سپس از خشمناکی آهنگ کشاد نماید و گرد و شورش بر خیزد کاردیدگان آتش

بر افروزند و خروش بر دارند و چندان تکاپو رود که ناتوانی چیره دستی کند و نیروی

آ..

آویزه نماند فیلان خانگی آورده بربندند و بآب و دانه رام گردانند اگرچه این روشها
از دیرباز عشرت افزود و نشاط آرد لیکن کارفرمائی گیتی خداوند تازه رونق پدید آورد
و شگرف نازکیها افزود گزیده ترین روشها بروی کار آورده شاهنشاهی ست گله
فیل را هر قدر باشد یکطرف گذاشته قمرغه وار درگیرند و ماده فیلی چند از آن طرف نمودار
گردانند از دورباش اطراف به پیوند هم جنسی بدان صوب شتابند چندانکه ماده فیلان
بقمرغه درشوند و این جوق نیز در پی درآید و گرفتار گردد چنانکه لختی گزارده آمد شکار یوز
بصحرا سه گونه زندگی نماید و بآگهی بسر برد بناچیتی بشکرد و غذا اندوزد و جائی برآساید
و بغنود و سر منزلی نشاط بر سازد و بازی کند و آن بیشتر فراز گهی بود و گیا نه درختی برو
سایه افگند به تنه آن خویشتن بخارد و به پیرامن آن سرگین کند آنرا بزبان هندی
اکهر گویند بهمزه و الف و فتح کاف و های خفی و را پیشین روزگار ژرف گوی چنین پوش
گردانیدی آنرا اودی نامند بضم مجهول همزه و سکون واو و کسر دال و سکون یای تحتانی
چون بدانجا رسیدی فرو افتادی بسا هنگام دست و پای او خرد شکستی و گاه خویشتن را
بجست و خیز بیرون گرفتی و بیش از یکی پای بند نشدی خدیو عالم تازه روشی پدید آورد
و کار دیدگان را شگفت درگرفت ژرفای گوی را دو بله گز برساخت و شگرف دربندی
تعبیه رفت چون چیته درشود بدان جنبش فراهم آید و گزندی بدو نرسد هر بار چندی
بدام افتد نوبتی هفت یوز گرفتار آید هنگام مستی که در زمستان بود ماده چیته که در آن
دشت خود کام میخرامید و شش نر در آرزوی او گام شوق میزدند ناگهان بدان
ژرف گاه در شد و جوینده گان او یکی پس از دیگری همی گزیدند و هنگامه نشاط برآراست
گیهان خدیو این شکاری را بماند ساختن نیز برگیرد و بینندگان را سرور افزاید و نیز

درتنهٔ آن درخت حلقه‌ها بیاویزند در هنگام مالش و خارش پای بند گردد و در چهیل کروهی
وسی کروهی دارالخلافه آگره عشرت نشکار فرمودی خاصه باری و سیاولی و آلاپور و در حصار
و سنام و بهتنده و بهتنیر و پتن پنجاب و فتح پور و جهونجهنو و ناگور و میرتهه و جودهپور
و جیسلمیر و آمیر و سرناین و دیگر جاهای دور و دست این صیدگاه اساس یافته بود در
اولین محال خودکام شوق برزدی و افتاده را خود برگرفتی و به تیمارداران سپردی
و بسا هنگام در درازراهی سپرده آهنگ آسایش فرمودی و دهی برنگرفته از جای دیگر آگهی
رسیدی و بیدرنگی بر بادپای استعجال شتافتی پاستانی روزگار در سه ماه و اگر سخت کوشیدی
دو ماه یوز نوگرفته را گشاد داده آماده نشکار گردانیدی از توجه والا بهژده روز بدلکش روش
انجام یافت و کهن سالان برناخرد در حیرت زار افتادند و به نیرنگی شناسائی زبان آفرین
کشودند و از آبادی اندیشه و پرده آرائی بسا تیمار و گشاد بر خود گرفتی و حیرت آمای
کارشناسان گشتی و شگفت تر آنکه باری چیته نوگرفته را اشارت نشکار شد و بی سابقهٔ
آموزش بسان آموختگان در ربود نظارگیان کارشناس چشم حقیقت بین برکشادند
و بسجود عقیدت سعادت اندوختند و از شگرف کاری دل مهرآمود گیتی خدیو گوزن در رکاب
همایونی قلاده ور بنخچیر شتافتی و چون دم بزرگ فرمان پذیرفتی و در برگرفتن چیته بجهت
عیارگیری و نشاط افزائی کردمی خاصان تا دویست کس بنهاده بودند وگزین ترتیبی قرار یافت

آئین طعمه و ماهوارهٔ نگهبان

اول را روزی پنج سیر گوشت دوم را چهار و نیم سیوم را چهار چهارم را با کم پنجم را سه و نیم
ششم را سه و ربع هفتم را سه هشتم را با کم یکبار بجوریش دهند و چون یکشنبه جانور نکشند
شنبه دو روزه یابند و پیشتر هر شش ماه دام و ذربسالی چهار سیر روغن و ده یک سیر گوگرد

بطلایه رود و از خارش نگاهدارد و برای فرمان پذیری و تیمارداری سه هر یک چیته کهنا مزدوری
دام و زرو آنچه به اسپ و درشته و با عرابه و ڈولی ڈو ماهواره هر کدام از سی و پیاده افزون و از
پنج کم نبود و پاسبانی گاو و عرابه نیز بدینان بازگردد و آیین گروه بزرگ خرد باشد و هر کدام
پنجگونه در نخستین از سه صد دام دوم دویست و شصت سوم دویست و بست چهارم دویست
پنجم صد و هشتاد و ازین درنگذرد و همچنین از صد و شصت دام و صد و چهل و صد و بست
و صد و ده و صد دام افزون نبود و برای رونق کار بیشتر جلهای زربفت و زنجیرهای
مرصع و تکیه نمدها برچیدی و گلیم های کشکالی نامزد شدی و یکی از امرای والا شکوه
به تیمارداری هر کدام مقرر گشتی و از پیوسته آرایش و افزایش همت گماشتی و هر کدام
را باندازه حالت نام نهاده بودند هر ده را یک مثل گفتی و طرف نیز خواندی و پایه یا قرار
یافته بود بدین دستور هزار چیته در شکارگاه مقدس فراهم آمدی و از آن شگرف اردوی
نمودار گشتی نه مثل اول بشرف خاصگی اختصاص داشت همواره پنج مثل در درگاه حاضر
می بود سه خاصه دو دولی دیگر و برای ره گرای این شگرف کارد و صحیفه آسا بر دو طرف
فیل آویزند و در هر یکی از آن یوزی عشرت اندوزد و پژوهش شکار نماید و همچنان بر پشت
اسپ و اشتر بر سازند و عرابه اسپ و گاو آماده گردد و هر یک اسپ نیز جا نشست
انتظام دهند و به ڈولی نیز کهاران برکشند و سمند با یک سر آید همه بر چوڈول میرفت
و بسترگی اختراعی برمیده نشستند و پرستاران آراسته گرداگرد شتافتی و در پیشگاه او نقاره
نواختی و گاه دو طرف چوب ڈولی دو سوار بر گردن اسپ نهاده در نوردیدی چندی برا
یک چیته دو اسپ نامزد شدی عدام دو زد و راسه اسپ و برخی را یک ڈولی و یک عرابه چهار گاو
نیز بسپارند و بسیاری همان ڈولی تنها بسر برد چیته که از وحشت بر آید شکار آرای شود

ڈوری او را سه کهار برکشند و دیگر از دو شگرف کاری یوز روبروی بادشتابد و بدستاویز آن بود
آوای دشمن بشنود و چاره سگالد و از نخچیر آگهی پذیرد و عشرت اندوز شکاریان باپیران
داشته کام دل برگیرند و آن سه گونه بود اپره گهٹی بضم همزه و فتح بای فارسی و سکون را
و فتح کاف فارسی و های خفی و کسر تای فوقانی هندی و سکون یای تحتانی آن جا نخچیر را
راستا بر نظرگاه آهو داشته گسیل کنند بسبب خیرگی و چابکدستی آن بادرفتار به چنگ آورد
رکهنی بکسر را و سکون کاف فارسی و های خفی و کسر نون و سکون یای تحتانی از دور
جای در پناهی آهو نموده قلاوه برگیرند و آن دورنگاه حیله اندوز به پخته کاری جست و خیز
نماید و از پناهی به پناهی کمین گرفته چیره دستی کند مهاری بضم میم و های و الف و کسر را
و سکون یای تحتانی آز باد گذرانده در پناهی فرود آرند و عرابه او دیگر سو رهگرای سازند
آهو را دودلی سراسیمه کند و آن کمین گرفته ناگهانی بدو پیوندد و نخچیرگری
هنگامه آراید شگفت افزائی و نادره کاری این جانور بگزارش درنگنجد و هوشمندی و
دستان فروشی او نگارش برنتابد تا آنرا باشد بشکار ماده یازش نکند و تا بزرگ نخچیر دگر
نرساند جز پیشین را نشکرد و از حیله سازی بدست و پا گرد برانگیزد و پناهی برسازد و خود
چنان پست کند که از فتار وهی زمین باز نتوان شناخت پیشین زمان از سه نخچیر بیشتر
نگرفتی و امروز تا دوازده بشکرد گیهان خدیو چتر مندل پدید آورد بفتح جیم فارسی
و سکون تای فوقانی و را و فتح میم و نون خفی و فتح دال هندی و لام آهو زاری کمین
گیرند و ازین شکاری قمرغه وار برسازند هنگام قابو از هر سو قلاوه بردارند و خیل خیل آهو
جان بسپرده آموزندگان و خدمتگاران این جانور هنگام کارپردازی به بخشش اختصاص
یابند و آموزش نگهبر پرستاری بجا آید و بهر جانوری بلکه مستی خاص مقرر نگارش آن سخن

دراز گردانند از مهر افزونی گیهان خدیو آهوی با چیته دوستی گرفت و یکجا بسر بردی
و نشاط یگانگی نمودی شگفت آنکه چون دیگر آهوان رها کردی بآئین خود گرم جانشکری
شدی پاستانی زمانه آخرهای روز سر ندادی و از سرکشی و صحرا گزینی اندیشیدی از فرهنگ
از کارشناسی شهریار شبانگاهان واگزارند و بشایستگی فرمان پذیرد و نیز نخچیریان شکار
چشم بند داشتی و گرنه تپش نمودی و سراسیمه شدی امروز بی نقاب آرامش گزیند در
پنج چیته خاصگی در اهرابای و برد قرار یافته بود هر که آنرا پیشدستی کردی از دیگران
گرو بردی و همچنین چیته هر کس بیشتر از همه نسبت شکار انداختی و در روبه آن پنجرو پیش از
همسران خویش گرفتی و سردار سرآمد چیتها سید احمد بارهه از گروه یک مهر پرستان که
و ازین نقد فراوان خواسته فراهم آورد و هر گاه امیری بیست جفت شاخ آهوی سیاه
بنظر اقدس در آوردی یکیک اشرفی از همتر نیان گرفتی و همچنین در میان طرفداران
و قراولان نیز شرطها بود هنگامه نخچیر بازی گرمی داشت هر چندی پوستهای آهو بهمبندان
ضمیمه خواسته گردانیدی و شگفت آنکه هر یکی را بر شناختی که از آهوی که آئین شکارگاه است
در روزهای آدینه سجا نشکری نپرداختی که برای ولادت شاهزاده والا گوهر بزرگ منش
نذر فرموده بودند سیاه گوش گیتی خداوند شکار این گونه پیکر [illegible] همت نژادان
دوست دارد پاستانی روزگار نخچیر گوش و روباه گرفتی امروز آهوی سیاه در یک [illegible]
روزی یک سیر گوشت خورد و هر یک را تیمارداری جداگانه بود ماهواره او [illegible] دام
سگ بدین جانور خجسته خوی نیز گیهان خدیو را افزون توجه به ماهواره از شهر [illegible] بوم
آورند از کابلستان بس گزیده بود خاصه در زمین هزاره پیش [illegible] بر آرایند [illegible]
بر نهند بهر شها جانب [illegible] عشرت آورد شگفت تر آنکه شیر در آویزد و [illegible] یکتائی

گزیده سخناک و خون آلا بند خاصگی روزی دو سیر گوشت یابد و دیگران یک سیر و ربع و ده
تازی را یک نگهبان نامزد ماهواره صد دام شکار آهو با آهو این رسیده جانور انس گیرد
و فرمان پذیر آید و دامی بر فراز دو شاخ آویزه وحشی باز گذارند و از خشمناکی باهم در آویزند
و پیکان زد و خورد شاخ یا پای یا گوش بند گردد کمین گزینگان در رسیده سنگ آورند و با تاو
رام سازند و اگر دام بگسلد یا نیروی آویختن نماند شناسائی پیش دیدبان باز آید و او
دست افراز بند را تازه سازد یا آهوی دیگر بدان کار فرستد اگرچه گیتی سلطان فیروز خلجی
بدین پرداخت لیکن در زمان گیتی خداوند پایه والا یافت شگفت آنکه بارها دشتی از صبح
تا شام گرم آویزه شد و چهار تیغو مند خانگی را بشکست و باز چنین گرفتار آمد درین روزگار
چنان شنیده شد آید که شبانگاه شکار کنند اگر دام بگسلد یا صحرائی گریزد به تیمار دواز و دیگر
و گاه از آزار و از طلب آویزه گذاشته باز آید بفرموده باز گردد و چنگ آراید یا پیشانی برنا
آخر پای روز کسیل نکردی و از صحرا گریزی اندیشیدی و در گذشتن گوئی بیا آویختند
آن زیرکی و وفامندی او داستانها برگذارند و شگرف کردارها برخوانند آنچه درین هنگام
حیرت آورد آهوئی از صوبه الهاباس راه صحرا برگرفت و از چندین دریا و آبادی تخته گام
گذشت و بیاوزاد و بوم به پنجاب آمد و به نخستین تیمار دار پیوست در پیشین روزگار
درین عشرتگاه جز یک دو کس نرفتی و از بیم رمیدگی پوشش دگرگون ساخت
به پایه رسی شناسی و تجرد وحشی آهو بکار نیامدی و او را بطرزی گرفته شکار آموختی
گیتی خداوند تازه آئینی برانگیخت چنانچه زیاده از دویست کس نشاط اندوزند و چهل گاو
آهسته آزموده براه در آورند و به پایه آن هنگامه عشرتیان فراهم آید از نوزادها برگرفتند
و خانه زادان شکاری پدید آمد و نیز تیمار دار آهو خم شده بر خود جهانیدی و صحرا عشرت

بزه با فکی اندیشیده و دراوبختن گیهان خدیو نکوهیده برشمرده دستانه آویزش با چیره اثر
برساخت و از شگرفی اقبال آهوی چیته را پای بند گردانید و بهره‌ها از گجرات آورده
چنانکه در گزارشگاه گفته آمد گهنسا بهیره بفتح کاف فارسی و هائی خفی و نون پنهان
و تای فوقانی هندی و الف و کسر مجهول ها و سکون یای تحتانی و فتح را و هائی مکتوب
سپری یا ستبر وارگون بدست گیرند و در پناه او چراغی برافروزند و زنگ نوازان
نگاپور و د و کمانداران دران حوالی پژوهش جانور نمایند از آن روشنائی و آواز نوازان
فراهم آیند کمین گزیدگان تیر دور گردانند و گاه از شنود و سازه بیهوشی گرایند و دستگیر گردند
برخی افسون نهنیا گری بر و مند و جانور را از فرزانگی فراهم آید شکیب دلان چشم بند
و جان بشکرد گیتی خداوند از دیرباز هر دو را نکوهیده برشمرده و بدان نگراید تهتاگی
بفتح تای فوقانی و هائی خفی و الف و نون پنهان و کسر کاف فارسی و سکون یای
تحتانی حیله پردازی رو بروی آهوی دشتی از دور بر بینه شبیه‌ها از هنجار شناسد
وحشی دیوانه پنداشته نزدیک شود و شگفتگی در ربود و درین هنگام کمین گزیدگان شکار
و عشرت اندوزند لوکاره بفتح با و سکون واو و کاف و الف و فتح را و هائی مکتوب چند
کماندار با دو ریه دو بتر از یکدیگر نشینند و برخی آهوان را آمده بدان سو برند راننده جادو
پر هوا دارد و وحشیان سم خورده بخواهش طبیعت بگریزند تا ناگاه به کمین گزیدگان رسیده
زندگی درسپرند ڈوداون بفتح دو دال هندی و الف و فتح واو و سکون نون نزدیک
به پشتین جای یکدیگر کمانداران سبز پوش بهمان روش پای ایستند و آهوان را رانده نزدیک شوند و
آورند عشرت نخچیر پدید آید و شگفته دلی آورد اچاره بفتح همزه و جیم و الف و فتح را
و هائی مکتوب کمانداران سراپای خود را سبز سیتها در پوشند و نخچیرگان پیرامن آن

آرایند و در گذرگاه درندگان پای همت افشرند و نشاط صید افگنی بجا آیند و نیز رسنی از
پوست آهو بر تابند و پیرامن آرامگاه وحشی بر درخت یا چوب فرازند و با درویه گذاشته
دامی چند بر نهند و با شکاران از کناره نمودار شوند جانوران هراس گرفته ناگزیر بدان گذرگاه
شتابند و گرفتار آیند و گاه نخچیر پرداز در پناه درختی آواز خود را بسان آوای آهو بر سازد
و او برابر شتافته جان در سپارد و نیز ماده آهوی بدشت بر بندند یا آموخته را آنچه او را گذارند
صحرائی از هم جنسی بدو پیوندد و پای بند گردد و ٹھگی بفتح تای فوقانی هندی و های خفی
و کسر کاف فارسی و سکون یای تحتانی کمانداری در خانۀ زین برهنه سر بهشیاری فراز آمد و از
تراوش این پوشش بر آلوده زخمی آسا بیتابی کند جانوران صحرائی وحیران گرد آن
فراهم آیند و خروشیدن را انتظار برند و دران آرمندی و خواهشگری تیر دوز گردند
شکار برنگ گاو میش تا آرامگاه او ریسمانی در زمین فرو برده حلقه دامی برون گذارند
و در آن رسنی دیگر پیوند یابد و ماده گشتن خواه را بدانجا بندند تیز دستی پیرو دل کمین نشیند
چون وحشی را گذر افتد بعشرت نر مادگی پردازد و آن دلیر فرصت جو او را پای بند گرداند
بسا باشد از پا افشردن همت کند جانی رسد و نیز در آبگیرها گوناگون جانور پناه برد گرد او دامها
باز گذارند و فراز گاو میش بنشسته سنانها در دست تا آب در شوند برخی سنان دوز گردند
دگر برخی بدام افتند و در نخچیرگاه وحشی نیز مهیش رویش نشاط افزوده شکار پیرنگ
شاهنشاه اقبال بدین بلند پروازان نادره کاری دل گراید و بگوناگون شکاران نشاط
اندوزد اگرچه باز و شاهین و شنقار و شاهباز و جز آن گشاده پر شگرف پیشه کار
فرمایند لیکن باشه را بیشتر دوست دارد و گزین نامها بر کشد درین گرم رفتاری خلاف تصنع
از پیشگاه حضور بجا آورده که این دلاویز داستان را سراپا بر گوید و کار پردازی هر یک فرو خواند

خلاصه که ازین شناسائی نصیبه ندارد و از جان شکری رمیده دل لیکن بختی بر بیگزارد
و ناشناسندگان را بسر وقت شناسائی سپرد و اواسط بهار به پیشگاه و یدور آورده بگزین شایان
و بشهرها فرستند و چون آن هنگام سپری گردد آغاز و بدین شود تخته خاصگی بازها
ترتیب برآمدن بگذرند و در جرها بفزونی شکار پیشی و پسی رود سپس باشه شاهین
کهیله چپک باشین بحری بچه شکره بحری ترمتی ریکی بیره دهوتی چرغ چرغیله لگر جهگر
گیتی خداوند چپک و لگر را بدین نام خواند بروش گزارش در نظرگاه آورند مورخین نیز
آورده اند جانوریست گنجشک ساز رنگ و اون شاهین کلنگ را از پا اندازد و آنچه از و
نابگذارند بر فراز پیدائی نیامده گویند در پرواز بالا ورا ببرد و گروهی بر آنکه چشم او کار سیار د
و رو ده ببر دار کشمیر نیز آورند سبزفام مرغیست از طوطی خردتر و نول او سرخ و بهایت
دور از دم کشیده تر بیره جانوران از هوا بشکرد و باز به بر دست نشیند و بسیاری
جانوران شکار آموز گردند و گذارش آن بس دراز چنانچه زاغ گنجشک و پودنه و سار و
بگیرد و شهریاره از فراخ حوصلگی و بردباری آن هنگامه آراید و صورتگرایان ظاهربین
پیش دید بهت اندیشند بسیاری منصبدار و احدی و دیگر سوار بدین خدمت
نامزد و پیادگان این کارگاه کشمیری و هندی ماهواره نخستین اول اول هفت
و نیم روپیه دوم هفت سوم پاو کم اول دوم شش و نیم دوم شش و چار یک سوم
پاو کم شش اول سوم پنج و نیم دوم پنج سوم چهار و نیم و پسین بدین شمار اول اول
پنجه روپیه دوم پاو کم سوم چهار و نیم اول دوم چهار و ربع دوم چهار سوم پاو کم اول
سوم سه و نیم دوم سه و ربع سوم سه طعمه اگرچه در کشمیر و برخی هوسناکان هندی
بوم روزی یکبار گوشت بخورش دهند در قوش خانه گیتی خداوند باز نوزن هفت دام

جانوران شکاری بیست از قسم باز و شاهین و جره و غیره چنانکه در غیاث اللغات نوشته است

جره شش بحری دو لاچین و کهیله پنج باشه سه و چپک باشه و شکره و چپک و بهری
و دهوتی و دیگر همسران دو و پایان روز یک گنجشک سیر کنند باز و جره و بحری هفت لاچین
پنج و باشه سه و دیگران دو و چرغ و لگر را درین هنگام نیز گوشت دهند و شنقار و شاهین
و برگت را یکبار یک سیر و بیشتر روز شکار از صید او طعمه بسازند از شش مهر و هم از
فزونی خواهش و ناشناسی دیگران خواسته خریداری نمایند شهریار دیده ور اگرچه بازرگان را
کامیاب خواهش گرداند لیکن از داد پژوهی اندازه نرخ برگیرد و فروشنده سود اندوزد
و خرنده زیان نورزد نگشت قیمت را سه پایه نهاده اند نخست خانه گیر که بدیدبانی
کاراگهان پرپختگی و تازگی پذیرفته دوم چوز که آن حال ندیده باشد سوم ترنیاک که در
صحرا ایلک یافته اول نخستین قسم باز دوازده مهر دوم نه سوم شش اول دوم
ده دوم هفت سوم چهار چهارم دو سوم کمتر از دوم و مراتب ولیکن جره
هشت مهر پنج دو و یک دوم شش چهار یک و نیم یک پنج روپیه باشه اول سه
دو یک چهار روپیه دوم دو و یک پنج روپیه شاهین هر دو گونه سه و یک بحری دو یک
و نیم یک بحری بچه قدری کم کهیله یک و نیم چرغ دو و نیم روپیه دو یک و نیم چپک باشه
یک روپیه نیم چار یک شکره یک و نیم روپیه یک نیم بهره دو روپیه یک و نیم یک چپک
شکره لگر جهگر ترمتی هر یکی یک روپیه و نیم و ربع و بیشتری را در اقسام ارج یکسان
بود درین عشرت نیز میرشکاران بتفاوت مراتب بگزیده بخششها چهره برافروزند
و والاپایگی یابند و آنچه ناگزیر دهند در هر شکاری از یک مهر تا یکدام و اگر زنده یا بوت
آورند تفاوت بخوب کرداری جانور و بزرگی و خردی صید بود باز و از زنده نیمه قرارداد
برگیرد و چون در پیشگاه حضور شکار شود ده بیست باز دهند و اگر جانور به سهم پیشکش آید

سر هر بازی بقوش بیگی یک و نیم روپیه و مشرف نیم داده آید و در جره قوش بیگی
یک روپیه و مشرف چرن و در باشه شلغنتین چرن و بسین اشت و در لاچین و چرغ
و چرغیله و کهیله و بحری و بحری بچه اولین اشت و دهن وسا و در چپک و باشه و دهوتی
و جز آن سخت وسا و دیگر سوکی باز و شاهین کمتر از چهل و چره از سی و باشه از صد
و بحری و چرغ از بیست و لگر و شکره از ده در سرکار نباشد و افزونی را اندازه نبود
مرغابی فراوان روش عشرت آراید شگفت تر آنکه کالبدی را پوست و پر و منقار
بود هم که پیوسته باشد و گیرند و دو سوراخ برای دیدبانی گذارند جانور شکری بسر درآورده
تا گلو به آب فرو شود و بهنچه کاری نزدیک شده یکیک بربند و نشاط افزاید بسا از
زیرکی دریابند و پرواز کنند و در عرصهٔ دلگشای کشمیر بازبیان دست آموز گرد و کله از
فراز آب گرفته بدو و فهمچه بازآید و گاه فرو برده بالای آن نشیند و نیز در پناه گاوی در رسند
و دستگیر گردانند در تاراج گوناگون بود غریب تر آنکه نوزاد را فرمان پذیر گردانند و هنگام
فرمایش با آواز درآید و با همسران در ستیز در قفسی برگذارند و گرد آن موئین دامها
پیوندند باشارت صیاد سرائیدن آغازد و صحرائی ببوی گهچی یا آهنگ پرخاش آهنگ
بدام در او فتند پودنه شبانگاه یکی گلین آوندی تنگ دهن چنان برده که آوای
و ده از بهنیا کی فراهم آیند و دیگری مشتی جنس برافروخته بگردش درآورد سراسیمه ها را
چشم خیره گردد برگرفته قفس نشین گردانند و نیز بزرگ دامی در آن جا که میباشند کشان
کشان برند پرواز گرفته پای بند گردند لگر و چرغ ماند و تنه برابر جره و آنها آویزند و پر
جانوران چنگلهای او باز گذاشته به پرواز درآرند جانور شکر جانوران صید اندیشیده
مربوط دان گرایند و پای بند آمده آویزش کنان بر زمین افتند و غوغائی چندی را

با او بر سرداری از نی بربندند موئین حلقها بیاویزند بو جهم بتابی کنند آن دیگر آهنگ آویزش
بند اشته فریاد برکشد همسران بیاوری برخیزند و پای بند نشینند غوک از تیزتگی آموزش
گنجشک در رباید و بینندگان را شادی سرو بهد از شگرفکاری خواهش بشکار عنکبوت دل
نهند و از چاره سگالی و جست و خیز و گرفت دیگر مگس عشرت اندوزند بیت

عشق بستست و صد هزار تمنا مرا چه جرم ⁂ گر خواهشی کند دل شیدا مرا چه جرم

الحق نمونه ایست از طرفه کاری یوز و شگرف شناسائی را نمودار گزارش این
داستان بس درازست و شمارهٔ آن از اندازه بیرون آن بهتر که ازین گذرد و بدیگر آئین پردازد

آیین نشاط بازی

شهریار دیده ور بدین سگالشها هنگامه برسازد و در نقاب شگفتگی عیار گوهر برگیرد
و آن گوناگون بود لختی از آن مینو سپید دبستان سخن سرائی شاداب میگرداند
چوگان بازی ظاهربینان نشاط طبیعت اندیشند و سرمایه بازی انگارند و آگاهان
خرد افزونی دانند و دستمایه چابک کاری برشمرند عیار مردم زاد گرفته آید و پیوند یگانگی استوار
گردد کندآوران را ورزش سواری فرادست آید و خنک شدن هیونان درست
جلوی اینها سامان پذیرد ازین رو کشورخدا را بدین روش فراوان میل ظاهر پرده
آراید و در معنی نقاب پوشیدگان برگیرد چون شهسوار دولت بمیدان چالش پا
سعادت منشی را طرفه سازد و پس شگرفکاران چابکدست برگزیند و همه آن دو گر
از طرف گیتی خداوند کارپردازی نماید از دلجوئی فرمایش نرود بقرعه دو دو و جدا
گردانند از ده کس در بازی بهشتر نیاید لیکن بسیاری جدا شوند و بر یکسو به انتظار نشینند
چون یک گهری بگذرد دو کس آسایش گزینند و دو دیگر بتگاپوی درآیند و آن

نشاط آرائی بر دو گونه باشد نخست گروه [illegible] آهسته آهسته از سامان

نشاط آرائی برد و گونه باشد نخست گوی در خم چوگان گرفته آهسته آهسته ازمیان
بجال رسانند این را بهندی زفان (زبان ۱۲) رول گویند بضم مجهول را و سکون واو و لام دیگر از
کم خطائی و تیزدستی گوی را بزور چوگان ازمیان برد و بچالاکی پیشتر از همه رسیده باز
برزنند آنرا بیله نامند بکسر مجهول با و سکون یای تحتانی و فتح لام و های مکتوب و آن بر
چند روش بود از دست راست راستا راست بزنند یا بازگشتی و همچنین بدست چپ
یا از پیش سینه یا برگی گوی بجانب دست راست بزنند یا جانب چپ و بدینسان از
پس پاهای اسپ ازمیان شکم گوی ربائی نمایند و گیتی خداوند در همگی روش کم همتا
و بسا هنگام از هوا بربایند و مردم زاد بشگفت در شوند چون گوی بجال رسانند نقاره
بلند آوازه گردد و دور و نزدیک آگهی پذیرد و برای هنگامه گرمی بردوباهی قرار یابد حریفان
از هم بستانند و آنکه حال کند زیاده برگیرد و هرگاه گوی را یکی از هوا بدست رباید و از میل
او بگذرد یا بگذراند برد بشمرند و درین هنگام تنومندان کارپرداز بدو پیوسته آویزش نمایند
و شگرف چابکدستیها بروی کار آید گیتی خداوند گاه بتاریک شبها نیز بدین روش
پردازند و کاردیدگان بحیرت افتند بیشتر از چوب پلاس که سبک و آتش او دیربقا
باشد گوی برسازند و بفروغ آن هنگامهٔ نشاط گرمی پذیرد و برای زیب افزائی
که ناگزیر تعلق است بسر چوگان زرین و سیمین حلقها آویزند و پس از شکستن بدست
هرکه آید از او باشد نیرنگی آن هنگامه بقالب گفت درنگنجد تا باین هیچدان چه برگذارد
عشق بازی کبوتر دوستی را بدین نام خوانند آنچه بسیاری افسانه گران خواب
گیتی خداوند را از اندیشهٔ آبادی سرمایهٔ هوش افزوی ازین بازیچه برخی صحبتگران
یاوحشی را آبنس پذیری درآرد و جانداری یکتادلی را پایه دهد از چرخ و بازی داستان

جهد و سماع ایزد دوستان برخوانند و نیرنگسازی تقدیر را شناگر آید ازین رو نگاهی بشگون
فرهنگ آرا بدین نشاط بازی فراوان دل برنهاد و این جانور را دیگر پایه پدید آمد فرماندهان
ایران و توران بارمغانی فرستادند و بازرگان نیز گزیده را جوق جوق آوردند در خرد سالی
بخواهشگری طبیعت لختی پرداختی و در تابش خرد چندی بازی بنیاد گشته از نظر انداخت
چون بینش افزایش گرفت بگزین سگالش از سر پرداختند بهتر کبوتری ما الاهست
از خان اعظم کوکلتاش بدست افتاد و پرورش شاهی او را سرآمد کبوتران ساخت
و موهبت روشناسی آن نفاق شد آزو گزیده‌ها برآمدند چنانچه اشکی و پریزاد و الماس و شاه عودی
و از نژاد این سبکروحان کارنامها جاباز در گرفت و داستان عشقبازی عمر شیخ میرزا
و سلطان حسین میرزا را روائی نماند شگرف اختراعها برروی آمد عشق بازان ایران و
توران بشگفت افتادند و کار از سر گرفتند در باستانی زمان هر ذات را با هم پیوند دادی
و نتاج برگرفتی گیتی خدیو خوش سنجی و نیک عملی سرمایهٔ جفت ساختن گردانید و گزین نژاد
چهره برافروخت نا آشنا نر و ماده پنج شش روز یکجا نگاه دارند چنان برآمیزند که پس از فراوان
جدائی یکدیگر را شناسا آیند از آغاز پیوستگی هشت تا دوازده روز تخم دهد اگر خرد یا بیمار باشد
بیشتر در مهر ماه الهی پیوندند و در فروردین جدائی اندازند و دو تخم دهد گاهی نر در روز و ماده
بشب فراز بیضه نشیند و بگرمی و نرمی پرورد در زمستان به بیست و یک و نر بچه آرد و اگر
هوا قدری گرم باشد به هفده هر دو که شد تا شش روز کم و بیش بچه فاله (پچوسے) خورد و با درو پذیرا آید
بسان آب قوام دار ساخته بخورش دهند و آنرا بدین نام برخوانند حسپس دانه را فرو برده
پیش از نخستین هضم برآورند و بدان پرورند چون یکماه کم و بیش بگذرد و نیرو دی دانه چیدن
پدید آید از ایشان جدا سازند گاه تخم و بچه را بکبوتر دیگر پرورش دهند نوروس خانها لعشق باز

۵۱ بالفتح شهزاده [illegible] باشد و بهندی [illegible] گویند [illegible]

سپارند برخی در تور نوشته با فزایش تنومندی و جا آشنائی برگوشت چون هر دو پدید آید
سه یک تا چهار یک راتبه دهند چون لختی بگستگی سازد کم کم بپرواز درآید چند آنکه روزی
چهل بهرا عشرت افزاید یک پریدن تا شصتن را بدین نام خوانند چرخ و بازی این
هنگام اعتماد را نشاید و آن پرها ده شمارند چون هشت بریزد از پرش بازدارند و خوابانند
گویند دو ماه پرها تازه سازد و سترگ نیرو پدید آید و از بپرواز درآرند و از هنرمندی این نام
باز گویند چون چرخ و بازی قرار گیرد در پیشگاه حضور آورند تا چهار ماه چرخ و بازی پدید
شوق و جنبشی که دوره تمام کند چرخ گویند اگر درست گردش آورد نشود کفت خوانند
و احتیاط نگیرند و بازی معلق زدن بود برخی زاری آن بود که دو کفت هم سپر سند به بینند
معلق پندارد. بفرمان گیتی خداوند یک کفت او سیاهی تر گردید و ناسر کی گفته پیدایی
گرفت و لختی در چرخ و بازی درهم شده بیهوشانه بزمین آید و آنرا گاولگو میند و نکوهیده
دانند و گاه از آسیب فرو شود و بسا نزدیک بزمین آگهی از سر گیرد و خویشتن را جمع ساخته
بپرواز آید در خاصگی کبوترخانها کبوتری پانزده چرخ و هفتاد بازی ادا کند و شگفت افزای
دیده وران گردد در قدیم یازده یا بیست و یک کبوتر بپرواز داشتی امروز صد یک با پیش
درآورند و از کارآگهی افسر خدیو چنان انس پذیرد که شبها نشاط بازی کند و بلند پرواز
نماید و نیز هنگام کوچ و چالش بسا پروازکنان شتابند کناران آشیانها برگرفته راه
بسپرند دران رواروی لختی آسایند و از سر پیش چهره برافروزد شماره این جانور بیش شوار
و آنچه در حضور باشند از بیست هزار افزون از ان میان پانصد نامور و خاصگی هنرمندی
هر یک را شگرف داستانها باستانی عشق باز در شناسائی این پرنده تا فتن پا یا چاک
چشم و شگافتن بیره بینی چاره گزیدی و در افزودن ازین فراوان رنج بردی گیتی خداوند

پس نشانها بر روی کار آورد و دشواری بآسانی گرائید نخست از همان سه روش چندین
گونه برساخت دوم چشم بالا و پائین و شتاخن و دو طرف پره بینی نشیب و بالا در ضرب
یکدیگر نشانها بس افزایش گرفت سوم از گوناگون رنگ آمیزی و فری جداگانه
سررشته این نگاهبار گیتی خداوند را و ده پایه قرار داد و در هر قسم کبوترخانها انتظام
گرفت نخستین را اندازه نبود و نرخ او دگرگون باشد بسا تهیدستان آرزومند پایه
توانگری گرفتند جفت دوم سه روپیه سوم دو و نیم چهارم دو پنجم یک و نیم ششم یک
هفتم ربع کم هشتم نیم نهم ثمن دهم سه اشت نخست شمار دو صد و نه گذرد پس اتکی خیل اگرچه
اینها همه از وی اند لیکن باعتباری جداگانه یافته اند پس چهار زرهی پدید اینها از یکسیان
حاجی علی سمرقندی دست مادر عودی ناشناسا از این پیوند نامی کبوتران برآمد چنین
نظر بهستی و آمدن قبیله قبیله برگذرد رنگهای خاصگی کبوتران نگسی زرهی امیری زرهی
رنگیست میان زرهی و امیری گیتی خداوند این نام بر نهاد چینی نفتی شفقی عودے
سرمئی کشمشے ملوائی صندلی جگری نباتی دوغی فندقی جیلانی کوزه نیلوفری ازرق
رنگیست میان زرد و نخودی جهان شهریار بدین نام خواند آتشی شفتالو گل کز زرد
کاغذی زاغ اگری رنگیست میان نباتی و کشمشی قمری خضری میان سبز و عودی کشوره
این نام گوید آبی سرمک میان سرمئی و نگسی شهریار این نام بر نهاد و مهرکی از اینها چندین
گونه کلسر دم غازه یکرنگ حلقوم سفید پر سفید کله غر غار باغ باری الله بکلیه سر تهدم
طلو عذار مروارید سرمشعله دم و جز آن برخی کبوتران را نشان رنگ شمردی توجه
جهان خدیو بهتر منشدی نام بر آورند ترقه پلنگ بیازی باپهاک نگاری ریخته پلنگ دو گیو
دلفریب فراوان کبوتر اگرچه چرخ و بازی نکنند اما برنگ و نگار شگفت آید مانند چین گوکه

تا آوای ایزدی یاد دل فروزد و بغبغو شگرف آوازی به پا رساند لقّا فراوان تبختر کند و
سر و گردن و دم بگزین جنبش در آرد لوٹن چون جنبشی داده سر و بهند بسان مرغ
نیم بسمل طپش نماید و برخی چون دست بر زمین زنند بدان حال گراید و بعضی چون از
قفس بیرون شوند و نول بر زمین رسد آن در هم شدگی رود و بکهیرنی نیز ابا باده
فراوان دوستی بود و چندان پرواز کند و بالا شتابد که از نظرها ناپدید شود و ماده او را به قفسی
برابر دارند بدین بتیابانه خود را بدو رساند و شگفت افزاید چندی هر دو کتف و برخی یکی
گشاده و طائفه فراهم آورده فرود آیند و گاه در آشنائی راه بازوی بگشاید و دیگری فراهم
گردانند و گله کبوتر بیست بنام گوری مشهور هر جنس را آموزش دهند و از دور دستها کشته
آرد و فسا وری برابر ایشان پرد و چندان بالا رود که پنهان شود و در آن پرش یکدو روز
بگذرد و چون فرود آید از آشیانگاه یکسو نشود و پر پا دمی بر میکشد و بعضی بر می آراید گروهی
بر رنگ تنها نشاطها آورند و از فراوان معنی آگهی دهند شیرازی ششتری کاشانی جوگیه
ریزه دهن بکسی قمری گوله کبوتر صحرائی ست جمعی برگرفته هزاران فراهم آرند و بوم آشنا
گردانند هر روز بصحرا در شوند چون به آشیانه رسند آب شور بخورش دهند و خرده ها را از
دهن بیرون فرستند و فراوان وجه معیشت سامان پذیرد گویند کبوتر افزون از سی سال
کمتر زید صد کبوتر پرنده را چهار سیر دانه بسند آید و دیگر از پنج و جفت شده را هفت و نیم
لیکن پرنده ها ارزن خالص یابند باقی را هفت غله آمیخته دهند برنج دال نخود مونگ
ارزن کنزه لهدره جوار اگرچه بیشتری پرستاران بدین پردازند و شگرف شناسائی اندوزند
لیکن از عشقبازان نامور قلعلی بخاری هستی سمرقندی ملازاده پور ملا احمد چیله مقبل خان
چیله خواجه صندل چیله مومن هروی عبدالاطیف بخاری حاجی قاسم بلخی حبیب شهر سبزی

سکندر چیله با آنکه مقصود سمرقندی خواجه بهلول چیله همه آنند خدمتگزاران این کارخانه
در پایهای سپاهگری کامیاب خواهش و ماهانه پیاده از دو روپیه تا چهل و هشت
چوپر بازی بفتح جیم فارسی و سکون واو و فتح بای فارسی و سکون را از دیرباز درین آباد بوم
عشرت دوستان بدین دل نهند و نشاط اندوزند شانزده مهره در پیکره و چالش یکسان
لیکن هر چهار بیک فام سه قرعه هر کدام شش پهلو در چار طولانی چهار نقش بر سازند
یک خال دو پنج شش بساطش دو مستطیل متقاطع هر چهار طرف برابر هر ضلعی سه قطار
و هر یک هشت خانه و در میان مربعی واگذارند بدین پیکره بیشتر چهار کس بازند هر دو
مقابل باهم حریف هر یکی را چهار مهره دو را در قطار میانی پیش خود در خانه ششم و هفتم
برچینند و دو تای دیگر در ضلع دست راست در هفتم و هشتم قطار چپ بازگذارند و بر استا
کنار کنار چالش رود و چند آنکه از چپ درمیان قطار پیش خود در آید این نشان پختگی
باشد و چون هر هفت خانه را پیموده بمیان جای در آید نشان رسیدگی و درین دو حال
هرگاه خواهد از سر دوره آغازد و شگرفیها رود بدینگونه که دو مهره یکی بهم آمیزد اگر زندر هائی یابد
و در نقش دو شش دو تای پیوسته دوازده خانه راه سپرند و اگر شش و دو هم رواو
همچنین دو پنج و مانند آن و اگر شش و پنج و یک آید دوازده خام برگویند هر دو شش روند
و تنها دوازده و اگر سه شش آید و سه مهره یکجا بود هر سه دوازده شتابند و بدینسان
سه دو و سه یک و دیگر فراوان خصوصیات و چون هر چهار مهره بانجام رساند در نوبت
خویش برای یار خود نقش اندازد و رسم آن بود چون مهره در آخرین قطار در آید و آن
خانه هشتم پایان شود هنگام خام شدن آماده گردد خدیو عالم از همان خانه هشتم
اینکار داند و هرگاه بنقش یکی مهره هر دو برخیزد آنرا قائم برشمارد و بیشتر چنین برابر شدن

و نیز اگر هر چهار مهره غنیم پخته گردد و بازی دهد و چندان گرو ستانند اگر یکی از عشرت پردازان
بکار هیچ رود دیگری را جانشین گرداند و برد و بازی بر نخستین باشد لیکن نایب از صد
ده برگیرد و در بازی دادن از صد یکی اگر مهره از دست یکی افتد یا یکی ازان مردم دیرتر
حاضر شود دیگر و سه چندانه برگیرند و اگر کسی آموزش کند یا مهره را زیاده رود یا قرعه دوباره
اندازد یک مهره بازی دهد بیشتر بسیاری امرا درین بازی انباز بودند تا دویست کس را هنگامه
آراسته بود و هر کدام تا شانزده بازی بانجام نرساندی بخانه نرفتی و بسیاری را تا سه ماه
نگاشتی هر که نشکیفتی و بیتابی نمودی الزام کشیدی بظاهر نشاط بازی بود و در معنی
گوهرها سنجیدند و نیکوئی می آموختند **چندل مندل** بفتح جیم فارسی و نون خفی
و فتح دال و سکون لام و فتح میم و نون خفی و فتح دال و لام گیتی خداوند برین کار آورد
و هنگامه نشاط فراهم آمد گرد بساطی ست شانزده بخش در هر یک سه قطار هر کدام
هشت خانه بدین صورت شصت و چهار مهره و چهار قرعه در چهار پهلو طولانی یک یا
دو ده و دوازده نقش کنند شانزده کس بدین بازی نشاط اندوزند هر یکی چهار مهره برگیرد
و همگی مهره در میانه جای گذارند چپر آسا آغاز از دست راست نموده دوره بپیماید هر که پیشتر
از همه بسپرد از پانزده گرو ستاند و دومین از چهارده و همچنین اولین آخر سودمندی
بود و شانزدهم را جز زیان بهره نباشد و دیگران سود و زیان اندوزند شهریار عشرت دوست
این نشاط مایه را چندین گونه آراید و بسان شماره خانهای شطرنج فراوان سنجیده ازان
برنویسد و راهی بنماید نخست آنکه پنج مهره دیگری را نزد یکجا شده راه بپیماید و دیگر مهرها
یکدیگر را اشکر ده فرو شده از سر آغاز بگردش در آید یا از همانجا دیگر بهر نقشی دو مهره راه
سلامت روند و دیگر سه مهره بدانگونه روند دیگر چهار مهره را بدانسان خواهش بود

دیگر چهار قرعه باشد و چهار مهره یک نقش بازند و هر کدام ازین روشها چند گونه است از دست
راست و چپ دگرگون وند تا بیک روش دیگر چون بخانهٔ مقابل رسد از میان قطار رونده آید
بهر کنار آید یا چون بقطار همسایهٔ چپ رسد بانجام رساند و جز آن دیگر هر کدام مهرهای خود را
پیش خود نگهدارد و سه بار نقش اندازد دور اول دو مهره خود را و دور دوم یک مهرهٔ خود را
با مهرهٔ همسایهٔ دست راست روان سازد و سوم نقش دلخواه خود یکی را با همسایهٔ دست
چپ دهد و مهرهای همسایگان نزنند و در تنگی هر مهره که در قطار او آید نقش خود را مهمانی
گویان دهد دیگر جفت جفت را بزنند و فرد فرد را گزند نرسانند دیگر چهار سته راوست دو را
و دو یک را تواند زد لیکن یگان یگان را گزند نرساند دیگر چون قرعه اندازند نقش رو
تعلق باندازنده گیرد و نقش پائین از مقابل و راست و چپ بدو همسایه دیگر پنج قرعه
و چهار مهره نقش بزرگ دو قرعه خود بکار برد و یکی که از سه باقی زیاده باشد مقابل باز
گیرد و دو از دو افزون تقرین را استا باز گذارد و باقی بهمسایهٔ چپ دیگر پنج قرعه و پنج مهره
نقش یک قرعه بهمسایهٔ راست دهد و باقی را خود گیرد و گاه هر نقشی را بنام یکی بر ابر نویسند
و داو بهمان نقش بازد و نقش بی نام خداوند قرعه را باشد و چون برخی نقش خود بچیند گرد
و باقی یکسیکه قرعه رسد از آن وی باشد و بساط پانزده قطاری و کمتر نیز بسازند و عشرت انگیزند
و قرعه نیز کمی و افزونی هنگامه آراید گنجفه بازیست مشهور گیهان خدیو بطرز دیگر نشاط
آراید حکیم پستانی بر شمارهٔ دوازده بنیاد نهاده دوازده ورق قرار داده است لیکن
ازین غافل که دوازده امیر از دوازده صنف باید آفسر خدیو بدین نوآئین خوشدلی کند
نخست اشوپت بفتح همزه و سکون شین منقوطه و فتح واو و بای فارسی و کسر تای فوقانی
خدیو را اسپان فتح مانروائی او برآسپ چون پادشاه دهلی شهسواری با چتر و علم و دیگر شکوه
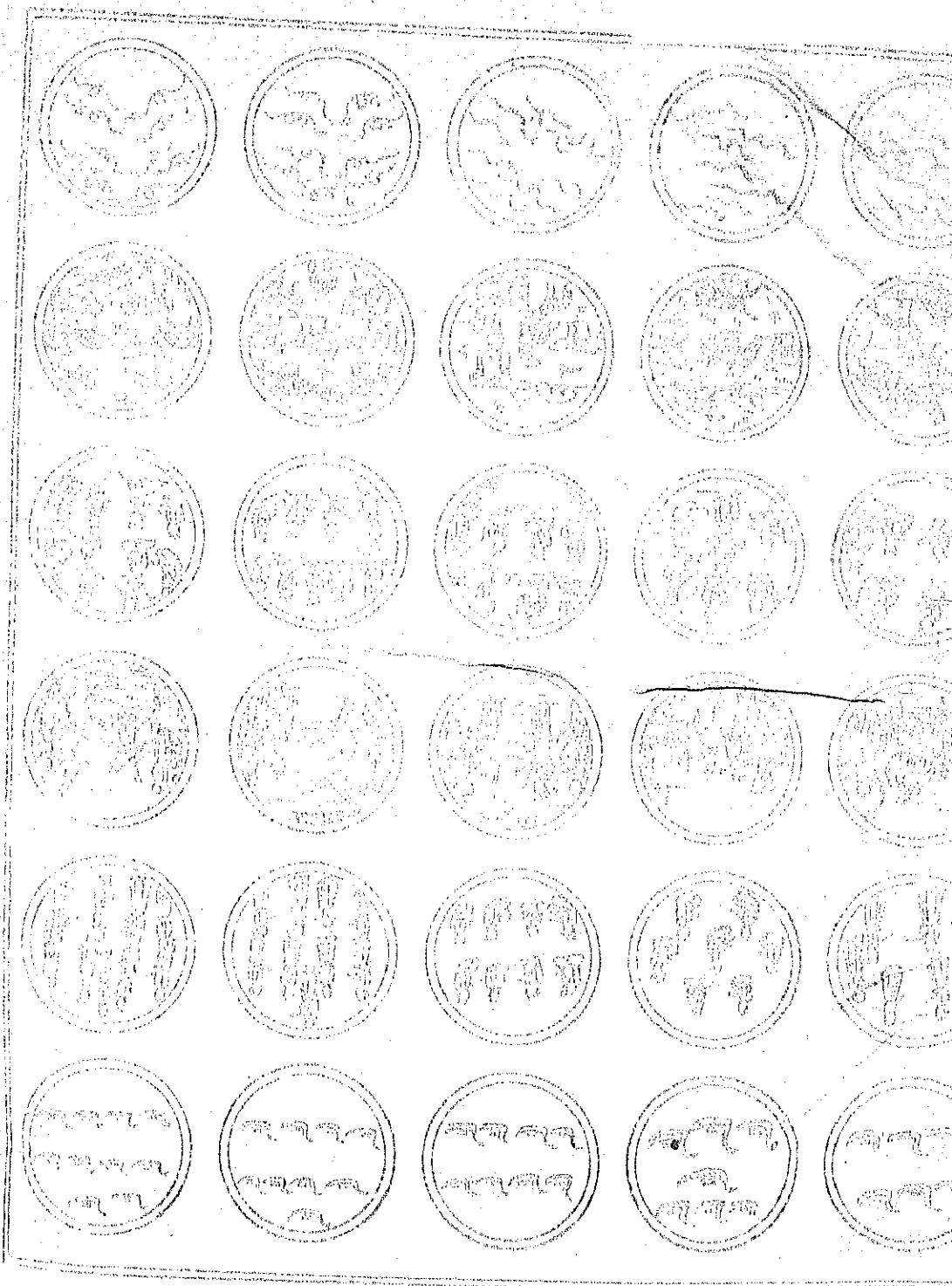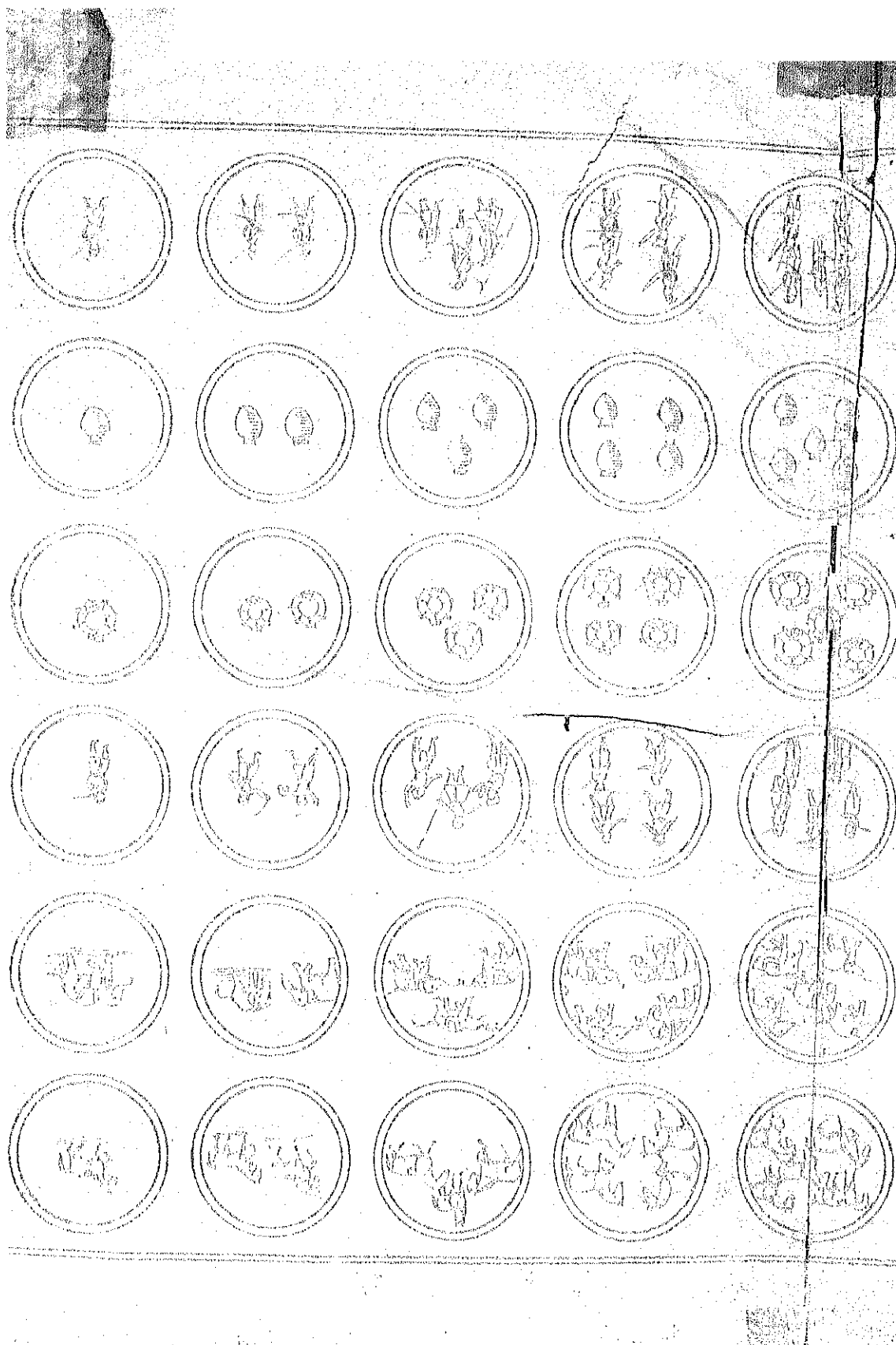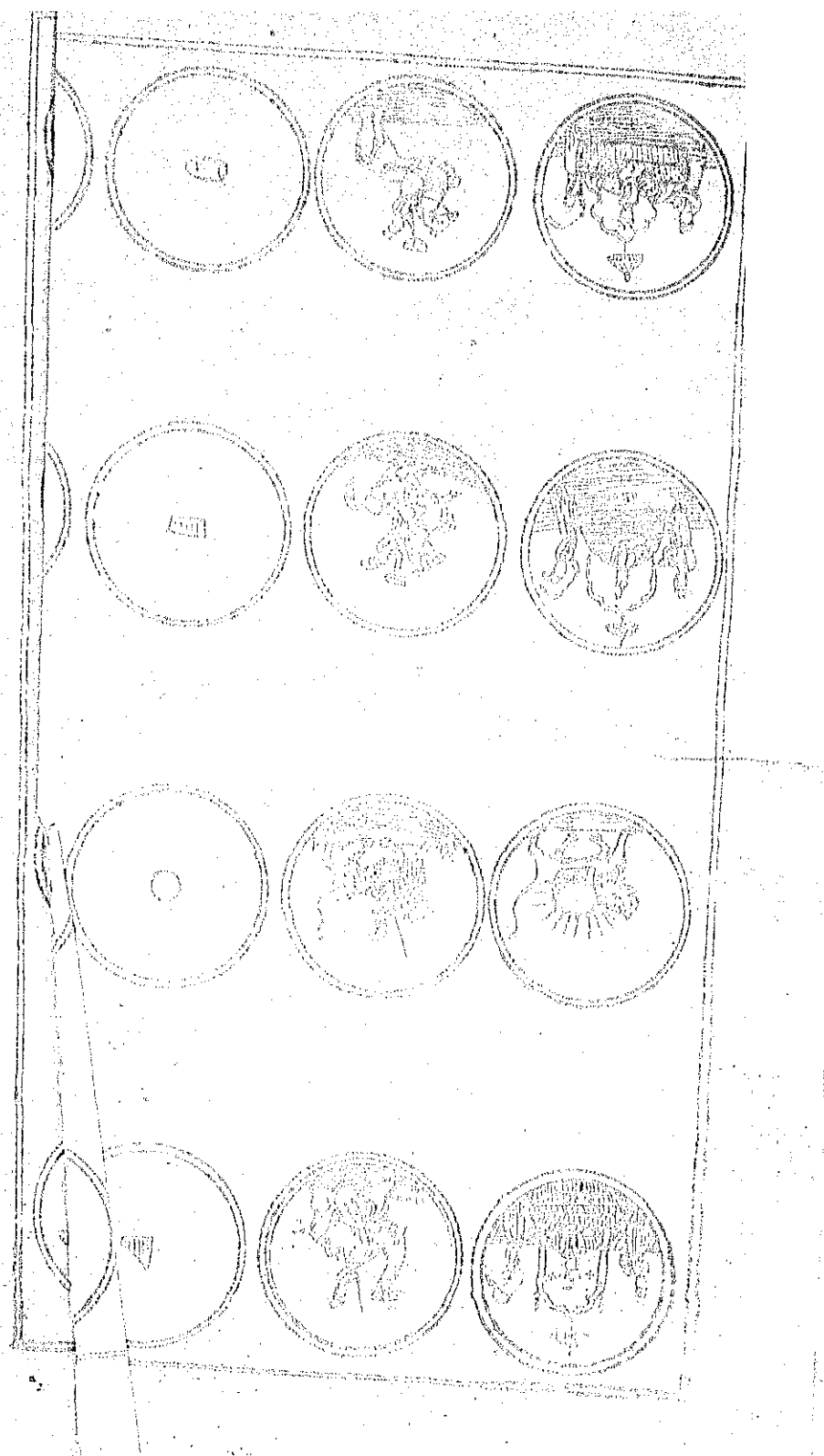
فرمانروائی بر ورقی برطرازند و در دیگر پیکر وزیری بر اسپ سوار و در ده ورق اسپها
برکشند لیکن یک یک افزایند چنانکه در دویم ده نقش پذیرد دوم گج پت بفتح
کاف فارسی و سکون جیم فرمانروائی که مدار دولت او بر فیل باشد چنانچه در اوڈیسه
نبسان پیش تصویر فیل نمایند سوم نرپت بفتح نون و سکون را بزرگ آدمیان
مدار آن ملک بر گوناگون پیادگان بود چون فرمانده بیجاپور بر پادشاهی بر تخت نشسته
با شکوه سلطنت آرایند و پیکر وزیر بر صندلی و در ده ورق از یک تا ده نبسان پیش
چهارم گڈهپت بفتح کاف فارسی و دال هندی و هاء خفی کلان قلعه در صفحهٔ
صورت آدمی فراز قلعه بر تخت نشسته تصویر نمایند و مثال وزیر را بر صندلی و در ده صفحه
تصویر قلاع بدستور شود پنجم دهنپت بفتح دال و هاء خفی و سکون نون خداوند خزاین در
صفحهٔ آدمی بر تخت نشسته تصویر کنند از زر سرخ و سفید توده‌ها سازند و وزیر را بر صندلی
چنانچه عرض خزانه میدیده باشد و در دیگر اوراق خمهای طلا و نقره بدان آئین نقش کنند
ششم دلپت بفتح دال و سکون لام بزرگ سپه در صفحه فرمانده مسلح بر اورنگ
نشسته و گرداگرد دلیران آهنین پوش استاده و در صفحهٔ دیگر وزیر جبه پوش بر صندلی نگارند
و در ده ورق آدمیان سلاح دار هفتم نواپت بفتح نون و واو و الف کلان کشتیها مرد
تخت نشین در کشتی نویسند و وزیر بر صندلی و در صفحات دیگر از یک تا ده کشتی نقش کنند
هشتم تی پت بکسر تای فوقانی و فتح یای تحتانی زنی بر تخت فرمانروائی نشسته
گرد او پرستاران نگارند و وزیر زنی بر صندلی نشسته و در دیگر از یک تا ده زن نویسند
نهم سرپت بضم سین و فتح را پادشاه دیو تها و آنرا اندر گویند بکسر همزه و نون خفی
و فتح دال و سکون را بر تخت بکشند و وزیر بر صندلی و در ده ورق دیگر از یک تا ده گوناگون

صورتهای دیوتها را چهره آرایند و نهم اسرپت بفتح همزه و سکون سین و را کلان دیوها
داؤد و سلیمان علیهما را بر تخت نگارند و وزیر بر صندلی و دیگر بطرز پیشین دیوها کشند یازدهم
بن پت بفتح با و سکون نون بزرگ جانوران دشتی شیر با چندین جانور نمودار سازند
و وزیر را تمثال پلنگ نمایند و در ده ورق دیگر درنده ها از یکی تا ده نقش شود دوازدهم
آه پت بفتح همزه و کسر ها سرور آریاران ماری سر اژدها سوار بر نگارند و وزیر را ماری که بر
همجنس خویش سوار باشد بر کشند و ده فرد از یک تا ده مار بر نویسند شش نخستین بیشبر
و پسین کمبر شهریار دانش پژوه در گنجفه مشهور نیز تصرفهای شایسته فرمود بادشاه
زر سرخ را چنان بر کشند که زر می بخشیده باشد و وزیر بر صندلی بیننده خزانه و در ده صفحه
از یک تا ده صورت انواع عمله زرنویس زرگر گدازگر مطلس ساز وزان تنکچی مهر بخش کننده
تنکچی وهن تنکچی مس خرنده فروشنده قرض گر بادشاه برات را نیز بر تخت تصویر نمایند
که او را فرامین و اسناد و اوراق دفتر بیموده باشند و وزیر آنرا بر صندلی نشسته دفتر پیش
و در صفحات کارگزاران کاغذگر مهره کش مسطر کش نویسنده دفتر مصور نقاش
جدول کش فرمان نویس مجلد رنگریز بادشاه قماش را بشکوه بزرگی بر کشند چنانچه
قماش میدیده باشد و کار و قطاس و ابریشم و ابریشمی نزد آن و وزیر را بصندلی بر کشند
که امور پیشین میدیده باشد و در صفحات جانداران بارکش بادشاه چنگ را بر تخت
کشند که نغمه می شنوده باشد و وزیر را بر صندلی در پژوهش حال اهل نغمه و در صفحات گوناگون
خنیاگر بادشاه زر سفید را بر تخت چنان نویسند که روپیه و سیمین نقد می بخشیده باشد
و وزیر بر صندلی در پژوهش آن و در صفحات بسان زر سرخ کارگزاران نگارند بادشاه
شمشیر چنان نگارند که یلارک می آزموده باشد و وزیر بر صندلی نشسته سلاح خانه میدیده باشد

و در صفحات آن آهنگر و صیقلگر و جز آن نگارند بادشاه تاج را بخشنده آن تصویر کنند
و وزیر را بر صندلی که در سر انجام آن باشد و در صفحات عمامه آن چون درزی و اتو کش و
جز آن پادشاه غلام را بر فیل سوار نگارند و وزیر او را بر عرابه و در اوراق انواع غلامان
نویسند بعضی نشسته برخی افتاده طایفهٔ مست گروهی هشیار و جز آن و همچنان گنجفه مشهور و
شطرنج صغیر و کبیر و دیگر عشرتها بجا آید همگی سگالش آنکه عیار آدمیان پیدا گیرد و انجمن یکجهتی فراهم شود

بزرگان جاوید دولت

سگالش آن بود که این گروه والا از زبان خامه نیفتد و سرمایه بلند پایگی هر یک گزارش رود
هنرمندی هر کدام بر گوید و شناسائی هر کس برگزارد لیکن تنها ستایشگری بر دل گرانباری نمود
ثنا گر افسر خدیو را کجا گنجائی ستودن دیگرانست و نیز ستوده وانمودن از نکوهیده خموشید حقیقت گذاری
من حضرتند او از بهره و باز گفتن آن زمرهٔ ارجمند نگذشت تا گزیر هر یک را بنام و خطاب یاد کرده بجدول آورده کار دراز را کوتاه ساخت

جدول بزرگان جاوید دولت

ده هزاری		سلطان خسرو پسر کلان شاهزادهٔ بزرگ
شاهزاده سلطان سلیم مهین فرزند گیتی خداوند		میرزا سلیمان پور خان میرزا بن سلطان محمود بن میرزا سلطان ابو سعید
هشت هزاری		میرزا ابراهیم پسر میرزا سلیمان
شاهزادهٔ شاه مراد دومین پور اورنگ نشین		میرزا شاهرخ فرزند میرزا ابراهیم
هفت هزاری		میرزا مظفر حسین پسر سلطان حسین میرزا بن بهرام میرزا بن شاه اسمعیل صفوی
شاهزادهٔ دانیال سومین پور کشور خدای		میرزا رستم برادر او
پنجهزاری		میرزا خان بسه واسطه میر علی شکر بهارلو میرسد

تتمهٔ جدول بزرگان جاوید دولت

۱۱ منعم خان پسر بیرم بیگ	۳۰ راجه مان سنگه پور بهگوانداس
۱۲ تردی بیگ خان ترکستانی	۳۱ محمد قلیخان برلاس از نژاد بیرن
۱۳ خان زمان شیبانی	۳۲ ترسونخان خواهرزاده شاه سیف الملک
۱۴ عبدالله خان اوزبک	۳۳ قیاخان گنگ
۱۵ انکه خان نام شمس الدین محمد	چهار هزار و پانصدی
۱۶ خان کلان نام میر محمد برادر بزرگ انکه خان	۳۴ زین خان پسر خواجه مقصود هروی
۱۷ میرزا شرف الدین حسین پسر خواجه معین	۳۵ میرزا یوسف خان پسر میر احمد رضوی
۱۸ یوسف محمد خان پسر انکه خان	چهار هزاری
۱۹ ادهم خان پسر ماهم انکه	۳۶ مهدی قاسم خان
۲۰ پیر محمد خان شروانی	۳۷ مظفر خان تربتی
۲۱ خان اعظم میرزا کوکه پور انکه خان	۳۸ سیف خان کوکه برادر زین خان کوکه
۲۲ بهادر خان برادر خان زمان	۳۹ راجه تودرمل کهتری
۲۳ راجه بهارامل پسر پرتهی راج کچهواهه	۴۰ محمد قاسم خان نیشاپوری
۲۴ خان جهان حسین قلیخان نام پسر ولی بیگ ذوالقدر	۴۱ وزیر خان برادر خواجه عبدالمجید آصف خان
۲۵ سعید خان پسر یعقوب بیگ بن ابراهیم خان	۴۲ قلیچ خان
۲۶ شهاب الدین احمد خان از سادات نیشاپور	۴۳ صادق خان پسر باقر هروی
۲۷ راجه بهگوانداس پور راجه بهارامل	۴۴ رای رایسنگه پسر رای کلیان مل بیکانیری
۲۸ قطب الدین خان برادر خرد انکه خان	سه هزار و پانصدی
۲۹ خانخانان عبدالرحیم نام پور بیرام خان	۴۵ شاه قلیخان محرم بهارلو

تتمۂ جدول بزرگان جاوید دولت

۴۶ اسمعیل قلیخان برادر خان جہان	دو ہزار و پانصدی
سہ ہزاری	۶۴ ابراہیم خان شیبانی
۴۷ میرزا جانی بیگ حاکم ٹھٹہ	۶۵ خواجہ جلال الدین محمد خراسانی
۴۸ سکندر خان از نژاد سلاطین اوزبک	۶۶ حیدر محمد خان اختہ بیگی
۴۹ آصفخان نام عبد المجید از فرزندان شیخ ابوبکر تائبادی	۶۷ اعتماد خان گجراتی
۵۰ مجنون خان قاقشال	۶۸ پاینده خان مغل برادرزادۂ حاجی محمد خان کوکہ
۵۱ شجاعت خان نام مقیم عرب	۶۹ جگناتھ پور راجہ بہارامل
۵۲ شاہ بداغ خان از نژاد اسحق سمرقندی	۷۰ مخصوص خان برادر سعید خان
۵۳ حسین خان خواہرزادہ مہدی قاسم خان	۷۱ راقم اقبالنامہ پور شیخ مبارک
۵۴ مراد خان پسر امیر بیگ مغل	دو ہزاری
۵۵ حاجی محمد خان سیستانی	۷۲ اسمعیل خان دولدی
۵۶ افضل خان نام خواجہ سلطان علی تربتی	۷۳ میر ابوالغیور
۵۷ شاہ بیگخان پسر ابراہیم بیگ چپر بیگ	۷۴ اشرفخان نام محمد اصغر سبزواری
۵۸ خان عالم نام حلیم بیگ پسر ہمدم کوکہ میرزا کامران	۷۵ سید محمود بارہہ
۵۹ قاسم خان میر بحر چمن آرای خراسان	۷۶ عبد اللہ خان مغل
۶۰ باقی خان برادر ادہم خان	۷۷ شیخ محمد بخاری
۶۱ میر معز الملک موسوی مشہدی	۷۸ سید حامد بخاری
۶۲ میر علی اکبر برادر او	۷۹ رستم خان پسر رستم ترکستانی
۶۳ شریف خان برادر خرد اتکہ خان	۸۰ شہباز خان کنبو

تتمۂ جدول بزرگان جاوید دولت

۸۱ درویش محمد اوزبک

۸۲ شیخ ابراہیم پسر شیخ موسی برادر کلان شیخ سلیم سیکری وال

۸۳ عبدالمطلب خان پسر شاہ بداغ خان

۸۴ اعتبار خان خواجہ سرا

۸۵ راجہ بیربر برہمن

۸۶ اخلاص خان نام اعتبار خواجہ سرا

۸۷ بہادر خان نام صغر از غلامان جنت آشیانی

۸۸ شاہ فخر الدین پسر میر قاسم موسوی مشہدی

۸۹ راجہ رام چند بگھیلہ

۹۰ لشکر خان نام محمد حسین خراسانی

۹۱ سید احمد بارہہ

۹۲ کاکر علیخان چشتی

۹۳ رای کلیانمل زمیندار بیکانیر

۹۴ طاہر خان میر فراغت پور میر خرد اتالیق ہندال میرزا

۹۵ شاہ محمد خان قلاتی

۹۶ رای سرجن ہاڑا

۹۷ شاہم خان جلائر

۹۸ تہمتخان نام جعفر بیگ پسر بدیع الزمان قزوینی

ہزار و پانصدی

۹۹ شیخ فرید بخاری

۱۰۰ سمانجی خان پور حلیم بیگ

۱۰۱ تردی بیگ پسر قیا خان گنگ

۱۰۲ مہتر خان نام انیس از غلامان جنت آشیانی

۱۰۳ رای درگا سنسودہیہ

۱۰۴ مادہو سنگہ پور بہگوانداس

۱۰۵ سید قاسم پسر سید محمود خان

ہزار و دویستی

۱۰۶ رای سال درباری شیخاوت

ہزاری

۱۰۷ محب علیخان پسر میر خلیفہ

۱۰۸ سلطان خواجہ نام عبد العظیم پسر خواجہ دوست

۱۰۹ خواجہ عبد اللہ پسر خواجہ عبد اللطیف

۱۱۰ خواجہ جہان نام امینای ہروی

۱۱۱ تاتار خان خراسانی

۱۱۲ حکیم ابوالفتح پسر ملا عبد الرزاق گیلانی

۱۱۳ شیخ جمال پسر شیخ احمد بختیار

۱۱۴ جعفر خان پسر فراق خان

۱۱۵ شاہ فنائی پور میر نجفی

تتمهٔ جدول بزرگان جاوید دولت

۱۱۶ اسد الله خان تبریزی	۱۳۵ مقصود علیخان کور
۱۱۷ روپسی بیراگی برادر راجه بهارامل	۱۳۶ قبول خان
۱۱۸ اعتماد خان خواجه سرا	**سه صدی**
۱۱۹ باز بهادر پسر سجاول خان	۱۳۷ کوچک علیخان کولابی
۱۲۰ موته راجه نام او دیسنگه پسر رای مالدیو	۱۳۸ سنبلخان نام سنبل غلام جنت آشیانی
۱۲۱ شاه منصور شیرازی	۱۳۹ سید محمد میر عدل از سادات امروهه
۱۲۲ قتلق قدم خان اخته بیگی	۱۴۰ رضویخان نام میرزا میرک رضوی مشهدی
۱۲۳ علی قلیخان اندرابی	۱۴۱ میرزا نجابت خان برادر سید برکه
۱۲۴ عادل خان پسر شاه محمد قلاتی	۱۴۲ سید هاشم پسر سید محمود بارهه
۱۲۵ غیاث الدین خان	۱۴۳ غازی خان بدخشی
۱۲۶ فتح حسین خان پسر قاسم حسین خان مدرش از اوزبکان خوارزم	۱۴۴ فرحت خان مهتر سکار غلام جنت آشیانی
۱۲۷ معین خان فرنخودی	۱۴۵ رومی خان نام استاد چلپی رومی
۱۲۸ محمد قلی توقبائی	۱۴۶ سمانجی خان قورغوچی
۱۲۹ مهر علیخان سیلدوز	۱۴۷ شاه بیگخان پسر کوچک علیخان بدخشی
۱۳۰ خواجه ابراهیم بدخشی	۱۴۸ میرزا حسین خان برادر میرزا نجابت خان
۱۳۱ سلیم خان کاکر	۱۴۹ حکیم زنبیل برادر میرزا محمد طبیب شیرازی
۱۳۲ حبیب علیخان کولابی	۱۵۰ خداوند خان دکهنی
۱۳۳ جگمال برادر خرد راجه بهارامل	۱۵۱ میرزا علیخان پسر محرم بیگ
۱۳۴ الغ خان حبشی بندهٔ خانه زاد سلطان محمود گجراتی	۱۵۲ سعادت میرزا پور خضر خواجه خان

تتمۂ جدول بزرگان جاوید دولت

۱۵۳ شمال خان چیله	۱۷۲ راجه راج سنگه پسر راجه آسکرن کچهواهه
۱۵۴ شاه غازی خان از سادات تبریز	۱۷۳ رای بهوج پسر رای سرجن
۱۵۵ فاضل خان پور خان کلان	**هشت صدی**
۱۵۶ معصوم خان پور معین خان فرنخودی	۱۷۴ شیر خواجه
۱۵۷ تولک خان قوچین	۱۷۵ میرزا خرم پور خان اعظم میرزا کوکه
۱۵۸ خواجه شمس الدین خافی	**هفت صدی**
۱۵۹ جگت سنگه پسر کلان راجه مان سنگه	۱۷۶ قریش سلطان پسر عبد الرشید خان
۱۶۰ نقیب خان پور عبد اللطیف قزوینی	۱۷۷ قرا بهادر عم زاده میرزا حیدر پسر میرزا محمود
۱۶۱ میر مرتضی از سادات سبزوار	۱۷۸ مظفر حسین میرزا پسر ابراهیم حسین میرزا
۱۶۲ شمسی پور خان اعظم میرزا کوکه	۱۷۹ آتوندوق خان اوزبک برادر بیرام اوغلان مشهور
۱۶۳ میر جمال الدین حسین از سادات انجو	۱۸۰ سلطان عبد الله برادر غیر مادری سلطان قریش
۱۶۴ سید راجو بارهه	۱۸۱ میرزا عبد الرحمن برادر زاده میرزا حیدر
۱۶۵ میر شریف آملی	۱۸۲ قیا خان پسر صاحب خان
۱۶۶ شیرویه خان پسر شیر افگن خان	۱۸۳ دربار خان نام عنایت پسر تکلتو خان قصه خوان
۱۶۷ نظر بی اوزبک	۱۸۴ عبد الرحمن پور مؤید دولدی
۱۶۸ جلال خان پسر محمد خان بن سلطان آدم گکر	۱۸۵ قاسم علیخان
۱۶۹ مبارک خان پور کمال خان گکر	۱۸۶ باز بهادر خان پسر شریف خان
۱۷۰ تاش بیگ خان مغل	۱۸۷ سید عبد الله خان پسر میر خواند
۱۷۱ شیخ عبد الله پسر شیخ محمد غوث	۱۸۸ دهارو پور راجه تودرمل

تتمہ جدول بزرگان جاوید دولت

۱۸۹ احمد بیگ کابلی	۲۰۶ میرک بہادر ارغون
۱۹۰ حکیم علی گیلانی	۲۰۷ لعل خان کولالی
۱۹۱ گوجر خان پور قطب الدین خان اتکہ	۲۰۸ شیخ احمد پسر شیخ سلیم
۱۹۲ صدر جہان مفتی	۲۰۹ اسکندر بیگ بدخشی
۱۹۳ سخته بیگ کابلی	۲۱۰ بیگ نورین خان قوچین
۱۹۴ رای پتھر داس کھتری	۲۱۱ جلال خان قورچی
۱۹۵ شیخ عبد الرحیم لکھنوی	۲۱۲ پرمانند کھتری
۱۹۶ میدنی رای چوہان	۲۱۳ تیمور خان یکہ
۱۹۷ ابو القاسم نمکین	۲۱۴ ثانی خان ہروی
۱۹۸ وزیر بیگ جمیل	۲۱۵ سید جلال الدین پور سید احمد بارہہ
۱۹۹ طاہر سیف الملوک	۲۱۶ جگمال پنوار
۲۰۰ بابو منگلے	۲۱۷ حسین بیگ برادر حسین خان بزرگ
ششصدی	۲۱۸ حسین خان پنی
۲۰۱ محمد قلی ترکمان	۲۱۹ سید چھجو بارہہ
۲۰۲ بختیار بیگ پسر شاہ منصور	۲۲۰ منصف خان نام سلطان محمد ہروی
۲۰۳ حکیم ہمام پور مولانا عبد الرزاق گیلانی	۲۲۱ قاضی خان بخشی
۲۰۴ میرزا انور پسر خان اعظم میرزا کوکہ	۲۲۲ حاجی یوسف خان
پانصدی	۲۲۳ راول بھیم جیسلمیری
۲۰۵ بالتو خان ترکستانی	۲۲۴ ہاشم بیگ پور قاسم خان

تتمہ جدول بزرگان جاوید دولت

۲۲۵ میرزا فریدون پسر محمد قلی خان برلاس	۲۴۴ مصطفی غلزی
۲۲۶ یوسف خان مرزبان کشمیر	۲۴۵ نظر خان پسر سعید خان
۲۲۷ پور[illegible] پسر [illegible]	۲۴۶ رام چند پور مدہکر
۲۲۸ میر عبدالحی میر عدل	۲۴۷ راجہ لکھمن بھدوریہ
۲۲۹ شاہ قلی خان نارنجی	۲۴۸ راجہ رام چند زمیندار اوڑیسہ
۲۳۰ فرخ خان پور خان کلان	۲۴۹ سید ابوالقاسم پسر سید محمد میر عدل
۲۳۱ شادمان پسر خان اعظم میرزا کوکہ	۲۵۰ دلپت پور رای سنگہ
۲۳۲ حکیم عین الملک شیرازی	چہار صدی
۲۳۳ جانش بہادر مغل	۲۵۱ شیخ فیضی پور شیخ مبارک
۲۳۴ میر طاہر موسوی	۲۵۲ حکیم مصری
۲۳۵ میرزا علی بیگ علم شاہی	۲۵۳ ایرج پور میرزا خان خانخانان
۲۳۶ رامداس کچھواہہ	۲۵۴ سکت سنگہ پسر راجہ مان سنگہ
۲۳۷ محمد خان نیازی	۲۵۵ عبداللہ پسر خان اعظم میرزا کوکہ
۲۳۸ ابوالمظفر پور اشرف خان	۲۵۶ علی محمد اسپ
۲۳۹ خواجگی محمد حسین میر بحر	۲۵۷ میرزا احمد
۲۴۰ ابوالقاسم برادر عبدالقادر آخوند	۲۵۸ شیخ بایزید نبیرہ شیخ سلیم
۲۴۱ قمر خان پور عبداللطیف قزوینی	۲۵۹ غزنی خان جالوری
۲۴۲ ارجن سنگہ پور راجہ مان سنگہ	۲۶۰ کوچک خواجہ پسر خواجہ عبداللہ
۲۴۳ سبل سنگہ پور راجہ مان سنگہ	۲۶۱ شیر خان مغل

تتمۂ جدول بزرگان جاوید دولت

۲۶۲ فتح اللہ پور محمد وفا	۲۸۱ میر قاسم بدخشی
۲۶۳ رای منوہر پور لونکرن	۲۸۲ بندہ علی میدانی
۲۶۴ خواجہ عبد الصمد شیرین قلم	۲۸۳ خواجگی فتح اللہ پور حاجی حبیب اللہ کاشی
۲۶۵ سلہدی پور راجہ بہارامل	۲۸۴ زاہد پسر صادق خان
۲۶۶ رام چند کچھواہہ	۲۸۵ دوست برادر او
۲۶۷ بہادر خان قوردار	۲۸۶ یار برادر او
۲۶۸ بالکہ کچھواہہ	۲۸۷ عزت اللہ غجدوانی
سہ صد و پنجاہی	**سہ صدی**
۲۶۹ میرزا ابو سعید پور سلطان حسین میرزا	۲۸۸ التون قلیچ پور خان قلیچ
۲۷۰ میرزا سنجر برادر او	۲۸۹ سیف اللہ پور قلیچ خان
۲۷۱ علی مردان بہادر	۲۹۰ چین قلیچ برادر او
۲۷۲ رضا قلی پور خانجہان	۲۹۱ ابو الفتاح اتالیق
۲۷۳ شیخ خوب فتحپوری	۲۹۲ سید بایزید بارہہ
۲۷۴ ضیاء الملک کاشی	۲۹۳ بلبہدر راٹھور
۲۷۵ حمزہ بیگ قراغلی	۲۹۴ ابو المعالی پسر سید محمد میر عدل
۲۷۶ مختار بیگ پور آقا ملا	۲۹۵ باقر انصاری
۲۷۷ حیدر علی عرب	۲۹۶ بایزید بیگ ترکمان
۲۷۸ پیشرو خان	۲۹۷ شیخ دولت بختیار
۲۷۹ قاضی حسن قزوینی	۲۹۸ حسین پکلی وال
۲۸۰ میر مراد جوینی	۲۹۹ کیشو داس پور جیمل

تتمۂ جدول بزرگان جاوید دولت

۳۰۰ میرزا خان نیشاپوری	دو صد و پنجاهی
۳۰۱ مظفر برادر خان اعظم	۳۲۰ ابوالفتح پور مظفر مغل
۳۰۲ تلسی داس جادون	۳۲۱ بیگ محمد توقبائی
۳۰۳ رحمت خان پور مسند عالی	۳۲۲ امام قلی شغالی
۳۰۴ احمد قاسم کوکہ	۳۲۳ صفدر بیگ پور حیدر محمد خان
۳۰۵ بهادر گوہلوت	۳۲۴ خواجہ سلیمان شیرازی
۳۰۶ دولت خان لودی	۳۲۵ برخوردار پسر عبد الرحمن دولدی
۳۰۷ شاہ محمد پور قریش سلطان	۳۲۶ میر معصوم بھکری
۳۰۸ حسن خان میانہ	۳۲۷ خواجہ ملک علی میر شب
۳۰۹ طاہر بیگ پور خان کلان	۳۲۸ رای رایسال دیوان
۳۱۰ کشن داس تونور	۳۲۹ شاہ محمد پور سعید خان گکھر
۳۱۱ مان سنگھ کچھواہہ	۳۳۰ رحیم قلی پسر خان جہان
۳۱۲ میر گدائی پسر میر ابوتراب	۳۳۱ شیر بیگ یساول باشی
۳۱۳ قاسم خواجہ پور خواجہ عبد الباری	دو صدی
۳۱۴ نادعلی میدانی	۳۳۲ افتخار بیگ پسر بایزید بیگ
۳۱۵ نیل کنٹھ زمیندار اوڑیسہ	۳۳۳ پرتاب سنگھ پسر راجہ بھگوانداس
۳۱۶ غیاث بیگ طہرانی	۳۳۴ حسین خان قزوینی
۳۱۷ خواجہ شرف پور خواجہ عبد الباری	۳۳۵ یادگار حسین پسر قبول خان
۳۱۸ شرف بیگ شیرازی	۳۳۶ کامران بیگ گیلانی
۳۱۹ ابراہیم قلی پسر اسمعیل قلی خان	۳۳۷ محمد خان ترکمان

تتمۂ جدول بزرگان جاوید دولت

۳۳۸ نظام الدین احمد پور شاہ محمد خان
۳۳۹ جگت سنگھ پسر راجہ مان سنگھ
۳۴۰ اعتماد الملک
۳۴۱ شریف سرمدے
۳۴۲ قراچری پور قراتاق
۳۴۳ تاتار بیگ پسر علی محمد اسپ
۳۴۴ خواجہ محب علی خانے
۳۴۵ حکیم مظفر اردستانی
۳۴۶ عبد السبحان پسر عبد الرحمن دولدی
۳۴۷ قاسم بیگ تبریزی
۳۴۸ شریف پور خواجہ عبد الصمد
۳۴۹ تقیا ششتری
۳۵۰ خواجہ عبد الصمد کاشے
۳۵۱ حکیم لطف اللہ پور ملا عبد الرزاق گیلانی
۳۵۲ شیر افگن پسر سیف خان کوکہ
۳۵۳ امان اللہ برادر او
۳۵۴ سلیم قلی پسر اسمعیل خان
۳۵۵ خلیل قلی برادر او
۳۵۶ ولی بیگ پسر پاینده خان
۳۵۷ پیک محمد العزیز
۳۵۸ میر خان یساول
۳۵۹ سرمست خان پور رستم خان
۳۶۰ سید ابو الحسن پور سید محمد میر عدل
۳۶۱ سید عبد الواحد برادر زادۂ او
۳۶۲ خواجہ بیگ میرزا پور معصوم بیگ
۳۶۳ سکرا برادر پرتاب رانا
۳۶۴ شادی بی اوزبک
۳۶۵ باقی بی پور نظر بی
۳۶۶ تومان بیگ برادر میرزا خان
۳۶۷ شیخ کبیر چشتی
۳۶۸ میرزا خواجہ پسر میرزا اسد اللہ
۳۶۹ میرزا شریف پور میرزا علاء الدین
۳۷۰ شکر اللہ پسر زین خان کوکہ
۳۷۱ میر عبد المومن پسر میر سمرقندی
۳۷۲ لشکری پسر مرزا یوسف خان
۳۷۳ محمد علے جاجے
۳۷۴ مہترا داس کھتری
۳۷۵ ستھرا داس

تتمہ جدول بزرگان جاوید دولت

۳۷۵ میر مراد برادر شاہ بیگ کولابی	۳۹۴ خواجہ مقیم پور خواجہ میرکی
۳۷۶ کلا کھو اہیہ	۳۹۵ قادر علی کوکہ میرزا شاہرخ
۳۷۷ سید درویش پسر شمس بخاری	۳۹۶ فیروز خان غلام جنت آشیانی
۳۷۸ جنید مرل	۳۹۷ تاج خان کہتریہ
۳۷۹ سید ابو اسحق پسر میرزا رفیع صفوی	۳۹۸ میر شریف کولابی
۳۸۰ فتح خان چینہ بان	۳۹۹ بہار خان بلوچ
۳۸۱ مقیم خان پور شجاعت خان	۴۰۰ کیشو داس راٹھور
۳۸۲ لال پسر راجہ بیربر	۴۰۱ شیر محمد
۳۸۳ یوسف کشمیری	۴۰۲ علی قتلے
۳۸۴ جی ساول	۴۰۳ سید لاد بارہہ
۳۸۵ حیدر دوست برادر قاسم علیخان	۴۰۴ زین الدین علی
۳۸۶ دوست محمد پور بابا دوست	۴۰۵ نصیر حسین
۳۸۷ شہرخ دمنوری	۴۰۶ بساکہ پنوار
۳۸۸ شاہ محمد پسر سید علی	۴۰۷ قابل پور علیق
۳۸۹ سانولداس جادون	۴۰۸ اوٹہ نند زمیندار اوڈیسہ
۳۹۰ خواجہ ظہیر الدین پسر شیخ خلیل اللہ	۴۰۹ سنادہ زمیندار اوڈیسہ
۳۹۱ میر ابو القاسم نیشاپوری	۴۱۰ پورم کوکہ میرزا ابراہیم
۳۹۲ حاجی محمد اردستانی	....
۳۹۳ محمد خان خواہرزادہ ترسون خان	....

از سر آغاز جاوید دولت تا سال چهلم الهی که این شگرف دفتر پیرایهٔ انجام گرفت از فرو شدگان
روشناس تا پانصدی برگزارد و از زندگان تا دوصدی بنام آورد و ازان کمتر را که از بسیار
زندگی آبشخور دارند بشمارهٔ گزارش نمود صد و پنجاهی پنجاه و سه کس صد و بیستی یک یوزباشی
دویست و پنجاه و چهار بیستی و نود و یک سه بیستی دویست و چهار پنجاهی شاهزاده دو بیستی
دویست و شصت ترکش بندی و دو بیستی دویست و پنجاه ده باشی دویست و بیستی و
چهار کم روزی بسر آید که خدیو نگر ایان شایسته کار سربلندی نیابند و بمنصب افزایش
سرفراز نگردند و همچنان ترک و تاجیک جوق جوق از دور دستها آمده پرستاری سعادت
اندوزند و بمراتب سپاهی رسیده کامیاب خواهش گردند و بسیاری از نو و کهن را
ازان روش باز داشته بروزینه و سیورغال بی نیاز گردانند چون لختی از امرای جاوید
و بیدار خامه باز پرداخت برخی از کارپردازان سلطنت گذشته و زنده را می نگارد و
جاوید زندگانی می بخشد وکلا بیرم خان منعم خان آتکه خان بهادر خان خانخانان
میرزا خان خان اعظم میرزا کوکه وزرا میر عزیز الله تربتی خواجه جلال الدین مسعود
خراسانی خواجه معین الدین فرنخودی خواجه عبدالمجید آصف خان وزیر خان مظفر خان
راجه تودرمل خواجه شاه منصور شیرازی قلیج خان خواجه شمس الدین خافی بخشیان
خواجه جهان خواجه طاهر سجستانی مولانا حاجی بهزادی مولانا درویش محمد مشهدی
مولانا شفقی مقیم خراسانی سلطان محمود بدخشی لشکر خان شهباز خان رای پرکھوتم
شیخ فرید بخاری قاضی علی بغدادی جعفر بیگ آصف خان خواجه نظام الدین احمد
خواجگی فتح الله صدور میر فتح الله شیخ گدائی پور شیخ جمال کنبو خواجگی محمد صالح
بد و واسطه پیر خواجه عبدالله مروارید مولانا عبدالباقی شیخ عبدالنبی سلطانپوری خواجه صدر جهان

دانش اندوزان جاوید دولت

بختی ازین آگاه دلان هشیار خرام مینو بسیدند و دگرگونگی کیش از نظر انداخته پایه شناسائی
میگزارد ازانجاکه گیتی خدا پیشوای صورت و معنی و کارگیای باطن و ظاهر است پنج گروه را
درخور دریافت بزرگ داشت نماید و هر یک باندازه رسائی حیران جمال جهان آرا ست جمعی از
روشن ستارگی بنیای اسرار بیرونی و درونی اند و از والا فطرتی و فراوانی حوصله هر دو نشاء را (یعنی بادشاه ۱۲)
بکمال دارند و خویشتن رفیض پذیر بارگاه شاهنشاهی برشمرند و برخی را اگرچه چشم بینائی
صورت کمتر افتد لیکن از فروغ دل فراوان شناسائی چهره برگشاید و طایفه از جولانگاه نظر
برنگذرند و بختی از نقلی کلام آگهی اندوزند و جوقی نقل را اعتبار کم و دو اشتباه برشمارند
و جز برهان دست آویز نبود و طبقه از تقلید پیشگی از تنگنای نقل پرستی بیرون شدن
نیارند و هر یک فراوان گونه سر مقوّمی ندارد تا آهوی کس باز نماید این مایه گزارش نیز
بر دل گرانی میکند لیکن حقیقت گزاری خامه را سبکروی می بخشد

جدول دانش اندوزان جاوید دولت

	خداوند نشاتین	۹	مولانا حسام الدین	۱۸	رام تیرتهم
۱	شیخ مبارک ناگوری	۱۰	شیخ عبدالغفور	۱۹	نرسنگه
۲	شیخ نظام نارنولی	۱۱	شیخ بهیو سنبهلی	۲۰	برم اندر
۳	شیخ ادهن امان اللّه نام	۱۲	مولانا اسمعیل	۲۱	اودت
۴	میان وجه الدین	۱۳	مادهو سرستی		خداوند باطن
۵	شیخ رکن الدین	۱۴	مدهسودن	۲۲	شیخ رکن الدین
۶	شیخ عبدالعزیز دهلوی	۱۵	نراین اسرم	۲۳	شیخ امان اللّه
۷	شیخ جلال تهانیسری	۱۶	هرجی سور	۲۴	خواجه عبدالشهید
۸	شیخ الهدیه خیرآبادی	۱۷	دامودر بهت	۲۵	شیخ موسی

تتمہ جدول دانش مندوزان جاوید دولت

۲۶	بابا بلاس	۴۵	مولانا میر کلان	۶۴	بدہ نواس
۲۷	شیخ علاؤالدین مجذوب	۴۶	غازی خان بدخشی	۶۵	گوری ناتھ
۲۸	شیخ یوسف ہرکن	۴۷	مولانا صادق حلوائی	۶۶	گوپی ناتھ
۲۹	شیخ برہان	۴۸	مولانا شاہ محمد	۶۷	کشن پنڈت
۳۰	بابا کپور مجذوب		شناسای عقلی کلام	۶۸	بھٹا چارج
۳۱	شیخ ابواسحق ترک	۴۹	مولانا پیر محمد	۶۹	بھاگیرت بھٹاچارج
۳۲	شیخ داود جہنی وال	۵۰	مولانا عبدالباقی	۷۰	کاشی ناتھ
۳۳	شیخ سلیم چشتی	۵۱	میرزا مفلس سمرقندی		پزشکان
۳۴	شیخ محمد غوث گوالیری	۵۲	مولانا زادہ شکر	۷۱	حکیم مصری
۳۵	رام بھدر	۵۳	مولانا محمد	۷۲	حکیم الملک
۳۶	جدروپ	۵۴	قاسم بیگ	۷۳	ملا میر طبیب ہروی
	دانندۂ معقول و منقول	۵۵	مولانا نورالدین ترخان	۷۴	حکیم ابوالفتح گیلانی
۳۷	میر فتح اللہ شیرازی	۵۶	نارائن	۷۵	حکیم زنبیل
۳۸	میر مرتضی شریفی	۵۷	مادھو بھٹ	۷۶	حکیم علی گیلانی
۳۹	مولانا سعید ترکستانی	۵۸	سری بھٹ	۷۷	حکیم حسن گیلانی
۴۰	حافظ تاشکندی	۵۹	بشن ناتھ	۷۸	حکیم ارسطو
۴۱	مولانا شاہ محمد	۶۰	رام کشن	۷۹	حکیم فتح اللہ
۴۲	مولانا علاؤالدین	۶۱	بلبھدر مصر	۸۰	حکیم مسیح الملک
۴۳	حکیم مصری	۶۲	باسدیو مصر	۸۱	حکیم جلال الدین مظفر
۴۴	مولانا شیخ حسین	۶۳	باہن بھٹ	۸۲	حکیم لطف اللہ

تتمۂ جدول دانش اندوزان جاوید دولت

۸۳	حکیم سیف الملک	۱۰۲	مولانا عبد القادر	۱۲۲	قاضی جلال الدین
۸۴	حکیم ہمام	۱۰۳	شیخ احمد	۱۲۳	شیخ ضیاء اللہ
۸۵	حکیم عین الملک	۱۰۴	مخدوم الملک	۱۲۴	شیخ عبد الوہاب
۸۶	حکیم شفائی	۱۰۵	مولانا عبد السلام	۱۲۵	شیخ عمر
۸۷	حکیم نعمت اللہ	۱۰۶	قاضی صدر الدین	۱۲۶	میر سید محمد میر عدل
۸۸	حکیم دوائی	۱۰۷	مولانا سعد اللہ	۱۲۷	مولانا جمال
۸۹	حکیم طلب علی	۱۰۸	مولانا اسحق	۱۲۸	شیخ احمدی
۹۰	حکیم عبد الرحیم	۱۰۹	میر عبد اللطیف	۱۲۹	شیخ عبد الغنی
۹۱	حکیم روح اللہ	۱۱۰	میر نور اللہ شستری	۱۳۰	شیخ عبد الواحد
۹۲	حکیم فخر الدین علی	۱۱۱	مولانا عبد القادر بداونی	۱۳۱	صدر جہان
۹۳	حکیم اسحق	۱۱۲	قاضی عبد السمیع	۱۳۲	مولانا اسمعیل
۹۴	شیخ حسن پانی پتی	۱۱۳	مولانا قاسم	۱۳۳	ملا عبد القادر آخوند
۹۵	شیخ بھینا	۱۱۴	قاضی حسن	۱۳۴	مولانا صدر جہان
۹۶	مہادیو	۱۱۵	ملا کمال	۱۳۵	شیخ چوہڑ
۹۷	بھیم ناتھ	۱۱۶	شیخ یعقوب	۱۳۶	شیخ منور
۹۸	نراین	۱۱۷	ملا عالم کابلی	۱۳۷	قاضی ابراہیم
۹۹	سیوجی	۱۱۸	شیخ عبد النبی صدر	۱۳۸	مولانا جمال لاہوری
	خوانا ہی نقلی مقال	۱۱۹	شیخ بھیک	۱۳۹	یحیی سین سور
۱۰۰	میاں حاتم سنبھلی	۱۲۰	شیخ ابو الفتح	۱۴۰	نہالچند
۱۰۱	میاں جمال خان	۱۲۱	شیخ بہاء الدین مفتی	۱۴۱	مولانا اسمعیل
				۱۴۲	قاضی جمال الدین

قافیه سنجان

گزارش را نوبت بدین گروه آفرین طراز نام آرای رسید و لختی از نیان وا گفتن ناگزیر حق گزاری دانست راهی نهانخانهٔ معنی برده اند و روشن ضمیرشان تا نشگاه ایزدی فیض لیکن بسیاری گرانمایگی گوهر نشناسد و بآرزوی کمتر خواسته باز فروشند در ستایش فرومایگان روزگار بسپرند و نکوهش فرومیده مردم زبان برآلایند و گرنه پیوند الفاظ بس شگرف باشد چه جای دریافت والا معانی

شعر

آنکه سخن را سخن ضم کند ... قطرهٔ از خون جگر گم کند

هر که سخن را سخن بار بست ... معجزه گر نیست کرامات هست

نه پنداری پیوستن صوری میگوید و حق با باطل و دانا با نادان و گوهر با خرمهره با هزاران دوری بظاهر نزدیک افتد معنوی پیوند میخواهد و آن جز در هم ترازو صورت نه بندد و شناسا آمدن بس دشوار و برسختن از آن مشکل تر از این رو گیتی خداوند بدینان نیر دارد و مشتی خیالی را ورنی ننهد نادان داند که شهریار را بدین طرز گفتار دل نکشد و بدین نگه از ینان خاطر برگرفته دارد با چنین حال هزاران قافیه طراز و نظم آرا پیوسته بر همایون آستان باشند و آنکه دیوان بانجام رسانده و داستان بر طراز د بس فراوان چندی گزیدگان را یاد میکند و جاوید زندگی می بخشد شیخ ابو الفیض فیضی شگفته پیشانی کشاده دست بیدار دل سحر خیز ازادات گیتی خداوند کامیاب صلح کل بود و از گوهر شناسی بخطاب ملک الشعرائی سر بلندی یافت نزدیک چهل سال فیضی تخلص کرد و سپس بازپسین فیاضی خیانچه در بلدمن بسیار افراد

زین پیش که سکه ام سخن بود ... فیضی رقم نگین من بود

اکنون که شدم بعشق مرتاض ... فیاضیم از محیط فیاض

گزیده خویها گوهر افروزا و در گونا گون آگهی سترگ نیرو زبان تازی و فارسی دوان تصنیفها دارد از میان سواطع الالهام تفسیریست بی نقط بتازی بان سوره اخلاص

درین بازار گروهی شکرلبان هستند
نفس گداخته مرغان این چمن هستند
غافل نیم ز راه ولی چاره چیست
آنجا که لطمه های بدایت میزنند
این چه می بود که ساقی بقدح ریخت و رود
سوده الماس ز هر پیاله لب میکشند
فیضی از قافله کعبه روان بیرون نیست
بمیر قافله عشق همرهی کردند
منم که نغمه بگوشم کمال می گیرد
مرا ز همدمی خود ملال می گیرد
صلا زنند تماشائیان عالم را
طرفی ز رحمت و جهان بر بسته اند
سواد کلک مرا آفتاب میداند
کسیکه از سر کویش دوباره میگذرد
بگذر از عشق که این کار بسامان نشود
بنای کعبه دیگر ز سنگ طور نهیم
کو عشق که زنجیر در کعبه گدازیم
انداخته چون دیر اساسی نه از ابراهیم
فیضی که فهم تهی ره شتافت پیش

که باده با نمک آمیختند و بند مستند
گویند همرهان طریقت که ای شفیق
زین رهزنان که بر ال اگاه میزنند
ساقیان مست بجام می بخش کردند
که مسیح خضر از رشک تماشاش کردند
در چشم ما محیط بساحل برابرست
اینقدر هست که از ما قدمی پیش نیست
هزار بادیه زین ناموافقان بریاد
شراب در گلویم اعتدال می گیرد
سپهر اهل نظر چون بعرش پیوستند
بشهر حسن که آئین سخن ما بستند
بگشا طلسم گنج که کار آگهان سخت
که برده ام به بیاض سحر مسوده را
خواهش از مجلس ما بیرون نیست
آسمان تابع و معشوق نگهبان نشود
حطیم کعبه شکست و اساس قبله بریخت
وز بهر پرستش صنمی چند بسازیم
تا چند دل بعشوه خوبان گرو کنیم
دیوان خود مگر بدو عالم گرو کنیم

بهر زه شهره عشق است عندلیب ارنه
آگاه شو که قافله ناگاه میزنند
روی گشاده باید و پیشانی فراخ
خضر آتشنه این چشمه آتش کردند
نوشدارو محبت امیر اخترا که چیست
آب بقا ز بهر هلاهل برابرست
ز همرهان بگذ نالم که کوتهی کردند
که محمل و الم از بار غم تهی کردند
اگر سری نکشم سوی بیخودی چکنم
که پا بکنگره دل نهاده بر جستند
آنانکه در وجود و عدم در بسته اند
اقبال را بسلسله زر نه بسته اند
بصبر طاقت او کیست در جهان فیضی
چون بیائی دل خرسند بیا
بیا که روی بمحراب گاه نور نهیم
بتازه طرح یکی قصر فی تصور نهیم
وین کعبه که حجاج برافراخته اند
این دل بسوزم و دل دیگر زنو کنم
ملامت بر زلیخا چون پسندم وه چه خوش بودی

سبحانی به پیری که زبان طعن بگویان
حیران فسونسازی عشقم که چنانست
آئین حریفان همه که ذو دار و مستیست
امشب خبر ما نگرفتی و گذشتی
از چشم تر ما نگرفتی و گذشتی
ای عشق ز حسنیست که از دوش آسمان
پیوسته بیافت عهد حکم بساق عرش
ساقی دوران گذر ز عمر به سالی
همچو سپهر آور دو بسفله نوازی
فی می بیاکی دل که خرد آرد
شهره بود گر بیش شیشه گدازی
زان می صافی که عاکفان صوامع
راه حقیقت بعاشقان مجازی
بیا بارگاه قیامت که ماجرا بخشند
پیوند کرده اند ز افلاک دامنش
آنچه بفیضی ز طلا دوست کرد
تا نمیرد درین بحر بساحل
خاک بیزان ره فقر بیابی بروند
تا دل دیده ما را بگدازا آورند

تا شکر می عشق چون تقوان کرد
از دیده درون گه بد دو در سینه نگنجد
آن هست که من سفیهان نگرازم
فیض از نظر ما نگرفتی و گذشتی
در دوش آرزو نبود بیم دامن
بر دوش خود نهم علم کبریای تو
آویختند اگر زد که کعبه نظم غیر
ساغر می ده به دور اکبر شاهی
فی می بجو که در دماغ رعونت
ترک هوس را هوای دست درازی
زان می یکرنگ که تصرف باطن
خرقه تن را از و کنند نمازی
زان می دریا گهر که پاک بشوید
گناه کعبه بخاک کلیسیا بخشند
عجب تبار ز دل فیضی پدید طلسم
مشکل اگر دشمن بیابی کند
نافه شوق درین بادیه جنبان
گویی این طایفه اینجا گهری یافته اند
چه گشتها که درین ره بتان نشسته اند

غم بر بهر عشم فزود ما را
تا که بیزار که دوران فلک عمر بده خیز است
با آبله پایان چه کنم قافله تیز است
آمی که بسر منزل ریحان توشه باید
راه هست اینکه هم بتو خیز و بلای تو
فیضی من آن بانگ که همه گلزار
آویختم حدیث تو از پیش طاق عرش
فی می دهی آتش باکه تشنه ما را
باد شور دهر مجرکه تا زی
فی می آتش نشین که در صف مستان
توبه ده پیر چرخ را ز شعبده بازی
زان می روشن نظر که باز نمایی
از دل عارف خیال آتش طرازی
بنگر قبای همت فیضی که قدسیان
که هم گهر بود و هم محیط و هم غواص
ره نو روان طلب به مجمل بر بندند
رو که منزل طلبان حرم دل ناشند
در ازل چند نظر آینه ساز آورند
که حقیقت دو جهان عجب ما آورند

مستان الهی که دم خویش زده اند
کین طایفه در کتاب آتش زده اند
بر خویشتن از درد و لختهٔ دیده ببند
یا از مژه می بخی پسندیده ببند
تا دیست نفس سنبلستان سخن
از ما مشنو زبان مرغان سخن
خاصیت سحاب بود عاشق را
از کار جهان گریه کن ای دیده و گوش
بر پاچه زبان اگر صف اعدا ارزد
شد کشته کسیکه خویش را بر بازد
اعجوبه تر از من نبود بوالعجبی
بردند ز دست اختیار من و تو

بی جام و سبو شراب بخشش زده اند
فیضی قدمی چند ز خود برتر نه
وانگاه دو صد قفل بر مژگان بنه
از عینک شیشه هیچ نگشاید هیچ
وان باد کشیده تخت سلطان سخن
عاشق که غمم از جان خرابش نرود
تا کشته نگردد اضطرابش نرود
نیرنگ زمانه بنگر و لب بر بند
مشتی خاشاک لطمه بر دریا زد
امروز بدهر در روی صاف منم
دریا من و گوهر من و صراف منم
فارغ بنشین که کار سازد جهان

آرایش علم و فضل از ایشان مطلب
از جهل و بد در آ و رحمت خود بر در نه
فیضی دم مرثیت قلم دیده ببند
لختی همه شب از دل سر دیده کشند
ماییم بر آن تخت سلیمان سخن
تا جان بود از تن تب و تابش نرود
فیضی بکشا گوش دل و دیده بهوش
افسانه دهر بشنو و چشم بپوش
با تیغ برهنه ایم در دست قضا
هم دوزخ و هم خلد هم اعراف منم
زان پیش که کردند شمار من و تو
پیش از من و تو ساخته کار من و تو

خواجه حسین ثنائی مشهدی از ارباب قافیه سنجی آمد و ستر گشایش یافت سعادت سرشت و پاک گوهر بود

صبح روشندلان بیان منست
دایهٔ مریم بیان منست
قصه کوته درین سرای سپنج
خبر هوس کو ز کشتگان منست
آن بت بیگانه را اگر شوم آیینه دار

تیغ صبح سخن زبان منست
بسکه معنی دقیقت کرد مرا
سخنست و سخن از آن منست
در ره حسن فنا رهست بسی خوش تماشا
تا نیست شود اندر نظر صورت خویش آشنا

طاهر است از سخن که روح قدس
نقطهٔ کلک من جهان منست
کس بحشر نگیرد دامن من
غمزه بطرز ستم عشوه برنگ جفا
گر مثل جا کنی در پس آیینه شخص

خواجه ثنائی مشهدی در اوائل حال با ابراهیم میرزا صفوی که در عهد شاه طهماسپ عم خود بحکومت مشهد مأمور بود بوظائف [illegible] حکیم ابوالفتح گیلانی از قزوین بمشهد مقدس رسید خواجه در ایام اقامت ابراهیم میرزا رسانید و در اوقات دوستانه [illegible]

خدا بن میداد ها داری با ما گرو
نه آشنا و نه بیگانه نمیدانم
که خاک کشتگان گذری گران هنوز
دم آخر است و دشمن منش گذار کیم
بدین امید که تن در دهیم به تنهایی
چه احتیاج سوال است خلق عهد ترا

ز دیدن تو دلم یافت لذتی که فلک
که اختلاط چنین با کسی چه نا کند
چون کنی دور رمی کن که بهر احتیاط نگاهی
که به صد هزار حسرت به تو میگذارم او را
فراق میکشدم هر زمان میگوید
که هر گدا شده تا روز گذرت دل
که بر سبیل خوشامد کنند از تو سوال

نعوذ بالله اگر فلک انتقام کند
و آنسته که مهر تو با جان نمیرود
رشته می بندند بر پا مرغ دست آموز را
قرار صبر بخود داده باز ماندم از او
سزای آنکه کند تکیه بر شکیبائی
ولی تو با طلب سائلان خوشی خندان

جعفر بیگ قزوینی فهم عالی دارد و لختی آگهی اندوخته پاستانی سرگذشت نیکو برگزارد و در تیلچی گری چهره دست از مزاج شناسی بشگفتگی گراید و بذله گوئی هنگامه آراید از روشن ستارگی بخطاب آصف خانی سربلند و بارادت گیهان خدیو کامیاب

از صبا در شکنم اما دل خویش میکنم
آفرید بر ای دل ما صحرا را
نقص در دوستی ماست که او دشمن ماست
عجب آرم ز دو ویرانه شیء دل
مرا که محض گناهم انتقام ترسان
یک لحظه باش تا غم او را خبر کنم
هر کس که شبی نشست تا صبح
مشکل که دگر ز پا نشیند

کین گلستان نقش ان بر روی باد بست
آماده گشته ام گر انتظار ره را
آن محبت بچه ارزد که سر اینک کند
رسید و مضطرب هم کرد القدر نه نشست
دلیر بر گنهم ذوق انتقام تو داد
جعفر امروز بزم تو بعجز نمی آمد
بسیار بروز ماند نشیند
در باد صبا بوی کسی هست که یعقوب

شهر گنجایش غمهای دل ما چو نداشت
پیوند کرده ام جگر پاره پاره را
با این بیگانه خوبان خوشی دل
که آشنای دل خود کنم تسلی را
ای عیش خوش و لیکن بنهاد
که دل شکسته ان صنع عزیز خفته
جعفر ره کوی یار دانست
چشمی که ندارد زپی قافله آید

گلستان ز گلی از تو شگفته است
که امشب تا سحر بلبل نخفته است

۵۵ میرزا جعفر بیگ در عهد اکبری بهند آمد ... یافت ... وزارت رسید در عهد جهانگیر ... در ۱۰۲۱ ...

خواجه حسین مروی از صوری فضائل بهره داشت و بیحرب بانی گران بفروخت از اہل نشست قدسی محفل جنت آشیانی بود و درین دولت ابد طراز سر اعتبار یافت

آنم که ممالک سخن ملک منست
صراف سخن صیرفی سلک منست
اسرار دو کون بر سر کلک منست
دیباچه گنج دفتر من ورقیست

حیاتی گیلانی از دریا بار معنی جوئی به بنگاه او گذرد و درستی و راستی از پیشانی او پیدا سعادت با حقیقت همدوش دارد و لختی از خوبی شاعران بر کنار زید

بهر سخن که کنی خوش انکه ما باشی
زمور نیز قدم ام کمن ازان باشی
هر چیز که بینی از رهی هنر شخصیست
لب به بند و اینجا زبان کار نیست
از هوس اہل هوس خصم همند
ز آب وی خندان تازه گردان
دارد هوسم تازه بهر کام ورنگی
شوریده عارمی بر آشفته رنگی
می میرم و میکشم جفا را
در حلقه سگی مگر صبا را
با درد طلب غم فزون میباید
یا عقل تمام یا جنون میباید
گر بلبل نالان نیم اینهم هنر است

زگفتنی که دلی نشگفد پشیمان باش
مرنص عشق بدر دخیان گرفتار است
من کس نشناسم که گرفتار نباشد
درمیان کافران هم بوده ام
دوستی رهیچکس اغیار نیست
نفس درخود کش و ریش درون را
درخانه بوئی و ببازار برنگی
از بسکه رفوز دیم شد چاک
شاید که بسر برم وفا را
این سبزه این صحرا بوئی زجنون دارد
با خواهش با غیث دیده خون میباید
نی سر بشر یا بیم و نی پا بگوم
پروانه ام و بشعله در گروم

چه بال مرغ که گر شغل در زکار است
که آرزوی مداواش هم بیان دارد
کوی عشق ست این نه بازار است
یک کمر شایسته زنار نیست
هران خاری که در راه تو کارند
بزهر آلود پیکان تازه گردان
دانی چه کسم و زهمگان نام چه دارم
این سینه همه بد و صحن رفت
بر پاره وصل چون توان بست
دیوانگی و مستی امروز شگون دارد
سرمایه این کار نه آنست نه این
نی در غم کهنه و نه در بند نوم
من در دو دل شبان تار خویشم

۵۱ خواجه حسین مروی [illegible] بلاغت ... مولانا عصام ... انتخاب ... بقصیده ... در تاریخ ... از مصرع اول تاریخ ... جلوس اکبر بادشاه ... و از مصرع ثانی سال ولادت ... بر آید

بصله آن دولت که انعام یافته آخر رخصت وطن حاصل نموده در کابل بسال نهصد و هفتاد و نه وفات یافت ۱۲

۵۲ حیاتی گیلانی تربیت یافته حکیم ابوالفتح گیلانی است بدستگیری او در شناس پادشاهی گشته و آخر بدامان دولت خانخانان پیوسته فراوان جاگیر یافت در سال یکهزار ... فوت گردید ۱۲

نادری کشمیری

لازم جست وجو ی بی بصری گم شد	آب بدست عجبو تشنه این شراب را	ما نادری از که شکوه داریم
	خود شعله بجان زار داریم	

و آنانکه سعادت باریافتند و از دوربستها گیتی خداوند را شناگزاری نمودند چون قاسم گونابادی ضمیری سپاهانی وحشی بافقی محتشم کاشی ملک قمی ظهوری شیرازی ولی دشت بیاضی ملکی صبری فکاری حضوری قاضی نوری سپاهانی صدائی یمینی طوفی تبریزی رشکی همدانی

خنیاگران نیرنگی این طلسم آگهی چگونه برگوید و چه پایه بر تواند گفت گاه پردگیان شبستان دل را از زبان جلوه‌پیرائی با کمال تقدس بمیانجی دست و تار چهره برافروزد از دریچه گوش در شده بدیرین بنگاه بازگردد و هزاران ارمغانی از خود بخود دارد بنوشند گان را اندوه غم و شادی برافزاید و دارستگی و وابستگی را یاوری کند گیتی خداوند را بدو توجه فراوان و پژوهندگان این شگرف جاده را دوستدار نادره کاران هندی و ایرانی و توارانی و کشمیری از مرد و زن عشرت افزای بزم همایون این جادو نفسان سحرپرداز انجمن ساخته هر یکی ابروز هفته نامزد گردانید و باشارت والا باده از راه گوش برهنه مستی و هشیاری برافزاید گزارش این گروه بس بشوار لیکن برای سپرایی سخن چندی پیش قلم نماز اد در جدول می نگارد

جدول خنیاگران

میان تانسین	گوالیری	درین هزار سال بهمتا و نشان نمیدهند	سرگیان خان	گوالیری	برگ نوازنده
بابا رامداس	گوالیری	گوینده	چاند خان	گوالیری	گوینده
سبحان خان	گوالیری	گوینده	میان چند	گوالیری	گوینده

[illegible] نوشته شد از [illegible] همان [illegible] است ۱۲

تتمۂ جدول خنیاگران

میان لال	گوالیری	گوینده	سلطان ہاشم	مشهدی	طنبوره نواز
سرمندل خان	گوالیری	سرمندل نواز	قاسم	ملقب بکوه بر	میان قبنرو رباب سازی اختراع کرده
میر سید علی	گوالیری	غیچکی	شاه محمد ستا	•	سرنائی
حافظ خواجه علی	مشهدی	خواننده	نایک جرجو	گوالیری	گوینده
سلطان حافظ حسین	مشهدی	خواننده	پربین خان	پوراو	بین نواز
استا محمد حسین	•	طنبوره نواز	سوردا س	پسر بابا رامداس	گوینده
باز بهادر	فرمان روای مالوه	در گویندگی کم ہمتا	تان ترنگ خان	پور میان تانسین	گوینده
نبات خان	گوالیری	بین نواز	رحمت الله	برادر ملا اسحق	گوینده
داؤد	ڈہاڑی	گوینده	چتر خان	برادر سبحان خان	گوینده
سرود خان	گوالیری	گوینده	میر عبد الله	برادر میر عبد الحی	قانونے
رنگ سین	آگرئی	گوینده	استا دوست	مشهدی	نائی
شیخ داون	ڈہاڑی	کرنا نواز	بہرام قلی	هروی	غیچکی
محمد خان	ڈہاڑی	گوینده	تاش بیگ	قبچاق	قبنری
ملا اسحق	ملتانی	گوینده	استا محمد امین	•	طنبوره نواز
استا یوسف	هروی	طنبوره نواز	پیرزاده	نبیره میر اقوام خراسانی	گوینده و خواننده

بسیاری ازین سحر سرایان آگهی یاور بپایۂ امارت سربلندی یافتند و بمراتب سپاهی چهرۂ سعادت برافروختند پیادگان را روزینه از صد بپنجاه دام کم بنود

آئین ملک آبادی

چون سخنے تازه روشنهاے شاهنشاهی که سپاه و منزل را بیاراید نگاشته آمد برسخے شگرف طرزهاے آن کارآگاه که جهان را آباد و سازد برسے نگارد

آئین الهی تاریخ

سررشتهٔ داد و ستد بیگاه و بروز از دست برود و از فرامشی و نارستی شورش آویزه برخیزد از آن رو هر گروهی چاره برسگالد و سرآغازی برنهد چون سگالش آموزش درستی و افزایش آسانی ست کهن تاریخ برداشتن و نو آئین برنهادن ناگزیر جهانبانی بنابرین اورنگ نشین اقبال سال بیست و نهم الهی بتازه ساختن آن سرابستان ملک و مال را آبیاری فرمود و گلشن سرای دولت را سرسبز و شاداب گردانید پای بند ساختن سوانح بزمان معین را پارسی ماه روز گویند تازی آنرا مورخ برگردانید و تاریخ از آن بر نام برگرفت برخی عربی شمرند از ارخ بکسر همزه که دوشی باشد بتفصیل برای زودن آید چون دوالی هنگام سانحه گماشته گردد بدین نام اختصاص گرفت چندی مقلوب تاریخ اندیشند و آن نسبت دادن آخرین وقت باشد باولین زمان و طایفه آخر وقت دانند که حادثه بدو انجامد گویند فلانی تاریخ قوم خود ست یعنی شرف دودمان بدو نهایت پذیرد و در عرف روزی معین ست که زمان سپس را بدو نسبت دهند و سرآغازی بدو قرار گیرد و ازین رو آن روز را برگیرند که بسترگ سانحه روشناس باشد چون کیش پیدائی و اورنگ نشینی و جوش طوفانی و زمین لرزه سخت تکاپو و یاوری سخت و دوام نیایش و آزمون روزگاران و فروغ پذیری خرد و آمیزی زمان فراهم آمدن دانش نشان دوربین و گوناگون شناسائی خاصه یاصنی وایزدی توفیق رصد برساختند شگرف خانهای زیرو بالا و دگرگونگی روزنها و زینها در زمین نابند کم غبار اساس یافت و بسیا تجی آن و نیروی آلات چون ذات الحلق و ذات الشعبتین و ذات الثقبتین و ربع مجیب و اصطرلاب و کره و جز آن اخترشناسی چهره برافروخت و شمارهٔ افلاک

بدستآویز آن از راستی عمارت آگهی پذیرد اخترشناس بدین تقویم درستی پذیرد و بهر فراوان دم ازان

یادگاری گذاشته آنرا بجدول می کشد

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
جدول زیجات	زیج ماجورترک	زیج ابرخس	زیج بطلیموس	زیج فیثاغورس	زیج زردشت	زیج ساون اسکندری	زیج ساباط یونانی
۹ زیج ثابت بن قره	۱۰ زیج حسام بن سنان	۱۱ زیج ثابت بن موسی	۱۲ زیج محمد بن جابر بتانی	۱۳ زیج احمد بن عبدالله حبش	۱۴ زیج ابوریحان	۱۵ زیج خالد بن عبدالملک	۱۶ زیج یحیی بن منصور
۱۷ زیج حامد مرورودی	۱۸ زیج معینی	۱۹ زیج شرفی	۲۰ زیج ابوالوفا نوجانی	۲۱ زیج جامع کیا گوشیار	۲۲ زیج بالغ کیا کوشیار	۲۳ زیج عضدی کیا کوشیار	۲۴ زیج سلیمان بن
۲۵ زیج ابوحامد انصاری	۲۶ زیج صفایح	۲۷ زیج ابوالفتح شیرازی	۲۸ زیج مجموع	۲۹ زیج مختار	۳۰ زیج ابوالحسن طوسی	۳۱ زیج احمد بن اسحق سرخسی	۳۲ زیج عرامی
۳۳ زیج هارونی	۳۴ زیج ادوار قران	۳۵ زیج یعقوب بن طاوس	۳۶ زیج خوارزمی	۳۷ زیج یوسفی	۳۸ زیج وافی	۳۹ زیج حوربن هر	۴۰ زیج سمعانی
۴۱ زیج بن سحره	۴۲ زیج ابوالفضل ماشا	۴۳ زیج عاصمی	۴۴ زیج کبیر ابومعشر	۴۵ زیج سند بن علی	۴۶ زیج ابن اعلم	۴۷ زیج شهریاران	۴۸ زیج اوکت
۴۹ زیج ابن صوفی	۵۰ زیج سهلان کاشی	۵۱ زیج اهوازی	۵۲ زیج عروس ابی جعفر خوبجی	۵۳ زیج ابوالفتح	۵۴ زیج عکه اسهنی	۵۵ زیج قانون مسعودی	۵۶ زیج معتبر سنجری
۵۷ زیج دخیر معتبر	۵۸ زیج احمد عبدالجلیل سنجری	۵۹ زیج محمد حاسب طبری	۶۰ زیج عمرانی	۶۱ زیج طیلسانی	۶۲ زیج اصابعی	۶۳ زیج کرمانی	۶۴ زیج سلطان علی خوارزمی
۶۵ زیج فاخر علیشی	۶۶ زیج علائی شروانی	۶۷ زیج زاهدی	۶۸ زیج مستوفی	۶۹ زیج منتخب یزدی	۷۰ زیج ابورضا ایزدی	۷۱ زیج قیدور	۷۲ زیج اکلیلی
۷۳ زیج ناصری	۷۴ زیج ملخص	۷۵ زیج دستور	۷۶ زیج مرکب	۷۷ زیج مقله	۷۸ زیج عصا	۷۹ زیج سنبله	۸۰ زیج حاصل
۸۱ زیج خطائی	۸۲ زیج دیلمی	۸۳ زیج مفرد	۸۴ زیج محمد بن ایوب	۸۵ زیج کامل ابوشیبه	۸۶ زیج ایلخانی	۸۷ زیج جمشیدی	۸۸ زیج گورکانی

وآنچه سال بسال از زیج جزئی حرکات وشخصی اوضاع برنویسند تقویم خوانند و آن
در جهل خرامش اختر باشد از سر آغاز حمل تا جای معین از فلک البروج بتوالی و بهندی بان
پتره خوانند بفتح بای فارسی وسکون تای فوقانی وفتح راو هاى مكتوب هندی حکیم
شناسای اختر را بگزارش قدسی نفوس پندارد مردم زاد از صفهای گوهر وشایستگی اندیشه
وگزیدگی کردار وگزارش جان وتن بپایه رسد که نقوش کونی والهی کلی وجزئی علوی وسفلی
آینده وگذشته بر پیشگاه خاطر او پیدائی گیرد از مهربان دلی ودانش افزائی پژوهندگان
سعادت منش برآموزند وایشان بپای بند خامه برسازند آن نگاشته را سدهانت
نامند بکسر سین وفتح دال مشدد وهای خفی والف ونون خفی وتای فوقانی امروز نه نامه
ازان شگرفی روزگار برگزارد بر پنجم سدهانت بفتح باو سکون را وهای خفی وفتح میم
سوم برج سدهانت بضم سین وسکون واو وفتح را وسکون جیم سوم سدهانت
بضم سین وسکون واو وفتح میم پیت سدهانت بکسر با وراو فتح ها وسکون سین
وفتح بای فارسی وکسر تای فوقانی برگزارده برهما وآفتاب وماه ومشتری وآغاز هر جا
بین زور فراوان اعتبار دارند خاصه دوئی اول گرگ سدهانت بفتح کاف تازی
نارد سدهانت بنون والف وفتح را ودال پاراسر سدهانت بابای فارسی
والف وراو الف وفتح سین وسکون را پلست سدهانت بضم بای فارسی
وفتح لام وسکون سین وفتح تای فوقانی بشستهه سدهانت بفتح با وکسر شین منقوط
وسکون سین دوم وفتح تای فوقانی هندی وهای خفی واین پنج گزارش مردم زاد
انگارند ناشناسندگان زبان بیغاره کشایند وچنان پندارند از رصدی اوضاع آگهی
یافته راز را نهفته اند وبر وشیکه دلها بشکر و وانمود ه لیکن دوربین انصاف گرامی

سر بازنزند خاصه که نیکوان آراسته ظاهر و باطن چندین لک سال یک پس از دیگری
به یک نمط برگزارند و نزد همه شبانه روز که دستمایهٔ تاریخ بود بر دو گونه بود حقیقی و آن در
توران و باختر از نیمروز تا نیمروز دیگر و در خطا و الغور از نیم شب تا نیم شب و عامه از شامگاه
تا شامگاه و هندی حکیم در جکیموت پایان خاور از آغاز طلوع تا طلوع دیگر و در روماک تهای
باختر زمین از غروب تا غروب و در لنکا نهایت جنوب از نیم شب تا نیم شب و در دهلی دیار
همین شماره رود و در سده پور پایان شمال از نیمروز تا نیمروز وسطی و آنرا اصلاحی نیز گویند
مقدار یک دورهٔ فلک اعظم با سیر وسطی شمش دران برای کار آسانی همگی زمان گردش
آفتاب را برگرفته اند و بر ایام دوره برابر بخش نموده و خارج قسمت اوسطی هر روزه پنداشتند
لیکن چون مدت دور مختلف یافته اند دران نیز دگرگونگی پدید آید برهمن باقی پنجاه و نه دقیقه
و هشت ثالثه و چهل و شش رابعه و پنجاه و شش خامسه چهارده سادسه بر گویند و ایلخانی
دقیقه و ثانیه همان لیکن نوزده ثالثه و چهل و چهار رابعه و ده خامسه سی و هفت سادسه
برگزارد و جدید گورکانی با خواجه تا ثالثه یکسان شمارد لیکن سی و هفت رابعه و چهل و سه خامسه
گوید و پس بطلیموس وسطی اگرچه در دقیقه و ثانیه موافق لیکن هفده ثالثه و سیزده رابعه و
دوازده خامسه و سی و یک سادسه نویسد و همچنین گوناگون گزارش کهن نامها باز خواند
همانا از تفاوت آگهی و دگرگونگی آلات دوئی برخیزد مدار سال گردش و فصول بر آفتاب
نهاده اند از هنگام جدائی از نقطهٔ معین تا بازگشت بدان یکسال نامند و زمان بودن او
در یک برج شمسی ماه و دوری ماه از وضع معین با خورشید چون اجتماع یا استقبال
یا جز آن تا باز گردیدن بدو ر قمری ماه و چون دوازده دور ماه نزدیک بیک ور افتاده است
آنرا بسال قمری برشمارند پس هر یکی از سال و ماه شمسی و قمری بود و هر کدام ازین دو حقیقی

کە دران سپهر معتبر بود نه شمارهٔ ایام و وسطی کە در روز روز شمارند نه مدت گردش و هندی ناسال را
چهار گونه بسان ماه برگزارد و هر کدام را سکاری برگزینند چون از روز و شب و سال و ماه کە
دستمایهٔ تاریخ بود لختی گزارش یافت چندین از پیشین تاریخ برمیفزود سپید و دهستان را سیرآ
بیگر دانند تاریخ هند آغاز از آفرینش برمها برگیرند و هر روز او ستر تاریخ شود گویند چون
هفتاد و یک کلپ سپری گردد بفتح کاف و سکون لام و بای فارسی چهار جگ باشد
و همگی مدت آن چهل و سه لک و بیست هزار سال یک من پدید آید و آن فرزند خواهش
برهماست و آفرینش را دستیار چهارده من تا یک روز او پدیدار گردند و درین روز که سر آغاز
پنجاه و یکم سال او ست شش من گذشته و از هفتم بیست و هفت کلپ سپری شده و از
بیست و هشتم سه جگ بسر آمد و از چهارم چهار هزار و نهصد سال در سر آغاز این جگ
راجه جدهشتر بضم جیم و کسر دال و های خفی و سکون شین منقوطه و کسر تای فوقانی و های
خفی و فتح را همگی جهان برگشاد و بسر آمدن تاریخ فرا رسیده فرمانروائی خویش را
سر آغاز گردانید و درین سال چهلم آلهی چهار هزار و ششصد و نود و شش سال از و گذشته
سه هزار و چهل و چهار سال روائی داشت سپس بکرماجیت از اورنگ نشینی خویش
برگرفت و کار لختی بر مردم آسان ساخت و سی و پنج سال فرمانروائی کرد و درین سال
هزار و ششصد و پنجاه و دو سال سپری شد گویند سالباهن نام جوانی به نیروی معنوی
چیره دستی ظاهر یافت و در آوردگاه آن راجه را دستگیر گردانید چون گرفتار بسجا لشکری نشد و
نوازش فرموده از خواهش باز پرسید پاسخ گزارد و اگرچه همگی عزیمت گنج نشینی و پرستش
یزدان بهمال لیکن این آرزو در سر که از جریدهٔ روزگار تاریخ من سترده نشود گفته پذیرش یافت
اگرچه تاریخ خویش درمیان آورد لیکن آنرا آرزوئی باز داشت و امروز هزار و پانصد و هفده

تاریخ آفرینش برهما

یک کلپ یعنی چهار جگ را
دیگر کلپ میباشند پس هرگاه هفتاد
دیگر کلپ سپری گردد یعنی هفتاد
و یک بار چهار جگ بسر آیند
یک من پدید آید ۱۲ سید احمد

تاریخ جدهشتر

تاریخ بکرماجیت

ساکا سالباهن

سال از وگذشت و پندارند که هژده هزار سال روائی باید و سپس راجه بجیابهنندن
بکسر با و جیم و یای تحتانی و الف و کسر با و های خفی و فتح نون و نون خفی و فتح دال و نون
از جلوس خویش تاریخ نو بر سازد و ده هزار سال بماند و سپس ناگارجن مسند آرای
گردد و بنام خویش تازه تاریخی بر نهد و چهار لک سال روائی باید و پس کلکی که آنرا اوتار
اندیشند تازه گرداند و تا هشتصد و بست و یک سال باشد و این شش را برگزیده انگارند
و ساکا خوانند بسین و الف و کاف و الف ورنه سرآغازها فراوان بود و هر کدام را سنبت
گویند بفتح سین و سکون نون و فتح بای فارسی و تای فوقانی و چون سالباهن پدید آمد
تاریخ بکرماجیت از ساکا به سنبت نام گرفت و سپس سرآغاز ست جگ شود و ازان تاریخ نو
بر گیرند و هندی حکیم ماه و سال را چهار گونه دانند سور ماس بفتح سین و سکون واو و را
و میم و الف و سین بودن آفتاب در برج و هر سال سیصد و شصت و پنج روز و پانزده گهری
و نیم سی پل و بست و نیم بپل چاندر ماس بجیم فارسی و الف و نون خفی و سکون دال
و را و از پروا تا اماوس سال سیصد و پنجاه و چهار روز و بست و دو گهری و یک پل از حمل
آغاز نهند و اساس این ماه برسی تتهه باشد بدو تای فوقانی نخستین مکسور دوم ساکن و
های خفی ماه از اجتماع چون دوری گزیند هر دوازده درجه را یکی ازان بر شمرند و از درنگ و
شتاب ماه در گهریها هر بخشی تفاوت رود از شصت و پنج افزون و از پنجاه و چهار کم نبود
اول را پروا نامند بفتح بای فارسی و کسر را و واو و الف دوم دوج بضم دال و سکون واو
و جیم سوم تیج بکسر تای فوقانی و سکون یای تحتانی و جیم چهارم چوتهه بفتح جیم فارسی
و سکون واو و فتح تای فوقانی و های خفی پنجم پنچمین بفتح بای فارسی و نون خفی و فتح جیم
فارسی و کسر میم و سکون یای تحتانی و نون خفی ششم چهته بفتح جیم فارسی و های خفی

وسکون تای فوقانی هندی وهای خفی هفتم ستمین بفتح سین وسکون بای فارسی وفتح
تای فوقانی وکسر میم وسکون یای تحتانی ونون خفی هشتم اشتمین بفتح همزه وسکون شین منقوط
وفتح تای فوقانی هندی وکسر میم وسکون یای تحتانی ونون خفی نهم نومین بفتح نون وسکون
واو وکسر میم وسکون یای تحتانی ونون خفی دهم دسمین بفتح دال وسکون سین وکسر میم وسکون
یای تحتانی ونون خفی یازدهم ایکادسی بکسر همزهٔ مجهول وسکون یای تحتانی وکاف والف وفتح
وسکون دال وکسر سین وسکون یای تحتانی دوازدهم دوادسی بضم دال وواو والف وسکون
یای تحتانی سیزدهم تردوسی بکسر تای فوقانی وضم را وسکون واو وفتح دال وکسر سین و
سکون یای تحتانی چهاردهم چودس بفتح جیم فارسی وسکون واو وفتح دال وسکون سین
پانزدهم پورنماشی بضم بای فارسی وسکون واو وراو نون ومیم والف وکسر شین وسکون
یای تحتانی وازشانزدهم تا بیست ونهم بدین نامها بترتیب برخوانند تا چهاردهم وبخش
سی ام را اماوس گویند بفتح همزه ومیم والف وفتح واو وسکون سین ازپروا اول تا پانزدهم را
شکل پچهه نامند بضم شین منقوط وسکون کاف وفتح لام وبای فارسی وجیم مشدد وهای خفی
ونصف دیگر را کشن پچهه خوانند بکسر کاف وسکون شین منقوط ونون جمعی آغاز ماه را ازاو
کشن پچهه گیرند وازتقاویم بیشتر سال شمسی آورند وماه قمری ازشمسی ده روز وپنجاه و
گهری وبیست ونه پل وبیست ودونیم بپل کم باشد بحرکت وسطی پس از دو سال وهشت ماه
وپانزده روز وسی گهری ازین کسر یکماه فراهم آید وبحرکت تقویمی ازسه سال زیاده ودو سال
ویکماه کم نباشد بشمارهٔ نخستین درهر یکی از دوازده ماه این کشور فراهم آید ودران سال همان
ماه را دوباره گیرند ودرپسین حساب درهر ماه شمسی که دو اجتماع میشود آن ناگزیر ازچیت تا کنوار
باشد وبجز این هفت ماه افزوده نگردد وآنرا ادهک ماه گویند بفتح همزه وکسر دال وهای خفی

وسکون کاف وعامه ماه لوند نامند ساون باس بسین والف وفتح واو وسکون نون
از هر روز که خواهند آغاز نهند تا سی روز بانجام رسد سالی سه صد و شصت روز نچهتر ناس
بفتح نون وجیم فارسی وهای خفی وسکون تای فوقانی مشدد و را از هر منزلی که ماه از و برگذرد
و باز بدو پیوندد ماه بیست و هفت روز و سالی سه صد و بیست و چهار روز فصول را شش
برشمارند و هر یک را رت نامند بکسر را و ضم تای فوقانی بودن خورشید در ماهی و بره بسنت
گویند بفتح با و سین و نون خفی و فتح تای فوقانی معتدل در گاو و دو پیکر گریکهم بکسر کاف فارسی
و را و سکون یای تحتانی و فتح کاف و های خفی و سکون میم گرم در خرچنگ و شیر برکها
بفتح با و سکون را و فتح کاف و های خفی و الف هنگام بارش در خوشه و ترازو سرد
بفتح سین و را و سکون دال زمان سپری شدن باران و در آذر زمستان بکژدم و کمان
هیمنت بکسر و حول ها و سکون یای تحتانی و فتح میم و نون خفی و تای فوقانی زمستان
به نزیمالده و دلو ششر به شین منقوطه مکسور و فتح را میان سرما و معتدل و نیز سال را
سه بخش برسازند هر یک را کال خوانند بکاف و الف و لام و آغاز از پهاگن شود چهار ماه
گرما را دهپ کال گویند بضم دال و های خفی و سکون بای فارسی و کاف و الف
و لام و چهار ماه بارش را برکها کال بفتح با و سکون را و فتح کاف و های خفی و الف
و چهار ماه سرما را سیت کال بکسر سین و سکون یای تحتانی و فتح تای فوقانی و در معظم
معموره هندوستان افزون از سه فصل آشکارا نبود حوت حمل ثور جوزا گرما سرطان اسد
سنبله میزان باران عقرب قوس جدی دلو زمستان و سال شمسی را دو بخش گردانند
از حمل تا آخر سنبله اترکول نامند بضم همزه و فتح تای فوقانی مشدد و سکون را و ضم کاف
فارسی و سکون واو و لام شمالی معدل النهار و از اول میزان تا آخر حوت ادکن کول

خوانند بفتح دال و کسر کاف مشدد و های خفی و نون جنوبی آن و نیز از اول جدی تا آخر جوزا را
اترایِن نامند بضم همزه و فتح تای فوقانی مشدد و را و الف و کسر یای تحتانی و سکون نون
آفتاب سوی شمال شود و از اول سرطان تا آخر قوس دچھنایِن بفتح دال و کسر جیم فارسی
مشدد و های خفی و نون و الف و کسر یای تحتانی و فتح نون خورشید جنوب وی رود فراوان کار
خاصه فروشدن در نخستین هنگام گزیده شمرند و شبانروز را شصت بخش برابر کرده اند و هر یک را
گھٹی نامند بفتح کاف فارسی و های خفی و کسر تای فوقانی و سکون یای تحتانی و بعرفی
زبان گھڑی بفتح کاف و های خفی و کسر را و سکون یای تحتانی و هر گھڑی را نیز بدان شماره
قسمت کنند و هر یک را پل خوانند بفتح بای فارسی و لام و پل را نیز بدانسان بخش کرده اند
و هر کدام را ناری گویند بنون و الف و را و سکون یای تحتانی و بپل نیز خوانند بکسر بای
فتح بای فارسی و لام و هر ناری مقدار شش نفس کشیدن آدمی معتدل المزاج که بی دویدن
و خشمناکی و مانند آن بود آدمی تندرست سه صد و شصت نفس در یک گھڑی برآرد و در
شبانروز بیست و یک هزار و ششصد بر کشد و بر تخمین چنان برگزارند نفسی که برآید آنرا
سواس نامند بضم سین و واو و الف و سین و آنچه درآید پرسواس بفتح بای فارسی
و سکون را و هر دو را یک پران خوانند بفتح بای فارسی و را و الف و نون و شش پران را
یک پل بفتح بای فارسی و سکون لام شصت پل را یک گھڑی نجومی ساعت که بیست
و چهارم بخش شبانروز است اندازه دو نیم گھڑیست هر یکی از شب و روز را چهار قسم برسازند
هر قسم را پهر گویند بفتح بای فارسی و سکون ها و را و هر پهر برابر سه باشد تاریخ خطائی
سرآغاز گیهان آفرینش برسازند و بزعم ایشان تا امسال هشت هزار و هشتصد و هشتاد
و چهار ون بفتح واو و سکون نون و شصت سال سپری شده و هر ونی ده هزار سال

تاریخ خطائی

پندارند

پندارند پایندگی عالم سیصد و هزار و ان بود و نزد برخی سیصد و شصت هزار سال شمسی حقیقی
و ماه قمری حقیقی برگیرند و آغاز سال از میان دلو کنند محی الدین مغربی از شانزدهم درجه
برگزارد و برخی از شانزدهم تا هیزدهم شبانروز را بر دوازده جانع بخش کرده اند و هریک را
هشت گه و هرکدام را نامی برنهاده اند و نیز به هزار فنک بخش کنند و در سال خویش
سه دوره وارند شانک و ان جونک و ان خاو ان هر یکی شصت سال و هر سال آنرا بدو پایسند
گردانند و گردش دوره برده و دوازده بود نخستین در سال و روزگار بر بند و پسین در ان
و اجزای روز و از ترکیب این دو دوره سنین برسازند و تفصیلها برنهند تاریخ ترکی
ایغوری نیز گویند بسان پیشین ست لیکن دو این خیزبره دوازده نگرد و سالها و روزها بدانسان
شمارند و برخی زیجات چنان برگزارد که دو راینان برده برگردد و سر آغاز سال پیدایی
نگرفت آبوریحان گوید که ترکان نه عدد بر سالهای ناقصه رومی افزایند و بر دوازده قسمت
کنند آنچه بماند از سال موش آغاز نهند و بهر حیوانی که رسد سال وی بود لیکن تیز اندوی
از موسیقی ندارد و یک سال کمی پذیرد و همانا مراد آنست که آنچه باقی ماند بحیوانات دهند
و از موش گرفته بهر جانوری که رسد نام آن اختیار کنند هر چند آغاز معلوم نگردد لیکن ازین
حساب بخشی شناسائی بدست آوفتد که کدام سال ست ازین دو وجه نام دارد و اگر هفت
سال بر تاریخ ناقصه ملکی افزایند و دوازده دوازده طرح کنند از سال موش گرفته بهر جانوری
که رسد سال آن باشد و این درست آید بدین ترتیب سیچقان بکسر سین و سکون یای تحتانی
و جیم و قاف و الف و نون موش اود بضم همزه و سکون واو و دال گاو پارس بیای فارسی
و الف و سکون را و فتح سین پلنگ توشقان بفتح تای فوقانی و کسر واو و سکون شین
منقوطه و قاف و الف و نون خرگوش لوی بضم مجهول لام و سکون واو و بدو یای تحتانی

تاریخ ترکی
ایغوری

سخت مکسور دوم ساکن نهنگ **پیلان** بدو یای تحتانی اول مکسور ثانی ساکن و لام و الف
و نون **پیونت** بضم یای تحتانی و سکون واو و نون خفی و سکون تای فوقانی اسپ
قو بضم قاف و سکون واو گوسفند **پیچ** بکسر با و سکون یای تحتانی و جیم فارسی بوزنه **تخاقو**
بفتح تای فوقانی و خای منقوط و الف و ضم قاف و سکون واو مرغ **ایت** بکسر همزه و سکون
یای تحتانی و تای فوقانی سگ **تنکوز** بفتح تای فوقانی و نون خفی و ضم کاف و سکون واو
و زای منقوط خوک در انجام هر یک لفظ **ایل** که بمعنی سال است برافزایند **تاریخ منجم** آغاز
از آفرینش گیرند و گویند دران هنگام همگی سیاره در اول حمل بود سال شمسی باشد و بشمار ایشان
درین سال یک لک و هشتاد و چهار هزار و ششصد و نود و شش سال گذشته **تاریخ آدم**
آغاز از پیدائی او گیرند سال شمسی و ماه قمری درین سال بگزارش زیج ایلخانی و دیگر کارآگهان
پنجهزار و سیصد و پنجاه و سه سال شمسی شود و برخی اهل کتاب شش هزار و سیصد و چهل و شش
سال شمسی برگزارند و چندی شش هزار و هفتصد و سی و هشت سال شمسی جمعی شش هزار و نهصد
و بست سال شمسی و آنچه از دانش اندوزان نصاری شنوده شد شش هزار و هفتصد و نود و دو
سال **تاریخ یهود** آغاز از آفرینش مردم گیرند سال شمسی حقیقی و ماه قمری اصطلاحی شماره
ماه و روز تازی بحساب اوسط و سالها بر دو گونه بود بسیط که در و کبیسه نباشد و کبیسه که درو
اعتبار کنند و مانند هندیان در سه سال یکماه افزایند **تاریخ طوفان** سرآغاز ازان حادثه
گیرند سال شمسی حقیقی و اول از حمل گیرند و ابو معشر بلخی اوساط کواکب برین تاریخ نهاده
درین سال چهار هزار و ششصد و نود و شش سال گذشته **تاریخ بخت نصر** از عنفوان
فرماندهی خویش تازه تاریخی درمیان آورد سال شمسی اصطلاحی سیصد و شصت و پنج روز و ماه
ماه نیز همان سان هر یک سی روز و پنج روز در آخر سال افزایند و بطلیموس در مجسطی که حرکات
که در تماها به قمری زائد می افتد آنرا جمع کرده سال سوم قمری هندی را سیزده گیرند بهندی لوند نامند و بتازی دیث یا م

تاریخ منجم

تاریخ آدم

تاریخ یهود

تاریخ طوفان

تاریخ بخت نصر

تاریخ فیلپس

سیاره را برین تاریخ نهاده دو هزار و سیصد و چهل و یک سال از وی سپری شده تاریخ فیلپس[۱۲]
فیلپس و فیلفس نیز خوانند او مشهور بسکندر ماقدونی ست که آغاز از فرو شدن او گرفته اند
سال و ماه شمسی اصطلاحی تا اون اسکندرانی احوال و اوساط کواکب در زیج قانون و بطلمیوس

تاریخ قبطی

برخی ارصاد مجسطی برین نهاده هزار و نهصد و هفده سال گذشته تاریخ قبطی[۱۳] سرآغاز
پیشین هنگام نباتی برگوید سال شمسی اصطلاحی سیصد و شصت و پنج روز بی کسر در زیج سلطانی
چنان سراید سال و ماه آن بسان رومی ست و همچنان کبائس دارد لیکن کبیسه قبطی شش ماه

تاریخ رومی

بیشتر گیرد از کبیسه رومی تاریخ رومی[۱۴] سال و ماه شمسی اصطلاحی سیصد و شصت و پنج روز و
چهار یک را بی کم و بیش یکسال برشمارند و در ارصاد مشهور کسر زائد کمتر از ربع است نیز در بطلیموس
که چهارده دقیقه و چهل و هشت ثانیه و برصد ایلخانی دقیقه همان و ثانیه سی و دو و ثالثه سی و برصد
خطائیان دقیقه همان سی و شش ثانیه پنجاه و هفت ثالثه برصد جدید گورکانی دقیقه نیز همان
و سی و سه ثانیه و برصد محیی الدین مغربی دوازده دقیقه و برصد بتانی سیزده دقیقه و سی و شش
ثانیه محیی الدین مغربی گوید و برخی ارصاد روم آن کسر افزون از ربع است و به لختی کمتر از ربع
و ازین رو با هر اوسط ربع گرفتند و طائفه بر آنکه اهل روم آن کسر را برصد ربع تمام یافته اند
پس سال شمسی حقیقی باشد و ملا علی قوشچی بر وجه نخستین نیز حقیقی برگزارد و سرآغاز این از
فرو شدن اسکندر ثانی ذو القرنین ست لیکن پس از دوازده سال قرار گرفت و برخی بر آنند
که در سال هفتم از اورنگ نشینی او از مقدونیه که بنگاه اوست برای تسخیر ملک برآمد و این تاریخ
بر نهاد محیی الدین مغربی بر آنکه عنوان این تاریخ از اورنگ نشینی سلوقس ست که انطاکیه
بنا نهاده اوست جهودی و سریانی این تاریخ بکار بردی گویند اسکندر فیلقوس چون از یونان
بگشایش فارس میرفت بر بیت المقدس گذار افتاد و سروران یهود و شام را طلب داشته

فرمود تاریخ موسی بر انداخته از زبان ما گیرند تاریخ دادند که پیشینیان نگهداشت یک تاریخ زیاده از
هزار سال نکرده اند و استعمال تاریخ تا هزار میرسد از سال آینده فرمایش کاربسته آید و چنان
کردند و آن بیست و هفتم سال از عمر سکندر بود و برخی بر آنند که تاریخ در روم عبرانی ست گوشیار
در زیج جامع گوید تاریخ رومی و سریانی دگرگونگی ندارد مگر نام ماهها و سر سال سریانیان اول تشرین الاول
بشمار درجه چهارم درجه میزان بود و اکنون بیازدهم و نزد رومیان آن ماه اول کانون ثانی
و آن در نزدیکی بیستم درجه جدی است و بنیانی این تاریخ را از فیلقوس پدر اسکندر و اقریطین گوید
لیکن برای بلندنامی بنام پسر خود گردانیده و اصول و ساعات در زیج خود بدین تاریخ نهاده هزار
و هفتصد و پنج سال شد و تاریخ اغسطوس[15] نخستین فرمانروای قیاصره است و لادت عیسی
در زمان اوست سر آغاز از جلوس او گیرند سال رومی و ماه قبطی آخرین ماه را پنج روز گیرند
در سال کبیسه شش هزار و ششصد و بیست و سه سال سپری شده تاریخ[16] نصاری
سر آغاز ولادت عیسی سیصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت بسال رومی پس از چهار سال
در آخر ماه دوم یک روز افزایند و ابتدای شبانه روز از نیم شب گیرند و عرب آن ساعت هفتم را ناهم گویند
و آغاز از یکشنبه کنند و سر سال برجی اول جدی گیرند و طالعش هشتم درجه او تاریخ[17] بطلیوس
رومی از اورنگ نشینی اوست سال رومی و ماه قبطی بطلیموس مواضع ثوابت را در مجسطی
بدین تاریخ نهاده و از دو هزار و چهارصد و پنجاه و هفت سال گذشته تاریخ[18] دقلطیانوس
رومی فرمانده ترساست از عنفوان فرمانروائی او برگرفته اند سال رومی و ماه قبطی هزار
و ده سال گذشت تاریخ[19] هجری عرب را پیش از اسلام گوناگون تاریخ بود چون تاریخ
بنای کعبه و ریاست عمرو بن ربیعه در جزیره حجاز بت پرستی بنیاد شد و تا عام الفیل این تاریخ
روائی داشت پس سانحه پیل را سر آغاز گردانیدند هر قومی از عرب که ایشان را و [illegible]

دست وادی آنرا سر سال برساختی در زمان پیغمبر این رشته دوتائی نداشت لیکن از هنگام
هجرت هر سالی را نامی نهاده بودند چنانچه آن سال را سال اذن گفتی یعنی دستوری یافتن
برآمدن از مکه بمدینه و سال دوم سال امر گفتندی یعنی فرمایش آویزش ناگرویدگان و چون
نوبت بدوم خلیفه رسید ابوموسی اشعری حاکم یمن عرضه داشت که از بارگاه والا نوشته آمد
و بماه شعبان مقید دریافته نمیشود کدام شعبان است خلیفه دانش پژوهان را فراهم آورده برخی
سهو تاریخ خود در میان آوردند و حکیم هرمزان گفت عجم را حسابیست که ماه روز گویند
و آنرا برگزاردند و چون در هر دو کبیسه بود و نیروی حساب کمتر پذیرفت و آغاز تاریخ از هجرت
برگرفت و ماه بطور اینان از دیدن هلال پس از غروب تمام از نیر اعظم تا رویت دیگر و آن
سی روز زیاده و از بیست و نه کمتر نباشد و گاه چهار ماه پیهم سی روزه شود و سه ماه بیست و نه
اهل حساب رویت را از نظر انداخته ماه قمری بدو گونه ساخته اند حقیقی و آن از هنگام دور کردن
ماه از وضع معین با آفتاب چون اجتماع یا استقبال یا جز آن تا باز بدان رسد و باصطلاحی
چون حرکات قمر مختلف باشد و ضبط آن دشوار همچنان شکلها پس بحرکت وسطی قرار داده اند
و لختی کار آسان شد و آن در زیج جدید بیست و نه روز و دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه
ضابطه آنست هر کسری که از نصف افزاید یکی اعتبار کنند و چون زیاده از نصف بود ماه
محرم سی گیرند و ماه دوم بیست و نه و همچنین تا آخرین ذیحجه بیست و نه باشد در سال غیر کبیسه و
مدت سال قمری وسطی سیصد و پنجاه و چهار روز و هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه از
شمسی اصطلاحی بده روز و بیست و یک ساعت و دوازده دقیقه کم باشد میرزا الغ بیگ
زیج جدید را برین تاریخ اساس نهاد هزار و دو سال گذشت تاریخ یزدجرد بن شهریار
بن پرویز بن هرمز بن انوشیروان سر آغاز آن از اورنگ آرائی جمشید پس از وی هر فرماندهی

از جلوس خود تازه ساختی و یزدجرد نیز از تخت نشینی خود نو گردانید سال رومی است
لیکن آن کسر زائد را فراهم آوردی تا در هر صد و بیست سال یکماه بانجام رسیدی و آن
سال را سیزده ماه گرفتی سخت بر فروردین یا فروردی و بنام آن برخواندی و دوم بار
بر اردی بهشت و همچنان و چون بنام یزدجرد آن تاریخ تازگی گرفت و بکار او بناکامی
سپری شد سررشتهٔ کبیسه از دست برفت و سال و ماه شمسی اصطلاحی سه صد و شصت
و سه سال گذشت تاریخ[21] ملکی جلالی نیز خوانند در آن زمان تاریخ فرس بکار بردی
از گسیختن رشتهٔ کبیسه آغاز سالها دگرگون شدی بکوشش سلطان جلال الدین ملک
شاه سلجوقی عمر خیام و برخی از دانشوران این تاریخ برگزیده مبدء سال از تحویل حمل
قرار گرفت سال و ماه حقیقی لیکن امروز ماه اصطلاحی معمول هر ماه را سی گیرند و در آخر
اسفندارمذ پنج یا شش روز افزایند پانصد و شانزده سال سپری شد تاریخ[22] خانی
آغاز آن از دیهیم نشینی غازان خان منتهی است بزیچ ایلخانی سال و ماه شمسی حقیقی پیشتر
ازین مضیع دفاتر عمل بتاریخ هجری بود و قمری سال روائی داشت و ازین رهگذر سترگ
ستمی راه بیافت زیرا که سی و یکسال قمری سی سال شمسی میشود و بزرگ گزندی بکشاورز
رسیدی چه خواستن خراج بر سالهای قمری بود و مدار دخل بر شمسی آنرا برانداخته بدین تاریخ
معدلت افزود و نام ماهها همان ترکیب با فزایش لفظ خانی دویست و نود و سه سال
گذشت تاریخ[23] الهی از دیرباز رای سرآرائی اقبال بران بود که در آباد بوم هندوستان
تازه سالی و مهی روی کار آورده دشواری بآسانی گراید و نیز از تاریخ هجری که از ناکامی
آگهی بخشد سرگرانی داشتند لیکن از انبوهی کوتاه بینان کارنشناس که روائی تاریخ را ناگزیر
دین پندارند شاهنشاه مداراپژوه پیوند دلها گرامی شمرده اندیشه برون نمی فرستاد هر چند

بر انصاف نشان روزگار پیدا که این نقد چارسوی معامله‌دانی را با گوهر شب‌تاب دین چه نسبت
و این سلسلهٔ پیوندی صورت را با دوتاهی رشتهٔ حقیقت چه انبازی لیکن جهان غبارآمای
ناشناسائی و دانندگان از دهستان گریختن روباه از بازخواست شسترتن و درزده در نهصد و نود
و دوی هلالی از فروغ خرد والا چراغ آگهی افروزش دیگر یافت و سترگ روشناسائی جهانیان را
فروغ گرفت سعادت پسیچان حق‌گرای سر از بالین ناکامی برگرفتند و هیچ حرفان غنوده رای
به پیغولهٔ ناروائی برنشستند درین پیچ شاهنشاهی بر روی روزگار افتاد یادگار پیشین حکما
گزیده دودمان دانش امیر فتح الله شیرازی در انجام این کار همت بست و بر زیج جدید گورگانی
اساس برنهاد و آهنگ نشیمن افسرخدیو را سرآغاز گرفت شکوه والای ظاهر که یکتیی خداوند
گرامت شده بدین گزیده کارپسند بود خاصه که پیشوائی جهان معنی فراهم شده باشد و برای
آگهی بندگان سعادت‌منش بذات قدسی نسبت دادند و نوید جاوید روائی رسانیدند
سال و ماه شمسی حقیقی شد و کبیسه از میان برافتاد و نام ماه و روز فارسی بحال
خود گذاشتند و شمارهٔ روزهای ماه از بیست و نه تا سی و دو باشد و دو روز پسین را
روز و شب نام‌ور ساختند نام ماههای هر تاریخ در جدول برنگاشت آسانی افزود

جدول اسامی تاریخ

تاریخ طوفان	٠	٠	٠	٠	٠	٠	٠	٠	٠	٠	٠	٠
تاریخ بخت نصر	توث	بابہ	ہاتور	کیہک	طوبہ	مشیر	برمہات	برمودہ	بشنس	بونہ	ابیب	مسری
تاریخ فیلپس	توث	بابہ	ہاتور	کیہک	طوبہ	مشیر	برمہات	برمودہ	بشنس	بونہ	ابیب	مسری
تاریخ قبطے	توثث	فارقی	اثور	خواق	طوبی	ماخیر	فمانوث	فرموثی	فاخون	فاونی	ابیفی	ماسوری
تاریخ اسکندر رومی	تشرین الاول	تشرین الآخر	کانون الاول	کانون الآخر	شباط	آزار	نیسان	ایار	حزیران	تموز	آب	ایلول
تاریخ اغسطس	توث	بابہ	ہاتور	کیہک	طوبہ	مشیر	برمہات	برمودہ	بشنس	بونہ	ابیب	مسری
تاریخ نصاری	شنتیر جنوری	فبریرو فروری	مارسو مارچ	ابریل اپریل	مایو مئی	شونیو جون	شولیو جولائی	اگستو اگست	ستمبرو ستمبر	آوتی اوبرو اکتوبر	نووبمبرو نومبر	دیسمبرو دسمبر

تاریخ انطیوش	توت	بابہ	ہاتور	کیہک	طوبہ	مشیر	برمہات	برموودہ	بشنس	بونہ	ابیب	مسرے
تاریخ دقلطیانوس	توت	بابہ	ہاتور	کیہک	طوبہ	مشیر	برمہات	برموودہ	بشنس	بونہ	ابیب	مسرے
تاریخ ہجری	محرم	صفر	ربیع الاول	ربیع الآخر	جمادی الاول	جمادی الثانی	رجب	شعبان	رمضان	شوال	ذوالقعدہ	ذوالحج
تاریخ یزدجردی	فروردی ماہ قدیمی	اردی بہشت ماہ قدیمی	خرداد ماہ قدیمی	تیر ماہ قدیمی	امرداد ماہ قدیمی	شہریور ماہ قدیمی	مہر ماہ قدیمی	آبان ماہ قدیمی	آذر ماہ قدیمی	دے ماہ قدیمی	بہمن ماہ قدیمی	اسفندارمز ماہ قدیمی
تاریخ ملکی	فروردی ماہ جلالی	اردی بہشت ماہ جلالی	خرداد ماہ جلالی	تیر ماہ جلالی	امرداد ماہ جلالی	شہریور ماہ جلالی	مہر ماہ جلالی	ابان ماہ جلالی	اذر ماہ جلالی	دی ماہ جلالی	بہمن ماہ جلالی	اسفندارمز ماہ جلالی
تاریخ خانی	آرام ای خالے	ایکندی ای خالے	اوجنج ای خالے	درونج ای خالے	بیشنج ای خالے	پرلکیچ ای خالے	ادیچ ای خالے	تدوقیج ای خالے	سکسیج ای خالے	پنسیج ای خالے	الیسیج ای خالے	حقابات ای خالے
تاریخ الہی	فروردی ماہ الہی	اردی بہشت ماہ الہی	خرداد ماہ الہی	تیر ماہ الہی	امرداد ماہ الہی	شہریور ماہ الہی	مہر ماہ الہی	ابان ماہ الہی	اذر ماہ الہی	دی ماہ الہی	بہمن ماہ الہی	اسفندارمز ماہ الہی

سوانح روزگار که پای بند سال و مه شده در اوراق جای گیرد تاریخ برشمارند، و دهنده را
مورخ گویند و اسفار این شناسائی هند و خطا و فرنگ و جهود و دیگر امم فراوان دارند
و در احمدی کیش نخستین کسیکه در حجاز بدین پرداخت محمد بن اسحق بود و سپس وهب بن منبه
واقدی اصمعی طبری ابو عبدالله مسلم بن قتیبه اعثم کوفی محمد مقفع حکیم علی مسکویه
فخر الدین محمد بن ابی داود سلیمان بناکتی ابوالفرج عماد الدین ابن کثیر مقدسی ابو حنیفه
دینوری محمد بن عبدالله مسعودی ابن خلکان یافعی ابونصر عتبی و در عجم فردوسی طوسی
ابوالحسن بیهقی ابوالحسین مولف تاریخ خسروی خواجه ابوالفضل بیهقی عباس بن مصعب
احمد بن سیار ابو اسحق بزاز محمد بلخی ابوالقاسم کعبی ابوالحسن فارسی صدر الدین محمد خاوند
تاج المآثر ابو عبدالله منهاج جرجانی طبقات ناصری ازوست کبیر الدین عراقی ابوالقاسم
کاشغی مولف زبده خواجه ابوالفضل مصنف کتاب مخزن البلاغت عطاء الملک علاء الدین
جوینی برادر خواجه شمس الدین صاحب دیوان تاریخ جهان کشا نگاشت حمد الله مستوفی قزوینی
قاضی نظام الدین بیضاوی خواجه رشید طبیب حافظ ابرو و دیگر سخن پردازان نیز اند
و بیاد سوانح حال را بسر آغازی پیوند می بخشد و بشماره سنین یکان لفظی یا مصرعی
و جز آن پدید آرند و آنرا نیز تاریخ گویند چنانچه در جلوس شاهنشاهی نصرت اکبر و (۹۶۳)
کام بخشش یافته اند و پیشینیان کم می پرداختند چنانچه در باب پور سینا گزارش رفته (۹۶۳)

قطعه

حجت الحق بو علی سینا	در شجع آمد از عدم بوجود
در شصا کل علوم حاصل کرد (۳۹۱)	در تکز کرد این جهان پدرود (۴۲۷)

آیین سال

جانشین خدیو عالم است سپاه صوبه و رعیت فرمان پذیرا و آبادی این بداد گری آن

هر کاری که پیش گیرد باز دهی رضا را طلبگار بود دنیا کیش و نیازمندی بیشتر سازد و خیراندیشی مردم
از دست بهلد از جدا کاری زبانی نغنود و بهرزه لائی و تلخ روئی نشتابد آگهی و فرزانی
خوبی بر سازد و خاصه از پرستاران نزدیک و دور آن خدمتگزار آنچه از ملازمان آید بفرزندان
نفرماید و آنچه ایشان توانند خود بدان نپردازد و در کار کرد با داناتری از خود راز گشاید و اگر
نیابد با چندی گزیده همزبانی کند و گزارشها بسنجد قطعه گاه باشد ز پیر دانشمند
بر نیاید درست تدبیری گاه باشد که کودک نادان بغلط بر هدف زند تیری
فراوان مردم را در انجمن راز نگذارد و دانای دلبر دلسوز کم از نایاب مبادا یکی خدنگ افزاید
و بایست وقت از دست شود و سرداری را پاسبانی دانسته و دوربینی بکار برد و فراخ شناسی را
دست آویز دولت ساخته شایستگی زندگی نماید لطف و قهر را در فرمان خرد باز دارد و سرکشان را
بکارشناسی و اندرز گوئی فرمان پذیر گرداند و گرنه تلخ گوئی و بیم افزائی و بند و زدن
و عضو بریدن باداافراه آماده گرداند و در گسیختن عنصری بپیوند فراوان اندیشه بجا آرد
زبان را بدشنام نیالاید که آئین هرزه درایان بازارنشین ست گفتار از سوگند باز دارد
که خود را بدروغ گوئی و مخاطب را بدگمانی تهمت آلود ساختن ست در دادرسی بگواه
و سوگند بسند نکند گوناگون پرسش و دید سواد پیشانی و دوربینش نماید و بر دیگران
گذاشته فارغ ننشیند بیت بدیوان مینداز فریاد او که شاید ز دیوان بود داد او
دادخواهان را رنج انتظار ندهد چشم از گناه بپوشد و پوزش بپذیرد و چنان زندگانی نماید
که مردمی و شکوه را گزندی نرسد و بکیش مردم در نیاید و بزرگ‌منش در کار دنیا که ناپایدار بود
زبان خود نگزیند و دین پاینده را ببستگی چگونه گذارد اگرچه بالادست شورش نکوهیده بود
ورنه بپای زیاده دانی ست مهربانی در خور مهتری از ملک بجد کاران راستی منش بسیار دوره‌ها را

بدیدبانان پردل آگهی بخشد و زمان زمان خبرگیرد نیک اندیشان دوربین راست گو کم آزرا
بجاسوسی برگزیند و اگر چنین فروهیده مردم بدست نه اوفتد در هر کاری چند کس را
باهم ناآشنا را برگمارد و گزارش هر یک را نگاشته عیار راستی برگیرد و همواره خراج را
کمتر از دخل کند و اندوخته را بخشی مستمندان بدهد خاصه آنانکه زبان بخواهش نکشایند
از سامان سپاه و یراق زمانی نه غنود خود را از سواری باز ندارد و به تیر و بندوق پرانرو
و مردم را بدان ورزش فرماید و در نزدیک ساختن مردم بخود و اعتبار افزودن دیده وری را
باهستگی همدوش گرداند لبیا خراب درونان ناپارسا گوهر گفت اخلاص میان آرند
و نرخ گران خویشتن را بفروشند با فزونی زراعت و آبادی زمین همت گمارد
و درست پیمانی و لشکری نماید و یاوری کشاورزان گزیده پرستش ایزدی برشمارد و گل گزاران
انصاف گرامی بازدارد و زبان مان از کارکردانیان آگهی پذیرد و در ساختن حوض و چاه
و کاریز و باغ و سرا و دیگر منازل خیر سعادت اندوزد و در تعمیر پاستانی آثار دست همت
برگشاید و خلوت گزین و پراگنده دل نباشد که آئین وارستگان صحرانشین است و نیز
با عامه نشستن و در هنگامه بودن خو نکند که روش صورت پرستان نابیناست بیت
تو با همه منشین و مبر از همگان نیز   دیرا احسن ورو نه مکس باش نه عنقا
ایزدی گزیدگان را گرامی دارد و از گوشه نشینان خداجو و ژولیده مویان بی نیاز پا
دریوزه گر باشد و نیایش آفتاب ایزدی و چراغ خورشید معبودی دانش پرستی نداند
به بیداری خوگر شود و خواب و خور از اندازه نگذراند و گریبان روز و دامان شب را
بآگهی بسر آرد و در دل روز و شب نیازمندی کند چون از کار جهانیان فرد فرصتی شمارد
و اپرداز و در فرهنگ نامها ژرف نگرد و کار بندد و اگر دل بدان نیارامد مثنوی معنوی

[illegible] مراد از افکار بیکار سلطنت و غیره ۱۲

برخواند و دل بدانیشها نداده بی بمقصود برد و آزموده داستانهای کلیله و دمنه طبیعت را
میزبانی کند و بر نشیب و فراز جهان آگهی یافته از مو پیشینیان تجربه خود سگالد و در روائی حقیقی
علوم توجه بگمارد و دیو افسانها بر کناره دارد و شناسائی و نیک سگالی پوید و
دستوری دهد که بروزنامچه حال و ژرف نگهی بکار برد هرچه تراز وی آگهی او نکوهیده باشد
بخلوتها باز گوید و اگر در شناخت لغزشی رود بآزار برنخیزد که از دیر باز مردم از گزاردن راستی
تابخ نما باز مانده اند خاصه در خشمناکی که خیره نغنود و طبع برجوشد بیشتر همنشینان آهو پژوه
عیب آرا و اگر یکی را دل بسوزد از بیمناکی برنیارد و آنکه سود دیگران بر زبان خویش گزیند کیمیا
از گزارش بدگو بخشم در نشود و براه دوبینی نشیند که بدگوهران سخن ساز بآئین نخچیرکاری
دستان فروشی نمایند و خویشتن را بی غرض و آزموده سخن آزاری پایی کوشش افشرند
طرح آزاست نیندازد و همواره خویشتن را آماده طلب ارد بکین توزی ننشیند آزرم و
مدارا برگزیند و دیرین خاندانها بر نیندازد و گذشتگان شایسته را سفارش گزارد و پس ماندگان
ناهنجار را دیدبانی نماید که ارادت گزینان بهنگام درخوردن خورد الله اکبر گویند بزرگ جل جلاله
برخوانند کمتر از یک ساله گوسفند و بز را غذا نسازد و از روز زاد خویش یکماه از گوشت خوردن
پرهیز و کشته خود را نخورد و بعشرت زنا شوئی کمتر پردازد آبستن را نزدیکی کند آشتی که مردم
پس فرو شدگان بکار برند هر سال روز زاد سامان نماید و تهیدستان را کامیاب گرداند بیت

برگ عیشی بگور خویش فرست + کس نیارد ز پس تو پیش فرست

چون آفتاب از برجی ببرجی خرامد بسپاس گزاری برنشیند و برای هشیار نمودن
غنودگان بخبری توپ و بندوق را بخروش آورد و نغمه نوازان نوروز افروزی آفتاب
عالمتاب و نیم شب که آغاز بر شدن آن باشد نقاره بر نوازد و آگهی برافزاید

آئین

آئین فوجدار

گیتی خداوند برای آبادی ملک چنانچه بهر صوبه سپه سالاری نامزد کند از مزاج شناسی و کار آگهی در چند پرگنات بدیدبانی یکی از دلاوران دادگر کم آزار اندازه شناس درست پیمان بازگزارد و آنرا بدان نام خوانند و او در فرمان پذیری یاوری نخست باشد چون بزرگر با عمل گزار خالصه یا جاگیردار سرکشی نماید بدلاویز گفتار رهگرای فرمان پذیری گرداند ورنه نگاشته اعیان برگرفته بمالش رو براه سازد نزد گروه سرتاب بنگاه برسازد و گاه بیگاه بآدمی و مال ایشان گزند رساند و یکبارگی بآویزه در نشود تا کار از پیادگان برآید بسواران نفرماید و بر قلعه تیزدستی نکند و بجائیکه تیر توپ و تفنگ نرسد بنشیند و آمد و شد راه بازدارد و از شب خون نغنود و پناهی بر سگالد و از زیرک فرستادن فارغ نباشد چون بنگاه سرکشان نبازد در بخش غنیمت هنجار نگاهدارد و پنجم بخش بخالصه بازگرداند اگر درویه باقی باشد نخست دران برشمارد و پیوسته از اسپ و یراق سپاهی سراغ گیرد چون یکی بی بارگی شود بهمراهان نشکن نموده سرانجام کند و آنرا که در پیکار فرو شود از سرکار والا سامان نماید و نسخهٔ حاضر و غائب سپاه را بدرگاه فرستد و روائی آئینها متعلق به پیشین همت درست کند

آئین میر عدل و قاضی

داوری و فریاد رسی اگرچه کار فرماندهان والا شکوه ست لیکن نیروی یکتن بهمه فرا نرسد ناگزیر آنکه یکی از آگاه دلان سیر چشم بدادوهی نامزد گردد و او بگواه و سوگند بسنده ناکرده پژوهش ایایه برفرازد پرسنده نادان هیچ آن و دانا بیچیز از سخت کاوش درست بینش برفراز آگهی برآمدن بس دشوار از فزونی بدگوهری و آزمندی تکیه بر گواه و سوگند نتوان کرد و از بی آزرمی مزاج شناسی ستم رسیده را از بیدادگر باز شناسد به بزدلی حق دو

جاہل بین العالمین ... دو عالم ... ذوق

دریافته را انگبر دارا آورد سخت سیراب پرسش کند و از حال جاه آگاه و آنچه در شهر آویزه
سزاوار باشد درمیان بخرد و سخن شاخ شاخ برسازد و از گواهان نیز جدا جدا مدبلغ داستان
داستان برنویسد چون بفهمیدگی و آهستگی و ژرف نگهی بانجام رساند زبانی بدیگر کار پردازد
و اندیگران پوشیده دارد و بار دیگر همان پیشه برگیرد و از سر نو پرسش و کاوش
آغازد و از دگرگونگی یکرنگی سخن پی بنغز کار برد و اگر شناسائی با مردانگی فراهم نباشد
دو کس ابرگمارد یکی دریابد آنرا قاضی نامند و دیگری بکار نشاند آنرا میر عدل

آئین کوتوال

شایستهٔ این پایه دلیر کاردان چابکدست عنان کشیده بردبار ژرف نگه نیک سگال از بیداری
و شب گردی او دیگران در خواب آسایش و بدگوهران در گو ناپیدائی خانها و راههای
معموره یکایک برنویسد و پیمان یاوری یکدیگر برگیرد و چنان قرار دهد که در غم و شادی
انبازی نمایند و از هر چند خانه محله برسازد و یکی از فرزمهیدگان را بسرگی آن نامزد گرداند
و روزنامچه آینده و رونده و دیگر آنچه روی دهد بهر او برگیرد و یکی از آن مردم بیگانه را
که با هم آشنا نباشند بجاسوسی برگمارد و پیوسته گزارهای ایشان برنگارد و ژرف نگهی
بکار برد و سرای جداگانه اساس نهد در سیدگان ناشناسا را در آن فرود آرد و بدست آورد چنید
ببیند و عیار برگیرد و در دخل و خرج گوناگون مردم باریک بینش بکار بندد و تنگدستی را
پیشگاه ساخته کاوش آپیرائیه انتظام گرداند و در هر چوقی پیشه وری یکی را سر گروه کند
و دیگری را دلال خرید و فروخت باگهی ایشان صورت بندد و از این نیز روزنامچه بکه
برستاند و در فراخی کوچها کوشد و سر بند دارد و از آلایش پاسبانی کند چون لختی از شب
سپری گردد مردم را از آمد و شد باز دارد و بیکاران را بهنرمندی برنشاند و پیشین همها را

پردازد و نگذارد که کسی بخانهٔ مردم بزور فرود آید دزدان و دزدیده پیدا کند ورنه از عهده برآید
و چنان کند که کسی پیرامون باج و تمغا نگردد و مگر از سلاح و فیل و اسپ و گاو و شتر و گوسفند
و بز و قماش در هر صوبه اندکی در یکجا ستانند و پاسبانی نقد و راهگذار گاه دهد یا باج از سوداگر
نخواهند سپارد و در زر و سیم پادشاهی تفاوت در نرخ ننهند و آنچه از دست سائیدگی کم شده باشد
باندازهٔ کاهش آن بازیافت نماید و در ارزانی نرخها آگهی بکار برد و نگذارد که از شهر پیش رفته
با نرخ بند توانگر افزون از آنکه نیز بگیرد و پاس سنگ ترازو نماید و سیر را از وزن سی دام کم
بیش نکند و در گز چنانچه گزارده آید کمی و افزونی را راه ندهد و از باده ساختن و پیمودن
و خریدن و فروختن مردم را بازدارد و از پژوهش درونی هر کناره خواسته فروشنده
و ناپدید را از پس مانده نداشته باشد بر گماشته پاسبانی کند و گنبدهای دریا و چاهها
برای مردان و زنان جدا سازد و برای کشیدن دولاب پاکیزه روزگاری نامزد گرداند
و زن را از اسپ سواری بازدارد و چنان کند که گاو و گاومیش و اسپ و شتر تسلیخ نشود و
و بند کردن و برده فروختن را روا ندارد که زنی را بزور بسوزند و مترا و از هستی را بر دار نکشند
و نگذارد که کم از دوازده ساله ختنه کنند چون ازین پایه برگذرد نگذارد و قلندران
و دوکانداران ریاکار را بیرون کند یا از روش بازدارد و آگاه باشد که در بیابان
گوشه نشین ایزدپرست آزرده نگردد و برهنه پایان را بطلب گزندی نرسد قصاب
و صیاد و غسال و کناس را از مردم جدا بنگاه دهد و مردم را از آمیزهٔ این سنگدلان
بیرون بر کناره دارد و هر که با جلاد همکاسه شود بدست او آسیب رساند و اگر کوچ او
باشد بانگشت و گورستان را بیرون شهر مغرب رویه قرار دهد و آراوت گزینان را در سوگواری
از کبود پوشی بازدارد و بسرخ پوشیدن کوشش نماید فروردین ماه تا شرف همگی تا آبان ماه

یعنی اگر مردم دیگر بخانه بکسی بخیزه که مذکورست فرود آیند و بی فرمایش طعام اقامت گزینند
دست او بریده وقت بانگشت ... رسانند یعنی قطع کنند ... دوق

روزهای تحویل غره ماه شمسی شانزدهم آن الهی جشنها روز گرفتگی آفتاب و ماه و یکشنبه مردم را
از شکار بازدارد و شکاری جانور بسیار را ناگزیر روادارد و جانشگری بیرون شهر کند
و الهی جشنها را کار بندد و شب نوروز و شب شرف چراغان افروزد و سرآغاز شبی که آبستن
عید باشد و بروز آن هر پاسی کوس را بلند آوازه گرداند و در تقویمات فارسی
و هندی تاریخ الهی را رواج دهد و نیز در هندی نامها سرآغاز ماه بر شکل پنجه

آئین عمل گزار

کشاورز دوستی باید که جدکاری و درست گفتاری آئین او بود و خود را جانشین پاسبان
کل داند و جائی نشیند که هر کس بدو بآسان رسد و آرزومند میانجی نگردد و تمرد گزین
و حیله فروش را باندرزگوئی پیش آید و اگر سود ندهد بمالش پردازد و از زمین افتادگی
نهراسد از باد افراه راهزن و خونریز و تبه کار و بجرمانه ستدن درنگذرد و چنان کار کرد فراپیش
گیرد که اوای فریاد فرونشیند برزگران تهیدست الوام دستگیری کند و باهستگی برستاند
و چون بتگاپوی رئیس ده مجمع کامل رسد در هر سکه نیم پسوه بدو گزارد ورنه باندازه خدمت
بهره مند گرداند چندگی زمین شر و هد و قطعه قطعه بترازوی بینش برسنجد و بر چگونگی آن
شناسا آید در مرزها کشت و کار فراوان تفاوت رود و بهر فصل زمینی بکار آمد بهر غله برگر
جدا جدا فرارسد و تیمارداری نماید قرارداد پیشین عمل گزار باگهی برسنجد اگر بیوقوفی و خیانت
رفته باشد بچاره گری برنشیند در آبادی خرابه کوشد و پاسدارد که آباد بومی [illegible]
در افزونی گزیده جنس کوشش نماید و برای افزایش لختی از دستور کم سازد و اگر کشاورز
از قرار کم کارد و گزین وجهی باز گوید نپذیرد و اگر در دهی زمین بنجر نماند و دهقان را توانائی
افزون کاشتن باشد زمین دیگر موضع برافزاید در پیمودن دوربینی و دادگری فراپیش

دارد و سال بسال کشاورز را نیز درافزاید و درگرو قرارداد بوده افزون کاشته چیزی نستاند
اگر لختی پیمایش خواهند و برخی نسق نپذیرند قرارنامه را زود درنوردند و بدرگاه فرستند و نقد
گرفتن خوی کنند و غله نیز برستانند و آن بر چند گونه بود کنکوت بفتح کاف و سکون نون
و ضم کاف و سکون واو و تای فوقانی کن بزبان هندی غله و کوت تخمین و قیاس باشد
همگی اراضی را بجریب یا بگام اندازه برگیرند و غله را بترازوی بینش برسنجند و کاردیدگان
چنان برگزارند که کم تفاوت رود و اگر اندیشه بخاطر راه یابد سه بار کشت را گزین و میانه
و زبون درو کرده بسنجند و نقش اشتباه بزداید و بسا هنگام زمین را نیز تخمین برگشند
درست آید بٹائی بفتح با و تای فوقانی هندی و الف و کسر همزه و سکون یای تحتانی
بهاولی نیز نامند بفتح با و های خفی و الف و سکون واو و کسر لام و سکون یای تحتانی کشت زار بریده خرمنها
برسازند و بقرار رو برو بخش کنند درین صورت پاسبانان آگاه فراوان باید ورنه
بدگوهران را دست خیانت برآلایند کھیت بٹائی بکسر کاف و های خفی
و سکون یای تحتانی و تای فوقانی زمین کاشته را بخش کنند لانک بٹائی
بلام و الف و نون خفی و کاف فارسی غله ها بریده پشتاره ها سازند و باهم قسمت ودو
هر کدام بخانه خود آورده و پاک سازد و سود بردارد و اگر برعیت گران نیاید زمین غله بخش
را بنرخ بازار نقدی سازد و درین زمین اگر جنس کامل بکارند در سال اول چهار حصه
از دستور کم ستانند و در ضبطی از سال گذشته گزین جنس زیاده و زمین کم آمد و جمع موافق
ازین کاشتگی برنجو شد و در بنا و یزد همگی خشنودی خدیو کشت طلب بنسق بکلانتران ده
نکند که تن آسانی و کارنشناسی برخیزد و چیره دستان ستم پیشه را نیز و نه بخشد بلکه بیک یک
کشاورز فرا رسد و از راه مهربانی نوشته سپارد و برستاند از جریب پیش و هماینده و دیگر

عمل گزاران ضامن برگیرد و خداوندان پیمایش اردی که بکار پردازند سیزده دام و یکی
سیر رساند و در ماهواره برشمرد و بدین آئین پنج سیر آرد نیم سیر روغن هفت سیر دانه و بجهت
ستورکاری و جز آن چهار دام تنکچی چهار سیر آرد نیم سیر روغن پنج سیر دانه چهار دام جریب کش
و تهاپه دار چهار نفر هشت سیر آرد و یک سیر روغن پنجدام بیهوده را انشا نمن رساند
و از کلان تران مچلکا گیرد که زمین پوشیده ندارند و مختلف الفصول را بازگویند و در تکاپوی
پیمایش اگر قطعه زبون بنظر درآید اندازه آنرا همان زمان برگیرد و قدر آنرا روز بروز نوشته
بکشاورز سپارد و اگر پس از برداشتن محصول چنین آگهی رسد از همسایگان و کاغذ شناسائی
پذیرد و میانه روی بکار برد چنانچه کارکن سوانح ضبطی را بنویسد مقدم و پتواری نیز همقلم
باشند و نگاشته را برابر کنند و بمهر خویش نگاه دارد و نقل آنرا بدان تنکچی سپارد و چون موضع
بانجام رسد در ضمن تشخیص نگارد و تازه تصحیح نماید و کارکن و پتواری تصدیق نویسد و این
نسخه را هفته بهفته روانه درگاه سازد و از پانزده روز نگذراند و پس از فرستادن نسخه
نسق بدرگاه و الا اگر آفتی بکشت و کار رسد همانوقت نیک وارسیده اندازه نابود برگیرد
و آنرا انگاشته بی تاخیر روانه سازد تا پذیرد یا آئین فرستند مال به نیکوی برستاند و بی هنگام
دست خواهش دراز نگرداند و تحصیل ربیع از هولی آغاز و آن هندی عیدیست و پایان
دلو یا عنفوان حوت تا میانه او و خریف را از دسهره آن جشنی ست در اواخر سنبله و اواسط
یا اوائل میزان پاسبانی نماید که خزینه دار زر خالص بخواهد و آنچه در وزن و عیار برابر باشد
برگیرد و قدر کمی را بنرخ مسکوک صرف گیرد و تفاوت را در قبض بنگارد و قرار دهد که کشاورز
چند بار خود رساند و آنرا باجیان خواهشگر از میان برخیزد غله که بکمال رسد مال آن را
بشایستگی برگیرد و موقوف برسیدن جنس دیگر ندارد هر که از هیچ خراجی را نگذارد و بجهت

علف قرق گرداند از گاو میش شش و از گاو سه دام سالیانه بازیافت کند و از گوساله
و گاو میش که بزادن نرسیده باشد بازخواستی نکند و در هر قلبه چهار گاو نر و دو ماده گاو و یک
گاو میش مقرر دارد و در برابر آن چیزی نطلبند آنچه در خزینه آورند خود وا رسیده شمار کند
و بروزنامچه کارکن برابر سازد و تصدیق خزانچی نویساند و بخطها کرده سر بمهر بخانه استوار
گذارد و بر دروازه چند قفل دگرگون بر بندد کلید یکی پیش خود دارد و دیگری نزد گنجور و آخر
روزنامچه جمع و خرج را از تیکچی گرفته بدرگاه فرستد و چون دو لک دام فراهم آید بدست معتمدان
روانه سازد و به پتواری هر دیه اهتمام نماید آنچه از رعیت بر آید در یادداشتی که بر عیت میدهد
بتفصیل نویسد آنچه باقی ماند اسم باسم طومار درست کرده به نشان اعیان رساند و باسامی
در فصل دیگر بستاند بفرا بین سیورغال وارسد و همواره به دفترخانه نقل فرستاده برابر سازد
و چک نامها مشخص گرداند و بخشش فروشده و غائب و نوکر بازیافت کند و پاس دارد
که زمین خود کاشته و رعیت کاشته نباشد زمین بازیافت از زر هست نقد مال غائب و فروشده
بی وارث را بشایستگی پاسبانی کند و حقیقت عرض دارد و دید بانی نماید که جزیه بگیرند
و در بخشوده مصلحت ملک و آئی پاستانی خلل نیندازد و سفر و سیر را سرمایه خبر گرفتن
نسازد و از سلامی سرکناره باشد هر گاه مقدم یا پتواری زر آرد یا چیزی آید یکدام سلام که بیان
آورد دست بدان نیارد و همچنان از پل کشتی که چون کاشته بدرو رسد از هر موضع چیزی بستانند
و دوری گزیند و نیز پیشه وری و بازار نشینی و چوکیداری و راهداری و حاصل بافات تنبو
و قرق و ماهی گیری و میر بحری و دستور روغن زرد و روغن گنجد و کیستکی و چرم و پشم
و دیگر شکلهای آزمندان ناخدا ترس اپیرامون نگردد و یکی از شناسندگان آن مرز را انو
فرارد و تا بدرگاه همایون بوده از نفیر و قطمیر آگهی بخشد هر ماه احوال رعایا و جاگیردار

وهمسایگان و ایل شدن سرکشان و نرخ اشیا و وجه کرایه وحال درویشان و هنرپیشگان و دیگر سوانح معروض دارد و اگر کوتوال نباشد روائی آئین اورا برخود گیرد

آیین بتکچی

راستی منش درست قلم شمار و آن جداگزین عمل گزار را از ونا گذاران موازنه ده ساله نقدی و جنسی مواضع را از قانون گو برگیرد و از راه ورسم آن سرزمین آگهی پذیرفته دلنشین عامل گرداند و بیاوری و تیمارداری پایه همت افشرده هرچه با بزرگران قرار یابد بر نویسد حد و د هر دهیه جدا گرداند و سپس زمین آباد و خرابه را اندازه گیرد و نام منصب ضابطه و حبیب کش و تهانه دار بر نویسد و نام کشاورز نباک او ره او و جنس رعیت پایان آن نگارد و دیه و پرگنه و فصل نیز بر گزارد و نابود را جدا کرده بود را بارنه آرد یا بدستور اہل ہند اسم و جنس و نابود را در تحت تاریخ بر نویسد و چون ضبط موضع بانجام رسد جمع ہر بزرگر درست نماید و محصول موضع را قرار دهد و عامل بدست آید و زان تحصیل کند و نسخه ضبط را که بهندوی خسره گویند روانه درگاه سازد در وقت توجیه اگر نسخه پیشین نداشته باشد کشت و کار بزرگر را نام بنام از پتواری نویساند و کامیاب مقصود آید و نسخه توجیه و باقی و واصل را هنگام میفرستاده باشد و نام تحصیلدار با نام ہر موضع در روزنامچه نویسد و ہر کشاورزی که مال آورد نام بنگارد و بخط گنجور رسانیده بدو سپارد و نقل توجیه پتواری و مقدم که بدست آید و زان تحصیل نموده اند و سرخط یعنی یادداشتی که برعایا سپرده اند از پتواری بگیرد و وارسیده ژرف نگهی بکار برد اگر نا راستی پدید آید جریانه ستاند و واصل و باقی ہر دیه را ہر روز بعامل گوید و اورا در انجام کار تیز تر گرداند ہر گاه رعیت رجوع بحساب آورد بی استعفا ربانجام رساند و آخر ہر فصل واصل باقی ہر موضع بنوشته پتواری برابر کند و روزنامچه

جمع وخرج را نام بنام صیغه بصیغه روز بروز نویسد و بدستخط خزانچی و مهر عامل رساند وچون ماه بآخر رسد در خریطه سر بمهر عمل گزار بدرگاه روانه نماید و نرخنامه مهر و روپیه و دیگر اجناس از روز بروز بمهر اعیان فرستد و جمع وخرج خزانچی را در آخر هر فصل نوشته بدستخط او رساند و مجمل و جمع بندی در آخر سال بمهر عمل گزار روانه گرداند مواضعی را که تاخت و تاراج نمایند مال و مواشی بقلم گرفته داخل روزنامچه گرداند و حقیقت اعرضه داشت کند و آخر سال چون هنگام تحصیل سپری گردد باقی موضع را نگاشته بعامل سپارد و نقل آن بدرگاه فرستد و در وقت عزل نسخه خود از وجوه باقی و تقاوی و جز آن بعامل حال سپرده خاطر نشان کند و فهرست برگرفته رو بدرگاه آورد

آئین خزانه دار

بزبان وقت فوطه دار گویند خزینه جا را نزد حاکم اساس نهد و خیابان سرزمینی گزیند که گزند بدو نرسد بهر قسم مهر و روپیه و زر سیاه و جز آن که برزگر آورد بگیرد و زر مخصوص طلب ندارد و از سکه مقدس آنچه بوزن برابر باشد صرف آن نخواهد تفاوت وزن مسکوک بستاند و پاستانی مسکوک را بنامسکوک برگیرد زر بوقوف شقدار و کارکن در گزین جا دارد و آخر روز برشمارد و سرخط بمهر عمل گزار رساند و روزنامچه را با نسخه کارکن برابر کند و بخط خود نشانمند سازد و خزانه را چنانچه عامل بمهر نماید یک قفل از خود نیز بربندد و بآگهی عامل و کارکن در خزانه بگشاید زر از کشاورز بشناسائی عامل و کارکن بستاند و قبض دهد و خط پتواری بر بیاض چه حساب که بعرف هندوستان بهی گویند بفتح با و کسر ها و سکون یای تحتانی نویسد تا غبار خلاف برنخیزد و هیچگونه بدست آویز دیوان بسند خرج نکند و کاسچه سعه و بر بسا نرد اگر خرج ناگزیر روی دهد که درنگ برنتابد بنوشته کارکن و شقدار عمل نماید و حقیقت بموقف عرض رساند

ـه شقدار با کثر عامل دیهات و حاکم پرگنه ۱۲ غیاث

کارکرد سپه سالار ناکردار این سخت فرزانه اگهی فرمانهان روزگار است و چون نیروی
یک تنه بسند نباید بهر شغلی پایی برگزارند ورشته بایست را دوتائی بخشند ؛

روای روزی

از آنجا که فیض پذیری و نیروی کارکرد مردم نژاد بخورش بازگردد و باندازه نیکوی آن خوردنی
فراهم آید ورنه تن فربه و جان نزار گردد سگالشها از دو بگزیدگی گراید و کردارها بشایستگی
سعادت پژوهان هشیار فرجام سخت در سرانجام لقمه ژرف نگهی بکار برند و بهر خورش دست
نیالایند و ساده لوحان خداترس را کار دشوار باشد و روزی تنگ کن فروغ بینش بنیت که
بمنزل کار رسیده بآسانی زیند و از بیم نارضامندی ایزدی از رنج گرسنگی بجانکاهی درشوند
چنانچه یکی را کاوی چند از وجه حلال بود شیران اد شمایه روزی ساحتی از تنگی روزگار
بیغار رفت و چند روز بناشتا گذشت بیدار بختی بسخت تنگا پو آورده پذیرفته پاسخ دادند
انجم که درین چند روز خوراک این شتی خاموش از کجا بود دیگر زبانی گشاده پیشانی جان بسپرد
وداستان این فروشندگان دشوار اندیش بس فراوان و بختی تعلقیان آزمند مال دیگران
از خود باز ندانند و بزبان زردگی دین و دنیوی کام دل برگیرند بدیشان آشفته رای احتیاج
خود را سرمایه گرفت و گیر گردانیده ابدی بکال اندوزند سلیم دلان سعادت نشان آن دیدند
زمین خرابه که از کسی نباشد ناپدید و اگر پیدا شود دست فرازگشت و کار بهم رسانیدن داده شود
واگر فراهم آید بهم رسیدن قوتی که به نیروی آن کارکنند ناپیداکان نتوان یافت اگر نشان
دهند و خداوندی نبود کامیاب شدن بدو بس دشوار و از سپاهیگری نیز بر کناره شدند
باندیشه آنکه جان گرامی بدل مال خسیس نگردد از بازرگانی نیز دامن برچیدند از آنکه بیشتری
کالای خود را گران ارز خواهند و آهوی آن بپوشند و بدانچه درو نبود بستایند و آنرا که

له بناشتا گذشت یعنی نفاذ و گذشته ام ناشتا یعنی نهار را
سبک ... از نانوشته ... بنوره ... سر ان

بخردی بر خرد نداز نکوئیهای پیدا چشم بر بندند و بدآنچه ندارند نکوهش کنند و سود خود
بزیان دیگران برگزینند و آنکه مال مخالف کیش را روا داشته دم آسایش برگرفته اند
پسندشان نیاید و چنان سرائیده اند اگر روا دارد در بین آگاه دل ست و دهقان تیم افرا
نه حلال ساختن مال دیگری و چگونه از دگرگونگی بی دستوری مال یکدیگر ستد شایسته بود
ورنه و بوالفضانه ایست سرمایه خواب آزمندان بگوش نیکوان در نشود اکنون چراغی بر
رهگذر همگنان می نهند تا راه از چاه دانسته بگوزیان اندوزی در نشوند و گرامی انصاف را
بنا بایست بگذارند از آنجا که در نهاد مردم زاد فراوان دگرگونگی سرشته اند و شورش و
و بیهودگی افزون و خواهشگران با پای دو اسپه رود و خشم تنک سیر عنان گسل در این پایه
نامردمی دوستی کمیاب و انصاف بس نا پدید آید هر آینه در چنین آشوبگاه بجز فرشتی
وحدت صورت نه بندد و آن جاندار وی انتظام بجز شکوه فرمانروایان دادگر فراهم نیاید
هرگاه خانه و محله بی سر و امید پیشوای دیده ور منتظم نگردد و بی سطوت آن پذیرنده فراید و
شورش شورخانه دینی چگونه فرو نشیند نگاهبانی مال و جان و ناموس دین جهانیان
چنان شود اگرچه برخی بجز دگرزنیان دست آویز خارق عادت این غرمیت در سرگرفتند
لیکن بی یاوری سلاطین و الاحسن انتظام نگرفت و نیز در آن آتشین دست طلسم کار
و نیرنجی شعبده باز راه دارد و طوفانهای شورش از این دریای بی تمیزی برخاست
و بر خیزد و بسا زمانیان از ساده لوحی و کم بینی در آن موج خیز ناشناسائی فرو شده اند و شوند
و آنانکه بفروغ خرد از پذیرائی عنان باز کشیدند و توشه سفر دراز سرانجام یافت در این چهارسو
پر آشوب دیوانگی و بی دینی و کافری که همه را طنزگاه گشتند در آن بزم ناشناسائی اگر
خردپژوه کاردان را گذار شود تا گزیر آیین دیوانگاه برگیرد و از پیغاره فرومایگان رهد

شرزه دزد و دغل ۱۲
شعوه از دیوسار
نامردی دین
کسی را گرده یا
چشم انسانی ۱۲

پیداست در هر آباد بوم خداوندان مال فراوان باشند و زمینهای کشت و کار پدید پذیرد اند
لیکن از بدسگالی و تباه اندیشی غبارآمود شک گردد و دست همت بر آن دراز نشود اگر
کشاورز را یاوری گیهان پیرائی و جانداروی زندگانی اندیشه باشد و بازرگان از پیچاپیچ
باز آید و یاری فرمان ده روزگار و شمول ایزدی فیض در دل آرد هر آینه خواسته او خرد گزین
باشد پس شایستگی مال در گرو نیت بوده کارگیای معدلت اندوز چون نمک سار ناپاک را
پاک سازد و بدر انیک و اولیای یاوران اخلاص گرای و افزونی اسباب شوکت و فراوانی
خزینه کاری نتوان بساخت و جهان پرستاری و فرمان پذیری غازه انتظام نگیرد پس
هر کرا تنومندی باشد سخت سپاهگری پیشه سازد و یاوری را در سر گیرد تا جان را در برابر فراهم آمدن
پراگندگی زمانیان داشته باشد و روزی چون علف ستور کشاورز فراوان اگر بدان
نیارد و پرداخت بزرگی خویشتن را در گروه یاوران درآرد پس والای روزی بدو چیز باز گردد
دادگری فرماندهان روزگار و اندیشه آبادی فرمان پذیران سعادت سگال فرومایگان
طبیعت پرست زبان معقول ندانند و همواره از محسوس برنگذرند درین شوره زمین
آب شمشیر بکار آید نه زلال دلیل از شکوه او نخوت فروشان گجگرای جمعی گلستان در شوند
و نیکوان انصاف پژوه را روز بازار شود هر آینه آنچه دست مزد پاسبانی آن چار گوهر بها
قرار دهند سزاوار و شایسته بود و رضامندی ایزدی را هم آغوش نگاهبانان خانه را
خداوندان دست رنج قرار دهند و تیاقداران عالم را پاسبانان اگر همه مال در پاس ناموس
بکار رود باید که شکرانه بوام داده آید چه جای آنکه تیاقداری چهار سترگ گوهر نماید لیکن
فرمانروایان دادگر افزون از آنچه بدو کارشان سرانجام یابد نستانند و دست خواهش
نیالایند و از اینجاست که این وجه باختلاف زمان و مکان دگرگونگی پذیرد چنانچه

گزارده آید

گزارده آید و ازین دلاویز گفتار روشن گشت هرچه فرمانده‌یان هشیار خواهد از راه زرف نگهی و معدلت افزائی از رعیت برگیرند و بفرمان پذیران خدمتگزار بر دهند گزین نمایندگی بر کمال و جاوید روائی دارد و نیز هویدائی گرفت که روزی سپاهی فراوان‌تر و گزیده‌تر باشد سپس کشاورز و دیگر پیشه وران و کهن نامهای یونانی چنان بر گوید که پیشه وری از سه گونه درنگذرد شریف خسیس میانه نخستین بنفس بازگردد و از سه بیرون نباشد یکی نگه بخرد چون درست بینی و حسن تدبیر دوم بدانش پذیری چون کتابت و بلاغت سوم به نیروی دل چون سپاهگری و خسیس نیز بر سه گونه باشد منافی مصلحت عموم مردم مانند احتکار دوم مخالف فضیلتی از فضائل چون مسخرگی سوم آنچه طبع از و نفرت گیرد چون حجامی و دباغی و کناسی و میانه گونا گون مکاسب حرفها بود برخی ناگزیر چون کدیوری و لختی چنانکه بی آن بسر رود چون رنگرزی لختی بسیط چون درودگری و آهنگری و بعضی مرکب چون ترازوگری و کاردگری و ازین گزارش نیز بلند پایگی سپاهگری پیدا و بالجمله بهترین و ستماپه روزی پیشه بود که بعدالت و پارسائی نزدیک باشد و از بدکاری و بدنفسی دور نیکوان در پیشه سه چیز را ناگزیر دانند دوری از ستمگاری پرهیز از عار یکسو شدن از غبارت آنچه بدو عار پیوندد چون مسخرگی و دیگر خواری کشیها و آنچه بغبارت بازگردد دل نهادن بصناعتی خسیس چون گزیده روزی فراهم آید ناگزیر بتعلقی آنست لختی خواسته را نگاهبانی کند بشرطیکه اهل منزل در زندگانی تنگی نکشند و چون حاجتمند روگاه و بناکامی بر نگردد و بیچاره زرفتی و آزمندی نکند و تبادار بی مال بی آب نشود که خرج کمتر از دخل سازد و لختی بسود اپروازد و دست در مشمرند و قدری را نقود و اثمان دارد و شطری را اجناس متعه و برخی ره‌هودای دیگران

برآمیزد و بعضی را صنایع و عقار سازد و پاره را به نیکوان و وامگویان سپارد و خرج را آگهی
و حق پژوهی و آزرم دوستی قرار دهد و داد و ستد بگشاده پیشانی چهره افروزد و پشیمانی
در نهانخانهٔ دل راه نیابد پیش نهاد همت رضامندی الهی باشد نه توقع شکر و نشر ذکر
و انتظار جزائی و بیشتر بدرویشان نهفته نیاز دهد و دو گونه دادن دیگر هست که اگر هنجار
رود شایستگی اندوزد نخست آنکه برسم سخاوت و ایثار دهد چون ارمغانی و جز آن باید
که زود پوشیده باشد و افزونی و بزرگی آن از چشم براندازد و گسسته حال و بیجان بود
دوم آنچه از روی ضرورت اتفاق افتد در طلب ملائم و دفع مضرت چنانچه ستمگاران
و سفیهان دهند تا نفس و مال و عرض از گزند ایشان رهائی یابد و درینجا میانه روی
بکار برد و در پژوهش ملائم همان بهتر که با فرونی نزدیکتر باشد و جهانیان در حال معاش
از سه گونه بیرون نه برخی از غنودگی چنان در افتند که بایست معنوی در خاطر نیاید تا بکار گرود
چه رسد و لختی از روش ستارگی چنان در حقیقی مراد شیفته که با و روزی بدل نگذرد و گروهی
سعادت پژوهان هشیار خرام شناسائی از دست ننهند و ظاهر را سرمایه آبادی باطن
گردانند امید که تا در دلبستگان جای دارد بسوین پایه سعادت اندوزد و چون بدشت
وارستگی گذارده شود بدوین آرامش گزیند و ست مرد جهانبانی گزارش یافت روائی
روزی در گروه دادگری اورنگ نشینان فرهنگ آرای و نیک پسیچی وستیاران سعادت پژوه
است و ازین رو که سامان شکوه فرماندهی هر مرزی که دیگرگون بود و زمینها بتفاوت باشد
برخی بکمتر کوشش فراوان بر دهند و لختی برعکس و از دوری و نزدیکی آب و آبادی نیز اختلاف
رود کارکیائی هر بوم آنرا پاسخ ارزد و باندازه برگیرد و در فراخنای هندوستان که بهرمانی
چندین فرماندهان کارآگاه می بودند ششم بخش از برزگر برگرفتی و در ایران و توران

صنایع بالکسر زمین
از ارع جمع
صنیعه و عقار
بمعنی زمین
زمین و ملک

پسیچ
بسیجیدن
سامان

وایران پنجم و ششم و ده یک برگیرند و در پارستان از سر آدم چیزی برگرفتی و خراج
برخواندی قباد نیکو هیده برشمرد و پس پیچ آن کرد که زمین شتمند پیموده باز خواست رود بیشتر
از انجام خواهش روزگار او سپری شد نوشیروان روائی داد و جریب را ده قصبه درد
قصبه بر ساخت شصت در شصت گز بود بگزهای کسری و ربع آن یک قفیز برگرفت نرخ
سه درهم و سوم بخش یا پنج فرماندهی گردانید قفیز پیمانه ایست آنرا صاع نیز گویند بوزن
هشت رطل و جز آن نیز برگزارند و درهم بوزن مثقال چون خلافت بعمر رضی رسید بگزارش
دانشوران رای نوشیروان پیش گرفت و از نیرنگی روزگار روشهای دیگر درمیان آورد
چنانچه باستانی نامها بازگوید و در توران و ایران از ده یازده یک ستانند لیکن چندان
برآید که از رخمن درگذرد و از خوی ستم کیشی بدنماید و بمصر در یک فلان گزیده سه ابراهیمی
و درمیان دو و درزبون یک ستانند و آن مقدار زمینی ست صد قصبه در صد قصبه
هر یک باندازه باغ و ابراهیمی چهل کبیر رود و چهارده کبیر یک روپیه اکبرشاهی در بعضی
رومی بوم از برزگر هر یک جفت گاو سی اقچه ستانند و آن همین نقد بیست هشتاد و یک
ابراهیمی و در خالصه چهل و دو اقچه باز خواهند و از سپاهی بیست و یک یا پنج ده اقچه
دیگر خداوند صوبه ستانند و در برخی جا از قلبه بیست و هفت اقچه از سپاهی و شش حاکم
برگیرد و در برخی جا بیست و هفت اقچه و سه اقچه بر سحق بیگی و دوازده اقچه سوباشی یعنی
کوتوال و دیگر روشها نیز از آن ملک بازگزارند و در احمدی کیش اراضی گرفته سه گونه
برشمارند عشری خراجی صلحی و دوی نخستین پنج پنج باشد و پسین را دو اول زمین تهامه
که مکه و طائف و یمن و عمان و بحرین در وی بود دوم زمینی که خداوندان بدلخواهی با آن دین
گرایند سوم بومی که بزور گرفته باشند و بخشش کرده چهارم هرگاه پیدائی آن کیش در زمین خانه

بالفتح درهم فارسی
نقره سیفی درم و دینار
لغات ترکی بالف ممدوده وسکون قاف

بنا کنند یا تاک برنشانند یا باغ سازند یا آب باران شاداب گردانند و به تفصیلی نهاده اند
پنجم زمین خرابه که بدستوری مرزبان آباد شود و خراجی زمین فارس و کرمان دوم زمین
اقسام اراضی خراجی ۱۲
خانه خود را بستان سازد سوم مسلم زمین خراب آباد کند و آب از چشمه دهد که اساس آن
از بیت المال بود چهارم کشوری که بآشتی کشایش یابد پنجم زمینی که آب بخراج گشته بود
صلحی زمین بنی نجران و بنی تغلب و شرح آن باستانی نامها باز گویید و در برخی نامها
زمین را چهار گونه ساخته اند نخست آنکه خداوندان کیش آباد کرده باشند آنرا زمین عشر انگارند
دوم آنکه صاحبان زمین این کیش کیش کردند نیز و بعضی عشری و بیش برخی بیگانگیش
انام عشری یا خراجی کرده سوم آنکه بزور گرفته باشند گروهی عشری گویند و طائفه خراج آ
و لختی بهیچ انام بازگزارند چهارم آنکه بیگانگان دین بران صلح نموده باشند آنرا
خـ[illegible] راجی نیز و خراج را بر دو گونه پندارند مقاسمه از پنجم تا ششم بخش خراج و طایفه آنکه
در خور توانائی و سود مندی قرار دهند و طائفه اصل مال ارتفاعی را خراج گویند چون جمعه
آن گروه از خراج ایشان افزون کرد و بشرطی چند زکوة از ان برگیرند و آنرا عشر نامند
و در هر یکی ازین فراوان خلاف عمر در زمان خود از بیگانگان آئین خویش [illegible] اعلی
چهل و هشت درهم اوسط بیست و چهار ادنی دوازده گرفت و آنرا جزیه نام نهاده
و در هر ملکی جز گشته دیگر از مال مردم چیز خواهند و آنرا تمغا گویند و در توران و ایران
برخی را بعنوان مال برگیرند و طائفه را بآئین جهات برشانند و لختی را بالطبع سائر جهات
طلب و وجه تجهیزی را بنام وجوهات و فروعات خلاصه سخن آنکه آنچه بر اراضی مزروعی
از راه ربع قرار یابد آنرا مال گویند و از انواع محترفه گزیده جهات خوانند و باقی سائر جهات
و آنچه مستفرع بر مال باشد آنرا وجوهات گویند اگر بدیوان رود و رنه فروعات نامند

و در هر سرزمین چنین خواهشها آشوب آورده و مردم آزار گیتی خداوند از کارآگهی و
جهان پروری ژرف نگهی فرموده یکی بازخواستهای بیحساب را برانداخت و گره
مردم بدین ستمگاری نپسندید تخت گز و طناب و بیگهه را عیار برنهاد و شگرف
اساسی برنهاد و سپس گوناگون زمین بر فراز پیدائی آورده و اندازه و جمع پاسبانی برگر

آئین الٰهی گز

پیماینده مقدار است و گزارنده حال که و مه را بدو بازگشت و نیک و بد با او آویزند
در فراخنای هندوستان بر سه گونه روائی داشت دراز میانه کوتاه و هر یک را بیست
و چهار بخش برابر و هر کدام را طسوج خوانند لیکن از اولین هشت جو [illegible] بود
که در پهنا پیوسته بهم بازدارند و دوری دیگر هفت و سیم شش و بگز بزرگ کشت ارو گره
و شهر و قلعه و حوض و گلین دیوار پیمودی و به میانه سنگین و چوبین عمارت فرا یسبت
خانها و پرستش جاها و چاه ها و باغها پیمایش نمودی و بخُرد پارچه و سلاح و پلنگ و سنگاسن
و چوڈول و ڈولی و صندلی و عرابه و مانند آن و در دیگر دیار اگرچه گز آ نسبت و چهار
طسوج گردانند لیکن هر طسوجی دو حبه شمرند و هر حبه دو جو و هر جو شش خردل و هر
خردل دوازده فلس و هر فلسی شش فتیله و هر فتیله شش نقیر و هر نقیری هشت قطمیر
و هر قطمیری دوازده ذره و هر ذره هشت هباء و هر هباء و همه اعتبار نهایت و نیز
چهار طسوج را یک دانگ و شش دانگ ایک گز گویند و برخی گز را بیست و چهار انگشت
اندازه گیرند و هر یکی شش جو معتدل پیوسته به پهنا و هر جوی شش موی یال یابو
خنیز و کهن نامها گز آیه و شبر و دو گره انگشت ها با هم بسنجند و پیمایش آن شبانروزه کرده
کنند و هر گزی چهار حصه و آن را چهار بهر نامند و هر بهری شصت و چهار بخش گز پادشه

و بعضی دیرین اسفار گز را هفت گونه برشمارند گز سوداء بیست و پنج انگشت و دو ثلث
هارون الرشید عباسی بدست حبشی غلامی که در شبستان خدمت جای داشت پیمانه گرفت
و مقیاس رود خانه نیل مصری بران و خانه و قماش نیز بدو پیمایند ذراع قبضه ذراع عامه
ذراع دور نیز گویند بیست و چار انگشت ابن ابی لیلی او را بروی کار آورده یوسفیه مرزبانان
بغداد خانه بدان اندازه گیرند بیست و پنج انگشت هاشمیه صغری بیست و هشت انگشت
و ثلث بلال بن ابی برده درمیان آورده و برخی گزار ابوموسی اشعری برگذارند او
هاشمیه کبری بیست و نه انگشت و دو ثلث منصور عباسی اعتبار نموده ذراع ملک و زیاد
نیز گویند زیاد پسر خوانده ابوسفیان زمین عراق و عرب بدان پیمود عمریه چهل و یک انگشت
عمر در خلافت خویش گزهای کوتاه و میانه و دراز بهم بر آورده سه را بر گزید و هر یک مجموع
قبضه و ابهامی ایستاده برافزود و بر دو طرف او را قلعی مهر کرده مسجد مدینه و عثمان بن
حنیف فرستاد و سواد عراق عرب با آن پیمودند مامونیه شصت و نه انگشت ثلث کم مامون
عباسی روائی داد و رود و صحرا و فرسخ بدان پیمودی برخی گذشتگان گز را بس هفت قبضه
انگارند هر قبضه چهار انگشت بسته و نزد برخی یک انگشت کم و گز مساحت نزد بعضی
همان هفت قبضه باشد و نزد یک گروهی هفت قبضه با انگشت ایستاده در قبضه هفتم
و طبقه در هر قبضه آن یک انگشت افزایند نزد جمعی هفت قبضه با انگشت موضوع در هر قبضه
سلطان سکندر لودهی در هندوستان نیز گزی درمیان آورد و آنرا چهل و یک نیم سکندری
اندازه گرفت و آن سی و نه بست کرد نقره آمیز جنت آشیانی نیم دیگر افزوده چهل و دو
قرار گرفت و مقدار آن سی و دو انگشت بود و از پیشین حکما نیز بدین بنیان گزارند و در
زمان شیرخان و سلیم خان که هندوستان از خله بخششی و مقطعی بضبط آمد بهمین گز پیمودند

تا ۱۱

تا سال سی و یکم الهی اگرچه در کرباس گز اکبرشاهی بود و به چهل و شش انگشت برابر لیکن در زراعت و عمارت اسکندری بکار داشتی شهریار دانش پژوه چون دگرگونگی گزها را سرمایه پراگندگی دلها اندیشید و دست آویز نادرستان پنداشت همه را از میان برآورد و معتدل گزی را روائی بخشید و چهل و یک انگشت و بیاد کرد ایزدی الهی گز نام نهاد و امروز در همه کارها دست آویز مردم است

آئین طناب

گیتی خداوند در جریب جهان پیشین شماره گز قرار داد و شصت در شصت گزیده آمد لیکن گز الهی قرار گرفت درین آباد بوم طناب پیمایش از رسنی که سن گویند بفتح سین و سکون نون یافتی و در خشکی و تری دراز و کوتاه شدی بشبنم گذاشتی و پیمانها پر کردی و بسا هنگام صبح آغاز کردی و تری برگرفتی و لختی خرد گشتی و آخرهای روز خشک شده دراز شدی در نخستین صورت کشاورزیان کشیدی و در پسین دست مزد جهانبانی کاستی سال نوزدهم الهی جریبی از نی انتظام یافت و باهنین حلقها پیوند گرفت کم و افزون نشود و جهان جهان مردم را آسودگی پدید آمد و آزمندان خیانت گرای را دست کوتاه شد

آئین بیگهه

بکسر با و سکون یای تحتانی و کاف فارسی و های خفی و های مکتوب جریب را گویند قطعه زمینی ست درازا و پهنا شصت گز و اگر در طول یا در عرض کمی پذیرد و در دیگر افزونی در شماره مکسر در آید و بیگی سه هزار و ششصد گز شود و بوم را اندازه بدو گیرند هر بیگهه بیست بخش سازند و هر یکی را بسوه نامند بکسر با و سکون سین و فتح واو و های مکتوب و آنرا نیز بیست قسم گردانند و هر یک را بسوانسه گویند بکسر با و سکون سین و واو و الف و نون خفی و فتح سین و های مکتوب در پیمودن ازین برنگذرد تا نه بسوانسه زمین را مال طلب نکنند

و اگر وه باشد یک بسوه. باز خوانند برخی بسوانسه را نیز بیست حصه برسازند و هر حصه آنرا
تسوانسه خوانند بفتح تای فوقانی و سکون سین و واو و الف و نون خفی و فتح سین و های
مکتوب و آنرا نیز بیست قسم کنند و هر یک را پتوانسه بفتح تای فوقانی و سکون بای فارسی
و واو و الف و نون خفی و فتح سین و های مکتوب و آنرا بیست بخش کنند و هر کدام را
انسوانسه خوانند بفتح همزه و نون خفی و سین و واو و الف و نون خفی و فتح سین و های
مکتوب یک بیگهه بطناب سن از بیگهه طناب بانس دو بسوه و دوازده بسوانسه کم بود
و در هر صد بیگهه تفاوت کند اگرچه طناب سن نیز شصت گزی بود لیکن در تاب تردگی
پنجاه و شش گز می آید و گز الهی از گز سکندری یک بسوه و شانزده بسوانسه و سیزده
تسوانسه و هشت پتوانسه و چهار انسوانسه افزون و تفاوت هر دو نقصان در یک
بیگهه چهار بسوه و بیست بسوانسه و سیزده تسوانسه و هشت پتوانسه و چهار انسوانسه
باشد و در صد بیگهه از هر دو وجه بیست و دو بیگهه و سه بسوانسه و هفت تسوانسه شود

آیین نه بیج پایها و اندازه پاینج فرماندهی

شهریار کارآگاه چون گز و طناب و بیگهه را قرار داد بزرگ نگهی بومها جدا برساخت و
از هر یک زمین دیگرگون خراجی باز خواست پولج بضم مجهول بای فارسی و سکون واو
و فتح لام و سکون جیم سال بسال فصل بفصل کشت پذیرد و از نیرو نیفتد پروتی بفتح
بای فارسی و را و سکون واو و کسر تای فوقانی هندی و سکون یای تحتانی چندی
بکارند و بدین روش قوت افزاید چچر بدو جیم فارسی مفتوح و سکون را سه چهار سال
بزراعت نرسد بنجر بفتح بای و نون خفی و فتح جیم و سکون را پنج سال افزون آباد نبوده
در دو گونه نخستین گزیده و میانه و زبون هر جنس را فراهم آورند سوم بخش آن محصول

پندارند وسه یک آن دست مزد جهانبانی برستانند و ربیعی که شیرخان برگرفته بود و
امروز در همه صوبها از و کمتر نشان ندهند پذیرش یافت و برای آسودگی سپاه و رعیت
ارج برساخته زر باز خواست نمایند ربیعی ربع پولچ بزبان هندی اساڑهی گویند
بفتح همزه و سین والف و کسر دال هندی و های خفی و سکون یای تحتانی گندم
در یک بیگهه اعلی هژده من میانه دوازده زبون هشت من و سی و پنج سیر جمله سی و هشت
من و سی و پنج سیر و ثلث او دوازده من و سی و هشت سیر و یک پا محصول قرار گرفت
وسه یک آن چهار من و دوازده سیر وسه پا پانزده جهانبانی نخود سیزده من ده و نیم
هفت و نیم ثلث ده من و سیزده و نیم سیر سه من و هژده سیر ازان برگیرند عدس
هندی مسور گویند بفتح میم و ضم سین و سکون واو و را هشت من و ده سیر شش و نیم
و چهار من و بیست و پنج سیر سه یک شش من و هژده سیر یک پاو دو من و شش سیر
طلب دارند جو هژده من دوازده و نیم و هشت من و پانزده سیر و چهار من و دوازده
و نیم سیر قرار گرفت کتان هندی السی گویند بفتح همزه و سکون لام و کسر سین و سکون
یای تحتانی شش و نیم من پنج من و ده سیر سه من و سی سیر یکمن و بیست و نه سیر
باز خواهند تخم معصفر هندی نراد کررا گویند بفتح کاف و را و رای دیگر هشت من و
سی سیر شش من و سی سیر پنج من و ده سیر دو من و دوازده سیر خواهش و ارزن
هندی قوم چینه نامند بکسر جیم فارسی و سکون یای تحتانی و فتح نون و های مکتوب
ده و نیم من هشت و نیم پنج من و پنج سیر دو من و بیست و هفت و نیم سیر
باز دهند سرشف اهل هند سرسون گویند بفتح سین و سکون را و ضم سین و سکون واو
و نون خفی ده و نیم من هشت و نیم پنج من و پنج سیر دو و نیم من و هفت و نیم سیر قرار گرفت

مسنک هندوستانی مٹر گویند بفتح میم و تای فوقانی هندی و سکون را سیزده من ده و نیم هشت من
و بیست و پنج سیر سه و نیم من و سه سیر بدیوان رسانند شملیت در هند میتھی نامند بکسر میم و سکون
یای تحتانی و کسر تای فوقانی و های خفی و یای تحتانی و تازی حلبه گویند چهارده من یازده نه و نیم من
و پانزده سیر سه و نیم من بر ستانند شالی کورزبون تھی ست بیست و چهار من هژده من چهارده من
و ده سیر شش من و ده سیر خواهش رود نانخواه هندی اجواین گویند بفتح همزه و سکون جیم
واو و الف و کسر یای تحتانی و سکون نون و پیاز و دیگر سبز مهیا را ربع قرار نداده و دستور العمل
نقدی بر نهاده اند چنانچه گفته آید خریفی ربع هندوی ساونی گویند بسین و الف و فتح واو و کسر
نون و سکون یای تحتانی قند سیاه سیزده من ده و نیم سه من و هژده سیر برگیرند پنبه
ده من هفت و نیم پنج من و نیم من مقرر شد شالی مشکین ریزه دانه و بس سفید و خوشبو
و نزو و پرنو گوارا بیست و چهار من هژده چهارده من و ده سیر شش من و ده سیر قرار گرفت شالی ساده
بدان سان نبود هفده من دوازده و نیم نه من و پانزده سیر چهار من و سیزده سیر بر ستانند ماش
هندی مونگ گویند بضم میم و سکون واو و نون خفی و کاف فارسی ده و نیم من هفت و نیم پنج من
و ده سیر دو من و بیست و سه و نیم سیر قرار یافت ماش سیاه اهل هند اڑد نامند
بضم همزه و سکون را و دال بدستور مونگ موٹھه بضم مجهول میم و سکون واو و تای فوقانی
هندی و های خفی از ماش سبز زبون و از سیاه بهتر شش و نیم من پنج من و ده سیر سه من و سی سیر
یکمن و بیست و نه سیر بدیوان گزارند جرت درین مرز جوار گویند بضم جیم و واو و الف و را
سیزده من ده و نیم هفت و نیم سه من و هژده سیر باز خواهند شاماخ درین بوم سانوان
گویند بسین و الف و نون خفی و واو و الف و نون خفی ده و نیم هشت و نیم پنج من دو من
و بیست و هفت و نیم سیر برگیرند کودرم شاماخ مانند لیکن پوست بروی مائل تیره سرخی

هفده من دوازده ونیم ونه من وپانزده سیر چهار من ودوازده ونیم سیر به دیوان کنجد
بهندی تل گویند بکسر تای فوقانی وسکون لام هشت من شش چهار دو من بر خواهند کال
هندی کنگنی گویند بفتح کاف ونون خفی وضم کاف فارسی وکسر نون وسکون یای تحتانی
شش ونیم من پنج من وده سیر سه من وسی سیر یکمن وبیست ونه سیر برستانند توریا بضم
تای فوقانی وسکون واو وکسر را ویای تحتانی والف سرشف مانا لیکن بسبزی گراید شش
ونیم من پنج من وده سیر سه من وسی سیر یکمن وبیست ونه سیر بازخواهند ارزن بیشتر از
برنج شانزده من سیزده ونیم دو من وبیست وپنج سیر چهار من وهژده ونیم سیر خواهش رود
لهڈره بفتح لام وها وسکون دال هندی وفتح را وهای مکتوب درخوشه ودانه بکال ماند
ده ونیم هفت ونیم پنج من وده سیر دو من وبیست وسه ونیم سیر جواب گویند منڈوه
بفتح میم ونون خفی وسکون دال وفتح واو وهای مکتوب خوشه او شاخ آسا ودانه چون
سرشف لیکن برخی سرخ وبعضی سفید پانزده ونیم نه من شش ونیم سه من برستانند لوبیا
بضم مجهول لام وسکون واو وکسر با ویای تحتانی والف بباقلا ماند لختی خرد ده ونیم هفت من
ونیم پنج من وده سیر دو من وبیست ونیم سیر برجویند کودری بضم کاف وسکون واو وکسر دال
ورا وسکون یای تحتانی شاخ آسا زبونتر از وی شش وپنج ونیم من وده سیر سه من وسی سیر
یکمن وبیست ونه سیر بازخواهند کلت بضم کاف وسکون لام وتای فوقانی عدس آسا
لختی سیاه تر آب او بنافه سودمند وسنگ را بدو ترسازند بربدن آسان گردد ده ونیم هفت و
نیم پنج من وده سیر دو من وبیست ونه سیر بدیوان بازگردد بهرتی بفتح با وسکون را وکسر تای
فوقانی هندی وسکون یای تحتانی بشاباخ ماند سفیدتر از وی شش ونیم من پنج من وده سیر
سه من وسی سیر یکمن وبیست ونه سیر برگیرند ودر بازخواست فرد پاستانی برخی جا چهار یک سیر

اندازند و در بعضی برافزایند چنانچه از گزارده پدید آید نیل و کوکنار و پان و زرد چوب و سنگاره
و سن و کچالو و کدو و چینا و خیار و بادرنگ و بادنجان و ترب و زردک و کریله و ککوره و تیندس
و کچره را ربع قرار ننهاده و ستوی العمل نقدی بر نهاده اند چنانچه نگاشته گردد و بر جهان آیین پیروی
گشتند بسان پیچ خواهش و دل شهریار آگاه دل در مال بدانسان که گزارش یافت نوازش فرمود
در جهات ده یک بخشوده و دو نیم قرار داد و صد دوئی پتواری بدو نیمی بقانونگو بازگرفت نخستین
نویسنده ایست از طرف برزگران خرج و دخل نویسد و هیچ دیهی بی او نباشد و نشستن پایه کشاورزان
و در هر پرگنه یکی بود و آموزه قانون گو برانداختند و بشرط خدمت گزینی سه گونه از درگاه
یابند ماهواره اول پنجاه روپیه دوم سی سوم بیست و بشماره این جاگیر تن شود و آیین چنان
بود که گماشتهای شقدار و کارکن و آیین روزی پنجاه و هشت دام ضابطانه میگرفتند شبطیکه
در ربیع کم از دوبیست بگهه نپیمایند شهریار دریادل بخشش فرمود و بکدام در بگهه قرارداد و بخشیدن جهات
که برابر محصول هندوستان بود و بازدهی شکرانه بخشایش یافت بسان جزیه و میر بحری و کره
یعنی گروها گروه که در معابد حاضر شدی از هر یک چیزی برگرفتی و گاوشماری و سر درختی و
پیشکش و قروق اقسام پیشه ور و داروغگانه و تحصیلداری و فوطه داری و سلامی و وجه کرایه
و خریطه و صرافی و حاصل بازار و نخاس و سن و کنبل و روغن و ادهوری و کیالی و درائی و قصابی
و دباغی و قمار بازی و تقلغه و ساوری و راهداری و بیک که عوض سردستاری چیزی ستانند
و دودی هر که آتش افروزد چیزی بر دهد و رسم خانه چون فروشند یا خرند از هر دو چیزی برگیرند و
نمکی که از شوره زمین بر سازند و بلکتی یعنی هنگام رخصت دروازه کشا و زر برگرفتی و بنجی و منڈی
و چونه گری و خماری و دلالی و ماهی گیری و حاصل ورخت آل و آنچه باصطلاح
این طائفه سائر جهات خوانند بخشش یافت

آئین چچر

چون از بارش ابر و شورش سیلاب زمین از کار رود و فتد کشاورزان در سر انجام سختی
کشند سال اول دو بخش از پنج ستانند و دوم سه سوم چهار پنجم بدستور برگیرند
و باندازهٔ جا نقد یا جنس خواهش رود سال سوم ده و نیم و یک دام برافزایند

آئین بنجر

چون از سیلابی بودن فراوان تفاوت رود بدینگونه باز خواست نمایند بر هیچ گندم
سیلابی سال اول از بیگهه نیم من دوم یک من سوم دو چهارم سه پنجم بدستور
سرشف بارانی سال اول پنج سیر دوم بیست و پنج سوم سی و پنج چهارم یک من و نیم پنجم
بسان پولج نخود سال اول از سیلابی ده سیر و از بارانی پنج دوم از هر دو سی سیر سوم
از هر دو یک من و ده سیر چهارم دو من و ده سیر پنجم چون پولج جو سال اول از سیلابی
نیم من و از بارانی پنج سیر دوم از سیلابی یک من و از بارانی سی و پنج سیر سوم از سیلابی
دو من و از بارانی یک من و نیم چهارم از سیلابی سه من و از بارانی دو من و نیم پنجم بدستور
عدس سال اول از سیلابی ده سیر و از بارانی پنج سیر دوم از هر دو سی سیر سوم از هر دو
یک من و ده سیر چهارم از هر دو یک من و سی سیر پنجم بآئین پیش ارزن سال اول
از سیلابی ده سیر و از بارانی پنج دوم از هر دو بست و پنج سیر سوم سی و پنج و چهارم یک من
پنجم بسان پولج کتان سال اول از سیلابی ده سیر و از بارانی پنج دوم از سیلابی نیم من
و از بارانی پنج سیر سوم از هر دو سی سیر چهارم یک من و ده سیر پنجم بدستور خریفی ماش
سال اول از سیلابی نیم من و از بارانی پنج سیر دوم از سیلابی یک من و از بارانی نیم من
سوم از سیلابی یک و نیم من و از بارانی یک من چهارم از سیلابی دو من و ده سیر و از

بارانی یک و نیم پنجم چون پولج جوار سال اول از سیلابی نیم من و از بارانی پنج سیر
دوم از سیلابی یک من از بارانی نیم سوم از سیلابی دو من و از بارانی یک من چهارم
از سیلابی سه من و از بارانی دو پنجم پولج آسا موٹھه از بارانی سال اول پنج سیر دوم نیم من
سوم سی سیر چهارم یک من و ده سیر پنجم بسان پولج لهڈره از بارانی سال اول پنج سیر
دوم نیم من سوم یک من و ده سیر چهارم دو من پنجم بدستور کودرم سال اول از سیلابی
نیم من و از بارانی پنج سیر دوم از سیلابی یک من و از بارانی نیم من سوم از سیلابی دو من
و از بارانی یک و نیم چهارم از سیلابی سه من و از بارانی دو و نیم پنجم بطرز پیش منڈوه
سال اول از سیلابی نیم من و از بارانی پنج سیر دوم از سیلابی یک من و از بارانی سی سیر
سوم از سیلابی دو من و از بارانی یک و نیم چهارم از سیلابی سه من و از بارانی دو و نیم
پنجم موافق دستور کودرمی سال اول از سیلابی ده سیر از بارانی پنج دوم از هر دو بیست
و پنج سوم از هر دو سی و پنج چهارم یک من و ده سیر پنجم بسان پیش کال سال اول
از سیلابی ده سیر از بارانی پنج دوم از هر دو بست و پنج سوم سی و پنج چهارم
یک من و ده سیر پنجم بدانسان توڑیا سال اول از سیلابی نیم من و از بارانی
پنج سیر دوم از سیلابی یک من و از بارانی بیست و پنج سیر سوم از سیلابی
یک من و ده سیر و از بارانی سی و پنج سیر چهارم از سیلابی یک و نیم من و از بارانی
یک من و ده سیر و پنجم بدستور پیش شامخ سال اول از سیلابی ده سیر
از بارانی پنج دوم از هر دو بیست و پنج سوم سی و پنج چهارم یک من و ده سیر پنجم
بدان آئین ارزن سال اول از سیلابی ده سیر از بارانی پنج دوم از هر دو سی سیر
سوم یک من چهارم یک و نیم پنجم بسان پیش کنجد از بارانی سال اول

پنج سیر دوم بیست سوم سی چهارم یک من و ده سیر پنجم بدان گونه و در سال
چهارم ده و نیم و یک دام باز یافت شود و امروز چنان قرار گرفت در پنجر
سال اول سه بگهه یک سیر یا دو سیر برگیرند دوم پنج سیر سوم ششم بخش
چهارم چهارم حصه و یک دام و دیگر سنوات بسوم بخش پسندا وفتد
و تخمی در سیلابی تفاوت رود و در همه مراتب کشاورز از نقد و غله هرچه
آسان داند برگزارد و زمین بنجر دامن کوه و سیلابی پرگنات سرکار
سنبهل و بهرایج بنجر نماند چندان بسیلابها خاک نو در آید که از پوچ آسان
و افزون بر دهد گیتی خداوند از و فور مهربانی برابر آن شمرد
و در نقد یا کنکوت با بها و بخواهش مال اختیار کشاورز را باشد

آئین نوزده ساله

همواره کاروانان آگاه بر نشستی و نرخ نامهاے ملک برگرفتے و
زر رف سنگهے گروه ازان از زر غله گرفتے زمین پولج که گزارش یافت
زر قرار دادی از سال ششم الٰهی تا سال بست و چهارم بجدول در کشید

ربیع صوبه آگره

آئین اکبری جلد اول

میگوید بندۀ ضعیف سید احمد که پور مبارک اینجا محاصل صوبجات را باز میگوید اول آئین نوزده ساله می آرد و سپس آئین ده ساله می شمارد و پس از ان صوبجات را به تفصیل سرکار ها می نگارد و هر چه در ان می آرد اساس آن بر دام رائج عهد اکبری می نهد در این زمانه آن اساس از پا بر افتاد شمارۀ دام بیاد مردم نیست از ین و آنچه پور مبارک درینجا می سراید گوش آشنای مردم این زمانه نیست و مقصود من از تصحیح این کتاب آگهی برادران زمانه هست و آن بی شناسائی ایشان نا پیدا لهذا درینجا جدول می نگارم که برادران هر چه پور مبارک می دهد تطبیق آن با شمار مروج این زمان توان یافت

جدول دام

جیتل	این مطابقت با آنه و روپیه زمان	جیتل	این مطابقت با آنه و روپیه زمان
۱	۱۹ و سهل ۱/۵	۱۰	۱ پائی ۲ ۹ و
۲	۳۸ و ۲/۵	۱۱	۲ پائی ۱۱ و ۱/۵
۳	۵۷ و ۳/۵	۱۲	۲ پائی ۳۰ و ۲/۵
۴	۷۶ و ۴/۵	۱۳	۲ پائی ۴۹ و ۳/۵
۵	۹۶ و سهل	۱۴	۲ پائی ۶۸ و ۴/۵
۶	۱ پائی ۱۵ و ۱/۵	۱۵	۲ پائی ۸۸ و
۷	۱ پائی ۳۴ و ۲/۵	۱۶	۳ پائی ۷ و ۱/۵
۸	۱ پائی ۵۳ و ۳/۵	۱۷	۳ پائی ۲۶ و ۲/۵
۹	۱ پائی ۷۲ و ۴/۵	۱۸	۳ پائی ۴۵ و ۳/۵

[illegible] و این را پائی آنه مے گویند ۱۲ سید احمد

جیتل	این مطابقت با آنہ و روپیہ زمان	جیتل	این مطابقت با آنہ و روپیہ زمان
۱۹	۳ پائی ۶۴ و ۴/۵	۹	۳ر ۷ پائی ۱/۵
۲۰	۳ پائی ۸۴	۱۰	۴ر
۲۱	۴ پائی ۳ و ۱/۵	۱۱	۴ر ۴ پائی ۴/۵
۲۲	۴ پائی ۲۲ و ۲/۵	۱۲	۴ر ۹ پائی ۳/۵
۲۳	۴ پائی ۴۱ و ۳/۵	۱۳	۵ر ۲ پائی ۲/۵
۲۴	۴ پائی ۶۰ و ال ۴/۵	۱۴	۵ر ۷ پائی ۱/۵
۲۵ یعنی یکدام	۴ پائی ۴/۵ پائی یعنی [illegible]	۱۵	۶ر
۲ دام	۹ پائی ۳/۵	۱۶	۶ر ۴ پائی ۴/۵
۳	۱ر ۲ پائی ۲/۵	۱۷	۶ر ۹ پائی ۳/۵
۴	۱ر ۷ پائی ۱/۵	۱۸	۷ر ۲ پائی ۴/۵
۵	۲ر	۱۹	۷ر ۷ پائی ۱/۵
۶	۲ر ۴ پائی ۴/۵	۲۰	۸ر
۷	۲ر ۹ پائی ۳/۵	۲۱	۸ر ۴ پائی ۴/۵
۸	۳ر ۲ پائی ۲/۵	۲۲	۸ر ۹ پائی ۳/۵

دام	این مطابقت با آنہ و روپیہ زمان	دام	این مطابقت با آنہ و روپیہ زمان
۲۳	۹ر ۲ پائی ۲/۵	۳۷	۱۴ر ۹ پائی ۳/۵
۲۴	۹ر ۷ پائی ۱/۵	۳۸	۱۵ر ۲ پائی ۲/۵
۲۵	۱۰ر	۳۹	۱۵ر ۷ پائی ۱/۵
۲۶	۱۰ر ۴ پائی ۴/۵	۴۰	عہ
۲۷	۱۰ر ۹ پائی ۳/۵	۴۱	عہ ۴ پائی ۴/۵
۲۸	۱۱ر ۲ پائی ۲/۵	۴۲	عہ ۹ پائی ۳/۵
۲۹	۱۱ر ۷ پائی ۱/۵	۴۳	عہ ۱ر ۲ پائی ۲/۵
۳۰	۱۲ر	۴۴	عہ ۱ر ۷ پائی ۱/۵
۳۱	۱۲ر ۴ پائی ۴/۵	۴۵	عہ ۲ر
۳۲	۱۲ر ۹ پائی ۳/۵	۴۶	عہ ۲ر ۴ پائی ۴/۵
۳۳	۱۳ر ۲ پائی ۲/۵	۴۷	عہ ۲ر ۹ پائی ۳/۵
۳۴	۱۳ر ۷ پائی ۱/۵	۴۸	عہ ۳ر ۲ پائی ۲/۵
۳۵	۱۴ر	۴۹	عہ ۳ر ۷ پائی ۱/۵
۳۶	۱۴ر ۴ پائی ۴/۵	۵۰	عہ ۴ر

دام	این مطابقت با آنہ و روپیہ زمان	دام	این مطابقت با آنہ و روپیہ زمان
۵۱	عہ ۴ر ۴ پائی ۴/۵	۶۵	عصہ ۱۰ر
۵۲	عہ ۴ر ۹ پائی ۴/۵	۶۶	عہ ۱۰ر ۴ پائی ۴/۵
۵۳	عہ ۵ر ۲ پائی ۲/۵	۶۷	عہ ۱۰ر ۹ پائی ۳/۵
۵۴	عہ ۵ر ۷ پائی ۱/۵	۶۸	عہ ۱۱ر ۲ پائی ۳/۵
۵۵	عصہ ۶ر	۶۹	عہ ۱۱ر ۷ پائی ۱/۵
۵۶	عہ ۶ر ۴/۵ ۴ پائی	۷۰	عصہ ۱۲ر
۵۷	عہ ۶ر ۹ پائی ۳/۵	۷۱	عہ ۱۲ر ۴ پائی ۴/۵
۵۸	عہ ۷ر ۲ پائی ۸/۵	۷۲	عہ ۱۲ر ۹ پائی ۳/۵
۵۹	عہ ۷ر ۷ پائی ۱/۵	۷۳	عہ ۱۳ر ۲ پائی ۲/۵
۶۰	عہ ۸ر	۷۴	عہ ۱۳ر ۷ پائی ۱/۵
۶۱	عہ ۸ر ۴ پائی ۴/۵	۷۵	عصہ ۱۴ر
۶۲	عہ ۸ر ۹ پائی ۳/۵	۷۶	عصہ ۱۴ر ۴ پائی ۴/۵
۶۳	عہ ۹ر ۲ پائی ۲/۵	۷۷	عہ ۱۴ر ۹ پائی ۳/۵
۶۴	عہ ۹ر ۷ پائی ۱/۵	۷۸	عہ ۱۵ر ۲ پائی ۲/۵

این مطابقت با آنہ و روپیہ زمان	دام	این مطابقت با آنہ و روپیہ زمان	دام
عال ۵ ر ۲ پائی ۲/۵	۹۳	عہ ر ۱۵ ر ۷ ۱/۵ پائی	۷۹
عال ۵ ر ۷ پائی ۱/۵	۹۴	عصہ ل	۸۰
عال ۶ ر	۹۵	عصہ ۴ ر پائی ۴/۵	۸۱
عال ۶ ر ۴ پائی ۴/۵	۹۶	عصہ ۹ پائی ۳/۵	۸۲
عال ۶ ر ۹ پائی ۳/۵	۹۷	عصہ ا ر ۲ پائی ۲/۵	۸۳
عال ۷ ر ۲ پائی ۲/۵	۹۸	عصہ ا ر ۷ پائی ۱/۵	۸۴
عال ۷ ر ۷ پائی ۱/۵	۹۹	عال ۲ ر	۸۵
عال ۸ ر	۱۰۰	عال ۲ ر ۴ پائی ۴/۵	۸۶
۵ ر	۲۰۰	عال ۲ ر ۹ پائی ۳/۵	۸۷
عصہ ۸ ر	۳۰۰	عصہ ۳ ر ۲ پائی ۲/۵	۸۸
عصہ	۴۰۰	عال ۳ ر ۷ پائی ۱/۵	۸۹
عصہ ۸ ر	۵۰۰	عال ۴ ر	۹۰
وصہ	۶۰۰	عال ۴ ر ۴ پائی ۴/۵	۹۱
موصہ ا ر	۷۰۰	عال ۴ ر ۹ پائی ۳/۵	۹۲

دام	این مطابقت با آنہ و روپیہ زمان	دام	این مطابقت با آنہ و روپیہ زمان
۲۷۰۰۰	سما وصہ	۴۳۰۰۰	الف وصہ
۲۸۰۰۰	لما 700/-	۴۴۰۰۰	الف ما
۲۹۰۰۰	لما وصہ	۴۵۰۰۰	الف ما وصہ
۳۰۰۰۰	لما صہ	۴۶۰۰۰	الف ما صہ
۳۱۰۰۰	لما وصہ	۴۷۰۰۰	الف ما وصہ
۳۲۰۰۰	ںا 800/-	۴۸۰۰۰	الف ما
۳۳۰۰۰	ںا وصہ	۴۹۰۰۰	الف ما وصہ
۳۴۰۰۰	ںا صہ	۵۰۰۰۰	الف ما صہ
۳۵۰۰۰	ںا وصہ	۵۱۰۰۰	الف ما وصہ
۳۶۰۰۰	سما 900/-	۵۲۰۰۰	الف سما
۳۷۰۰۰	سما وصہ	۵۳۰۰۰	الف سما وصہ
۳۸۰۰۰	سما صہ	۵۴۰۰۰	الف سما صہ
۳۹۰۰۰	سما وصہ	۵۵۰۰۰	الف سما وصہ
۴۰۰۰۰	الف ہزار	۵۶۰۰۰	الف اما
۴۱۰۰۰	الف وصہ	۵۷۰۰۰	الف اما وصہ
۴۲۰۰۰	الف صہ	۵۸۰۰۰	الف اما صہ

دام	این مطابقت باآنه در روپیه زمان	دام	این مطابقت باآنه در روپیه زمان
۵۹۰۰۰	الــ ہا ہا وصه	۷۳۰۰۰	الــ ہا صبه
۶۰۰۰۰	الــ صا	۷۴۰۰۰	الــ ہا صه
۶۱۰۰۰	الــ صا صبه	۷۵۰۰۰	الــ ہا وصه
۶۲۰۰۰	الــ صا صه	۷۶۰۰۰	الــ حا
۶۳۰۰۰	الــ صا وصه	۷۷۰۰۰	الــ ہما صبه
۶۴۰۰۰	الــ سما	۷۸۰۰۰	الــ ہما صه
۶۵۰۰۰	الــ سما صبه	۷۹۰۰۰	الــ ہما وصه
۶۶۰۰۰	الــ سما صه	۸۰۰۰۰	الــ هزار
۶۷۰۰۰	الــ سما وصه	۸۱۰۰۰	الــ صبه
۶۸۰۰۰	الــ لما	۸۲۰۰۰	الــ صه
۶۹۰۰۰	الــ لما صبه	۸۳۰۰۰	الــ وصه
۷۰۰۰۰	الــ لما صه	۸۴۰۰۰	الــ ا
۷۱۰۰۰	الــ لما وصه	۸۵۰۰۰	الــ ا صبه
۷۲۰۰۰	الــ ہا	۸۶۰۰۰	الــ ا صه

تتمہ جنس یعنی صوبۂ آگرہ

جنس	سنہ ۱۸۶۷	سنہ ۸	سنہ ۹	سنہ ۱۰	سنہ ۱۱	سنہ ۱۲	سنہ ۱۳	سنہ ۱۴	سنہ ۱۵	سنہ ۱۶	سنہ ۱۷	سنہ ۱۸	سنہ ۱۹	سنہ ۲۰	سنہ ۲۱	سنہ ۲۲	سنہ ۲۳	سنہ ۲۴
ارہر	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	بست دوام	بست	بست	بست	بست
آل	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰
برئی	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰

تتمہ خریف صوبہ اودھ

جنس	نیل	سن	توریا	زرد چینہ
سنہ ۱۲۶۷	صد و چہل	ہشتاد	ہشتاد دہ و نیم	۰
سنہ ۸	صد و چہل	ہشتاد	ہشتاد	۰
سنہ ۹	صد و ہشت	ہشتاد	ہشتاد	۰
سنہ ۱۰	صد و چہل	ہشتاد	۰	۰
سنہ ۱۱	صد و چہل	ہشتاد	۰	۰
سنہ ۱۲	صد و چہل	ہشتاد	۰	۰
سنہ ۱۳	صد و چہل	ہشتاد	۰	۰
سنہ ۱۴	صد و دہ تا صد و شصت	ہفتاد تا ہفتاد و ہشت	۰	۰
سنہ ۱۵	صد و سی و دو	ہفتاد	سی و دو	صد
سنہ ۱۶	صد و دہ تا صد و شصت	ہفتاد تا ہفتاد و ہشت	سی و دو	صد
سنہ ۱۷	صد و دہ تا صد و سی	ہفتاد	سی و دو	صد
سنہ ۱۸	صد و سی و شش	ہفتاد	تا سی و دو بست و چہار	صد
سنہ ۱۹	صد و سی تا صد و شصت	ہفتاد	تا سی و دو بست و چہار	صد
سنہ ۲۰	صد و چہل	ہفتاد تا ہشتاد	بست و یک تا سی و دو	صد
سنہ ۲۱	صد و چہل	ہشتاد	سی و دو تا [illegible]	صد
سنہ ۲۲	صد و چہل	ہشتاد	سی و دو تا بست	صد
سنہ ۲۳	صد و چہل	شصت تا ہشتاد	سی و دو تا بست	صد
سنہ ۲۴	صد و چہل	شصت تا ہشتاد	تا بست و چہار [illegible] و یازدہ و نیم	صد

خریفی صوبہ لاہور

جنس	سنہ ۵ و ۶ و ۷	سنہ ۸	سنہ ۹	سنہ ۱۰	سنہ ۱۱	سنہ ۱۲	سنہ ۱۳	سنہ ۱۴	سنہ ۱۵
نیشکر سیاہ	٠	٠	دویست	دویست	دویست	دویست	دویست	دویست	دویست
نیشکر سادہ	صد و ہشتاد	صد و ہشتاد	صد و ہشتاد	صد و شصت	صد و شصت	صد و شصت	صد و شصت	صد و پنجاہ	صد تا صد و بست
سالی مشکین	٠	٠	٠	ہشتاد	ہشتاد	ہشتاد	ہشتاد	شصت	شصت
شالی سادہ	ہشتاد	ہفتاد	ہفتاد	شصت	شصت	شصت	شصت	چہل و چہار	چہل و پنج تا پنجاہ

جنس	سنہ ۱۶	سنہ ۱۷	سنہ ۱۸	سنہ ۱۹	سنہ ۲۰	سنہ ۲۱	سنہ ۲۲	سنہ ۲۳	سنہ ۲۴
نیشکر سیاہ	دویست	دویست	دویست	دویست	دویست	دویست	دویست	دویست	دویست
نیشکر سادہ	صد تا صد و بست	صد تا صد و بست	صد تا صد و بست	صد و ہفدہ و نیم تا صد و بست	چہل صد و ہفت و نیم	نود و چہار تا صد و سی و یک	نود و چہار تا صد و سی	ہفتاد تا صد و سی	صد و پنج تا صد و سی
سالی مشکین	چہل و شش	چہل و شش	چہل و دو	چہل	پنجاہ تا شصت	چہل و نیم تا شصت و دو	چہل و چہار تا شصت	چہل و نیم تا شصت	شصت تا ہفتاد و پنج
شالی سادہ	سی و شش تا چہل	سی و شش تا چہل	سی و دو تا سی و شش	بست و شش تا سی و دو	سی و دو و نیم تا چہل و شش و نیم	بست و دو تا سی و دو و نیم	بست و چہار تا سی و ہشت	سی تا چہل و ہشت	چہل و پنج تا پنجاہ و شش

شالی مونجی	.	.	.	.	.	.	.	.	شصت و پنج	شصت و پنج	شصت و پنج	شصت و پنج	شصت و پنج	پنجاه	پنجاه	چهل و سه تا پنجاه	سی تا پنجاه و شش	پنجاه تا پنجاه و دو
پنبه	صد و بیست دام	صد و بیست	صد و سی	صد و ده	صد و ده	صد و ده	صد و ده	نود و نه	صد و بیست	نود و شش تا صد و چهار	هفتاد	شصت و چهار	هشتاد	نود تا نود و پنج و نیم	نود تا صد و بیست	هشتاد تا صد و شصت	چهل و چهار تا هفتاد	پنجاه و پنج تا شصت و هشت
ترکاری	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هفتاد و شش	هفتاد	شصت تا هفتاد	پنجاه تا شصت	پنجاه تا شصت	شصت تا هفتاد	شصت تا هفتاد	شصت تا هفتاد	شصت تا هفتاد	شصت تا هفتاد
کنجد	شصت	شصت	هشتاد	هفتاد	هفتاد	هفتاد	هشتاد	شصت و چهار	پنجاه تا پنجاه و هشت	چهل و هشت	چهل	سی و شش	سی و شش	بیست و پنج تا چهل	بیست و دو تا بیست و هشت	سیزده تا بیست و شش	بیست تا سی و چهار	سی و دو تا چهل
موهه	چهل و هشت	چهل و هشت	پنجاه و چهار	چهل و چهار	چهل و چهار	چهل و چهار	چهل و شش	سی	بیست تا سی و شش	بیست و هشت تا سی	سی تا بیست و هشت	بیست و چهار تا بیست و پنج	بیست تا بیست و یک	بیست و نیم تا بیست و سه	سیزده و نیم تا بیست و سه	دوازده تا هفده	ده و نیم تا هفده	چهارده تا بیست و هشت
ماش	چهل و هشت	چهل و هشت	پنجاه و چهار	چهل و چهار	چهل و چهار	چهل و چهار	چهل و شش	سی و شش	سی تا بیست و هشت	سی و شش تا پنجاه	بیست و چهار تا بیست و پنج	بیست و چهار تا بیست و پنج	سی و چهار	بیست تا بیست و شش	سیزده تا سی و دو	بیست و دو تا شصت	سی و نه تا پنجاه	سی و نه تا پنجاه

تتمہ خریفی صوبہ لاہور

جنس	سنہ ۷	سنہ ۸	سنہ ۹	سنہ ۱۰	سنہ ۱۱	سنہ ۱۲	سنہ ۱۳	سنہ ۱۴	سنہ ۱۵	سنہ ۱۶	سنہ ۱۷	سنہ ۱۸	سنہ ۱۹	سنہ ۲۰	سنہ ۲۱	سنہ ۲۲	سنہ ۲۳	سنہ ۲۴
مونگ	چہل و ہشت	چہل و ہشت	چہل و ہشت	چہل و چہار	چہل و چہار	چہل و چہار	چہل و چہار	سے	بست و ہشت تا سے	سی و دو و بست و پنج و بست و ہشت	بست تا بست و ہشت	بست و چہار و سی و دو و بست	بست و یک	بست و سہ	پانزدہ تا بست	سیزدہ و نیم تا بست و سہ	شانزدہ تا بست و چہار	بست و شش تا سی و چہار
جوار	پنجاہ دام	پنجاہ	شصت	چہل و ہشت	چہل و ہشت	چہل و ہشت	چہل و چہار	سے و دو	سے تا سی و دو	سی و دو	سی و دو تا سی و شش	بست و پنج تا بست و ہفت	بست و پنج	سی و ہشت	بست و چہار نیم تا سے	بست و سہ تا سے	سیزدہ تا چہل	چہل تا ہفت
لہدرہ	چہل و ہشت	چہل و ہشت	پنجاہ	چہل و چہار	چہل و چہار	چہل و چہار	چہل و چہار	سے	سے تا سی و دو	بست و شش تا بست و ہشت	بست تا بست و ہشت	بست و چہار تا بست و شش	بست و یک	بست و سہ	پانزدہ تا بست و سہ	پانزدہ و نیم تا بست و سہ	شانزدہ تا بست و چہار	بست و شش تا سی و چہار
لوبیا	.	.	.	.	.	.	.	.	سی	سی	سی	سی	سی	بست و سہ	چہاردہ تا بست و پنج	دوازدہ نیم تا بست و ہشت	بست تا سے	بست و چہار تا بست و ہشت

تتمهٔ خریفی صوبهٔ لاهور

جنس	سنه ۶	سنه ۷	سنه ۸	سنه ۹	سنه ۱۰	سنه ۱۱	سنه ۱۲	سنه ۱۳	سنه ۱۴	سنه ۱۵	سنه ۱۶	سنه ۱۷	سنه ۱۸	سنه ۱۹	سنه ۲۰	سنه ۲۱	سنه ۲۲	سنه ۲۳	سنه ۲۴
نیل	صد و چهل	صد و چهل	صد و شصت	صد و چهل	صد و چهل	صد و چهل	صد و چهل	صد و سی و شش	صد و سی و شش	صد و سی و شش	صد و سی و شش	صد و سی و شش	صد و بست	صد و بست	صد و سی تا صد و بست و چهار	صد و سی تا صد و سی و چهار	صد و سی و چهار	صد و سی و چهار	صد و سی و چهار
سن	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هشتاد	هفتاد و هشت	هفتاد و هشت	هفتاد و هشت	هفتاد و هشت	هفتاد و هشت	هفتاد	هفتاد	هشتاد و دو	·	شصت تا هشتاد	شصت تا هشتاد	شصت تا هشتاد
توریا	هشتاد	هشتاد	هشتاد	·	·	·	·	·	صد و بست	صد و بست	صد و بست	صد و بست	صد و چهار	صد و چهار	صد و چهار	صد و چهار	صد و چهار	صد و چهار	صد و چهار
زردچوبه	·	·	·	·	·	·	·	·	سی و دو	سی و دو	سی و دو	سی و دو	سی و دو	سی و چهار	سی و چهار	سی و چهار	سی و چهار	بست و چهار تا سی و چهار	بست و سه تا سی و چهار

کچالو	•	•	•	•	•	•	•	•	هفتاد و شش	هفتاد	هفتاد	شصت	شصت	شصت و هشت تا هفتاد	هفتاد	شصت و هشت تا هفتاد	شصت و هشت تا هفتاد	شصت و هشت تا هفتاد
کلت	•	•	•	•	•	•	•	•	بست و هشت	بست و شش	بست و شش	بست و دو	بست و دو	بست و چهار تا بست و هشت	بست و چهار	بست و چهار	چهل و هشت	بست و شش تا سی و دو
خنا	•	•	•	•	•	•	•	•	پنجاه و هشت	پنجاه و هشت	پنجاه و هشت	شصت و هشت تا هفتاد و یک	شصت و هفت تا هفتاد	شصت و هفت تا هفتاد	شصت و هفت تا هفتاد	شصت و هفت تا هفتاد	شصت و هفت تا هفتاد	شصت و هفت تا هفتاد
کجره شده	•	•	•	•	•	•	•	•	ده	ده	ده	ده	ده	یازده	یازده	یازده	یازده	یازده
چالن	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	دوصد و شصت و سه	•	•
سنگهاره	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•

تتمۂ ربیعی صوبۂ ملتان

جنس	سنه ۶ و ۷	سنه ۸	سنه ۹	سنه ۱۰	سنه ۱۱	سنه ۱۲	سنه ۱۳	سنه ۱۴	سنه ۱۵	سنه ۱۶	سنه ۱۷	سنه ۱۸	سنه ۱۹	سنه ۲۰	سنه ۲۱	سنه ۲۲	سنه ۲۳	سنه ۲۴
ادرک تر	.	.	.	.	.	.	.	.	هفتاد	شصت	پنجاه و شش تا شصت	پنجاه	پنجاه	پنجاه و سه تا شصت	چهل و چهار تا پنجاه	سی و چهار تا چهل	پنجاه و دو تا شصت	پنجاه و دو تا شصت
سنگهاڑه	.	.	.	.	.	.	.	.	صد و سه	صد و سه	صد	صد	صد	شصت تا صد و چهار	چهل تا صد و چهار	صد تا صد و چهار	صد تا صد و چهار	صد تا صد و چهار
شفتالو	.	.	.	.	.	.	.	.	هفتاد و شش	هفتاد	شصت	شصت	هفتاد	شصت تا شصت و چهار	چهل تا شصت و چهار	شصت و چهار تا هفتاد	شصت و چهار تا هفتاد	شصت تا هفتاد
حشیش	.	.	.	.	.	.	.	.	سه دام	سی	بیست	نوزده	بیست و چهار	بیست و چهار	بیست و سه	بیست و سه	شانزده تا سی	بیست و هشت تا سی

خریفی صوبہ ملتان

جنس	سنه ۶ و ۷	سنه ۸	سنه ۹	سنه ۱۰	سنه ۱۱	سنه ۱۲	سنه ۱۳	سنه ۱۴	سنه ۱۵
نیشکر سیاه	.	.	.	.	.	.	.	.	دوبست
نیشکر پونده	.	.	.	.	.	.	.	.	صد و پنجاه
[illegible]	.	.	.	.	.	.	.	.	شصت دام
[illegible]	.	.	.	.	.	.	.	.	پنجاه

جنس	سنه ۱۶	سنه ۱۷	سنه ۱۸	سنه ۱۹	سنه ۲۰	سنه ۲۱	سنه ۲۲	سنه ۲۳	سنه ۲۴
نیشکر سیاه	دوبست	دوبست	دوبست	دوبست	دوبست	دوبست	دوبست	دوبست	دوبست
نیشکر پونده	صد و بست	صد تا صد و بست	صد تا صد و بست	صد تا صد و بست	صد تا صد و بست	صد	صد تا صد و دو	هفتاد تا صد	صد
[illegible]	چهل و شش	چهل و شش	چهل	چهل	شصت	چهل و پنج تا شصت و دو	چهل و پنج تا شصت و دو	پنجاه و چهار تا شصت و دو	شصت و پنج تا هفتاد و دو
[illegible]	چهل	چهل	سی و دو	سی و دو	چهل و شش و نیم تا چهل و هشت	بست و هشت و نیم تا چهل	بست و هشت تا چهل	سی و دو و نیم تا چهل	سی و هشت تا چهل و دو

ارزن	.	.	.	.	.	.	.	.	بست	بست وچهار	بست وچهار	بست وچهار	چهارده	بست پنج تا چهل و هشت	بست و یک تا چهل	ده تا بست و یک	ده تا بست	پانزده تا بست
[illegible]	.	.	.	.	.	.	.	.	سی	بست و هشت	بست و هشت	بست و چهار	بست و یک	بست و پنج	بست و پنج	بست و پنج	شانزده تا بست و پنج	بست و شش تا سی
نخل	.	.	.	.	.	.	.	.	صد و سی شش	صد و سی شش	صد و سی شش	صد و بست	صد و بست	صد و سی تا صد و سی و چهار	صد و سی و چهار	صد و سی و چهار	صد و سی و چهار	صد و سی و چهار
سن	.	.	.	.	.	.	.	.	هفتاد و بست	هفتاد و بست	هفتاد و بست	هفتاد	هفتاد	چهل و بست تا هفتاد و دو	چهل تا هشتاد و دو	چهل تا هشتاد و دو	شصت تا هفتاد	هفتاد تا هفتاد و دو
[illegible]	.	.	.	.	.	.	.	.	سی و دو	سی و دو	سی و دو	سی و دو	سی و دو	سی و چهار	سی و چهار	سی و چهار	بست و چهار تا سی و چهار	بست و سه تا سی و چهار
[illegible]	.	.	.	.	.	.	.	.	صد و بست	صد و بست	صد و بست	صد و چهار	صد و چهار	صد و چهار	صد و چهار	صد و چهار	صد و چهار	صد و چهار

۱۲۶۹